

تجدد انسان صبحی ۸۷ نایب صفحہ ۹۲ حوالہ ۲۱۸

ادارہ
بطور صاحب خان

C7 .M9941j .2

INSTITUTE
OF
ISLAMIC
STUDIES

63341 ★ v.1

McGILL
UNIVERSITY

جلد (۱)

جواهر غیبی

کنز اول لغایت کنز سوم
(صفحه ۱ تا صفحه ۲۰۲)

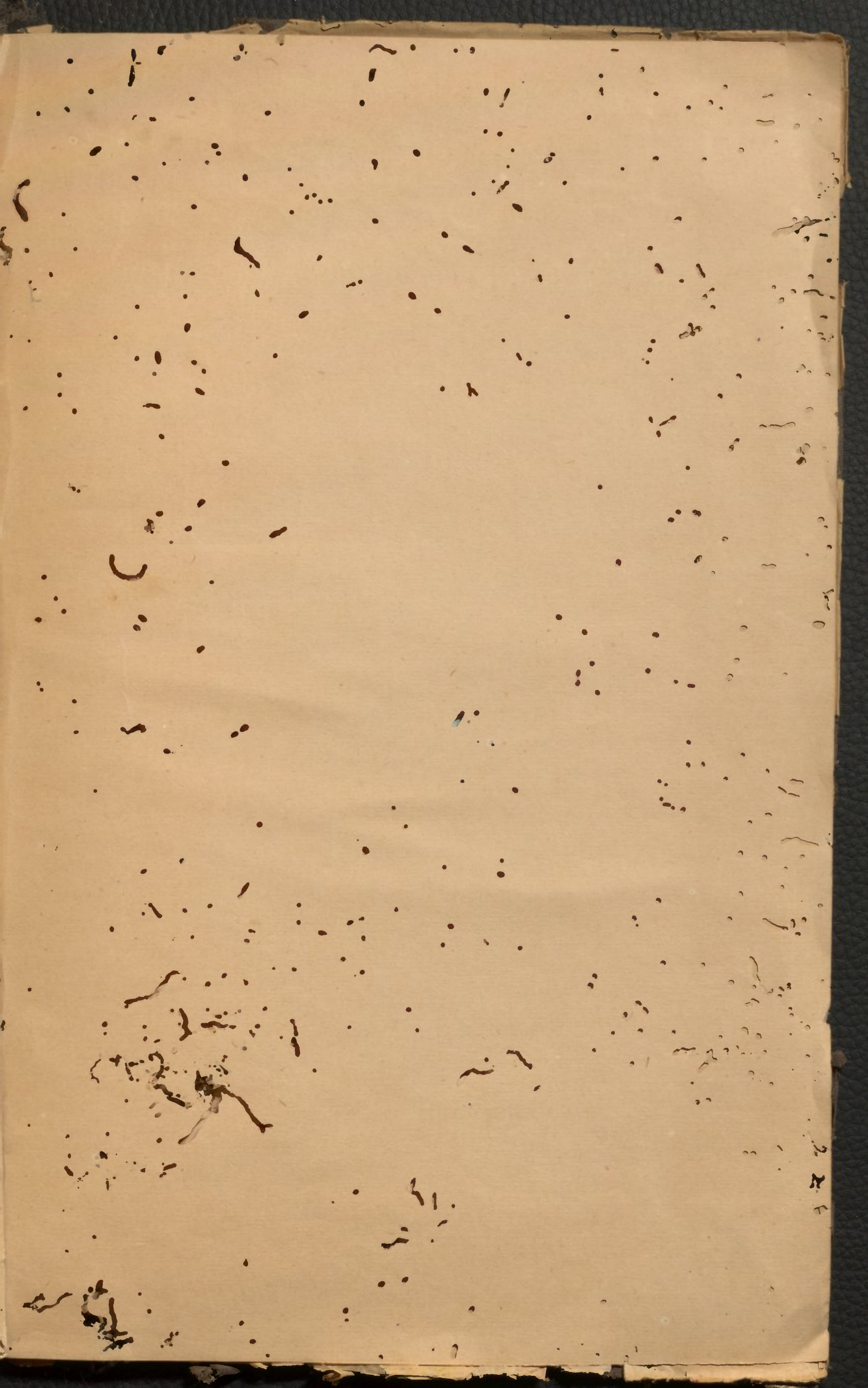
سید احمد غفر الله له

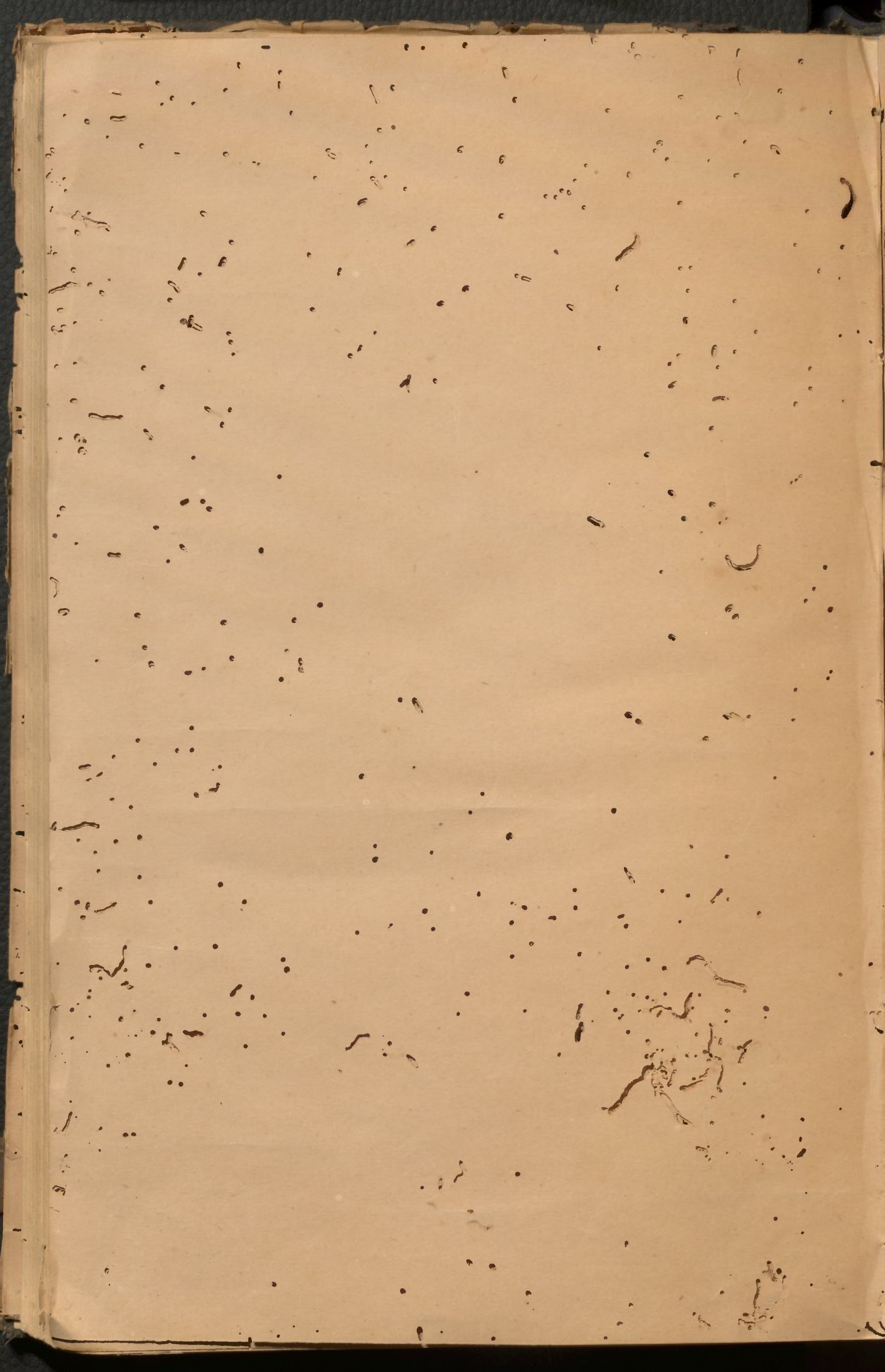
کتاب جواهر غیبی که اکنون بنظر سهولت جلد بندی

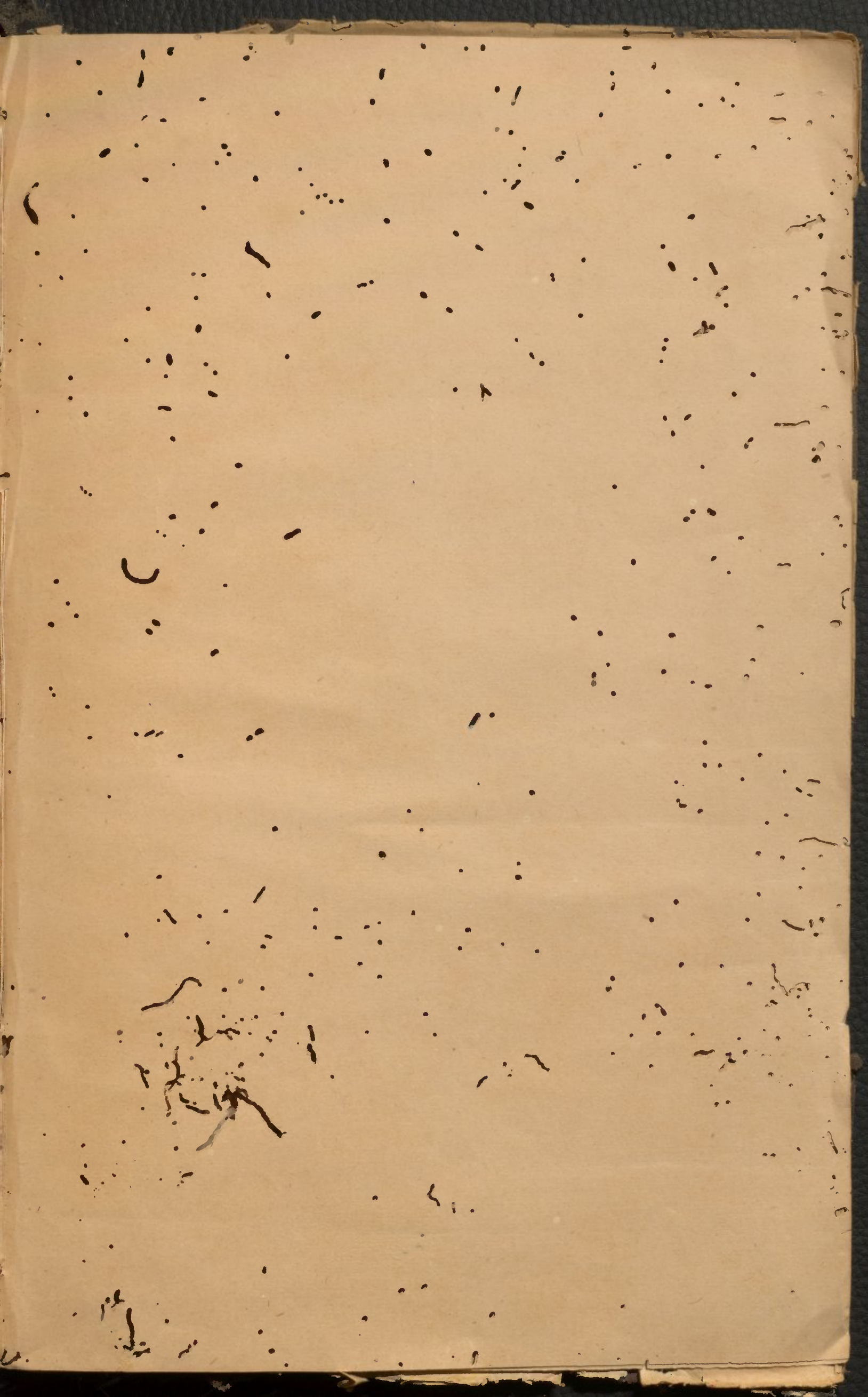
در سه جلد تقسیم کرده ام بمقام لکنؤ بتاریخ

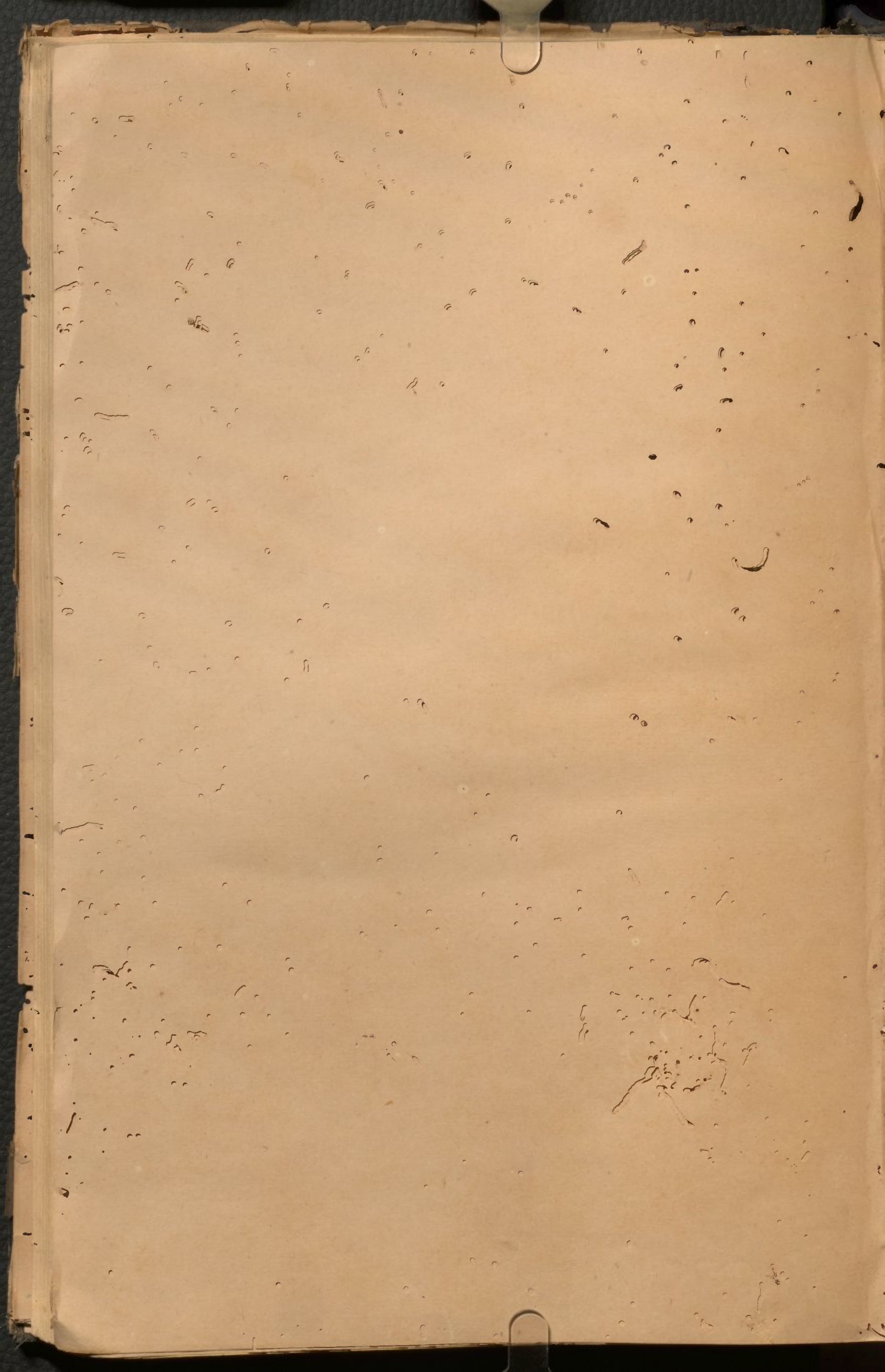
۲۰ مارچ سن ۱۹۰۷ء غیر مجلد بقیمت دو روپیه

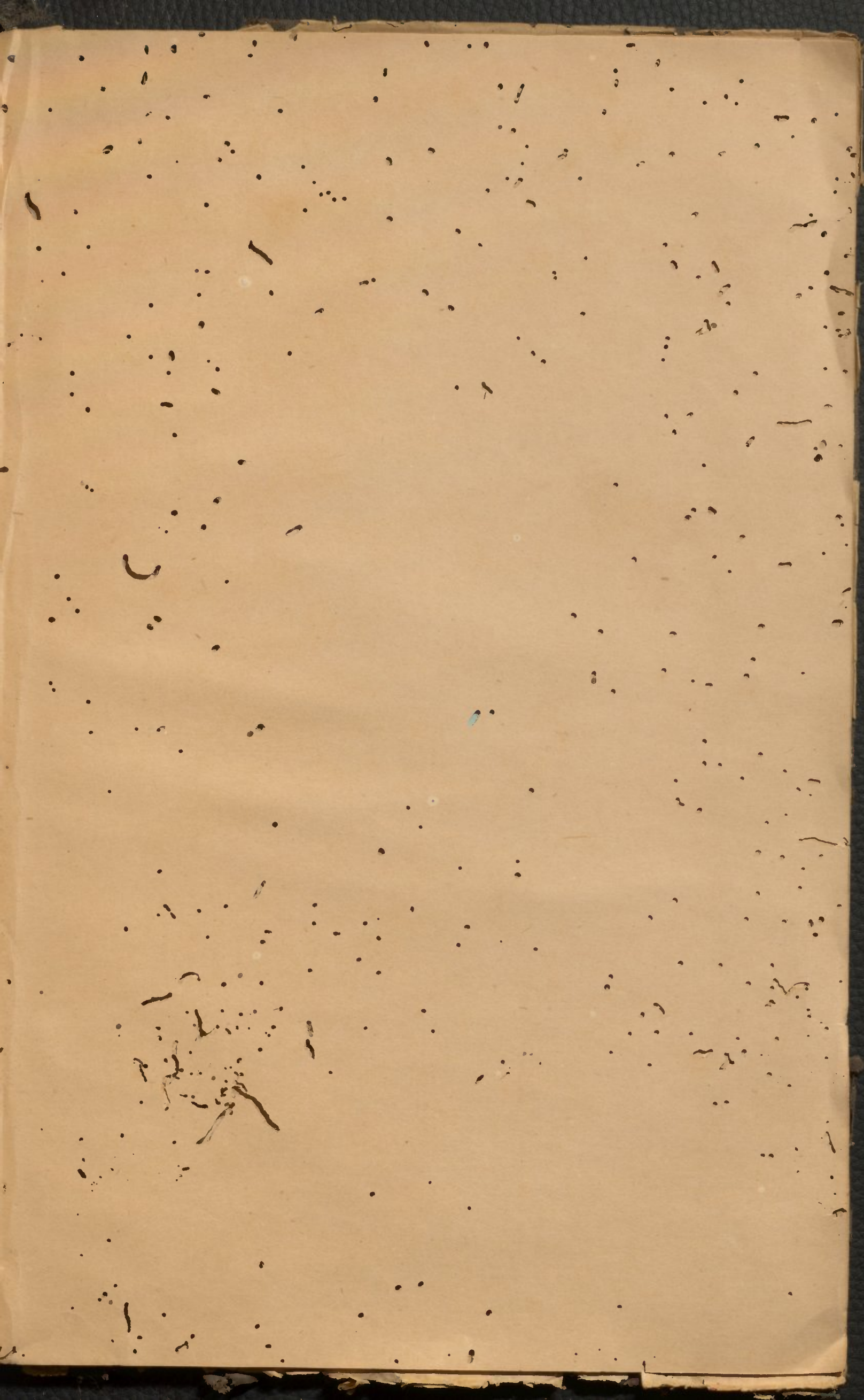
و ده آنه (عیباً) خریدم فقط ^{جواهر غیبی}

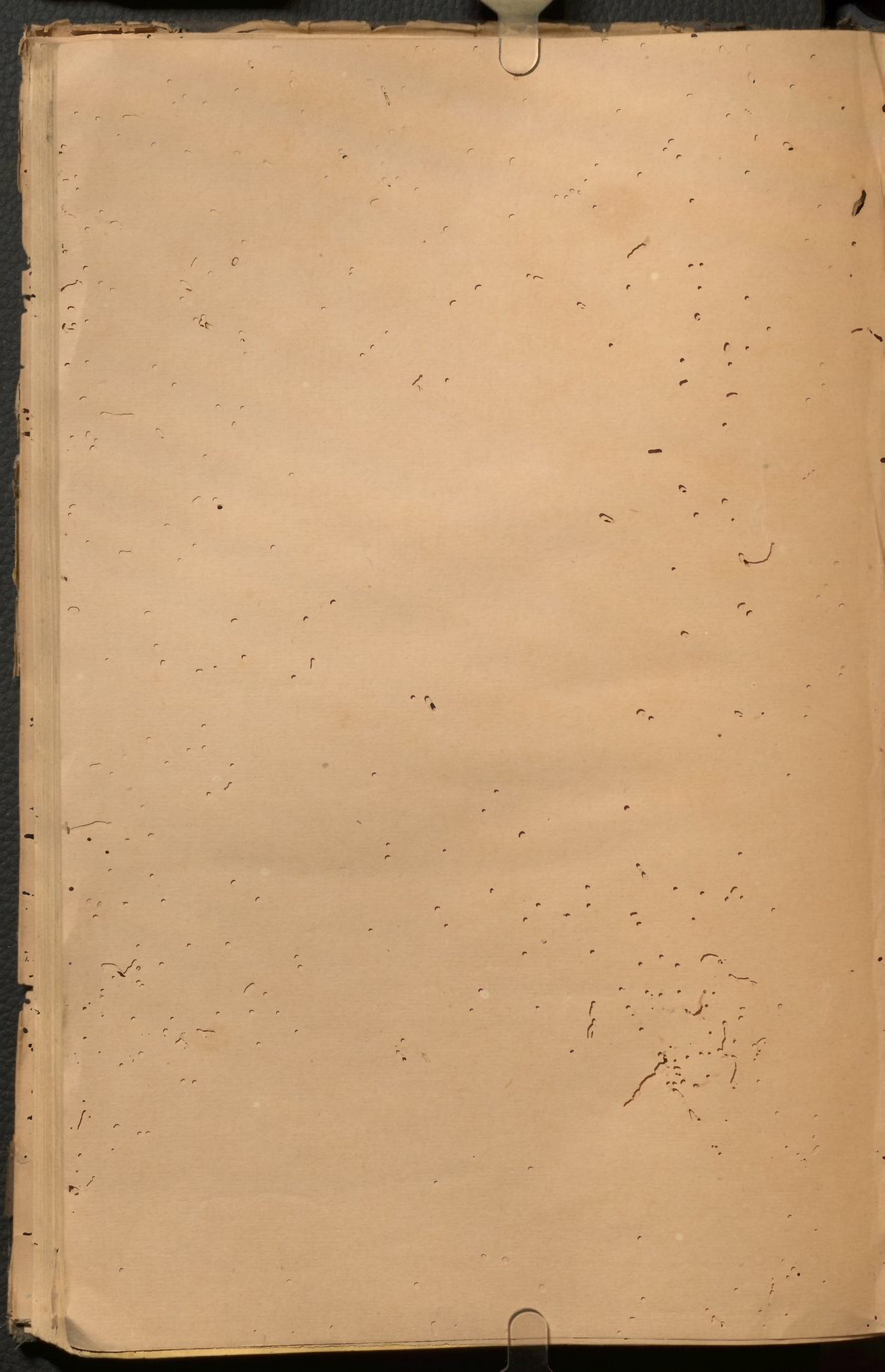


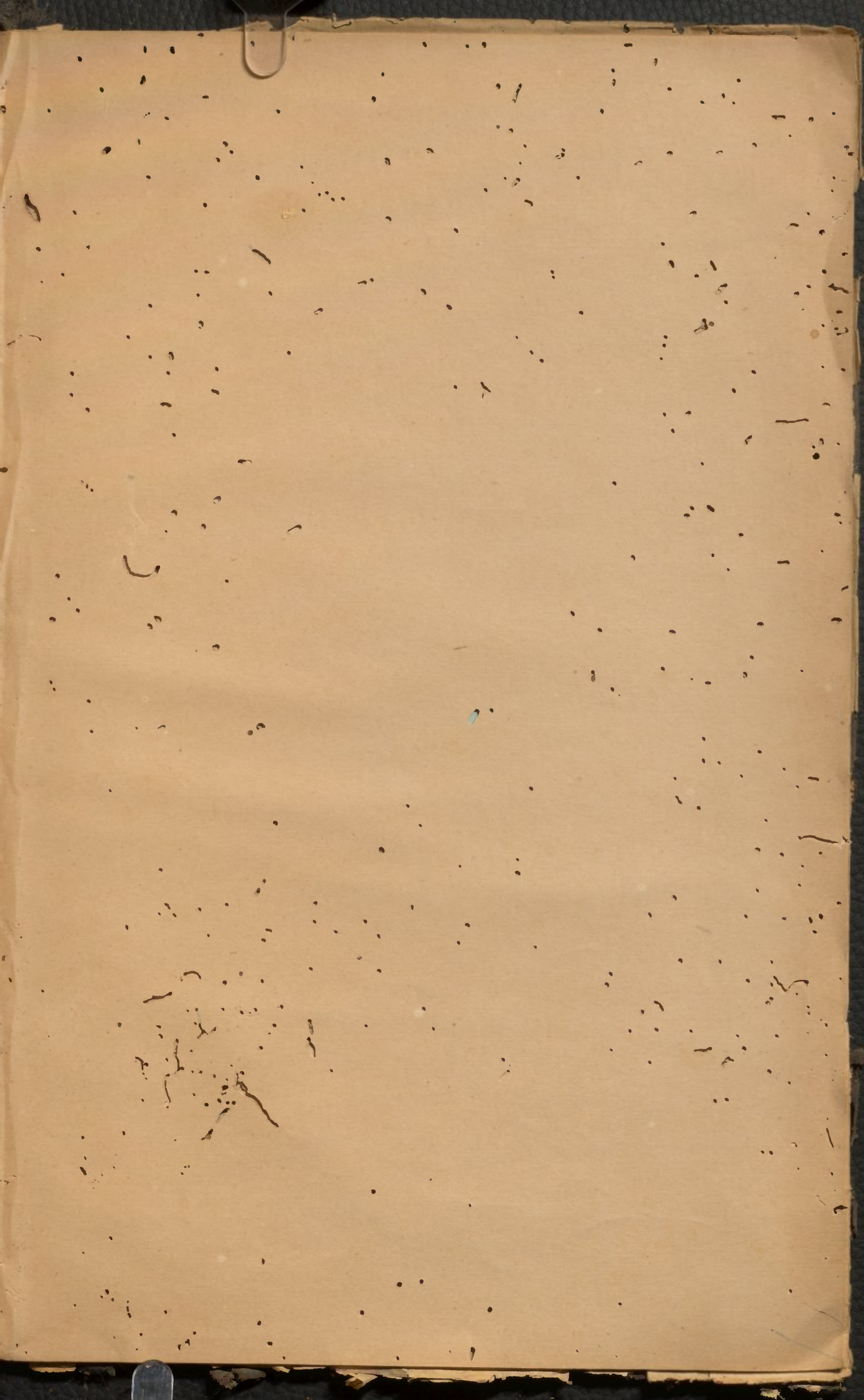


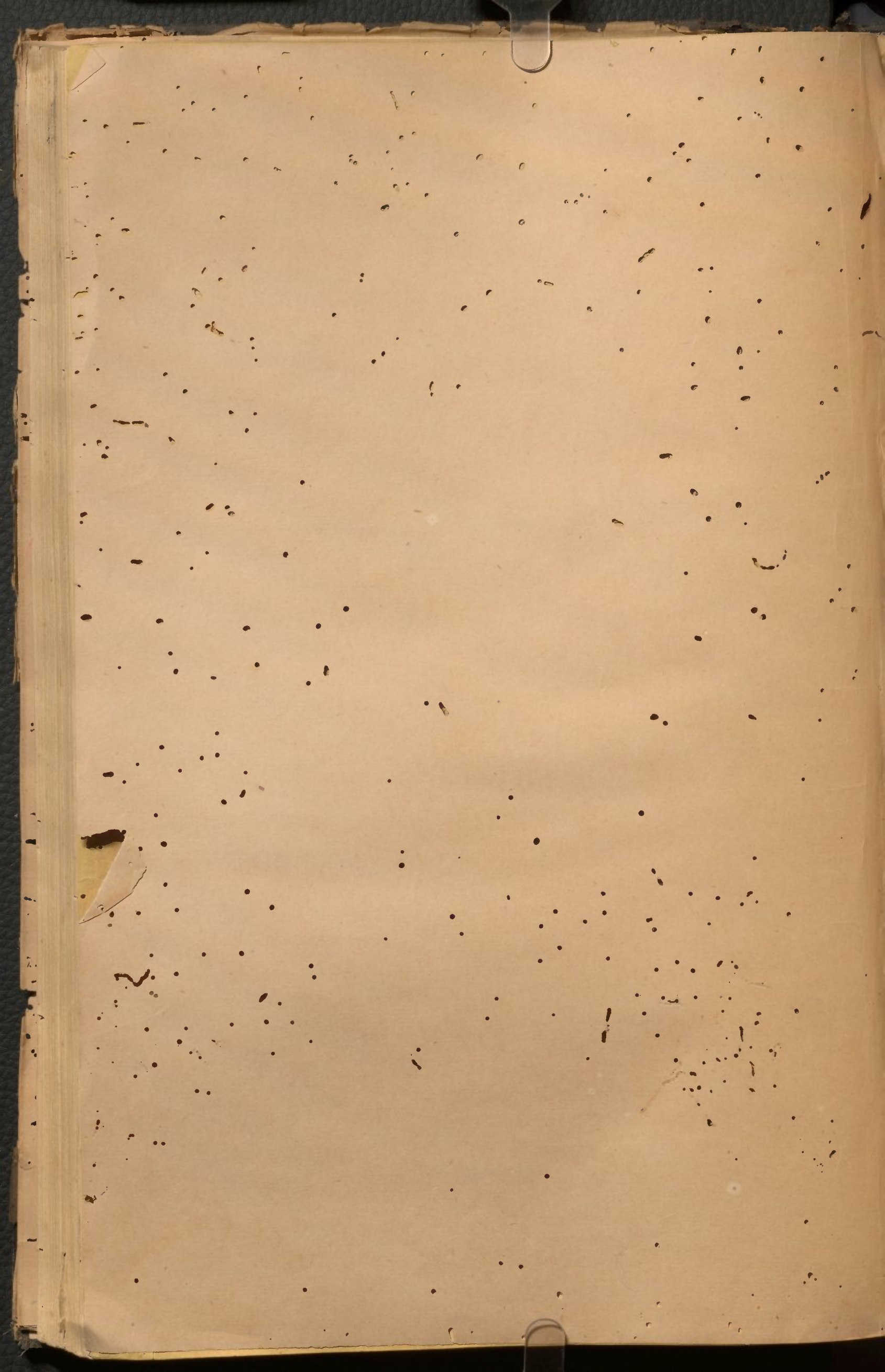












Muzaffar 'Alī Shāh

Jawāhir-i ghaybī

C7
M9941j
2
v.1

۲۰۰۵

الْأَزْوَاجُ وَاللَّهُ جَمْعٌ عَلَيْهِمْ يُكْرَهُ

احمد سبحانہ کہ کتاب مستطاب جامع حقائق و معارف حاوی اعمال و وظائف
تالیف قطب الارشاد خمس الافراد عاشق الہ حضرت سید ظفر علی شاہ قدس سرہی



در شمس بزکند و اسرار الہی و خزان روز معرفت الہی است در سہ ہماکان طریق
توحید مطلق خضری بہت بمقصود زبان و شعلہ امت روشن از نور ایمان

مطبع عام مشہور نشانی نوک شمشاد کا انطباق
دربار کی وری کسب و کسب الہیوں

اطلاع۔ اس طرح میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ آواز فروخت کے لیے موجود ہے جس کی فہرست معلول ہر ایک مشتاق کو عیناً پہ خانہ سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ و ملاحظہ سے شائقانِ عملی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے تیل پیچ کے تین صفحہ جو سادہ سے ہیں انہیں بعض کتبِ اخلاق و تصوف فارسی و اردو وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب اخلاق و تصوف فارسی

فوائد الفوائد۔ مصنفہ حضرت محمد نظام الدین اولیاء علی
می باید شنید۔ حموز تصوف قابل یاد شاہ وقت علی
مرغوب القلوب۔ مصنفہ مولانا شمس الدین راجح قلم
زبدۃ التمامات۔ نقیص کتاب۔
رسالہ رموز الحقیقہ۔
مثنوی عطار۔ از شیخ فرید الدین عطار۔
بے سرنامہ۔ مصنفہ فرید الدین عطار۔
مثنوی راجح۔ مطبوعہ سلاطینا۔
می باید دید۔ قابل شنبہ از ملا محمد حسین۔
بقیہ می شاہ بوعلی قلندر۔ معروف۔
مثنوی مولانا روم۔ قدس سرہ قبول عام چار جہز
محشی ہر شش دفتر مع تملک و تراجم۔
مثنوی شیخ بہلول۔ حکایات عارفانہ۔
شرح مثنوی روم۔ از ملا بحر العلوم۔
شرح مثنوی روم۔ از شاہ عبد اللطیف معروف
یہ لطائف معنوی۔
التاویل المحکم۔ فی تشابہ خصوصاً حکم مصنفہ مولوی
محمد حسن امر وہوی۔
شرح مثنوی مولوی روم۔ از ملا محمد رضا معروف
یہ مکاشفات رضوی۔

امین الارواح۔ از حضرت شیخ سعید الدین جتقی۔
کلمۃ الحق۔ از شاہ عبدالرحمن مع شرح نور علی نور
ملا نور اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل و دلیلیات
مکتوبات جو ابلی۔ شیخ شرف الدین محمد بن سیر قندس سرہ
مکتوبات۔ حضرت شرف الدین محمد بن سیر قندس سرہ
مکتوبات امام ربانی۔ حضرت مجدد الف ثانی۔
مطلع الانوار۔ نظم از طوطی ہند امیر خسرو دہلوی۔
جنتی مولانا ابوالحسن فرید آبادی۔
حدیقہ حکیم سنائی۔ معروف بہ آگہی نامہ بخشی جدید
کیمیائے سعادت۔ از امام غزالی مع معروف
ہدایۃ المؤمنین۔ رسالہ در بیان معیت صالحین از
ملا سعید الدین۔
مطالب رشیدی۔ از حضرت شاہ تراب علی
قلندر قدس سرہ۔
نفحات الانس۔ مع سلسلۃ الذہب از ملا عبد الرحمن
مصباح الہدایۃ۔ ترجمہ عوارث از حضرت شاہ
محمود کاشانی۔
فوائد سعیدیہ۔ از قاضی ارضی علیخان تصوف میں۔
منطق الطیر۔ از حضرت شیخ فرید الدین۔

صوفی نیت ۹۵
 ۱۳۳ = ۱۱۴ = صلوة ص ۱۳۳
 ۱۳۳ = ۱۳۳ = مدارج ۱۳۸
 ۱۴۲ = ۱۵۵ = احوال ۲۴۱
 ۱۴۵ = ۱۶۹ = جزئیات ۵۵۵
 ۱۹۱ = ۱۹۱ = احوال ۵۸۵
 ۲۰۸ = ۲۰۲ = احوال ۵۹۸
 ۲۶۹ = ۲۲۲ = احوال ۵۹۸
 ۲۴۱ = ۲۴۱ = احوال ۵۹۸
 ۲۹۲ = ۲۸۵ = احوال ۵۹۸
 ۵۹۴ = ۵۸۹ = احوال ۵۹۸
 ۶۵۴ = ۶۵۶ = احوال ۵۹۸
 ۶۶۸ = ۶۶۸ = احوال ۵۹۸

الْأَزْوَاجُ وَالْأَفْئِدَةُ

احمد سمانہ کہ کتاب مستطاب جامع حقائق و معارف حاوی اعمال و وظائف
 تالیف قطب الارشاد شمس الافراد عاشق الہ حضرت سید ظفر علی شاہ قدس سرہ



در شمس بر کنوز اسرار الہی و خزانہ رموز معرفت آگاہی است در برک ساکان طریقت
 توجید بطلق خضری است بمقصود در سان و شعله است روشن از نور ایمان

مطبع عام مشہور شمس نو شمس کا کہ چھون ع یا
 درج کی وری کس شمس کا کہ چھون ع یا



بسم الله الرحمن الرحيم

بجانب اللهم و بجمک لا اله الا انت یا حی یا قیوم انک انت الحق المسین بالک الملک ذو الجلال
والاکرام توتی الملک من تشاء وتمنع الملک من تشاء لا احصى ثنار علیک انت کما
تبینت علی نفسک الله نور السموات والارض مثل نوره مشکوة فیها مصباح ه المصباح
فی زجاجة ه الزجاجة کانهما کوب درمی یوقد من شجرة مبارکه زیقوته لا شرقیة ولا غربیة
یکاد زیتها یضئ ولولم تمسسه نوره نور علی نوره

نعت

الصلوة والسلام علی رسولہ المحدثی محمد بن المصطفی صاحب التاج و المعراج المنزل علیه
یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و نبیاً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراً جابراً و حامداً
محموداً و احمد حید و حیدراً و شریفاً و طیباً صاحب قباب قوسین مالک لواء الحمد شفیع الاکرام
الذمی جار فی حقہ لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہم عنتم و هم عنکم رؤوف
رحیم ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ه یا ایها الذین آمنوا صلوا علیہ و سلموا تسلیماً

رباعی

محمد که جناب کبریا را زینب	نفتیکه رسول محبتی را زینب
رفتن ز خودت در نیایش و زین	اکی گفتن محمد و نعت ما را زینب

اما بعد عرض کند بنده گنگار امیدوار رحمت پروردگار ابو الحسن بن محمد بن انصاری قادر حی پستی
فرید آبادی که حضرت با عظمت قطب ارشاد مزج ابدال و اوتاد صاحب احوال نینه مالک مقامات عالیہ مرشد
دین پناه سید مظفر علی شاه الهی قدسنا الله بسره العزیز انچه از حقائق و معارف در کتب بزرگان سلف و خلف خویش

می کردند بستان مبارک نسخه آن بر میگرفتند و سلسله این کار چندان کشید که مجموعه اوراق آن اشخاص بجاست
 یک کتاب رسید گاه بود که یاران ممتاز را بر اے مطالعه لطف فرمودندی هنوز این اجزا ترتیب
 نیافته بود که حضرت با عظمت الهی قدس الله سره العزیز از عالم کثرت بملو تکاه قربت رفیق اعلی آرزو
 شب دهم شهر ربیع الاول ۹۹۰ هـ یک هزار دو صد و دونه هجری اتالیق و انا الیه راجعون در
 ایام مرض الوصال اکثر اوقات این بیت کاتب راسماع میفرمودند با آنکه طبیب معالج حضرت حکیم سید
 محمد علی صاحب که قرابت قرین با حضرت الهی دارند برای اجتناب مبالغه میکرده اند اما ذوق آن وقت
 رخصت امتناع نمیداد

بهارت و چین پر جوش ساقی رومستان کن | تبسم زیر لب فرا و تاراج گلستان کن

بعد از آنکه مدتی برین واقعه جانگاہ و ناسه حسرت افزا گذشت مجموعه اوراق این انتخاب از جزوان
 آگاهی بیرون آمد و آن ذخیره بویوش به از هر جنس حقائق و معارف و مسائل شرعی و حکمیة خوب از تصنیفات
 از باب تصوف و سلوک که رقمزده کلک جوهر سلک بود و ایراد مضمون بلفظ جوهر فرموده بسکه از لغات
 مقام نزاکت تمام و لطافت بلوغ در خاطر مبارک بروز کرده بود و تدوینات سابق را پیشتر از نظر کمیالات
 انداخته و لهامی آسودند که این مجموعه جوهر ارزش قبول دارد تا آنکه دیده دیده و روان اوراق رفته
 مختصر بدستخط خاص یافتند خواهی او شهادت داد که حضرت با عظمت الهی را ترتیب این اوراق منظور
 بود و عبارتش نیست

از صفحہ الابواب مفتاح فتح یافتیم و در حجره معانی را بکشتاد امید چنانست آنچه از سهو و خطا
 یا بند بذیل کرم بپوشند چه غرض تقیر خود نمائی نیست بلکه مقصود کلی آنست که قابل آن هر یک
 بقدر استعداد خود از حالات و مکاشفات این طائفه علیه محظوظ گردند آنکه قیل و قال را
 پیدا آرزو و حکم الهام این کتاب را جوهر نیشی نام نهادم جناب خداوند تعالی مقبول و بسا
 مطلوب جانها گرداند و از خطا و زلل نگاهدارد و ان علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدید است
 چون تدوین این مقاصد و ترتیب مطالب بتوقع خاص قرار یافت یاران بمن اشارت کردند که این سعادت
 ابدی و خیر جاری را ذریعه عاقبت خود گردانم چون کاری بزرگ و مهمی عظیم بود با خود می اندیشیدیم که ناگهان
 منامی که بمقام هر دوئی پیش ازین دیدم بیاد آمد و در تعبیرش حیران بوده ام گفتم گمرا این تاویل جهان
 منام روزی وقت قیل و لیل خواب بودم چنان نمود که حضور پر نور حضرت با عظمت سیدی مولائی سید
 مظفر علی شاه الهی قدس الله سره العزیز باینین این بنده قیام با تمکین ارند و بر زبان مبارک این لفظ

در کتاب

جاری که من محتاج این لقا هستم علی الفودست سعی بکشاوم و آنقدر که فهم ناقصم بر یافت در شش کتب
 مرتبش آوردم چون کتاب را تدوّل میان عام و خاص است بنا بر آن احوال علیه حضرت الهی را با بیان علی
 خاتم ختم کتاب نمودم و در آغاز بر آنچه عرض داشت نیز فرودم و ما توفیقی الا باللّه علیه توکلت و الیه نسیب
 جوهر حمد و ثناء ذاتی و حقیقی است که موجود باشد جوهر موجود و بسو و با شد بسو و بسو و وجود حق عین
 وجود هر شئی و وجود هر شئی عین وجود حق باشد ذات حق امر محقول است و ذات هر شئی امر محقول اینها تو لواقف
 وجه اللّه هر جا که رو آید آنجا وجه اللّه باشد و ذات او که مقدس است از شرکت غیر پس روی تو وجه اللّه باشد
 و پهلوی تو وجه اللّه و لطن تو وجه اللّه و ظهر تو وجه اللّه

کتاب اول
 ششمه ۲۲
 لغات ۹۱

جوهر در شحات مذکور است که حضرت خواجّه عبداللّه احرار قدس سره میفرمودند که حمد را بدی است و
 نهایتی بدایت حمد آنست که در مقابل نعمتی که بنده داده اند حمدی میگوید از برای آنکه میداند که نعمت را زیاد میگردد
 و نهایت حمد آنست که جناب حق سبحانه و تعالی مثلاً ویرا توتی داده که آن قوت قیام بحق عبودیت می نماید از نماز
 و روزه و زکوة و حج و امثال آن در مقابله این نعمتی که سبب قرب در ضایع حضرت حق سبحانه و تعالی گشته است
 حمد میگوید بلکه نهایت حمد آنست که بنده داند که حامد از منظر او غیر حق سبحانه نبوده است کمال بنده جز در آن نیست
 که داند که او محدودی است که او را ذات است و نه صفت و نه فعل باین اندیشه خود را مسرر گرداند که او در منظر
 صفات خود گردانیده اند و میفرمودند که شکو بحقیقت آنست که در نعمت مشاءه منعم کند و فرمودند که امام غزالی
 قدس سره فرموده اند که اگر از نعمت متلذذ شود منافی شکر نیست اگر تلذذ ازین جهت باشد که سبب حصول میشود

بحق سبحانه و تعالی
 جوهر حمد سه فرع است قوی فعلی و معانی خواهی حامد باشد نفس خود را و خواهی عبد حامد باشد معبود خود را
 پس حمد قوی که حق حامد باشد نفس خود را چنانچه در کتب آسمانی یعنی کلام اللّه حمد نفس خود را فرموده و حمد فعلی چنانچه
 کمالات جمالی و جلالی از غیب بسوی شهادت و از باطن بطرف ظاهر رسایند و حمد حالی چنانچه خود بخود و در ذات سبحانی خود
 بفضیلت قدس و حمد قولی که عبد حامد باشد معبود خود را حمد سانی است چنانکه در سایر شریعت و ملت جاریست بر لسان انبیاء و
 فعله ایسان بنده باعمال بدنی است از عبادت و طاعت هر عضو از اعضا مشغول میگردد اند یعنی که بدان مخصوص است بوجهی
 که در شریعت نبی آن قوم بدان مخصوص است و حمد حالی انصاف روح و دل بود بصفت کمالات علمی و عملی و خلق باخلاق
 امی این نوع حمد نزد اهل صوفیه است و اما نزد علماء ظاهرین حدیث لغت مفهوم آن تعظیم فاعل است بجهت احسان انعام مطلقاً
 علی الانام و از روی مطلق علمی معانی تعریف محموس است بجهت کمال حمد خاص است از منعم و عم از شکر است چنانکه شکر
 مخصوص تعظیم فاعل است سبب انچه از نعم و کرام او متوجهل میشود یعنی علمیه و اهل تحقیق درین معنی نظری دقیق دارند و

۳
 حمد نوع است

عنه فیض قدس یعنی تجلی ذاتی که ذات خود
 بر خود تجلی شده در مرتبه علم و این مرتبه
 ایمان تا مرتبه کونین
 سید احمد

علم معانی
 بیان فرق معانی حمد و شکر

در شکر حمد و شکر

ای مشایخ کلمه لغوی

ای مشایخ کلمه لغوی

ای مشایخ کلمه لغوی

ای مشایخ کلمه لغوی

عابدی

میگویند حامد و حالت حمد شایسته بذات است بلاخره افعال و صفات و این را در مخرج نظر ملاحظه صفات است و شاکر را در شکر
 بسبب افعال مؤثر است پس محض علیهم الرحمة آغاز کتاب را بحد و شکر ابتدا کرده چرا که این فعل فعل اهل کمال است
 تا حامد و شاکر ذات مطلق و ذات معین باشد و مضاف حمد و شکر بعد از آن گفته که کمالات ذات مطلق ذات
 مقید احدی و نهایتی نیست بر صفتی نعمتی مستحق حمد و شاکر است خواه آن صفت از بتواتر صفات جمالی باشد و خواه
 لغوات صفات بلیغ کاف نعمت ذات بلا اعتبار است و ضمیرین راجع بذات مطلق است ۱۲- آئینه حقائق سما
 جوهر حضرت قدوة المحققین نجم الملة والدين محمد عبدالدين المغربي قدسنا الله تعالى بسره الغفران در جام جهان نما
 میفرماید حمد و شکر بعد از آنست که وحدتش منشأ احدیت و واحدیت شد و مرات از لیت و ابدیت گشت
 و رابطه ظاهریت و باطنیت و واسطه اولیت و آخریت آمد که حفاصل اشارت بدوست و برزخ جامع عبارت
 از دست و حقیقت محمدی خود اوست و ثنای بی نهایت قرین حضرت است که بقیعین اول و تجلی اول که متضمن شعور بود
 کمال ذاتی و کمال اسمائی اجمالاً و شامل اعتبار وجود و علم و نور و شهود و بود باعث تعیین دوم شد و تجلی اول که
 متضمن شعور بود بر کمال ذاتی و کمال اسمائی تفصیلاً و تجلی دوم که از وحدت و احدیت بوقیعین بر مرتبه الوهیت
 شد که شامل ظاهر وجود است که وجوب و وصف خاص اوست و شامل ظاهر علم است که امکان از لوازم اوست
 و شامل حقیقت انسانی که برزخ است بین الوجوب و الامکان و صلوة نامیات بر مظهر عالم که حقائق ارواح
 و جسم تفصیل حقیقت روح و جسم اوست و او حقیقت روح و جسم اجمالی جمیع اشیا است و برل و صحاب و باده که
 حاملان عرش شرع او بودند و اقبالان نقش اصل و مخرج رضوان الله تعالی علیهم اجمعین -

جوهر است محمود و بر شانی و است محبوب و بر مکانی است مذکور بر لسان و است معروف و بر حسانی است موجود عالم
 قطره است از بحر وجود او - و عالم وجود و معلولیت از طوفان نورش و او - حجاب او هم نور اوست - و اختفای و سبب
 شدت ظهور اوست

سر وحدت در نیاید سچایس	خیرت آمد حاصل و انا و بس
گر چه تو حیدتوسم خوانیم ما	هم تو دانا که یاد اینم ما
ای منزله ذات از فهم عقول	در صفات دور عقل بوالفضول

همه آثار قدرت اوست و همه انوار عظمت اوست هر چه هست از دست و همه بدوست بلکه خود همه اوست جمال
 احدیش از نعمت ملاحظه افکار بر او جلال صمدیش از رحمت ملائست احکام عمر امبارزان میدان فصاحت را
 در وصف او مجال عبارت تنگ و سابقان عرصه معرفت برادر تعریف او پای اشارت لنگ پایه نعت او کوش
 از موازات حواس مجازات قیاس متعالی و ساحت عزت معرفتش از قرض او بام و تر و دافهم خالی نهایت

چه وحدت حفاصل است دایره ذات
 را و واحدیت و احدیت گوید و اشارت
 اندک بوجود وحدت در آن دایره پیدا آید
 سعید احمد

دور امکان

برایت

عقول را در هدایت معرفت او جز توحید و تماشای و لیل نیست و بصیرت صاحب نظران را در اشعه انوار عظمت او
 جز تعامی تماشای سبیل نه منزله است از والد و ولد و مقدس است از محن و بدو ذات نامحدود او را بدایت نیست
 و صفات نامحدود او را نهایت نه از ک و ابدند در تحت احاطت او - و کون و مکان منطومی در سطح سلطت
 او جمله او اهل در ادلیت او او آخر و همه او آخر در آخریت او او اهل ظهور اشیا در ظاهریت او باطن او باطن کوان
 در باطنیت او ظاهر و لیل وجود او هم وجود اوست و برهان شود او هم شود او همه

نطق و شنایش چه متناس است این	عقل و تمناش چه بسود است این
------------------------------	-----------------------------

جوهر اکبر **سید رب العالمین** **صلاة والسلام** **علی سید المرسلین** و خاتم النبیین **آله المعصومین**
 و صحابه اطهارین و اتباعه و اخرا جمعین پای ادراک در میدان دریافت کنش ننگ و قافیة شعور و بیان
 حقیقت آن ذات بے رنگ تنگ کمال خبر داری این مرتبه بجز نیست و نهایت ادراک این مرتبه بجز نیست غایت
 ادراک درین مقام بجز نیست **عجز عن درک الادرک** **ادراک** هر چه در عقل فهم و فهم و حواس قیاس گنج
 ذات سبحانه و تعالی ازان منزله و مقدس است چنان محذرات اند و محذرت جز ادراک محذرت نوازند کرد و پیش
 تو پیش ازان رفیقت غایت فهمت است نیست هر چه ادراک او بدان منتهی گرد و غایت ادراک او بود غایت
 او سبحانه و تعالی تعالی **اللهم عن ذلک علو اکبر** از درک ادراک و عاجز ماندن از ادراک او عین ادراک
لا تفکر وافی ذات الله و تفکر وافی الاله حمد فزون از عدد و شکر برون از حد و ذواتی را که وجود او عین ذات
 اوست و همه موجودات شجر از فیض وجود اوست و قائم بدوست زهی علو جلال و زهی عظمت جمال که حدتیش عین احدیت است
 جوهر اکبر **لا احد المحیط من الازل الی الابد و المدح لا احد الواسطه بین الواحد و الاحد** حمد فزون از عدد
 و شکر برون از حد و ذواتی را که وجود او عین ذات اوست و همه موجودات رسته از فیض وجود اوست و قائم بدوست
 و او در استکمال هیچ کما از کمالات محتاج نیست بل هر چه سوا می اوست در جمع وجود محتاج بدوست نیست
 علو جلال و زهی عظمت جمال که حدتیش عین احدیت و وحدتیش عین هر دو جهان احدیه مطلقه است که در تحلی
 علمی و جهانی سخی بوحث شده و در مرتبه تفصیلی خود را احدیت خوانده و در مرتبه تجلی ثانی صورت ظاهر وجود و
 ظاهر علم گشته و صلوة جمید و در و بیحد بر زنجیر ایمان و آفتاب آسمان عرفان و بدر فلک انوار سبحانی و خزنه گنج
 حقائق و معانی و مفتاح اسرار رحمانی باور از آئینه حقائق ناشی جام جهان نامشخ ابرهیم شطاری جنت آبادی
 مرید حضرت ابو عبد الله محمد ظفر الدین العطاری الخاطب من حضرت القدسی العوثی

۶

عد

۷

وجه

وحدت و احدیت
سبحانی

نفت

جوهر مقصود از ایجاد موجودات اوست و جامعیت انسان و کمالات او بواسطه اوست **سیر من الله**

۸

اول انسان

اول انسان

کند اول
 که در آنجا است
 همه چیزها
 که در آنجا است
 همه چیزها
 که در آنجا است
 همه چیزها

عبارت بودی تو پیدای آدم افلاک علی آسمان را
 که در آنجا است
 همه چیزها
 که در آنجا است
 همه چیزها
 که در آنجا است
 همه چیزها

نزول اوست و سیرالی التدعرج اوست و سیر فی اللہ خود اوست حقیقت جامع انسانیه اوست و آئینه شیون
 غیر متناهی اوست منظر شان آئی و منظر شان کماهی - لولاک لما اظهرت الربوبیه در شان اوست لولاک
 لما خلقت الافلاک برهان اوست میقیم مقام دنی مسافر عالم او اونی قابل خلعت قانوحی محرم المبرماو

نظم

اوست ایجاد جهان را و طه شاهباز لامکانی جان او عارف اطوار سیر جزو کل علت غائی ز امر کمن فکان رهنمائے خلق و باومی سبل	در میان خلق و خالق رابط رحمة للعالمین در شان او خلق اول فوج عظیم عقل کل نیست غیر ذات آن صاحب قران مقتدای انبیا ختم رسل
---	--

جوهر و ر و د نامحدود بر صاحب مقام محمود

مظهر جامع حدوث و قدم موج اولین بحر شهود جنبش اول از محیط قدم	ای و حل عقد لوح و تسل نقطه آخرین دور وجود سلسله جنیان وجود از عدم
--	---

جوهر و معنی وجود هستی وجودی یعنی یافتن مطلوب و هستی و معنی جسم و بدن که در عرف مستعمل است
 و کتب لغت یافته نشد مگر آنکه مجاز باشد و چون زبان زو بعضی ثقافت ظاهر ادرست باشد و هستی لفظی است
 فارسی که تعبیر معنیش زبان عربی بلفظ وجود میکنند و مقابل نیستی است و در اصطلاح صوفیه معنی موجود که عبارت
 از ذوالوجود است و معنی دولت چنانچه نیستی معنی فقر و عارف سامی شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره
 در لوائح میفرمایند که لفظ وجود را گاه معنی تحقق و حصول که معانی مصدریه و مفهومات اعتباریه اند اطلاق میکنند
 و بدان اعتبار از محمولات ثانی است که در برابر وجود نیست در خارج بلکه با هیات رعااض میشوند و تعقل
 چنانچه محققان حکما و تکلمین تحقیق آن کرده اند و گاه لفظ وجود میگویند و حقیقتی نیز هستند که هستی وی زیارت
 خودست و هستی باقی موجودات بوسه و فی الحقیقت غیر از بوسه موجود نیست در خارج و باقی موجودات
 عارض و بوسه اند و قائم بوسه چنانکه ذوق کل کبر اعرافین و عظام اهل یقین بران گواهی میدهند و اطلاق
 این اسم بر حضرت حق سبحانه و تعالی یعنی ثانی است نه معنی اول رباعی

هستی بقیاس عقل صحاب قیود لیکن بکاشفات ارباب شهود	بدر عارض اعیان و حقائق ننمود اعیان همه عارض اند و معرض وجود
---	--

باید دانست که یکش را باعتبار تحقق و ثبوت در خارج حقیقت گویند و باعتبار تشخص و تعیین در ذن هویت نامند و قطع نظر
 ازین هر دو مایه خوانند ۱۲ اسطرخ عنده دیگر آنکه حقیقتی جزو است تحققی و قوامی باشد و ماهیت
 چیز است که شئیتش با و باشد و بدون او شئیت و ثبوت و هویت نباشد دیگر آنکه ماهیت و هویت است آرسه ۳۴

در معنی وجود و هستی
 موجود
 معنی وجود و هستی
 موجود
 معنی وجود و هستی
 موجود
 معنی وجود و هستی
 موجود

معنی وجود و هستی
 موجود
 معنی وجود و هستی
 موجود
 معنی وجود و هستی
 موجود

یادداشت
پاره از تحفه در صفحه ۳۶
منقول شده و باز در صفحه ۵۵
و باز در صفحه ۱۱ و باز در صفحه ۸۱

مثال تشبیه در تشبیه

جوهر صاحب تحفه المرسله الی النبی صلی الله تعالی علیه وآله و صحابه و سلم میفرماید علموا انخوانی احدکم
الله تعالی و ایتان ان الحق سبحانه و تعالی هو الوجود و ان ذلک الوجود لا شکل و لا احد و لا حصر
مع هذا انه و تجلی بالشکل و احد و لم یغیر عما کان من عدم لاشکل و عدم احد بل الان کما کان بنسب
برادران و بی من که سعد و محبت گرداند شمارا حق سبحانه و تعالی و ما را بدستی که حق سبحانه و تعالی هستی است و هستی
و عین ذات و ولایت و آن هستی را نه صورت است و نه تمیز است و نه اول احد است و نه بدلیت و نه نهایت و با وجود
این شکل ظهور نموده و بحد تجلی فرموده و نگشته از آنچه بوده بلکه در ظهور و نمود همچنان است که پیش از آن بود و این را
مثال گویم که نفهم قریب تر بود و آن نیست که اگر شخصی گرداگرد خود آئینه های مختلف دارد و خود و کلان طویل و
عرضه پس در هر آئینه بر حسب آن آئینه صورته مختلف پیدا خواهد شد در آئینه خود صورت خود و در کلان صورت
کلان و در طویل دراز و در عرضیه عرضی بے آنکه حقیقت آن شخص صورت اصلی آن تغییر پذیرد و رنگ دیگر گیرد
پس بین آنچه محال بود چگونه جائز آمد و نیز این حکم در فرشتگان و جن منقول و معروف است که ایشان بصورت
مختلفه پیدا میشوند و از حقیقت خود متقلب میشوند بلکه از تعبده بازان و ساعران چنین ظاهر میشود که جز نموداری
بیش نیست چنانچه حسن را با رگل را خارجی سازند و با میان چشم سر می بینیم که آن حسن ما رگشت و گل خار و در
حقیقت نه آن ما رگشته و نه این خار بلکه جز نموداری چیز دیگر نیست پس چون معنی در مخلوقات جائز آید قیاس
مطلق و حکیم بر حق چه شکل نماید حضرت عارف سامی شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره میفرماید

<p>آن کان حسن بود و نمود از جهان نشان اعداد و کون کثرت صورت نمایش است نوریت محض کرده باوصاف خود ظهور هر چند در زمان و عیان نیست غیر او فانقض وجود بود بر عیان جن و انس و انا به بصیرت و بینا به بصیر جامی کشیده دار زبان را که عشق</p>	<p>الآن ان عرف علی ما علیه کان فالکل واحد تجلی شکل شان نام تنوعات ظهورش بود جهان فی حد ذاته نه نمان است و نه عیان ساری بود و لطف مدطو احسن جان گویا به زبان و توانا به توان رضیست کس گوی حدیثی است کس ان</p>
--	--

فانقض

و این تمثیل که گفتم بر همه وجوه نباید دانست بلکه در ناگرددین ذات و ناگشتن صفات حق سبحانه و تعالی
در ظهور فرمودن درین تعینات و درین که نقض و عیب راجع است برین ظهور بر آن ذات و ان الوجود
واحد و الالباس مختلفه و متعدده و ان ذلک الوجود حقیقه جمیع الموجودات و باطنها و ان جمیع
الکائنات حتی الذرة لا تخلو عن لک الوجود و ان هستی یکی است و باصفا مختلف بسیار است و تعینات بحد بسیار است

و این قول که در زبان عربی مذکور است
صاحب تحفه در صفحه ۱۲۱

سجانه و سجانه

بی آن هستی یعنی بی هستی وجودی

آن وجود حقیقت جمیع کائنات است و باطن او جمیع موجودات بلکه همه ذرات خالی نیندازد و چه ممکن نیست که بی آن هستی ایشان را وجود تصور کرد و در آن ذرات که الوجود یعنی تحقق و حصول لا نهامن المعانی المصنوعه کیسایم بوجودین فی الخارج فلا یطلق الوجود بهذا المعنی علی الحق الوجودی فی الخارج تعالی عن ذرات الوجود علواً کبیراً و آن وجود حقیق و حصول نیست که اینها از معانی مصدریه اند که در خارج وجود دارند پس لفظ وجود بمعنی برحق سبحانه و تعالی که وجود در خارج است اطلاق نیابد که شان او برتر است از آنکه آن لفظ در حق او بدین معنی کشاید پس عیناً بذات الوجود حقیقه بنده الصفات معنی وجود و باذاتها وجود سائر الموجودات با و متفاهه غیر با فی الخارج و ان ذلک الوجود من حیث الکنه لا ینکشف لاحد ولا یدرکه لعقل ولا الوجود لا الوجود و لا یاتی فی القیاس لان کلمن محدثات و المحدث لا یدرک بالکنه الا المحدث تعالی ذاته و صفاته عن الحدوث علواً کبیراً لکنه من جوهر حقیق که متصف است باین صفات عالم یعنی هستی و سبب ذات او هستی سبب موجودات بدو و انتقار غیر او در خارج و آن وجود از حیث کنته یکس را ینکشف نکرده و نه او را عقل در یابد و نه حواس و نه در آید در قیاس چه آنها همه نو پیداشده اند و نو پیداشده کینه او را نکند مگر بهتاه خود را و ذات و صفات حق سبحانه و تعالی از ان برتر است و معنی او من اراد معرفه من هذا الوجود و سعی فیه فقد ضیع وقتیه کسی که جوهر معرفت آن هستی بحیث کینه او سعی کند در پس او تحقیق ضایع کرده باشد عمر خود را و ان لذک الوجود مرتبه کثیره جوهر شیخ ابراهیم شطاری قدس سره در آینه حق نامیفرماید که حق سبحانه و تعالی در مذبح محققان تصوف عبارت از وجود مخص است و وحدت او وحدتی است حقیقه و وحدتی که مقابل کثرت باشد و وجود این جنات است جوهر حضرت حق سبحانه و تعالی از وجود مطلق است و قائم بنفسه است که عین وجود است و همه موجودات شیوات و سبب اند و قائم بوسه و منفرد است از قیام صفات که عین صفات است آنچه دیگران را بقیام صفات حاصل شود او سبحانه را بذات خود حاصل است و مقدس است از تقدیر و ظاهراً هست نزد خود و بذات خود و خود را مشاهده است بذات خود و معنی است از ما سوا سوائه خود که مظاهرند و یافت و ادراک آن عقل و در هر محال است

این عبارت عربی هم از صاحب تحفه رسلا است

ای باری نامی نظیر ۱۳

این عبارت عربی هم از صاحب تحفه رسلا است

این عبارت عربی هم از صاحب تحفه رسلا است

معنیش آنکه بر این وجود مراتب کثیره است ۱۳

و جوهر حقیقی در مرتبه با حکام و آثار آن مرتبه ظاهر است

مختلف الاوان

ظهور

در بیان آنکه وجود حقیقی در هر مرتبه با حکام و آثار آن مرتبه ظاهر است
جوهر وجود حقیقی در هر مرتبه با حکام و آثار آن مرتبه ظاهر است و بدون آن مرتبه نمون اگر چه فی حقیقت ادراک نیست مثلاً اگر آفتاب در زجاج با جوهر مختلف الاوان تا بد در هر زجاج بقدر قابلیت آن زجاج نور سبب ظاهر گردد از نظر حاضر و از نظر صاف و از نظر اخر و این الاوان را آفتاب یعنی توان گفت چه آفتاب یک حقیقت است بی هیچ گونه را در آن مدخل نیست و اگر شخصی هر فردی از افراد لون را آفتاب گوید خطا و غلط گفته باشد اگر چه طویلیج لونه بی آفتاب نیست اما عین آفتاب نیست همچنان ذات مطلق در هر مرتبه با سبب اسمی گشته و در هر مرتبه تعیین شده

... که در این کتاب ...

و در هر قیدی مقید است اگر کسی مقید را مطلق گوید و یا مطلق را مقید خطاب نماید آن گفته باشد اگر چه مقید به مطلق نیست و مطلق به مقیده اما مقید من حیث المقید مطلق نیست و مطلق من حیث المطلق مقید نه چرا که هر دو قید اند

۳۴ هر دو قید اند یعنی ذات مطلق در اطلاق مقید است و ذات مقید در تقید است قید این هر دو یعنی مطلق باشد یا مقید از دائره قید خود پابیرد نمی تواند نهاد تا معنی یک بر دیگر وارد معانی تواند کرد ۱۲ مثال حدیث فی الله نیست

فهم من فهم ۱۲ از آئینه حقائق نامش شرح جام جهان نما جوهر کثرت است و صفات ذات را متکثر نگرداند چنانچه کثرت تعدد اعداد و واحد را معدود و کند همچنان به تعدد تعینات و تکثرات وجود حقیقی متکثر و متعددی نمی شود بلکه ایشان مظاهر و مجاری اند از آنکه ایشان را علیحده وجود است در خارج تا مرتبه وجود حقیقی را متکثر گردانند و ایشان را در مرتبه ذات شیوات خوانند و در مرتبه علم اعیان ثابته و در مرتبه شهادت که جامع جمیع مراتب است خلق دانند آئینه حقائق نما

۱۶ کل شیء فی کل شیء

جوهر در معنی کل شیء فی کل شیء مولانا جامی قدس سره در لوائح میفرماید که حقیقت هستی جمیع شیوات و صفات و نسب اعتبارات که حقائق همه موجودات اند در حقیقت هر موجودی ساری است و لهذا قیل کل شیء فی کل شیء صاحب گلشن راز قدس سره میفرماید

دل یک قطره را اگر بر شگافی برون آید از و صد بحر صافی

رباعی

هستی که بود ذات خداوند عزیز
ایشان همه در وی اند و در همه نیز
انست بیان آنکه عارف گوید
باشد همه چیز مندرج در همه چیز

۱۷ مع خفا یعنی پوشیدگی

جوهر خفای او باعتبار صرافت و اطلاق است و ظهور او باعتبار نظایر و تعینات هر چند چجب بیشتر ظهور بیشتر و هر چند چجب کمتر خفاز پادیه تر

جوهر در مذہب محققان صوفیه حق عبارت از وجود محض است و آن وجود حقیقی است که در مقابل آن عدم حقیقی است

۱۸ حافظ علی رحمه الله ...

۱۴ جوهر زلزل و حضرت حق سبحانه و تعالی بی ماصورت نه بند و وجودی است و تحقق نشود و قوه جوهری و ظاهر ظهور

۲۰ جوهر در اتحاد وجود واجب تعالی با حقیقتش بدانکه اتحاد وجود واجب تعالی با حقیقتش میان حکما و متقدمین و صوفیه موحدین متفق علیهاست اما نزد حکما جزئی حقیقی است و متعین نقیض که عین ذات اوست و نزد صوفیه کلی است نه جزئی و نه خاص و نه عام بلکه مطلق است از همه قیود تا بحدی که از قید اطلاق نیز و این را حواله کشف صریح و ذوق صحیح میکنند و آن طور و در احوال عقل یعنی قوت عقلیه با دراک آن وافی نیست نه آنکه منافی طور عقل است زیرا که مقدمات عقلیه اثبات آن توان کرد و نه نفی آن حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید رباعی

اتحاد وجود واجب تعالی با حقیقتش بر حقیقی

...

واجب که وجودش نو و کمن است گویم سخن لغز که مغز سخن است	تصویر وجود بخشش قیل کن است هستی است که هم هستی و هم هست کن است
---	---

رباعی

هر بے نرو پاران رسد دست تو هستی تو هستی که بجز ذات تو نیست	خوش آنکه ز خود برید و پوست تو اینست بذات خود و لے هست تو
---	---

درین دو رباعی اشارت است با اتحاد وجود و حجب تعالی با حقیقتش چنانکه مذہب حکما و صوفیہ یوحده است و بیانش است
که موجودات را بحسب عظمی سمر تہمی تواند بود اول موجودے که وجودے معارض ذات وی باشد و مستفاد از غیر
چون ممکنات موجودہ دوم موجودی که حقیقت وے معارض وجودی باشد و مقتضی آن بر جہی که انفکاک وجود از
محال باشد و خارج اگر چه بنا بر تعارض میان ذات و وجود تصور انفکاک ممکن است چون واجب الوجود بر مذہب حکمایین
ستوم موجودی که وجود او عین ذات او باشد یعنی بذات خود موجود بود و نہ بامرے معارض ذات و لا شکستین موجود
واجب بود زیرا که انفکاک شیئی از نفس خودش تصور نمیتوان کرد و لیکف که بحسب خارج واقع تواند شد و پوشیدہ
نماند کہ اکمل مراتب وجود مرتبہ سوم است و فطرت سلیمہ جازم است بآنکه واجب تعالی می باید کہ بر اکمل مراتب وجود باشد
پس ذات وی عین وجود او باشد تبیینہ اینجا معلوم شد کہ چون لفظ وجود و هستی برابر است تعالی اطلاق کنند مراد
بآن ذاتے است کہ موجود است نفس خود و موجود است مرغی خود را نہ کون و حصول و تحقق کہ معانی مصدریہ و فعلیات
اعتباریہ اند کہ از تحقق وجود نیست مگر در ذہن تعالی اللہ عن ذلک علو اکبر و میفرمایند رباعی

اتحاد وجود واجب با حقیقتش

انقسام موجودات

۳۲ یعنی چون صورت انفکاک این
قسم وجود در ذہن تصور نمی توان
کرد پس چگونه ممکن است چیزی کہ ہم
در ذہن تصور نمی توان کرد در خارج
واقع شود حاصل کلام آنکہ چون این
نوع وجود از ذات در ذہن صورت نمی
بند پس بر جہ اول در خارج صورت
خواہد بست ۱۲

هستی که بذات خود مہوید است چون نور ہر چیز کہ از فروغ او فستد دور	ذرات کونانات از وی یافت ظہور در ظلمت نیستی با ندمستور
---	--

رباعی

خورشید فلک بنور خویش است منیر روشن بنور دست نور کہ عقل جہیر	جرم قمر از پر تو او نور پذیر افزون نندش ز مهر و مہ نور وہ گیر
--	--

درین دو رباعی اشارت است بہ تشبہ کہ از برای بیان مراتب موجودات در موجودیت کرده اند و گفت
کہ اشیا نورانی را در نورانیت سمر تہ است اول آنکہ نور وے مستفاد باشد از غیر چنانکہ جرم قمر در
مقابلہ آفتاب روشن گردد و شعاع او درین مرتبہ چیز باید کہ جرم قمر دوم شعاع کہ بروسی افتاده
است سوم آفتاب کہ مفید شعاع است مرتبہ دوم آنکہ نور وے مقتضای ذات وی باشد چون آفتاب
بفرض آنکہ ذات وی مستلزم مقتضی نور وے بود و درین مرتبہ و چیز باید کہ جرم آفتاب سوم نور وے

انقسام نورانیت

مرتبه سوم آنست که بذات خود ظاهر و روشن باشد نه نورس که زائد باشد بذات و چون نور چه بر
 هیچ مائل پوشیده نیست که نور آفتاب تاریک نیست بلکه بذات خود ظاهر و روشن است نه نورس و دیگر که بذات
 و س قائم باشد و درین مرتبه یک چیز است که بخود بر دیده مردم ظاهر است و دیگر چیزی با واسطه و س
 ظاهر میشود با مقدار که قابلیت ظهور دارد و هیچ مرتبه در نورانیت بالاتر از مرتبه سوم نیست و چون این
 مقدمات در محسوسات متصور گشت مراتب سگانه موجودات که پیش ازین مذکور شد روشن گشت و اکلیست
 مرتبه سوم همین شد

جوهر بدلیل اثبات اتحاد وجود واجب تعالی با حقیقتش مولانا شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی
 قدس ستره در شرح رباعیات میفرماید رباعی

دلیل اثبات اتحاد وجود واجب تعالی
 با حقیقتش

هر چیز که جز وجود در چشم شهود	در هستی خویش هست محتاج وجود
محتاج چو واجب نبود وصف وجود	باشد بوجود خاص که هو المقصود

این رباعی اشارت است بدلیل اثبات اتحاد وجود واجب تعالی با حقیقتش و ترجمه اش آنست که گویم هر چیزی
 که مغایر وجود است بحیثیتی که عین مفهوم وجود باشد و نه فردی چون انسان مثلاً مادام که منضم نگردد وجود
 بوسه متصف نمیکرد و وجود فی نفس الامر پس هر چیزی که مغایر است موجود را در وجودیت فی نفس الامر محتاج
 باشد بغیر خود که وجود است و هر چه محتاج باشد بغیر خود در وجودیت ممکن است زیرا که ممکن عبارتست از چیزی
 که در موجودیت خود محتاج باشد بغیر پس هر چیزی که مغایر باشد موجود را واجب تواند بود و بر این عقیده
 ثابت شده است که واجب موجود است پس واجب تواند بود و مگر وجود سوال اگر کسی گوید ممکن آنست که در
 موجودیت خود محتاج باشد بغیر که موجود است نه وجود و س جواب گویم هر چیزی که در موجودیت محتاج
 بغیر است استفاد و وجود از غیر میکند و هر چه استفاد وجود از غیر میکند ممکن است خواه آن غیر را وجود گویند خواه
 وجود را

فردی

اثبات وجود واجب تعالی با حقیقتش
 توفیق ممکن

جوهر در بیان آنکه وجود حق و هستی مطلق هر جا که ظاهر است عین منظر است

۲۲

شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس ستره در لؤلؤ میفرماید هر گاه که چیزی در چیزی نمود و میشود ظاهر غیر
 منظر است یعنی ظاهر دیگر و منظر دیگر است و ایضا آنچه نمود و میشود از ظاهر در منظر شیخ و صورت است بذات و
 حقیقت الوجود حق و هستی مطلق که هر جا که ظاهر است عین منظر است و در همه مظاهر بذات خود ظاهر است
 جوهر آن وجود و اعتبار مرتبه اطلاق منزه است از جمیع نقائص پنج و راحت راجع است بسوسه تعینات
 و وجود بواسطه تلبس با مورت شریفه کمال گیرد و بحسب ظهور در مظاهر خفیه نقصان نیز در نور آفتاب هر چند بیک
 و پدید تابید هیچ تغیر به بساطت نوریت او راه نیابد نه از مشک بوسه گیر و نه از گل لگ روح در بدن انسان چو در

وجود حق و هستی مطلق هر جا که ظاهر است عین
 منظر است

وجود حق عین منظر است

۲۳

توضیح

و محیط و با وجود چندین پلید بیائے قالب او پاک و لطیف است چنانچه پیش از تعلق پاک و لطیف بود پس نوعی که از همه لطیف است و از این نقص حاصل شود.

ای پیش از تعلق به قالب

ای روح

و عدم تلبس باین ۲۲

چون هر طور و خفا شیون و اعتبارات بسبب تلبس بطاهر وجود و عدم تلبس آن موجب تغییر حقیقت وجود و صفات حقیقی او نیست بلکه معنی است بر تبدیل نسب و اضافات و آن مقتضی تغییر در ذات نیست اگر عمر و از زمین زید بر خیزد و بر بسیارش نشیند نسبت زید با او مختلف شود و ذاتش با صفات حقیقت خود همچنان بر قرار خود بمنزله حقیقت وجود بواسطه تلبس با امور شریفه زیادتی کمال گیرد و محبت ظهور در ظاهر خسیسه نقصان نپذیرد و نور آفتاب هر چند بر پاک و پلید تابد بیچ تغییر بساطت نوریت او را نیابد نه از مشک بوسه گیرد و نه از گل رنگ و نه از خار عار دارد و نه از خال رنگ لوانی زیرا که معیت حق سبحانه باشد نه چون معیت بجز هر با عرض یا عرض بجز هر بلکه معیت وجود است با هریت من حیث هی که معیت با هریت موجود دیگر در آن معیت عبارتست از ظهور نسبت معمول است

مثلاً حقیقت انسانه بواسطه تلبس و در افراد خود یعنی زید و عمر و غیره نه نجاست خسیس خسیس شود و نه لطافت لطیف لطیف بلکه همان بر سر صراقت خود باقی میماند

معنی معیت حق باطن

میان وجود و ما هریت

۲۵ معنی محیط بودن حق بر خلق

چون هر آن وجود محیط است بجمع موجودات همچو احاطه لزوم بلو از م و موصوف به صفات چنانچه علم بر صفت علم و قادر بر صفت قدرت نه احاطه ظرف بمظروف یا احاطه کل مرجزورا

۲۶ احدیت و واجوبت وجود و غیب نبوت و الوهیت و مقام جمع و هویت مطلقه و تعیین اول و ثانی اول

چون هر شیخ ابراهیم شطاری قدس سره در آئینه حقائق نامیفرمانید که حقیقت وجود بشرط لاشی معنی است بر مرتبه احدیت و غیب هویت و ذات بلا قید است جمیع اسماء و صفات درین مرتبه مستهلاک اند و وجود بشرط جمیع اشیا که لازمه اوست از کلیات و جزئیات مستثنی است با سما و صفات مرتبه و احدیت و الوهیت و مقام جمع خوانند و حقیقت وجود بشرط لاشی و نه بشرط لاشی که او را هر دو مساوی باشند آن مرتبه را وحدت حقیقی و هویت مطلقه خوانند که بسیاری است در جمیع موجودات و با اصطلاح صوفیه تعیین اول و ثانی اول گویند درین مرتبه جمیع اعیان ثابت در حضرت علم بصورت عقل ظاهر شدند

۲۷ مرتبه وحدت درجه اجمال و واحد تفضیل آن در مرتبه احدیت محیط آید و در این تفریق است که احدیت مرتبه اجمال و واحد مرتبه تفضیل و وحدت

چون هر در بیان آنکه حقیقت هستی از جهت طرفت و اطلاق خودش ساریست در ذات جمیع موجودات شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرماند چنانکه حقیقت هستی از جهت طرفت و اطلاق خودش ساریست در ذات جمیع موجودات چنانکه آن ذات در و عین و عین بودند بمنزله صفات کامله و کلیتها و اطلاقها در جمیع صفات موجودات ساری اند بشناخته که در ضمن صفات ایشان عین صفات ایشانند چنانکه صفات ایشان در ضمن صفات کامله عین آن صفات کامله بودند مثلاً صفت علم در ضمن علم عالم جزئیات عین علم جزئیات است و در ضمن علم عالم کلیات عین علم کلیات و در ضمن علم فعلی و انفعالی و در علم فعلی و در علم ذوقی و وجدانی عین علم ذوقی و وجدانی

حقیقت هستی از جهت طرفت و اطلاق خودش ساریست در ذات جمیع موجودات و صفات کامله عین است لست ساری است در جمیع موجودات که برخی است بنمایان معنی که در مرتبه احدیت صوت واحد از آن ناشی شده و اولین صوت است که در مرتبه احدیت محیط است صورت و در مرتبه تذکره را و خود منقطع الاشارت است

تا غایتی که در ضمن علم موجوداتی که بحسب ایشان را عالم نیندازند عین علمی است که لائق حال ایشان است
و علی القیاس سایر الصفات و کمالات

نمیدانند

تدریجاً فقر این عبارت با این الفاظ میسر است که حق حقیقی وجود محض
است و مقابل وجود عدم است باطل حقیقی عدم محض باشد - العالم

جوهر نزد محققین وجود معروض است و موجودات مقیده عارض وجود و مطلق موجود است و غیر او را وجود
نیست مطلقاً در حقیقت و نزد حکما و تکلمین وجود عارض است مرابیات و تقالید را و اینیات و حقائق معرفت
وجود اند و وجود مطلق را در خارج وجود نیست بل وجود آن ذنبی است و آن امر کلی است عام نبود و تحت افراد
خود و عجب تر آنکه حکما و تکلمین میگویند که وجود مطلق نقیض عدم مطلق است و قسم تمام موجودات و خیر محض است و وجود
است و او را ضد و مثل نیست و باز میگویند که آن در خارج معدوم است -

۲۸

۲۹

حق حقیقی و حق اضافی
و باطل اضافی نیابیس

جوهر بدانکه حق حقیقی و وجود واحد مطلق است و در مقابل وجود عدم است پس باطل حقیقی عدم باشد
و حق اضافی آنست که نفع او نسبت با بعضی باشد و در بعضی مثل غسل که نسبت با مزاج محمور و صفر او
نیابیس مضر و باطل است و نسبت با مزاج بار و بلغمی مرطوبی حق و نافع است و پوست خریزه و پوست برنج و کاه گندم
نسبت با انسان باطل است چه ماکول انسان نیست و نسبت با حیوانات حق و نافع و علی هذا القیاس حق اضافی
و باطل اضافی هر دو اقسام حق حقیقی اند چه در تحت وجود داخل اند نه خارج - و باطل حقیقی

۳۰

۳۱

جوهر بدانکه غیر وجود عدم است و عدم لاشی محض است پس وجود انما واحد است و بر حقیقت حقیقی خود با تغییر
و تبدیل باقی است و عدم همچنان دائم بر عدیته خود است هرگز وجود عدم نمیشود و موجود معدوم میگردد که قلب حقائق محال است
جوهر شیخ رکن الدین شیرازی قدس سره در نصوص مخصوص فی شرح انفس و شیخ ابراهیم شطاری قدس سره
در آینه حقائق ناشرح جام جهان نمای فرماید الوجود عدم العدم و العدم عدم الوجود

وجود حقیقی است عدم العدم	عدم چیست عدم الوجود است
مانده درین بحث الا وجود	که غیر وجود است بیشک محتمل

۳۲

وجود غیر محض است

جوهر در بیان آنکه وجود خیر محض است شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرماید
که چون صفات و احوال و افعال که در مظاہر ظاهر است فی حقیقت مضاف بحق ظاهر در آن مظہر است پس
اگر احوالاً در بعضی از آنها شرک و نقضانی واقع باشد از جهت عدیته امری دیگر تواند بود زیرا که وجود
حقیقتی بود و وجود خیر محض است و از هر امری وجودی که شرک متوهم میشود بواسطه عدیته امری وجودی دیگر است
نه بواسطه آن امر وجودی من حیث هو امر وجودی و حکما در آنچه وجود خیر محض است دعوی ضرورت کرده اند و از
برائے توضیح مثالی چند آورده و گفته که نزد حکما که فساد اثار است و شرک نسبت با اثار شرک است او نه از ان
جهت است که کیفیت است از کیفیات وجود زیرا که او از سبب کمالات بلکه از ان جهت است که

امر وجودی
در اینکه

ای حدیث است که در ان
نسبت نسبت با اثار شرک است
یا قیاس است الخ

سبب شده است معدوم وصول اثار را بکلمات لائقه خود محبتین قتل مثل آنکه شرست شربت او نه از جهت قدرت
 قاتل است بر قتل یا با طبیعت آلت یا قابلیت عضو مقتول مرقل را بلکه از جهت زوال حیات است و آن
 امریت عدمی الی غیر ذلک من الامثله

هر جا که وجود کرده نیست اول	میدان یقین که محض خیریت اول
هر شرز عدم بود عدم غیر وجود	پس شره بقصد خیریت اول

بدانکه وجود در این حیث بود وجود شری لائق نگردونه آنکه مطلقا شرابو سے اضافت نتوان کرد چرا که کسی
 اگر چه فی نفسه من حیث آنه وجود نیست اما نه ازین حیثیت که سبب بدیست و مستلزم وے -

جوهر مقرر است نزد حکما و محققان علما که وجود خیر محض است در هر صورتی که باشد بدانکه هر کائے که
 هست نظر است سبی را از اسماء الیه و وجود مطلق که خیر محض است بجمع و وجه ظاهر شده است بان اسم پس
 کائن بدین رو خیر است و موجب ظهور حکام است ازین رو هم خیر است ولیکن چونکه در اسماء تقابل است
 در نظایر آنها نیز تضاد و واد پس اثر هر نظر مخالف اثر دیگر است پس ازین مخالفت یک کائن بد
 باشد بنسبت کائن دیگر و بد مطلق ممکن نیست

این شراب اعتباری
 باشد نه حقیقی و امور اعتباری
 که در خارج وجود ندارد
 مع مقتضا غیر یعنی از جهت نیست
 که جهت غیریت با وجود دارد
 پیدا می شود

۳۱۱

جوهر طور نیک و بد از آنست که ذات جناب حق سبحانه و تعالی با سماء متقابل متعین گشته پس تقابل
 و تضاد و توافق درین متعینات پیدا شد پس متعین که موافق دیگر است نیک و متعین که متضاد و مخالف
 است بدست در حق او و مکرده و مرغوب و خیر و شرف امور اعتباری اند بر حسب طبائع مختلف چنانچه نزدیک
 طبعی مثل شئی مکره و شرست و نزدیک طبع دیگر همان شئی مرغوب و خیر است و چیزیکه همه وجه و علی الاطلاق
 مکره و شرست بود نیست و جناب حق سبحانه و تعالی خالق همه است هر چه از و صادر میشود همه نیکوست بدی
 نسبت با ما است و هر گاه که نسبت جناب حق سبحانه و تعالی و بند نیک است و محض است

۳۱۲

بدست
 چیزیکه
 دهند

جوهر بدانکه وجود من حیث بود وجود خیر محض است و عدم من حیث بود عدم شر محض پس هر امری که باشد
 بود او بهتر از نابود او باشد من حیث الوجود و نابود وے که لائق او میگردد من حیث اشع و العرف و العقل
 شریست عارضی و مذمومیت نسبت با وے عارض میگردد و پس جهت محمودیت جهت وجود است و وجود
 لازم وجود مطلق است پس باید که از وی هیچ فوت نباشد و چنین کمالی که مستغرق جمیع کمالات است
 الادات احدیت جامع جمیع اسماء و صفات را که آن مسمی بالله است تعالی شانده

۳۱۵

به الله

جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لولح میفرماید که این عین واحدا از حیثیت تجرد و
 اطلاق از تعینات و تقیدات حق است و از حیثیت تعدد و تکرر که بواسطه تلبس او به تعینات می نماید خلق و عالم

۳۱۶

ای بواسطه تلبس عین و اضربه تعینات
 بحث در تقابل صفات

پس عالم ظاهر حق است و حق باطن عالم و عالم پیش از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین عالم بلکه در حقیقت
یک حقیقت است و ظهور و بطون و اولیت و آخریت از نسبت اعتبارات هو الاول والاخر و اظا هر لباطن

اربعی

چون حق بتفصیل شیون گشت عیان	مشهور شد این عالم پر سود و زیان
گر باز روند عالم و عالمیان	بارشته اجمال حق آید بمیان

اگر مجموع عالمیان که تفصیل شیون حق اند بعد م باز گردند و بر تبه اجمال که سابقا داشته اند رجوع نمایند
حق آید بمیان یعنی عین حق ماند و بس چنانکه اول بود به مظاهر تفصیل یگان الله و لم یکن معه شی و شیون
که مراد از باز رفتن سیر عروجی باشد که آن بطریق جذب یا سلوک طالبان را میسر می گردد
جو هر بد آنکه اجلی و اظهر جمع مفومات و بدیایات وجود واحد مطلق است که از غایت ظهور و وضوح مخفی و
مستتر می نماید ای تو مخفی در ظهور خویش تن + و س رخت پنهان بنور خویش تن + و بحقیقت غیر نیست
که واسطه و سبب ظهور حق تعالی گردد

۳۷

۳۸ واجبیت اعتبارات الرب

۳۹

جو هر ذات مطلق بقید واحدیت و موجودیت و جو و نام یافت و بقید عالمیت و معلومیت علم شد و بقید
ظاہریت و نظریت نوگشت و بقید شایریت و مشهودیت شهود شد - و این را اعتبارات الرب گویند
جو هر اعتبار اربع اعتبارات ذات مطلق اند و ذات مطلق بواسطه این اعتبارات مقید به جمیع اعتبارات
شد که عبارت از مرتبه واحدیت است چنان اعتبارات جامع جمیع اعتبارات است و جمیع اعتبارات از ایشان ظاهر
خواهند شد که ایشان مثل کلی مطلق اند

واجبیت

جو هر مطلق به مقید نباشد و مقید به مطلق صورت نه بند و اما مقید محتاج به مطلق و مطلق مستغنی است از مقید
پس تلزام از طرفین است و احتیاج از یک طرف چنانکه حرکت پدر و حرکت مفتاح که در دیدیم است - لوان مطلق
به مقید نباشد یعنی وجود مطلق به مقید نیست و نفس امر و همیشه مقید کوئی لازم اوست که بعضی از صفات
الهی مشروط است بتحقق وجود کوئی - و صوفیه چنین گویند که موجودات کوئی بعضی ازلیست که آنرا مقیدات ازلی
گویند و الا تعطیل بعضی از صفات لازم می آید و می تواند بود که مراد از آنکه مطلق به مقید نباشد آن باشد که
مطلق باعتبار ظهور به مقید نیست چه مراد از آنکه مطلق مستغنی است از مقید است که بحسب ذات وجود عین ذات
اوست پس احتیاج نباشد به قیدی تعینی و ظهوری چنانکه حرکت پدر و حرکت مفتاح که در دیدیم است حرکت پدر
در صفت که مفتاح در و س است چه اینها هر دو حرکت با هم اند اما حرکت مفتاح محتاج است به حرکت پدر و حرکت
پدر احتیاج بمفتاح نیست اگر چه با و س وجود گرفته است یعنی ظاهر شده است

۳۳ و آن یک طرف که احتیاج مقید است که
بجو مطلق محتاج است در استغناء فیض
وجودی تا هم را ایجاد

وجوبیات ازلی

عنه یعنی مطلق در باب وجود خود از مقید
مستغنی است که وجود ذاتی اوست
نه در ظهور ۱۲ سید محمد

۳۴ و حرکت پدر احتیاج بمفتاح نیست
یعنی پدر و حرکت خود محتاج بمفتاح

نیت اگر مفتاح نباشد حرکت در دید موجود است پس وجود حرکت مطلق مستغنی از وجود مفتاح در وجود خود مگر ظهور حرکت پدر بطور مفتاح خواهد شد
است تا خود را جلوه دهد فهم من فهم الله

۲۱ نسبت اسمی

جوهر ذات احدیت را با هر صورتی و تقیینه از صور علمیه نسبتی خاص است و آنرا نسبت اسمی خوانند
 زیرا که هر نسبتی صفات است و ذات با هر یک از صفات اسمی است و از آن جهت گفته اند که اسم عین مسئله است که در
 اصطلاح آن طائفه اسم ذات معنی است باعتبار صفتی از صفات خواه صفت وجودی مثل علم که ذات مع علم
 است یا صفت سلبی همچو قدوس که ذات مع القدس است یعنی منزله از عیب و باید دانست که مراد با سمار این
 الفاظ اسما و ملقوظ است زیرا که این اسما و ملقوظ را اسما میخوانند و سمار باعتبار ارات و صفات و افعال منقسم
 میشود و بذات مثل الله و صفات مثل علم و افعال مثل خالق و هر شئی از صفات و تقیینه از تقیینات کلیه جزئیة نظری
 اند از سمار کلیه و جزئیة سمار الله باعتبار صفات متضاد و متقابل مثل لطف و قهر و رضا و عجز و جلالیت و
 جلالت اند و مخلوقی که غیر از انسان است مخلوق از تعین سمار مثل ملائکه منزه از قدوس اند فلذا گفته اند
 و نحن کسبح محمدک و لقدس لک و شیطان که منظر عز و زوتکبر واقع است از انبی و استکبر و در آیت
 دیگر فی غیر تک لا نعویم جمیع اسم و طبیعت آدم را در فطرت مرکب گردانید از جمیع اسما جمالی و جلالی که
 که معبر میدی شده اند و غیر از انسان هر یک مملوق بنیاد و احد اند زیرا که یا منظر اسما جمالی اند همچو
 ملائکه رحمت یا منظر اسما جلالیه مثل شیطان و ملائکه عذاب و مبد و معاد هر شئی بحقیقت همان اسم
 است که آن شئی منظر و مربوط آن اسم واقع است زیرا که فی نفس الامر اعیان ممکنات که اعیان ثابت
 اند و صور معقوله اسما الله اند که در عالم حق اند و هر عینی از اعیان در عالم عین مربوط همان اسم است
 که خود صورت آن اسم است و همیشه در تربیت اوست بلکه حقیقت آن شئی همان اسم است و بدو آن اسم
 آن شئی معبود و م صرف است

تقریف اسم و صفت

صفت وجودی ۹
صفت سلبی

اسما و اسما و اسما
که نیست

اسما ذاتی و صفات
و افعال

اسما جمالی و جلالی

عنه شیطان
 اسما جمالی از اسما سلبی
 اسما جلالیه یا جمالیه فانهم است نه منظر اسم
 بر یکدیگر
 به یکدیگر

علم
لا که رب اوست

۲۲

تقریف اسم لا بطرف تغلیب

جوهر حضرت حق را با هر موجودی از موجودات و تقیینه از تقیینات نسبتی خاص است و هر یک
 منظر صفتی مخصوصه و ذات حق را باعتبار هر صفتی اسم می نامند پس هر یک منظر اسمی از اسما الیه باشد و حظ و
 قسمت هر یک که از حق یافته اند آن صفت خاص است که هر یک منظر آن واقع شده است و مبد هر یک
 از ایشان آن اسم خاص است چه از آن اسم ظهور یافته اند و باز معاد هر یک آن اسم خواهد بود و ذات
 حق هر چیزی را بصفته خاص تربیت میفرماید شرح گلشن راز
 جوهر ممکن بالک است و خود م فی ذاته نیست موجود مگر حق سبحانه و تعالی که او وجود مطلق است
 و این ممکنات شیونات است پس وجود نیست درین شیونات مگر وجود حق تعالی که بان موجود اند و
 این معدومیت ممکنات و انحصار وجود و وجود حق تعالی که نفس ذات است حق است که ما قال الله
 تعالی کل شئی بالک الا وجهه یعنی هر چیزی بالک نابود است مگر ذات حق تعالی که آنکه خیال میکنند اهل ظلم

یعنی با آن صفت خاص که آن چیز
 منظر آن صفت است که ما قال عز وجل
 و ما من دابة الا اخذ بناصيتها
 ان سار علی صراط مستقیم

۱۷

که هر شیء باک خواهد شد و در ذی است لیهی شاعر که رسول مقبول علیه الصلوٰۃ والسلام قول آنرا
 مع فرموده گفته است **الا کل شیء ما خلا الله باطل** آنگاه باشد هر چیزی را که سواک الله تعالی
 است نابود است و این بر عارفان مشهور است

جوهر ذاتی صرف که لائق است چون جمیع شیوانات که لازم ذات و کاند متوجه توجیه ذاتی شد
 نه توجیه اجمالی و تفصیلی این مرتبه را وجود مطلق نامند که هیچ جهت و هیچ قید مقید نیست نه اجمالی و نه تفصیلی
 جوهر چون ذات صرف که کنایت از مرکز است و ذات مطلق که اشارت از دایره است چون مجموع لازم
 که عبارت از چهار وصف است متوجه بصورت اجمالی گشت بهیئت خط وسطانی که قطر دایره است صورت
 تعیین اول و ثانی اول متعین و تجلی شد چه از نقطه لائقین اول تعیین خط اول است چنانچه وحدت حقیقی
 تعیین اول از لائقین است و این تعیین اول مصدر جمیع تعینات و سبب جمله ظهورات گشت

جوهر دایره مطلق کنایت از وجود مطلق است بسبب قطر وحدت بد و قوس عظیم احدیت و واحدیت
 مقوس کرده شد چرا که هر دو مرتبه بقدر خود عظیم اند احدیت بقید تجر عظیم القدر است و واحدیت بقید
 جامعیت نیز عظیم است قوس از ان مسمی است باحدیت و قوسی دیگر مسمی است با واحدیت و خط وسطانی
 که بزرخ است بینهاست بوحدت و قاب قوسین باعتبار آنکه حال تجلی اول است بحقیقت تجلی
 جوهر ذاتی مطلق کنایت بدایره است بواسطه قطر که اشاره وحدت و قاب قوسین و حقیقت محراب بدو
 قوس مقوس کرده شد این هر دو قوس پیش از ثبوت قطر صورت دایره بودند باسم قوسین مسمی نبودند
 چون قطر در وسط دایره موز کرده دایره بصورت قوسین نمایان گشت همچنین مرتبه احدیت و واحدیت
 پیش از ظهور وحدت لائقین بودند و بقید شرطین مشروطه بواسطه مرتبه وحدت باسم و قید مسمی و

ای احدیت و واحدیت ۱۱
 مقید شدند

جوهر قوس واحدیت منقسم شد بچهار قسم یعنی واحدیت که اعتبار ذات است از ان رو که انتشار است
 از دست باعتبار اربعه مقسوم به چهار قسم که وجود و علم و نور و شوق بود و گشت **دست اعتبار اربعه**
 جوهر اعتبارات اربعه که وجود و علم و نور و شوق است در قوس واحدیت ثبت کرده شد یعنی این
 امور اربعه در قوس احدیت بجهت آن ثبت افتاد که وحدت خط وسطانی است در ان مرتبه امتیاز را
 گنجائی نیست چرا که درین مرتبه هست و نیست متساویست و قوس احدیت مرتبه تجر و دست از جمیع تعینات
 و تقیدات بل ماحی جمیع مراتب است پس نماز الا آنکه در قوس واحدیت این امور اربعه را ثابت کنند
 چرا که مرتبه واحدیت جامع جمیع تعینات و اعتبارات است این امور امری کلی و اجمالی جمیع امور کلی و

ای امور اربعه یا اعتبارات اربعه ۱۱

در روز

۲۲

عنه مرکز نقطه وسط دایره را گویند
 ذات صرف و ذات مطلق
 تعیین اول



۲۴

عنه قطر در اصطلاح علم بهیئت دهند که آن خط
 را گویند که در میان دایره کشند باین
 طور که آن خط بر مرکز دایره گذرشته
 تنصیف دایره نماید ۱۲
 سه قوس یعنی کمان پس چون نصف دایره
 بصورت کمان زه کرده میباشند لهذا
 قوس گفتند ۱۲

اعتبارات اربعه

اعتبارات اربعه

بیان خواص ثبوت احدیت
 وحدت و واحدیت

چنانکه

جزئی را شامل است پس این امور را بعد از این مرتبه از جهت تناسب نسبت کردن آنست است
 جوهری درون موجودات نیامده است و نه بدو متحد شده زیرا که حلول و اتحاد از خود و جوهری
 نیست تا یکی در دیگری درآید و متحد شود و وجود حقیقی از یکیش نیست و تعدد در صفات است غیر وجودی است
 جوهری وجود در ظاهر رنگ منظر هر رنگی و اما برنگ منظر ظاهر شود و نور آفتاب رنگ ندارد
 لیکن در آینه ظاهر میشود شعاع آفتاب پس دیده میشود در آن شعاع رنگهای مختلف

آفتاب در هنر آن آینه تافته	پس برنگ هر یک تا بیان از جهت
جمله یک نورست لیکن رنگها مختلف	اختلاف در میان این و آن انداخته

هفتاد هنر حجاب نور ظلمت است تا توئی تو باست آن هفتاد هنر حجاب مسدود بود چون تو بی تو
 باشی آن هفتاد هنر حجاب که محبوب گرداند

جوهر خدا با لضم یعنی مالک صاحب چون لفظ خدا مطلق باشد بر غیر ذات باریتالی اطلاق نکنند
 مگر در صورتیکه چیزی مضاف شود چون که خدا و ده خدا گفته اند که خدا یعنی خود آینه است چه مرکب
 است از کلمه خود و کلمه آ که صیغه امر است از آمدن و ظاهر است که امر ترکیب اسم معنی اسم فاعل پیدا میکند و چون
 حضرت خداوند تعالی بطور خود دیگری محتاج نیست لهذا این صفت خوانند و نزد این طائفه علیه خدا
 ترجمه حق است و حق عبارت است از وجود مطلق و حقیقت اشارت است از صفات حضرت خداوند تعالی
 جوهر در آنکه حقیقت هر شیئی یقین وجود است در حضرت علم شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی پس
 ستره در لوائح میفرماید که حقیقت هر شیئی یقین وجود است در حضرت علم با اعتبارشانی که آن شان ظاهر است
 یا خود وجود یقین بهمان شان در همان حضرت و شاید موجوده عبارت است از تعینات وجود باعتبار انصاف
 ظاهر وجود بانوار و حکام ایشان با خود وجود یقین بهمان اعتبارات بروحی که حقائق همیشه در لوائح
 وجود پنهان باشند و حکام و آثار ایشان در ظاهر وجود پیدا زیرا که زوال صور علیه از باطن وجود محال است
 والّا جهل لازم آید تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً رباعی

ما یتم وجود و اعتبارات وجود	در خارج علم عارض ذات وجود
در پرده ظلمت عدم مستوریم	ظاهر شده عکس از مرآت وجود

پس هر شیئی بحسب حقیقت وجود یا وجود یقین است یا تعین عارض مر وجود و یقین صفت تعین است
 و صفت باعتبار مفهوم اگر چه غیر موصوف است اما باعتبار وجود یقین اوست و تعالی بحسب مفهوم و اتحاد
 بحسب وجود موجب صحت عمل رباعی

ن النسب

۵۰ و اتحاد از دو وجود

۵۱
 بطلان حلول و اتحاد در دو وجود
 پس آفتاب رنگ آن
 آینه تافته است بلکه
 برنگ آن آینه ظاهر گشته است
 قاصد
 ز مسدود

۵۲

غالباً جوهری
 معنی حق و حقیقت

۵۳

حقیقت هر شیئی یقین وجود است
 در حضرت علم

حقیقت جوهری
 ایستاد موجوده

والّا جهل لازم آید یعنی اگر صور علیه
 باریتالی را از باطن وجود یک حق است
 بر سبب تعین شدن آن وجود به
 تعینات اشیا موجوده خارج و
 زائل بخروج و زوال حقیقی ندارند
 پس باریتالی بمقدار آن تعین
 که از ذات او خروج حقیقی کرده بدر
 رفت جامل شده باشد تعالی شانه
 عمایز عمون علواً کبیراً قاصد و تدبر

حسب تعالی
 معنی رباعی
 معنی رباعی

همسایه و هم نشین و هم راه دست	وردق گدا و اطلس ش هم دست
در چنین فرق و نمانند جمع	باشد همه اوست فم باشد همه اوست

قوله حقیقت هر شیئی تعیین وجود است در حضرت علم باعتبار شانی که آن شان منظر اوست یا خود مستعین است بهمان شان و بهمان حضرت این تبرد و باعتبار دو ملاحظه است یکی آنکه نظر بر منظر باشد نه بر امری که ظاهر است و روی تعیین است بوسی و حقیقت را باین اعتبار تعیین وجود گویند و درین مرتبه وجود مرآت است و ملاحظه دیگر آنکه نظر بر ظاهر و در آن منظر باشد و هر امری که مستعین است در آن منظر و باین اعتبار حقیقت را وجود تعیین گویند و درین نظر مرآت است و جمیع موجودات را در مرتبه تعیین و خارج نیز این دو حیثیت است جوهر بدانکه تعیین برین توپرده و حجاب جمال آن حقیقت مطلقه است چون آن تعیین در تجلی و وحدت اطلاق در میان نماند و متلاشی گردد و حجاب غیرت بالکل از مابین مرتفع گردد و در نظر عارف غیر حق هیچ دنیا پدید

شرح عبارت جوهری
ما سبق -

تعیین وجود
بر

وجود متعین

۵۲

عنه متلاشی یعنی غیرت
لا شکی نیست شونده

بے نشان شوارز هم نام و نشان	تا پیشی روی جانان را عیان
از غبار ما و من هر کوی برست	از شراب وصل جانان گشت مست
هر که از قید تعیین واره پس	بے من و ما خویش را مطلق بید
در حقیقت ما و من سدره است	من نگوید هر که از حق آگ است

و ظاهر گردد که حقیقت است که بصورت تعینات و کثرات برآمده و متلبس لباس ما و توئی بوده است جوهر امتیاز عابد و معبود از یکدیگر بحسب اعتبار اطلاق و تقید است و الامور جوهر حقیقی شی واحد است و من و تو و او اعتبارات عقلی آن حقیقت اند

مانی

۵۵

لا عقلیه

جوهر کالیف احکام شرعی لازم تعیین مائی و توئی است و پرده مائی و توئی حجاب وجه کبریائی است و احکام مذمب متضرع بر من و تست چون تعیین مائی و توئی نماند حکم مذمب و کیش نماند جوهر صاحب گلشن راز قدس سره میفرماید تعیین بود که هستی خدا شده نه حق بنده نه بنده با خدا شده چون این تعیین که موهم غیرت می شد مرتفع گشته ظاهر شد که غیر از حق موجودی نیست نه آنکه حق بنده شده و نه آنکه بنده خدا شده که حلول و اتحاد پدید گردد

۵۶

۵۷

جوهر از خود فانی شدن عبارت از ارتقاء تعینات است از وجه وجود مطلق زیرا که ظهور وحدت حقیقی موقوف است صاحب گلشن راز فرماید جز از حق نیست دیگر هستی بحق بهو بحق گو اگر خواهی انا بحق یعنی بغیر از حق هستی دیگر نیست هستی مطلق اوست چون محقق بمعنی گشتی اگر بهو بحق گوئی رست است زیرا که باعتبار اطلاق و قید غیرت اعتباری ملاحظه است و اگر انا بحق گوئی راست است که کثرات تعینات

ارتقاء و هم تعینات

معنی فنا

قوله هو الحق گوای ظاهر است
که هو ضمیر غایب است پس هر کس که
مرتبه حضور مستقیم است و وجود

مطلق را هر کجا عیان می بیند و چنان محو جلوه گشته که مائی و توئی و غیر ذلک بکلی از نظر خاطرش ساقط شده از چنین کس امید هو الحق داشتن باو بکلی گشت پیوند را همی ماند

نموده و همی هستی مطلق اندسه نمود و همی از هستی جدا کن... خود را آشنا کن که غیریت حقیقه نداری...

و اعداد و بیگانگی

در حفظ مراتب ۵۹

باید دانست که مرتب است از در مرتب است از در مرتب است...

جوهر در حفظ مراتب حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی... غایت ضلال و نهایت نذلان باشد رباعی

Table with 2 columns: Verse 1 (اے برده گمان که صاحب تحقیقی) and Verse 2 (و اندر صفت صدق یقین صدیقی)

عالم و اعیان عالم محمد سایه ۶۰

حق تعالی اند... عینه و آئینان باشد یعنی و سبب این اختلاف در نمایندگی بصفا... مقتوعه باین طور هم صد که احوال... مع بعد بمعنی دوری... هر چه است اقلت نامند و با اندام است و نه تلفی تو بر بلائی کنی که تا هست...

جوهر در آنکه عالم و اعیان عالم جمله سایه حق تعالی اند... مقدسه حق تعالی منزله و متعالی است از صغیر و کبر و لطافت و کثافت

حقیقت حضرت حق سبحانه ۶۱

لعه و صفت بمعنی عیب... فائده عالم را که عکس و ظل اعیان ثابت در آئینه ظاهر وجود گفته نمود و اولت هم چنانکه صورت های حاصل در ذهن عکس و ظل معانی و خیالات و غیره اند که از بسا صورتی بطرف صورت میل کرده در ذهن نمود و پیدا کرده اند و ذهن برای ایشان بمنزله آئینه محاسب گشته است همچنان حال صورت اعیان عالم را باید فهمید...

جوهر در حقیقت حضرت حق سبحانه و تعالی شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی... میفرمایند که حقیقت حق سبحانه و تعالی جز هستی نیست و هستی او را خطاط و سستی نه مقدس است از سمت بدل و تغیر و ستر است از صفت تعدد و کثرت از همه نشانه های نشان نه در علم بخند و در عیان همه چند و چونها از او پیدا و او با چند و چون همه چیز با او مدرک و او از احاطه ادراک بیرون چشم سر در مشاهده جمال او خیره و دیده

ای هستی و حقیقت حق تعالی

سرور ملاحظه کمال او تیره دو شیخ عیسی قدس سره در شرح سهام الحسنی میفرمایند که حقیقت حق سبحانه و تعالی جز وجود مطلق نیست و آن وجود مطلق عین ماهیت نفس خودست و بر وزانند و او نه کلی است و نه جزئی نه مطلق و مقید نه صفت و وحدت را بر سر پرده او گذر و نه صورت که کثرت را از عزت ذات او خبر او بمهر محیط است و خود از احاطه بیرون غایت نشان او بی نشانی است و نهایت عرفان او حیرانی و آن ذات و حقیقت مطلقه وجودیست بسیط که عبارت لائقین و عین کافور و غیب هویت و هستی بخت و غیب الغیب از مرتبه او ناطق و او در عین صرافت خود و اطلاق خویش همه موصوف و بجهت مقید و شیخ صدر الدین قونوی قدس سره مرتبه ذات بر عین علم اطلاق میکنند و میفرمایند که سخن لائقین بر آن تفهیم مبتدیان است -

لا تعین عن ما هو عین و هو عین
و غیب الغیب
عنه صرافت بجهت سره کردن و خاص بودن

۶۲ جوهر هر آنکه وجود حقیقی یکی است شیخ ذوالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرمایند که وجود حقیقی یکی است ممتاز از سایر موجودات من حیث الاطلاق و الذات و ظاهر است بذات خویش در صور اعیان جمیع موجودات من حیث الاسماء و الصفات و این اعیان مرایا تقنیات نور و محال تنوعات ظهور و نیتاد و ایشان جز وجود متعین بحسب نمایندگی مرات و صفات و کورت آن نمایند و تعدد که مشاهده می افتد بحسب تعدد مرات است و مثال آن در محسوسات چنانست که مثلاً چون تور و کس بدیوار آوری که در دس آنکه آینه نماند باشد هر آینه صورت تور هر آینه از آن آینه با ظاهر شده و لکن ظهورات مختلفه بحسب جوهر آینه و نمایندگی آن مشاهده خواهی کرد بلاشک خواهی دانست که تویی در آن آینه نامی نمائی و جز تو در آن کس دیگر نیست و تو همچنانی همان صفتی که بودی در مرتبه خود پس اعیان موجودات را بمنزله مرایا متعدد و متنوعه متکثره دان و ذات جناب الهی را بنابه وجه واحد -

وجود حقیقی یک است

۶۳ جوهر در سریان وجود واحد مطلق در کثرت کونیته سریان و وجود واحد مطلق در کثرت کونیته سریان واحد است در اعداد چه کثرت مراتب اعداد و حقیقت غیر از تکرار واحدیت و نسبت وجود واحد مرتبه کثرات و تنوعات ظهور همچو نسبت واحد است با مراتب عدوی و چنانچه مراتب اعداد غیر متناهیته ظهور واحد اند مراتب موجودات امکانیه نیز شراطن ظهور حکام اسماء آله اند چه اگر مخلوق نباشد با لقیقت خالق را ظهور نباشد و اگر مجرم مجرم نباشد حکام عفو و روف و رحیم و راحم و جبار و منتقم را ظهور نباشد -

سریان وجود واحد مطلق در کثرت کونیته
عنه سریان بمعنی سرائت کردن و ساری شدن او در آمدن چوینت

۶۴ جوهر در آن که نور حقیقی یکی بیش نیست مولانا جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرمایند یعنی

در کون و مکان نیست عیان بزین نور	ظاهر شده آن نور با انواع ظهور
حق نور و تنوع ظهورش عالم	توحید مبین است و در گوهر هم و غرور

نور حقیقی یکی بیش نیست و آن نور خدا بقدر انبساط و نامحدود و نامتناهی است و عالم تجلی نور خداست

نور حقیقی یکی بیش نیست

سائر اشیاء که در این دنیا است در حقیقت نور خداست

کذا قول ...
 ...
 ...

عنه مستحسن ...
 مقید و محبوس ...
 ...

که بچندین هزار صفت تجلی کرده است و باین صورتها خود را ظاهر گردانید و بدان وقت تک الله تعالی
 و ایانا الفهم احقاقک که تعینات حق و تمیزات وجود مطلق مخصوص حیات و اعتبارات و شیونانی که مستحسن
 در غیب ذات خالی از ان نیست که در مرتبه علم است یا در مرتبه عین اگر در مرتبه علم است حقائق و ماهیات
 اشیاست که مسمی است در صطلح این طائفه با عیان ثابت و اگر در مرتبه عین است وجودات اشیاست پس
 حقائق اشیاء عبارت باشد از تعینات وجود حق در مرتبه علم باعتبار خصوصیات و اعتبارات و شیون مستحسن
 در غیب ذات هر گاه که وجود تجلی کند بر خود متلبس بشان از شیون تجلی علی عینی حقیقی باشد از حقائق موجودات
 و چون تجلی کند متلبس بشان دیگر حقیقتی دیگر نباشد از حقائق و علی هذا القیاس وجودات اشیاء عبارت باشد از تعینات
 و تمیزات وجود حق در مرتبه عین باعتبار حکام و آثار این حقائق و ماهیات بآن طریق که حقائق و ماهیات همیشه درین
 وجود عینی در مرتبه علم ثابت باشد و آثار و حکام شان که ظلال و عکوس اندایشان را در ظاهر وجود که تجلی
 و آینه است ملاحظه را پیدا و بود و هر وقت که ظاهر وجود متعین گردد و بسبب نضاج آثار و حکام حقیقی از
 حقائق موجودی باشد از موجودات غیبی خارجی و چون منضج گردد با حکام حقیقی دیگر موجودی دیگر باشد
 از ان موجودات پس این موجودات متکثره متعدده که مسمی است بعالی نباشد مگر تعینات نور و تنوعات ظهور
 وجود حق سبحانه و تعالی که ظاهر محسوس بدارک و مشاعر است که از حکام و آثار آن حقائق است متعدد و متکثر
 می نماید و حقیقت وجود در همان وحدت حقیقی خود است که منبع است مروجت و کثرت و بساطت و ترکیب
 و ظهور و بطون را و پوشیده نماید که تعین صفت متعین است و صفت عین موصوف است من حیث الوجود
 اگر چه غیر اوست من حیث المفهوم و لذا قیل التوحید للوجود و التمییز للعالم
 جوهر در حقائق اشیاء و وجودات اشیاء شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح
 رباعیات می فرماید رباعی

عنه مرتبه عین یعنی مرتبه وجود فی الخلق ...
 اعیان ثابت و وجودات اشیاء و حقائق و ماهیات

مشجعه

باشد

عنه الصبغ یعنی رنگین شدن ...
 ...

یعنی

مشاعر عینی

در حقائق اشیاء وجودات اشیاء ...
 ۶۵

اگر طالب شرف بود و اگر کاسب نیر	اگر صاحب خانقه و اگر راهب دیر
از روی تعین همه غیر اندیشه عین	و از روی حقیقت همه عین اندیشه غیر

پیشتر گذشت که حقائق اشیاء عبارت است از تعینات وجود مطلق در مرتبه علم و وجودات اشیاء عبارت است
 از تعینات او در مرتبه عین پس حقائق اشیاء و وجودات اشیاء از حیثیت محض حقیقت وجود عین یکدیگر
 و عین وجود مطلق باشند و تماز و تغائر بالکلیه مرتفع باشد از حیثیت تعین مناز یکدیگر و مغائر وجود مطلق
 نیز باشند اما مغائر اشیاء من یکدیگر را باعتبار خصوصیات است که مابه الامتیاز اشیاء است از یکدیگر و اما
 مغائر اشیاء موجود مطلق را بسبب آنست که هر یک از اشیاء تعینی است مخصوص موجود واحد را

حقائق و وجودات اشیاء

مع اشیاء یعنی حقائق اشیاء
 و وجودات اشیاء

ای یک از حقائق اشیاء
 و وجودات اشیاء

یعنی حقائق اشیاء و وجودات اشیاء

۴۳ و مغایر بودن هر تعین دیگر را سبب آنست که هر تعین از تعینات حامل است خاصیت
و اعتبار و شانه خاص را که بان خاصیت و اعتبار و شان متمیز است از تعینات آخر و همین
جوهری تمیز باعث مغایرت است در میان ایشان ۲۴

کذا اول

که مغایرت مساوی تعینات را و وجود مطلق مغایرت نیست مگر در بعضی ابلا در کل عین کل است و در بعضی
عین بعضی و منحصر نیست در کل و در بعضی پس غیر است او باعتبار اطلاق باشد از کلیت بعضیت از اطلاق نیز فایده
۶۶ جوهر حضرت علم را بحر امکان از ان نامند که از امواج جوهر جناس او بر انواع و شخاص ممکنات
و انما امواج است و صورت امواج از بحرا ده حادث میگردد انداز قهر علم بسا عل خارج می آرد و نون کنایت از نیزه است
۶۷ جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید که بحر لیبان عرب هم
ست مر آب بسیار را فی الحقیقت غیر از آب نیست و چون حقیقت مطلق آب متعین و متمیز شود بصورت امواج
موتش خوانند و چون منعقد گردد شکل جناب جالبش گویند و چون متصاعد شود بخار باشد و چون آن
بخار بر یکدیگر نشیند آبر شود و او را بسبب لقیاط باران شود و باران بعد از جماع قبل از وصول بجزیر و سیل بعد
از وصول بجزیر پس فی الحقیقت نیست اینجا که امر واحد یعنی ما مطلق که مسلمی شده است بدین اسامی حسب
اعتبارات و برین قیاس حقیقت حق سبحانه و تعالی نیست الا وجود مطلق که بواسطه تقید بمقتدای مسلمی میگردد
با سائر ایشان چنانکه مسلمی میگردد اول بعقل نفس پس بفلک پس باجرام پس بطباع پس بموایدالی فزیک
و نیست فی الحقیقت مگر وجود حق و هستی مطلق که مسلمی گشته است بدین اسما حسب اعتبارات تنزل از حضرت
احدیت بحضرت واحدیت و از حضرت واحدیت بحضرت ربوبیت و از ان بحضرت کونیت و از ان بحضرت باحو
انسانیت که آخر حضرت کلیه است پس تا بل چون نظر کند بصورت موج و جناب و بخار و ابر و سیل گوید این امواج
و نداند که بحر نیست الا آب مطلق که بصورت این مقیدات برآمده است و خود را در این ظاهر مختلفه نموده و همچنین چون نظر
کند بر آب عقول و نفوس و افلاک و اجرام و طبائع و مواید گوید این حق و نداند که این همه منظره وی اند
دوی سبحانه خارج نیست این منظره منظره از وی و اما عارف چون نظر کند و اند و بیند که همچنانکه بحر همی است
۶۸ حقیقت مطلق آب را که محیط است بجمع منظره و صورت خویش از موج و جناب غیر چو میان مطلق این منظره و صورت
و بیانی نیست بلکه بر قطره از اقطار قطرات و هر موج از امواج صادق است که عین آب است من حیث حقیقت
و غیر است من حیث تعین همچنین اسم حق عبارتست از حقیقت مطلق که محیط است بر ذره از ذرات موجودات و بر
منظری از منظره کائنات و میان او و این منظره تفاوت و تباین نیست و هر یک از اینها صادق است که او است
من حیث حقیقت اگر چه غیر است من حیث تعین پس نه بنید در واقع مگر وجود مطلق و وجود مقید و
حقیقت وجود را در هر دو یک و اند و اطلاق و تقید را از نسبت اعتبارات او شناسد
۶۹ جوهر تلوه حضرت حق سبحانه و تعالی در صورت کثرات و تعینات نامند جناب امواج است که بر روی دریا پیدا
میشود و بحر نقش آن جناب امواج منحنی نماید و جناب امواج غیر بحر می نماید و فی الحقیقت غیر دریا در آنجا نیست

بحر امکان
معنی لوان

بحر بحر نامیده شود

عنه این البحر یعنی کجا است بحر

عنه این الحق یعنی حق کجا است

مبایسته

تعینات

پایان

تا زمانیکه جناب امواج از روی بحر مرتفع نشود بحر برافت و وحدت ظهور نیاید و معلوم نگردد که نقوش جناب امواج

اعتباری بود و حقیقتی نداشت

جمله عالم نقوش این دریاست پس هر چه گویم غیر ازین سوداست پس

جو هر جناب اگر چه نقاب و حجاب صرافت است لیکن مانع دیدن آب نیست زیرا که همچون آب است که
باین صورت ظاهرست همچنان صور عالم اگر چه نقاب حجاب جمال حضرت جمیل مطلق است لیکن مانع مشاهده
او سبحانه و تعالی در تعینات نیست

۶۹

دوش را بگویند قطره گفت
انجا از نایش و نامی شود
قطره که ترک از جود ایم همه
بحر قطره بخندید که ما نیم همه

توحید ۷۰

جو هر در توحید توحید در لغت گردانیدن چیزی را واحد که با غیره اشتراک مثل وضو دارند و نزد
علمای توحید اعتقاد گردان و وحدانیت حضرت خداوند تعالی است و این شکر معرفت استدلالی است و نزد فرقه

مراتب توحید چهار است

(۱) توحید یابی

عالمیه صوفیه صفیه توحید معرفت و وحدانیت حضرت خداوند تعالی است و این شکر معرفت شهودی است و صاحب
مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که توحید مراتب است اول توحید ایمانی دوم توحید علمی سوم توحید
حالی چهارم توحید الهی توحید ایمانی آنست که بنده بتفرد و وصف آیت و توحید استحقاق معبودیت جناب
حق سبحانه و تعالی بر مقتضای اشارت آیات و اخبار تصدیق کند بدل و اقرار دهد زبان و این توحید پنجمه

عنه مراد از توحید پیغمبر است و معنی توحید
خبر دهنده است

(۲) توحید علمی

تصدیق محض و عقاید صدق خبر باشد و مستفاد بود از نظایر علم و متسک بدان خلاص از شرک علی و خیر
در سلک اسلام فائده دهد و متصوفه بحکم ضرورت ایمان با عموم مومنان درین توحید مشارک اند و بدیهه
متفرد و مخصوص و توحید علمی مستفاد است از باطن علم که از اعلم السعین خوانند و آنچه انان بود که بنده در بدایت
طریق تصوف از سرسختین بدانند که موجود حقیقی و موثر مطلق نیست الا خداوند عالم و جمله ذوات و صفات
و افعال را در ذات و صفات و افعال او محو و ناپدید و هر ذرات را فروغ از نور ذات مطلق شناسند هر صفت
را پرتو از نور صفت مطلق و اند چنانکه هر کجا علمی و قدرتی و ارادت و سمعی و بصری یابد آن اثری از آثار علم و قدرت
و ارادت و سمعی و بصری جناب الهی و اند علمی نهد در جمیع صفات و افعال و این مرتبه از او اکل مراتب توحید اهل
مخصوص است و توحید علمی اگر چه فرد و مرتبه توحید عالی است لیکن از توحید عالی منزجی بان همراه بود و صاحب

ت پیر تویی

(۳) توحید حسی

این توحید بیشتر در ذوق و سرور بود و بدین توحید بعضی از شرک خفی ریخته و توحید عالی آنست که حال توحید
وصف لازم ذات موجد گردد و درین مقام وجود موجد در مشاهده جمال وجود واحد چنان مستغرق عین جمع
گردد که جز ذات و صفات واحد در نظر نشود و او نیاید تا غایتی که این توحید را صفت واحد مبتدیه صفت خود
و این دیدن را هم صفت او بنده و سستی او بدین طریق قطره وارد در تصرف تلامذ علم امواج بحر توحید افتد و غرق جمع
شود و ازینجا است قول ابن عطاء قدس سره التوحید لیسان التوحید فی مشاهده جلال الواحد حتی

بمعنی توحید در باطن

معنی این قول آنست که توحید غافل شد
از توحید است در مشاهد جلال
بحدی که قائم باشی بواحد بر توحید

لیکن قیام با لواحد لا بالتوحید و منشأ این توحید نور مشاهد است و منشأ توحید علمی نور مراقبه و
بدین توحید اکثری از رسوم بشریت منتفی شود و بر مثال نور آفتاب که در غلبه ظهور و بیشتر اجزای ظلمت از نور
زمین بر خیزد و توحید علمی بعضی رسوم از ان مرتفع گردد بر مثال نور آفتاب که در غلبه ظهور و بیشتر اجزای ظلمت منتفی
شود و اکثر همچنان باقی ماند و سبب وجود بعضی از بقایا رسوم در توحید عالی آنست تا صد و در ترتیب افعال و
تذیب اقوال از موجد مکن بود و بدین جهت در حال حیات حق توحید چنانچه باید گذارده نشود و بدین
توحید بیشتر از شرک خفی بر خیزد و خواص موجدان را در حالت حیات حقیقت توحید صرف که یکبارگی آنها
در رسوم وجود در و تلاشی شود و کلمه بر مثال برق خاطر لایع گردد و فی الحال منتفی شود و بقایا رسوم دیگر
باره معاودت کند و درین حال لایق بقایا شرک خفی مرتفع گردد و در این مرتبه در توحید آدمی را مرتبه دیگر
ممکن نیست و توحید الکی آنست که بنابر حق سبحانه و تعالی در ازل زال نفس خود و توحید دیگر همیشه بوصف
و حدانیت و نعت فردانیت موصوف و منوعات بود کان الله و لم یکن معه شئ و اکنون همچنان نعت
ازلی واحد و فردست و الآن کما کان و تا ابد با دهم برین وصف خواهد بود و کل شئ بالک اللاحیه
فرمود و نظر مودیه ملک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امر و زها لک است نیست حق توحید
و این توحید است که از وصمت نقصان مبرست و توحید ملکیه و آدمی بقصبان خود موصوف است

کلمه البصر

(۳) توحید الهی

معنی کل شئ مالک لا وجهه

۷۱

جوهر حضرت شیخ قطب الدین دمشقی قدس سره در رساله مکیه میفرماید که نزدیک صوفیه ترک توحید
الی الله تعالی در توحید توحید است و نظر کردن سوئے غیر حضرت خداوند تعالی تشبیه است یعنی کمال توحید
سقوط نظر موجد است در رویت توحید و این در مرتبه فنا حقیقی است و در حقیقت کمال توحید همین است
و بعضی میفرمایند که توحید عبارت است از اثبات مالم نزل و سقاط مالم یکن یعنی اثبات چیزی که همیشه
بود و همیشه باشد و آن حضرت خداوند تعالی است و دور کردن چیزی که نبود و نباشد و آن ثبات
و مایهها و بعضی میفرمایند توحید آنست که ذکر نکرد چیزی را مگر الله تعالی را و نداد چیزی را مگر الله تعالی را
و او فهم نکرد چیزی را سوائے او سبحانه و تعالی را و دورست نداد چیزی را مگر الله تعالی را پس دورست
وارد الله تعالی را از جهت ذات من غیر نظر الی الصفات و قطع قطع عن المراتب و بعضی
میفرمایند که علامت توحید نیسان توحید است و بعضی میفرمایند توحید نفی تفرقه است و وقوف بر وحدت
و این وصف در بدایت توحید عالی لازم بود و حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در
لوح میفرماید توحید یگانه گردانیدن دل است یعنی تخلیص و تجرید و از تعلق با سوائے حضرت حق تعالی
هم از روی طلب و ارادت و هم از جهت علم و معرفت یعنی طلب ارادت او از همه مملوبات و مرادات منقطع

توحید تشبیه

عنه مالم یذل معنی آنست که
هر چه همیشه بود
سه مالم یکن یعنی هر چه نبود
لعله ما فیها یعنی هر چه دورست

و این
ط و در مراد او ادحق هم حال است
کلمه بغایت نازک است فهم من فهم
علامت توحید

۱۱۱ دل

و همه معقولات و معلومات از نظر بصیرت او مرتفع شود و از همه دست توجیه گرداند و بجز حضرت حق سبحانه
 و تعالی آگاهی و شعورش نماند حتی این حال توحید است در مرتبه جمع و الاء در نهایت توحید که فرق بعد جمع
 است اهل توحید را علم و شعور باشیا واقع است لیکن بروحی که همه انهور یک چیز و اندر و بنیند و اضاقت
 از ایشان منقطع ساخته همه اسناد و با حقیقی نمایند که التوحید اسقاط الاضافات یعنی نهایتش است
 که در عین تفرقه مستغرق عین جمع باشد و در عین جمع ناظر تفرقه چنانچه هیچ یک از جمع و تفرقه مانع دیگر
 بنود نیست کمال توحید در ریخت مذکور است که حضرت خواجہ عمید اللہ احرار قدس سره میفرمودند که
 توحید درین زمانه آن شده که مردم بازار میزنند و در پسران ساده روی می نگرند و میگویند که مشاهده
 حسن جمال حق سبحانه و تعالی میکنم نفوذ باشد ازین مشاهده یک از اکابر فرموده که فرتم که نفس را دور
 مشاهده شاهد صوری هیچ حظه نماید آخر خطر روحانی خود باقی است و آنرا انکار نمیتوان کرد و همچنانکه
 سالک را از لذات نفسانی که حجب ظلمانی است گذشتن واجب است از خطوط روحانی که حجب روحانی

همچو خوش گوینده گفته است و ذات
 که التوحید اسقاط الاضافات
 سید احمد غنی

ای غایت توحید

غالباً توحید است
 بیان از حجاب ظلمانی و روحانی

هم گزشتن لازم است
 جوهر در بیان آنکه وحدت حقیقی را تقیدات و تعدوات عظیم ترین حجاب است
 شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرمایند که عظیم ترین حجاب و کثیف ترین نقاب
 جمال وحدت حقیقی را تقیدات و تعدوات است که در ظاهر وجود واقع شده است بواسطه بس آن احکام
 و آثار اعیان ثابته در حضرت علم که باطن وجود است و مجربان را چنان می نماید که اعیان موجود شده اند
 خارج و حال آنکه بومی از وجود خارجی بمشام ایشان نرسیده است و همیشه بر عدیته اصلی خود بوده
 اند و خواهند بود و آنچه موجود و مشهود است حقیقت وجود است اما باعتبار تلبس با احکام و آثار اعیان نه از
 حیثیت تحریر از آنها زیرا که ازین حیثیت بطون و ظواهر لوازم اوست پس فی الحقیقت حقیقت وجود همچنان
 بر وحدت حقیقی خود است که از لا بود و ابدا خواهد بود و اما در نظر انعماء بسبب احتجاب بصورت کثرت احکام و آثار
 مقید و متعین درمی آید و متعدد و متکثر می نماید رباعی

وحدت حقیقه را تقیدات و تعدوات
 عظیم ترین حجاب است

صفحه ۲۲ جوهر اول دیدنی است

صراطی و له همیشه بر عدیته اصلی خود بوده اند
 و خواهند بود (ای اعیان ثابته) پس واضح باد
 که اینجامراد از لفظ عدیته اصلی نه آن
 عدیته است که در وجود است زیرا که اعیان ثابته
 حقایق عالم اند که در حضرت علم موجود اند و کلام او
 از عدیته اصلی عدیته اضافی است که اعیان
 ثابته را نسبت به اعیان خارج موجود است
 پس عدیته اینجامراد فی حقیقت با حجاب و اصلی
 مراد فی حقیقی باشد معنی داخل فی الحقیقه یعنی
 حقایق داخل حقیقت اعیان ثابته است فافهم

مسئله وحدت ۳۱

بحریت وجود جاودان موج زمان	زان بحر ندید غیر موج اهل بهمان
از باطن بحر موج بین گشته عیان	بر ظاهر بحر و بحر در موج نهان

جوهر مسئله وحدت مسئله خامض است بسیار کسان بے تحقیق آن گزشتند و بسیار تحقیق آن من
 حقیقی شدند صاحب گلشن راز قدس سره راست است هر آنکس که اندر دل شکسته نیست یقین داند که هستی
 جز یکی نیست و نیز صاحب گلشن راز قدس سره راست است و چشم فلسفی چون بود احوال و زوحدت دیدن

ای غیر وجودی

حق شد معطل + از شاخ قدس سره احوال آنرا میگویند که یک چیز را در بیند چون چشم وجود ممکن را غیر واجب
 اعتقاد کرده و یک حقیقت را در تصور نموده و ندانسته که نور وجود که بر عیان ممکنه تافته همان نور وجود است
 است و غیر وجود مطلق موجودی دیگر نیست لاجرم وحدت حقیقی حق ندیده و از ذوق شهواتی محروم گشته است
 جوهر نور و نمود غیرت اشیا از مقتضیات قوت و اهمیت است که مدرک جزئیات است و کلیات و حقائق
 امور اطلاع ندارد و الا یک حقیقت پیش نیست که بصورت مختلفه کثرات عالم غیب شهادت تجلی فرموده و در
 حواس چون غلط بسیار واقع است هم تا بر مدرکات حواس توان کرد چنانچه احوال یک را در می بیند و در لب
 را که معدوم است موجود میدانند و قطره نازله را خط مستقیم می انگارند و شخصی که در کشتی نشسته است کشتی را که
 متحرک است ساکن می بیند و نقطه آتش را که بسرعت حرکت دوری دهند تصور بصورت دایره می نماید و
 فی الحقیقت غیر از یک نقطه آنجا چیزی دیگر نیست همچنین نقطه وحدت است که بجهت سرعت تجرد ذات
 و تجلیات غیر متناسبه بصورت دایره موجودات ممکنه ظاهر گشته

۴۴
 در هر یک از اینها
 همه براد از قطره نازله قطرات
 باران است بصورت خطوط
 مستقیم می نماید

جوهر ذات واحد است بحسب ذات خویش و کثرت در اسما و صفات ذات باشد که اسما عبارت است از
 ذات مع الصفات و صفات از امور عینی خارجیه نیست بلکه نسبت به هر چه موجود فی العقل است اگر در
 خارج وجود یافت آنرا موجود فی العقل والعبین خوانند و الا از قبل امور عینی شمرند پس نسبت باهور موجوده
 در خارج نمایندگی کثرات از جهت شیون مختلفه ذات است که بصورت اعیان ثابت ظهور کرده ظاهر خلق ظاهر حق
 است و باطن خلق باطن حق غیر از ذات احدیت که اسمی الله است هر چه است یا تجلی ذات است یعنی مظهر ذات
 یا صورت است در ذات یعنی اسمی است الهی یا صفتی است ذاتی حاصل در ذات احدیت و اطلاق صورت
 باسم کردن از ان جهت است که اسما جمله حجب ذات اند یعنی ذات مخفی است در اسم همچنان معنی مخفی است در
 صورت غیر اسمی الله مجالی و مظاهر ذات اند

۴۵
 اسما و صفات
 موجود فی العقل والعبین
 است
 وجه اطلاق اسم بصورت

جوهر چون در مشاهده اشیا اول حقیقتی را بیند یعنی اول نظر بر نور وجود واحد مطلق است صاحب
 این شهود را ذوالعبین گویند که حق را ظاهر می بیند و خلق را باطن و خلق نزد و بے مرات حق است و حق ظاهر
 و خلق در و پنهان چنانچه آئینه در صورت مخفی ماند زیرا که انهر اشیا هستی حق است چه او بخود پدید است و پدید می
 اشیا دیگر بواسطه اوست نه بینی که فرضا اگر صورتی از دور مشاهده شود اول موجودیت او مفهوم میگردد و
 فاما گاه باشد که از غایت بعد مکان معلوم نگردد که آن صورت انسان است یا فرس یا غیر آن بلکه در همه حال
 بحقیقت آنچه مدرک می شود وجود است زیرا که غیر او عدم است فلذا محقق میفرماید که الحق محسوس و الخلق
 معقول است پس تو ظاهر است بجان نهان کجاست + اگر او نهان بود بجان خود عیان کجاست فلذا

۴۶
 ذوالعبین
 معنی ما را است اشیا الله را است
 الحق محسوس و الخلق معقول
 و در ذات حق اینجا وجود است

۴۷
 علیه هر چیزی که دیده می شود اول نظر بیننده بر نور می افتد پس نور
 سبب نمایندگی آن میگردد و محسوس بعد از نور می بود آن شیء دیده نمی شد
 چنانچه در شب تاریک معلوم آید اول نظر بر نور می آید و آن ذات حق است که قال سبحانه الله نور السموات
 والارض و انوار با هم ذات کرد تا هویدا شود که نور همان ذات حق است پس اول حق مشهور شود و بواسطه او اشیا بتدریج آید
 و در هر یک از اینها

یکه میفرماید ما رأیت شیئا الا رأیت الله تبارک و تعالی

انظر بر هر چه افکنی دریم و الله نیاید در نظر بر ما را جز الله

معنی ما رأیت شیئا ما رأیت الله تعالی ذوالعقل

و دیگر می گوید ما رأیت شیئا الا رأیت الله بعد چه آن حقیقت بعد از مشخصه پرده تسنیات مستتر گشته و اول نظر بر نقاب نبی افتد انگاه بر شاهد و صاحب این مرتبه را ذوالعقل نامند که خلق را ظاهر بیند و حق را باطن حق نزد و سه مرات خلق است و مرات بصورتی که در آن مرات ظاهر گشته است مخفی است همچون حقان مطلق و مقید و دیگر می فرمود ما رأیت شیئا الا رأیت الله تبارک و تعالی

ما رأیت شیئا الا رأیت الله تبارک و تعالی

از صفای من و لطافت جام همه جامت نیست گوئی من بهم آمیخت رنگ جام و جام

ما رأیت شیئا الا رأیت الله تبارک و تعالی

و دیگر گفت ما رأیت شیئا الا رأیت الله معنی زیر که حکم اتحاد و مظهر و ظاهر عاشق و معشوق در خارج از یکدیگر ممتاز نیستند اگر عقل تمام از بنیامی نماید و یکی که حقیقت غیر آن می شمارد و صاحب این دو مرتبه را ذوالعقل و لعین خوانند که حق را در خلق می بیند و خلق را در حق مشاهده می نماید و بشهودی که از آن دیگر محجب نیگردد بلکه وجود واحد را از وجه حق می بیند و از وجه خلق و برویت کثرت منظر از شهود و وجه واحد بجلی در آن محجب بینگردد ۱۲ گلشن راز

ذوالعقل و لعین

←←

جوهر از الفاظ مبارکه حضرت سید شرف جهانگیر سمنانی قدس سره این موجودات ممکنه یا از عدم پیدا آرزو و هم پیدا آرزو در چیز را از چیزی و یا عدم با این صور نمود یا از خود صورت کرده یا خودش بهر یک از این صور تجلی فرموده مع بقایه علی ما هو علی من الوجوده والاحدیة فی حد ذاته و حقیقت و شک نیست که اول ذاتی محال است زیرا که عدم شئی نیست که ماده چیزی تواند بود یا اورا بصورتی تواند نمود و ثالث نیز بجهت آنکه موجب تجزیمی و تجزیه است تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا زیرا که وحدت حقیقت و احدیت ذاتیه مطلقه اگر تجزیمی و تبعض گردد هر آینه انقلاب وجود بعد لازم آید بجهت آنکه تجزیه عین وجود است که غیر او جز عدم نیست و نیز مقرر است که وحدت صفت نفسی است که زوال او سبب زوال موصوف بود پس مانند خودش با این صور متشکل نماید و باین شکل متشکل مع بقایه علی ما هو علی فی حد ذاته و حقیقت من الوجوده حقیقت و الاحدیة الذاتیه بلا تبدل و تغیر و لا تعدد و لا تمسک مستزاد

عدم شئی ای چیزی نیست زیرا که عدم آنرا گویند که لاشئ محض باشد
ن موجود
تبارک و تعالی
حقیقت لازم آید و القدره حقایق محال است پس این صور ثالثه مفروضه محال است
ل من الوجوده حقیقت

هر خطه بشکل آن بت عیسای بر آمد
هر دم ملباس دیگران یا بر آمد
اینجکه همون بود که می آمد و می رفت
دل بر و نهان شد
که پیر و جوان شد
هر قرن که دیدی

تا آنکه بران شکل عرب وار بر آمد

تا غایت آن شکل عرب وار بر آمد	دارای جهان شد
روحی سخن کفره گفت ست چو قائل	منکر نشویدش <i>مشویدش</i>
کافر شده آنکس که با حکار بر آمد	مردود جهان شد

۴۸ بی کلمات ارباب توحید شوق را که نه تحصیل کمال معرفت بجز توشیح آن بلا عمل حاصل آید

جوهر در بیان آنکه کلمات ارباب توحید تشویق راست نه تحصیل کمال معرفت را حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات می فرماید رباعی

ناکرده طلسمی خویش خراب	از گنج حقیقت نتوان کشف حجاب
دریاست حقیقت و سراسر سخن	سیراب نشد کسی ز دریا بسراب

رباعی

از ساحت دل غبار کثرت رفتن	خوشر که بهر زه در و وحدت صفتن
مغرور سخن مشو که توحید خدا	واحد دیدن بود نه واحد گفتن

تامل در کلمات قدسیه ارباب توحید و تفکر در انفس متبرکه صحاب و اجداد تشویق راست نه تحصیل کمال معرفت و تحقیق رازیرا که علوم و معارف ایشان ذوقی و وجدانی است نه تقلیدی و نقلی یا عقلی و برهانی پس با کلیه بساط جستجو در نوشتن و گفت و گوئی بجای حاصل نرسند گشتن کمال جهالت و غایت ضلالت است از گفتن زبان تا یافتن بوجدان تفاوت بسیار است و از شنیدن بگوش تا کشیدن در آغوش و درجات بشمار هر چند نام شکر بری تا شکر نخوری کام تو شیرین نشود و هر چند وصف نانه گوئی تا نانه نه بویی مشام تو مشکین نگردد پس چون طالب صادق را بواسطه مطالعه این سخنان سلسله شوق در حرکت آید و داعیه طلب قوت گیرد می باید که بجزو گفت و شنید بسند نکند بلکه کمر اجتهاد در بندد و حسب المقدور در تحصیل این مطلوب کوشش نماید که توفیق موافق آید و سعادت مساعدهت نماید

۴۹

جوهر حضرت قدوة المحققین شیخ ابراهیم خطاری قدس سره در آئینه حقائق نام شرح جام جهان نما میفرماید که اگر کسی سوال کند که کسی علم توحید و علم حقائق حاصل کرده و عمل بران نه ورزیده یعنی تصفیه و تزکیه نکرده معاد روح او چگونه باشد حضرت امام محمد غزالی قدس سره در رساله مصنون علی غیر ارباب جواب چنین فرمود اند که او عالم فاسق است مدتی عذاب صوری چشمه بعد از روزگار محو گردد چنانچه با ذنب بنامش باشد چون در آتش کفند و سخت بدیند جمله بنامش سوخته گردد و ذنب بنامش بد آید و اگر کسی سوال کند که حال آن کس چیست که عمل نیک ورزیده و علم تحقیق حاصل کرده هم امام جواب میفرماید آنکس ناقص است اما فضیلت عمل باشد او را از الم صوری نجات باشد از بهشت صوری با نصیب بود اما از سعادت معنوی محروم ماند

و مضمون
تعداد عالم با عمل و عالم بی عمل
چگونه شود و عالم بی عمل
در ادراک عالم معارف است
و عالم عالم و زاید

فانده احدیت صفت ذات است و احدیت صفت صفات پس حق تعالی را احد باعتبار ذات
گویند و واحد باعتبار صفات فانهم ۱۲ رسیدند

چرا که سعادت معنوی لازم علم کمال است که او را حاصل بنود

جوهری **حکمت احدیتی** کلمه بود و تفسیر این حکمت بکلمه بود تیه ازان جهت است که بود
علیه السلام عارف مراتب ثلاثه احدیه و نظر توحید ذاتی و سهائی و فعالی بودند و درین نص توحید علی
سبیل التذوق مذکور است و احدیت راسمه مرتبه است اول احدیت ذات که دران مرتبه به هیچ وجه کثرت
را اعتبار نیست قل هو الله احد بیان این مرتبه احدیت مطلقه است و دوم احدیت اسما و صفات یعنی همه
اسما و صفات مع کثرتها التي لا تحصى با ذات یکی است و باین اعتبار گویند که الله واحد است **هو الله**
الواحد القهار یعنی جمیع اسما و صفات دران مستهلک درین ذات اند سوم احدیت افعال و تاثیرات
و موثرات است یعنی که آن ذات متعالیه است که فی الحقیقت مصدر جمیع افعال و موثر و در همه منفعالات است
و بحکم تربیت هر یک را بحسب اختلاف در استعدادات و تفاوت قابلیت سوک حضرت ذات یکشاه
جوهر حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره و شرح رباعیات می فرمایند رباعی

۸۰ **فرض حکمت احدیه**
فی کلمه بودیه و این فرض است
ن احدیت

زمی کشاید ای می کشد

۸۱

هستی که حقیقت حق آمد حق	بے آنکه بحق بود مضاف و ملحق
قوه که تعیینش مقید دارند	قوه و دیگر از قوت تعیین مطلق

قالان با اتحاد وجود و حقیقتی با حقیقتش و و فرقه اند فرقه اول ارباب فکر و نظر چون حکما و ایشاان گویند
نشانید که واجب الوجود کلی باشد یعنی نشاید که ادراکیت و عموم عارض تواند بود زیرا که وجود کلی در خارج
بے تعیین صورت نه بند پس لازم آمد که واجب الوجود مرکب باشد از ان امر کلی و تعیین **لیکن** و ترکب واجب الوجود
ست چنانکه مشهور است بلکه واجب باید که فی حد ذاته متعین باشد یعنی تعیین و عین ذات وی باشد
چنانکه وجود وی عین ذات وی است تا بهیچ وجه در ترکب تعدد صورت نه بند و چنانکه موجودیت
ایشا عبارت از ان باشد که ایشاان را با حضرت وجود تعلقی خاص نسبت معین است و از آن حضرت بر
ایشان بر توست نه آنکه وجود در ایشاان را عارض است یا در ایشاان حاصل و برین تقدیر موجود و مفهومی
باشد کلی معمول بر امور متکثره و وجود جزئی حقیقی متمنع الاشتهارک بین اکثرین و اگر کسی گوید که متبادر
بذهن از لفظ وجود مفهومی است مشترک میان چیزهای بسیار پس چون جزئی حقیقی باشد گویم که سخن
در حقیقت وجود است نه در آنچه متبادر میشود از لفظ وجود پس می شاید که حقیقت جزئی حقیقی باشد و
مفهوم کلی متبادر از لفظ وجود عارض عام نسبت بان حقیقت چون مفهوم واجب تعالی قیاس قیاس
و فرقه دوم صوفیه قائلین بوحده وجود اند میگویند که در ای طور عقل طلوسیت که دران طور طریق مکاشفانه
مشاهده چیزه چند منکشف میگردد که عقل از ادراک آن عاجز است همچنانکه جوهر اس از ادراک مقولات که

عنه حیثیت یعنی درین حال در صورت

۸۰ پس چون جزئی حقیقی باین
پس بجز و همه ممکن تواند بود که
وجود مذکور جزئی حقیقی است

در کات عقل است عاجز اند و در آن طوطی محقق شده است که حقیقت وجود که عین واجب الوجود است نه کلی
 است و نه جزئی و نه خاص و نه عام بلکه مطلق است از همه قیود تا حدی که از قید اطلاق نیز معر است بران
 قیاس که ارباب علوم عقلیه در کلی طبعی گفته اند و آن حقیقت در همه اشیا که موصوف اند بوجو و تجلی و ظهور کرده
 است آن معنی که هیچ چیز از آن حقیقت خالی نیست که اگر از حقیقت وجود کلی خالی بود صلا بوجو و موصوف
 جوهر بجز العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در رساله خود میفرماید که حقیقت واجب سبحانه و تعالی وجود
 مطلق است و حقائق ممکنات شیونات و تعینات او مستدیس واجب ممکن نمیتواند شد و مطلق را واجب لازم
 و متعین را امکان و محال است که مطلق عین متعین گردد و بوجهیکه صلا تغایر نماید و اطلاق مطلق باطل شود و
 نیز محال است که متعین عین مطلق گردد و بطالان تغایر زیرا که از متعین تعین باطل و زائل نمیشود و در شنود چنانکه
 سالک در مرتبه فنا فی الله رسد تعین شود و و آن باشد و او غافل از تعین خود میشود اما در واقع تعین مرتفع
 نمی شود

حقیقت

۸۲

جوهر در واجب الوجود و هر چه وجود او ضروری باشد او را واجب الوجود گویند و هر چه عدم او
ضروری باشد او را ممتنع الوجود نامند و هر چه وجود و عدم او ضروری نباشد او را ممکن الوجود خوانند ارباب
 عقل و صحاب فکر یعنی حکما و متکلمین بر آنند که واجب تعالی علت موجد ممکن است و ممکن معلول و حقیقتی است واجب
 تعالی غیر ممکن باشد که علت موجد هر شیء غیر آن شیء باشد و شیخ اکبر در نص محمدی ایشان را صحاب علت میفرماید
 و نیست نفس الامر و حقیقت حال که جماعه مذکور بر آنند نیست حق علت موجد ممکن به آنچه که ممکن غیر او باشد و او
 غیر ممکن ع چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و میگویند عقلا نه کور و اثبات واجب تعالی که هر ممکن
 در وجود خود محتاج باشد بسوے واجب تعالی و این حکم بیدیهی است چه هر کس بعد از ادراک معنی امکان حکم میکند
 که هر ممکن منقصر باشد بسوے واجب الوجود و در وجود خود بواسطه بابا و واسطه و درین حکم اهل وجدان و اهل
 برهان شریک اند لیکن اهل برهان بر آنند که واجب تعالی غیر ممکن باشد جمیع وجوه آراء حکم کردن بافتقار
 هر ممکن بسوے واجب تعالی بیدیهی است لیکن نیست ممکن غیر واجب تعالی و واجب غیر ممکن چه افتقار ممکن بسوے
 واجب تعالی مثل افتقار حباب باشد بسوے آب پس حباب عین آب باشد و آب عین حباب پس واجب تعالی
 حقیقت الحقائق باشد و هر حقیقتی از حقائق فردے باشد از افراد آن چنانکه هر جسم خاص فردے باشد از افراد
 جسم مطلق پس واجب تعالی بر هر فرد محمول باشد

۸۳ واجب الوجود

واجب الوجود و ممتنع الوجود
و ممکن الوجود

✓

جوهر در تحقق واجب الوجود و در توقف الشیء علی ما یتوقف علیه و تسلل است
 در وجود خود و بعلت که موثر است در وی و استناد آن علت بعلت دیگر که در آن علت اول موثر است

۸۴ در تحقق واجب الوجود و در توقف

الشیء علی ما یتوقف علیه و تسلل
شرح توقف الشیء علی ما یتوقف
علیه بلفظ قهر کرده
میشود

در تحقق واجب الوجود - دور
توقف الشیء علی ما یتوقف علیه
تسلل استناد ممکن است
وجود خود - الی غیر التسلل

ص ۴۲ جمله توضیح این افعال
جو هر چیزی را باید در ۱۲

و علم جزا الی غیر النهایه و چون امکان تساوی وجود و عدم ممکن است پس البته جهت ترجیح احدی از طرفین نزدیک
ممکن محتاج بعلت است اگر چنانچه آن علت واجب باشد نسبت المدعی و اگر ممکن باشد خالی نیست که همان ممکن مفروض
اول است یا ممکن دیگر اگر اول باشد و درست است چنانکه ممکن اول موقوف ممکن دوم باشد و ممکن دوم موقوف
بمکن اول و اگر آن علت ممکن دیگر باشد خالی نیست که سلسله احتیاج منجر بواجب دیگر و دایم گردد و اگر منجر نماند
شود فهو المراد و الا معلول ممکن دیگر باشد و آن ممکن دیگر همچنین الی غیر النهایه میرود و این است
گرفتنی تسلسل چه هر چند فرض مطلق نماید بجای نرسد و در باطل تسلسل است محال است است پس
مبدء و بدو است مال پس قائل گشتند که واجب الوجود است چه اگر نباشد ازین دو باطل که دو تسلسل است یکی
لازم آید ازین استدلال او را معلوم گشت که واجب الوجودی باید که باشد و معرفت حقیقی که علم بحقیقت بود حاصل
نشد چه آن معنی نبغی غیر سیرست نه باثبات هر که حق را بوسیله اشیا می دانند بحقیقت جاہل است و هر که اشیا را

نمایند

حق دانند اعراف است

یعنی علم حقیقت ۱۲

۸۵ واجب الوجود ممکن الوجود حقیقت
حکما و متکلیما و در وصفه
ن اشکات
مع احدی از طرفین معنی یکی از
دو طرف و باید دانست که دو طرف
ممکن یک عدم است و دیگری وجود ۱۲

جو هر واجب الوجود و آنست که وجود او مقضای ذات او باشد و ممکن الوجود آنست که وجود او مقضی
ذات وی باشد بلکه از جهت موجودیت محتاج بغيره که علت و سبب باشد و پیش حکما علت احتیاج ممکن موقوف بر
ست از امکان اشیا واجب میکنند چه وجود و عدم نظر با ذات ممکن متساوی اند و احدی از طرفین ممکن که وجود
باشد یا عدم بر طرف دیگر مرجع نمیشوند الا بواسطه امر خارج آن ممکن که آن علت و سبب باشد و نزد تکمیل علت احتیاج
ممکن موقوف بر حدوث است زیرا که احتیاج ممکن موقوف بر جهت خروج است از عدم وجود و آن حدوث است و
بعضی که علت احتیاج امکان و حدوث را داشته اند و در علت احتیاج حدوث اعتبار کرده اند شرط اول و
مشرطاً مقصود آنست که حکیم فلسفی بلکه صحاب استدلال مطلقاً از وجود ممکن بوجوب واجب استلال
نموده می گویند که ممکن از جهت امکانیت و حدوث محتاج بعلت است و آن علت از روی امکانیت محتاج
خواهد بود بعلت دیگر اگر آن علت دیگر واجب باشد فهو المراد و اگر باز ممکن باشد اگر همان ممکن مفروض باشد
یا منتفی بواجب شود که مقصود است یا منجر بکلمات غیر متناهی گردد و تسلسل لازم آید و چون اثبات ذات واجب
بمکن می نمایند هر آینه در معرفت ذات واجب حیران باشد چه معلول اثر علت است و آثار بند ذات و صفات خود
دلایل ذات و صفات موثر اند لا بد است که در دلیل از مدلول چیزی باشد و چون ذات ممکن نزوایشان
من کل الوجوه خلاف ذات واجب است پس غلط میکنند و حقیقت نرسند

۸۶ ای خروج از عدم طرف وجود
ممکن

۸۷ است
لا بد است در دلیل از مدلول چیزی باشد

تشریح حق تعالی از تجدید و تقیید
۸۶

جو هر در تشریح حق سبحانه و تعالی از تجدید و تقیید منکران وحدت وجود و در فرقه اندکی قائلان
به تشبیه که حق سبحانه و تعالی را جهت ثابت میکنند و دیگر قائلان به تشریح که مجرد از مکان و جهت گویند و این تجدید

ای حق تعالی را ۱۲

و تقییدت مرذات حق سبحانه و تعالی را پس حقیقتی در وجود مافیل شد و وجود مجردات را چنانکه مجردات
 بخود موجود و مجرد از مکان جهت اند همچنین حقیقتی نیز ذاتی است مجرد از مکان و جهت پس مشبه بجواهر مجرد شده
 اگر چه مشبه جسمانیات نشد پس منکران وحدت وجود همه مشبه اند و نزد اهل حقیقت حق تعالی منزله است در عین
 تشبیه و مشبه است در عین تنزیه کسی که منکر صفات تشبیه است و یا منکر صفات تنزیه هر دو خاطی اند و در
 قرآن مجید آیات تشبیه بسیارند و آیات تنزیه هم واقع است و هر دو حق است و ایمان به یکی و تاویل دیگری
 ایمان بعوض است و کفر بعوض و بحر العلوم مولانا عبدالعلی قدس سره در رساله خود میفرمایند که حق سبحانه و تعالی
 منزله است در مرتبه ذات و مشبه است در مظاهر پس اوست جامع میان تنزیه و تشبیه نیست منزله محض لوجه
 که قابل تشبیه نباشد صلا چنانچه شعریه میگویند چه تنزیه باین وجه تقییدت نیست مشبه محض چنانچه مجسمه میگویند که
 این تشبیه تحدید است و الله تعالی منزله است از تقیید و تحدید و او سبحانه مشبه است در عین تنزیه که اوست
 با تنزیه خود در مظاهر و منزله است در عین تشبیه چه اعتبارات بالک اند و اوست موجود پس مشبه به چه چیز است
 و در قرآن مجید نصوص داله بر تشبیه اکثر اند از نصوص داله بر تنزیه و حضرت شیخ اکبر قدس سره در فصولی که
 میسر نمایند **فان قلت بالتزیه کنت مقیدا و ان قلت بالتشبه کنت محذورا**
 پس اگر گوئی بتزیه فقط تشبیه ابان یا زکنی باشی تو مقید یعنی قید کننده مر حق تعالی را در غیب یعنی منکر ظهور
 و مشوب با وجود آنکه الله تعالی خود را وصف کرده است به بودن وی که ظاهر است و اگر گوئی تشبیه
 و تنزیه را بان منضم کنی چنانچه مجسمه میگویند که الله تعالی اجسم و مشبه است پس شوی محذور یعنی حد کننده مر الله
 تعالی را در بعضی مراتب که مرتبه تنزیه از ان خارج باشد و حق تعالی حد ندارد و باز میفرمایند **وان قلت
 بالامرین کنت مسدورا و کنت اماما فی المعارف سیدا** و اگر گوئی هر دو امر که تنزیه تشبیه
 باشد یعنی حق تعالی منزله است در عین تشبیه و مشبه است در عین تنزیه باشی تو مسدور و بر طریق سدا و درست
 گوئی و شوی امام و سردار در معارف الهیه باز میفرمایند **من قال بالاشفاع کان مشترکا**
ومن قال بالافراد کان موحدا شفاع مصدر است از باب افعال بمعنی جفت کردن و افراد نیز
 مصدر است از باب مذکور و مشترک بصیغه هم فاعل از تشریک و موحدا بصیغه هم فاعل کسی که ثبات غیر با
 حق تعالی نکند پس کسی که بگوید شفاع و جفت کند خلق را با حق تعالی یعنی بگوید که حق تعالی را وجود
 علیحده است و ممکن را وجود علیحده او مشترک است و این شرک خفی است و کسی که بگوید با افراد یعنی با احد بودن
 و فرد بودن وجود که وجود نفس ات حق تعالی است و واحد است و کثرت مظاهر او منافی وحدت نیست
 هست آن شخص موحدا و باز میفرمایند **فایاک و تشبیه ان کنت ثانیا و ایاک و التزیه**

جود ذات از مشبه
 از مشبه

اقوال اشاعره و مجسمه
 در تشبیه و تنزیه حق تعالی

چه اعتبارات مال اشیا و موجودات
 در حقیقت اعتبارات چند و شخصا
 چندانست پس مالک باشد کل شی
 هالک - سید محمد

نمشو

به اشفاع

ان کنت مفردا + لفظ ثانی بصیغه هم فاعل معنی ثنا کننده و یا بمعنی دوم یعنی با در نفس خود را
 از تشبیه اگر هستی تو ثنا کننده حق تعالی را و یا اگر هستی تو دوم حق در وجود یعنی قابل تشبیه بین طریق مشو که
 خود را یک موجودانی و حق را موجود دوم از خود و باز در نفس خود را از تنزیه اگر تو باشی مفرد یعنی کبریا و
 تشبیه را از تنزیه با جمله باید که قابل شوی تشبیه در عین تنزیه در عین تشبیه بازمیفرماید **فما انت**
موجب انت هو و ترا ه + فی عین الامور مسرحا و مقیدا پس تو اونستی چرا که تو مقید می دین
 و او مطلق بلکه تو اونستی بحسب حقیقت که حق متعین شده است در تو و می بینی حق را در عین موجودات مسرح
 و مقید است خلاص از قید تعین و مقید بقید تعین یعنی ظاهر متعین

توحید ذات و تنزیه صفات ۸۷

جوهر در توحید ذات و تنزیه صفات علما صوفیه که بسبب لفظ از شواغل با معدن علم
 اتصال یافتند و قدم ارواح و قلوب ایشان در آن مستقر و ثابت و راسخ شد و دیده بصیرتشان
 بنور مشاهد جمال ازلی کمال گشت بطریق علم یقین و برهان بین بل بوجه کشف و ذوق و وجدان
 میدادند و می بینند و گوئی میدهند که هیچ کس هیچ چیز مستحق معبودی و لائق مسجود می نیست الا حق سبحانه
 و تعالی ذات قدیمش همیشه بوصف وحدانیت موصوف است و به نعت فردانیت معروف و صفات محو
 از مشاکله و مماثلت و اتصال انفصال و مقارنته حلول مخروج و دخول و تغیر و زوال و تبدل انتقال
 از قدس نزولت او مسلوب هیچ نقصان کمال و جمال کمال او نامنسوب جمال احدیتش از صحت مطلق
 افکار مبر و جلال احدیتش از زحمات طایفه انکار معر ابرازان میدان فصاحت را در وصف او مجال عبارت
 تنگ و سابقان عرضه معرفت را در تعریف او پائے اشارت ننگ پایه رفعت او کش از مهو ازات حواس
 و محاذات قیاس متعالی و ساحت عزت معرفتش از تر دو او بام و تعرض افهام خالی نهایت عقول را
 در بدایات معرفت او جز تخریق و تلاشی و لیلی نیست و بصیرت صاحب نظران را در اشعه انوار عظمت او جز
 تعامی و تعاشی سبیل نه ذات نامحدود او را بابت نه و صفات نامحدود او را نهایت نه ازل و ابدند ج
 در تحت احاطت او و کون و مکان منطومی در طے بساطت او جمله او ازل در اولیت او و آخر و همه او انزور
 آخرت او او ازل ظهورش یا و زطاهرت او باطن و باطن او ان و در باطنیت او ظاهر هر چه در عقل و
 فهم و وهم و حواس و قیاس کجند ذات سبحانه و تعالی ازان منزه و مقدس است چه این همه محضات اند
 و محضات جز او را که محضات نتوانند کرد دلیل موجود او هم وجود او است و برهان شهود او هم شهود او غایت
 او را که درین مقام عجزت اعجز عن **ورک الا وراک ا وراک** هیچ موصد بکنه او را که واحد جز واحد
 نتواند رسید و هر چه او را که او بدان منتهی گردوغایت او را که او بود نه غایت واحد تعالی الله عن

ن نزهت

ع
ع
ع
ع
ع

ای موحده ۱۲

ای موحده ۱۲

ذکر علو اکبر است آنچه پیش تو پیش از ان ره نیست + غایت قسم تست است نیست
جوهر صاحب مثنوی معنوی قدس سره

۸۸

چسبست تو حید خدا آموختن گره می خوی که بفروزی چو روز ز آنکه هستی سخت مستی آورد شد عزیزی از ان هستی لمبیس هر که از هستی خود مفقود شد	خوشیستن را پیش واحد سوختن هستی همچون شب خود را بسوز عقل از سر شرم از دل بیرون که چرا آدم شود بر من رئیس منتها کار او محمود شد
--	---

جوهر در کمال ذاتی و کمال سمانی حق سبحانه و تعالی صاحب تحفة المرسله الی نبی صلی
الله تعالی علیه وآله و صحابه وسلم میفرماید و آن ^{۱۱} لذلک الوجود کمالین احدیها کمال ذاتی و ثانیها
کمال سمانی اما کمال الذاتی فهو عبارة عن ظهوره تعالی علی نفسه فی نفسه بل اعتبار
الغیر و الغیریة و الغناء المطلق لازم لهذا کمال الذاتی و معنی الغناء المطلق مشابهة تعالی فی نفسه
جميع الشیون و الاعتبارات الالیه و الکیانیة مع حکما و لوازمها و مقتضياتها علی وجه
کلی جمالی لاندراج کل فی بطون الذات و وحدته کاندراج جميع الاعداد فی الواحد العدوی
و آن وجود را در کمال است یک کمال ذاتی و دوم کمال سمانی و کمال ذاتی عبارتست از ظاهر شدن
حق سبحانه و تعالی بر ذات خود بذات خود در ذات خود بر ذات خود بل اعتبار غیر و غیرتیة و غناء مطلق لازمه
این کمال ذاتی است و معنی غناء مطلق مشابهة حق سبحانه و تعالی است در ذات خود و جميع شیون و اعتبارات
الیه و کونیة را با حکم و لوازم و مقتضیات او بر وجه کلی جمالی زیرا که همه در بطون ذات و در وحدت اندراج
اند و انما سمیت غناء مطلقا لانه تعالی به هذه المشاهدة مستغن عن ظهور العالم علی
و حسب تفصیل لاحاجة لدنی حصول المشاهدة الی العالم و ما فیہ لان المشاهدة بحسب
الموجودات حاصله تعالی عند اندراج کل فی بطونه و وحدته و هذه المشاهدة
تکون شهودا عینیا علیا کثروا مفصل فی الجمل و اکثر فی الواحد و التخلت مع الاغصان
و توابعها فی النواة الواحدة و نامیده نشد این مشاهدة مذکوره بغناء مطلق مگر ازین جهت که حق
سبحانه و تعالی بدین مشاهدة بے نیازست از ظهور عالم بر وجه تفصیل و در حصول این مشاهدة مراد را
ماجت نیست سوئے عالم و چیز است که در ولایت زیرا که مشاهدة جميع موجودات نزدیک اندراج همه در
بطون ذات او در وحدت او حاصل است و این مشاهدة شهودی عینی علمی باشد چون شهود مفصل در جمل و

۸۹ کمال ذاتی و سمانی حق تعالی
تحفة المرسله در صفحه ۸ و باز در صفحه ۵۸ و ۵۹

عنه زیرا که مندرج بودن همه در بطون
ذات و وحدت او مثل مندرج بودن
همه اعداد است در واحد عدوی

معنی غناء مطلق

ص مثل اندراج جميع اعداد
در واحد عدوی

مشاهدة شهودی عینی علمی

ای حق ۱۱
ای حق ۱۲

فصل فی توحید

بسیار در واحد و نخل با شانهها و با همه توالج او در یک خسته و اما الکیال الاسمائی فهو عبارة عن ظهوره
 تعالیٰ علیٰ نفسه و شهود ذاته فی التقینات الخارجیة عنی العالم و ما فیہ و هذا الشهود و کیون شهود و ا
 عیانیا عینیا وجودیا کشهود و لمجمل فی المفصل و الواحد فی اکثره و النواة فی الخلقة و توابعها
 اما الکیال اسمائی عبارتست از ظهور او تعالیٰ بر ذات خود و شهود او مرتفات خود را در تقینات خارجیه یعنی
 عالم و چیزے که در دست و این شهود و عیانیا عینی وجودی باشد همچو شهود مجمل در مفصل و کے در بسیار خسته
 در نخل و در توالج آن و هذا الکیال الاسمائی من حیث التحقق و الظهور موقوف علی وجود العالم
 و ما فیہ لان معناه السابق لا یحصل الا بظهور العالم علی وجه التفصیل و این کمال اسمائی از حیثیت
 تحقق و ظهور موقوفست بر وجود عالم و بر آنچه در دست زیرا که معنی مذکورہ کمال اسمائی حاصل نشود
 مگر بظهور عالم بر وجه تفصیل و شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره شرح رباعیات میفرماید که حضرت
 حق سبحانه و تعالیٰ بموجب فرموده خود ان الله لغنی عن العالمین بحسب کمال ذاتی از وجود عالم
 و عالمیان مستغنیست و اما تحقق و ظهور کمال اسمائی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات که مرایا و مجالی
 صفات و اعتبارات ذات اند چه کمال اسمائی عبارتست از ظهور ذات مقدسه و شهود او در مراتب
 تقینات خود که سسی اند غیر و سوسی اگر گویند چنانکه تکمال حق تعالیٰ بغیر لازم آید گویم که مراتب نیز منظر مجلی
 است مطلقا غیر نیست تا استکمال بغیر لازم آید بلکه او را در جهت است کی تعیین شخصی وے که لاحق وے
 شده و آن جهت غیریت است و یکی جهت وجودی که قیام همه موجودات بان وجود است و این عین
 وجود حق است سبحانه لکن اقال بعض شارحی لخصوص و پوشیده نماز که مرآتیت و منظریت موجودات
 مر و وجود حق تعالیٰ از حیثیت غیریت است نه از جهت عینیت چه منظریت مرایا و مظاهر باعتبار تعیین و
 تقید است و ایشان باعتبار تعیین و تقید غیر وجود مطلق اند اگر چه در حقیقت وجود متحد اند و محققان
 از غیریت این میگویند و غیر حقیقی خود عدم محض است پس جواب صواب آنست که گویند ذات فی
 نفسها کامل است بے وجود و اخبار که مظاهر مقیده است و کمال اسمائی بحسب کمال مظاهر و اسما و
 شیون است نه بحسب کمال محض ذات پس استکمال ذات بغیر لازم نیاید

جوهر در تحقیق اسما و صفات صاحب المصابیح قدس سره میفرماید که معتقد جماعت متصوفه
 آنست که خداوند تعالیٰ را اسما حسنی نامعد و دست و صفات اعلیٰ نامعد و دهر آهی دلیل صفتی دهر صفتی
 سبیل معرفتی دهر معرفتی معرفت ربوبیت و دهر ربوبیت طالب عبودیت و از جمله آن اسما نامتناهی مشیت
 جناب الهی نو و نه اسم و هنر او یک بحسب اتحاد و فتم و طاقت بشری از پرده غیب بصحراے ظهور آورده

شهود و عیانیا عینی وجودی

معنی کمال اسمائی

آئینه دهر او تر اهن اسمال غیر و سوسی حق تعالیٰ بغیر

قوله و محققان از غیریت این میگویند و در
 غیر حقیقی خود عدم محض است مطلبش آنکه محققان
 چون موجودات را من حیث التبعین غیر می
 گویند و ایشان از غیریت غیریت اضافی
 اصطلاحی باشد نه که غیریت حقیقی لغوی چه
 الر غیریت حقیقه مراد باشد پس غیریت وجود
 اسما و صفات خود عدم محض باشد

موقوف

وجمال صفات را درین منظر هر بر دیده مشتاقان لقا و بقا و بقا و لقا خود جلوه کرده تا هر لحظه بدان تجلی ایشان را تسلی میدهد و هر لحظه از دوری که می جمال صفت بر نظر ایشان عرض میکند و ذوق بر ذوق و شوق بر شوق شان می افزاید چه هر گاه بوجه صفت جدید بر ایشان مکتوف می شود ذوق تازه بدل ایشان می پیوندد و شوقی جدید بستاند جمال ذات در ایشان نگین میگردد و حق تعالی را در آن نود و نه هزار و یک هزار بسیار است زنده گمان نبری که هزار جناب الهی در آنچه شنیده و تورا سیده است منحصرست چه بسیار است که در خزانه عزت کمون درج عزت است و هیچکس اجز عالم الغیب بران اطلاعی ندارد علم ازلی بمعرفت آن منفر دست است و سبحانه از حد عبودیت است و صفات او سبحانه از حد افزون و همچنانکه هزار را نهایت نیست معانی و بطون هر همی را نهایت نیست

۹۱ جوهر در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی از روی حقیقت و ذات از همه چیز پوشیده ترست شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرمایند که حضرت حق سبحانه و تعالی از روی حقیقت و ذات از همه چیز پوشیده ترست کنه ذات و غیب هویت او تعالی مدرك و مفهوم و مشهود معلوم هیچکس نتواند بود که اخبار موعن نفسه بقوله ولا یحیطون به علما هر چه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات خداوند سبحانه و تعالی از ان منزه است و مقدس چه نیمه محذرات اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد و انا از روی تحقیق هستی پدیدتر از همه چیز است و قال بعضی قدس الله تعالی اسرار هم حق سبحانه و تعالی از همه مخلوقات و موجودات ظاهرست و از غایت

پیدایی پنهان است

۹۲ جوهر خداوند تعالی واحدست لا شریک له ولا ضد له و لاندله جسم نیست جوهر نیست عرضست و حضرت خداوند تعالی در در آخرت و در شب چشم سزیده خواهد شد و بهشت و دوزخ مخلوق اند و اهل بهشت در نعم و اهل دوزخ در عذاب باشند و عذاب و سوال منکر و کفر و لعنت بایست و دیدن صومعه به حق اند خواهد شد ۹۳ جوهر بد آنکه نزد بعضی صفات جناب حق سبحانه و تعالی عین ذات است و نزد بعضی غیر ذات و نزد بعضی نه عین ذات است و نه غیر ذات و بعضی میفرمایند که متعرض نشویم لفظ غیر را نه بلفظی و نه باثبات بلکه گوئیم که جناب حق سبحانه و تعالی موجود است و جناب او تعالی را صفات است که معدوم نشود و چنانکه ذات جناب او سبحانه و تعالی معدوم نشود و حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرمایند که صفات غیر ذات اند من حیث ما نفهم العقول و عین ذات اند من حیث ما تحقیق و المحصول مثلا عالم ذات است باعتبار صفت علم و قادر باعتبار قدرت و غیر باعتبار ارادت شک نیست که اینها چنانکه بمفهوم با یکدیگر متغایر اند با ذات نیز متغایر اند اما بحسب تحقیق و هستی عین ذات

حضرت حق سبحانه از روی حقیقت و ذات از همه چیز پوشیده ترست

عنه ازینجا معنی الغیب عند الله و عنده مفتح الغیب لا یعلمها الا هو و غیره بایر فهمید

۹۴ از غایت پیدایی پنهان است و غایت پیدایی آن است که گاهی پنهان نشود یعنی بر یک حال بماند و تحول و تبدیل در راه نیابد و این پیدایی باعث پوشیده میشود و چنانچه اگر نور خورشید بر یک حال ماند و از آفتاب طلوع و غروب محفوظ و مصون بود هیچ کس گمان نبرد نتوانست که ارض و سما از نور خورشید منور است پس عین غایت پیدایی خورشید باعث پنهانی آن شده از نظر افهام مردم قدر قابل است

صفا حق تعالی

اندر با معنی که آنجا وجودات متعدده نیست بلکه وجودیت واحد و هماه و صفات است اعتبارات او -

۹۳ صفات حق تعالی

جوهر در صفات حق تعالی صفات حق تعالی نزد بعضی عین ذات است و نزد بعضی غیر ذات و نزد بعضی نه عین ذات است و نه غیر ذات و بعضی گویند که متعرض نشویم لفظ غیر را نه به نفی و نه با اثبات بلکه گوئیم که جناب حق سبحانه و تعالی موجود است و او تعالی را صفات است که معدوم نشود چنانکه ذات او سبحانه و نزد یک متفقین باعتبار آنکه عقل مدبر است و اوست غیر ذات است چه او حاکم است به تمیز میان ذات که عبارت از وجود مطلق است و میان صفات که نسبتها متعدده است و باعتبار واقع و فی نفس الامر عین یکدیگر اند چه صفت عبارت از تجلی وجود مطلق است در مرتبه ظهور تجلی خاص که زائد بر ذات اوست بلکه عین ذات اوست مثلاً عالم ذاتی است باعتبار صفت علم و قادر ذاتی است باعتبار صفت قدرت و مرید باعتبار ارادت و شک نیست چنانکه ذات و صفات در میان خود متغایر اند و عین همچنین صفات و هم در میان خویش نیز بحسب مفهوم و مظاہر متغایر اند تغایر کلی و عین اند بعینت اصلی

ذات عبارت از وجود مطلق است

معنی صفت بیان نموده
عده و اگر صفات عین ذات نباشد
پس لازم آید احتیاج بغیر یا
استکمال بغیر تعالی شأنه عما یصو
علو کبریا ۱۲ سید احمد

۹۵

در باب صفات ذاتیه حق تعالی و اطلاق اسم علم
یا اسم حی امام ائمه صفات

جوهر صفات ذاتیه عبارت است از حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و این نزد اکثر محققان است و بعضی بقا را نیز از صفات ذاتیه و نهند - و امام الائمه از صفات صفت علم است و بعضی باینند که امام ائمه صفت حیات است صاحب عین المعانی قدس سره را اول مختار است جوهر عارف سامی حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرمایند که جمیل علی الاطلاق حضرت ذوالجلال و الافضال است هر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است پر تو جمال و کمال اوست که آنجا آفته و از باب مراتب بدان سمت جمال و صفت کمال یافته هر که او انانے دانی اثر داناتی اوست و هر کجا بنیای بنی بنی بنی اوست با جمله صفات اوست که از اوج کلیت و اطلاق نزول فرموده و در حقیقت جزویت و تقید تجلی نموده تا از جز بکل راه برسی و از تقید باطلاق روے آرسی نه آنکه جز را از کل ممتاز دانی و به تقید از مطلق بازمانی رباعی

۹۶

معنی صفت بیان نموده
عده و اگر صفات عین ذات نباشد
پس لازم آید احتیاج بغیر یا
استکمال بغیر تعالی شأنه عما یصو
علو کبریا ۱۲ سید احمد

از لطف قد و صبا حجت خدیجه کبری	وز سلسله زلف مجید چرخ کنی
از هر طرفی جمال مطلق تابان	اے خیر از حسن مقید چرخ کنی

۹۷ در باب اسما و صفات ائمه

جوهر اسما و صفات ائمه عبارت است از حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و این نزد اکثر محققان است و بعضی بقا را نیز از صفات ذاتیه و نهند - و امام الائمه از صفات صفت علم است و بعضی باینند که امام ائمه صفت حیات است صاحب عین المعانی قدس سره را اول مختار است جوهر عارف سامی حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرمایند که جمیل علی الاطلاق حضرت ذوالجلال و الافضال است هر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است پر تو جمال و کمال اوست که آنجا آفته و از باب مراتب بدان سمت جمال و صفت کمال یافته هر که او انانے دانی اثر داناتی اوست و هر کجا بنیای بنی بنی بنی اوست با جمله صفات اوست که از اوج کلیت و اطلاق نزول فرموده و در حقیقت جزویت و تقید تجلی نموده تا از جز بکل راه برسی و از تقید باطلاق روے آرسی نه آنکه جز را از کل ممتاز دانی و به تقید از مطلق بازمانی رباعی

عده و این لفظ که حیوة شرط علم است و علم مشروط او نیز از علم است و در علم بلکه خود علم پس بدان که چنانچه را که حیات میگوید آفریده علم است و در حقیقت حیوة بلکه عین الحیوة علم است و این ادراک بغایت دقیق است فهم من فهم ۱۲ سید احمد

بر سبب اسم حیوة قضا غیر حی نیکند چرا که حیوة عین ذات است و غیر مقتضی نسبت و ظاهر است که علم شرف است از حیوة و از امامت او تقدم بالطبع لازم نیاید و دست که مزاج معتدل برق را شرط حیوة است و حیوة را تقدم شرف است بر مزاج پس علم علم بر امامت اولی است از اسم حیوة آئینه حقائق نما امام امیه از صفات صفت علم است و بعضی برینند که امام امیه صفت حیات است عین المعانی

جوهر سبوح مشتق است از تسبیح و قدوس مشتق است از تقدس هر دو در معنی تنزیه مشارک اند من حیث اللفظ هر دو معنی تطهیر است اما من حیث الاصطلاح مبالغه در قدوس بیشتر است از سبوح که تسبیح حق است از شریک و صفات نقص چون عجز و ضعف و فقیر و فنا و مثال آن و تقدس تنزیه حق است از جمله که در تسبیح گفته شد و از هر چه لائق جناب مقدس است از صفات امکان خواه آن صفتی ناقصه باشد یا کامله که آنچه نسبت با غیر حق کمال نماید و قدوس محصور در جمله اسماء حسنی است و او در تنزیه و کمیت و کیفیت از سبوح است مبالغه است پس او خص باشد از سبوح و آنچه خص باشد از عم آزاد در ذکر موخر دارند از این جهت ^{بافتقدوس} گویند سبوح قدوس

۹۰

معنی سبوح و قدوس ۹۸

معنی حق یعنی موجودات ممکنه
فانکه آنچه اخص باشد آزاد در ذکر
از آنچه اعم است موخر دارند

جوهر قال الله تعالی هو الاول والاخر والظاهر والباطن و هو کل شیء علم است پیش از همه شیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی است که او را بابت نیست و پس از فنا بر همه موجودات است یعنی باقی ابد است که آخریت او را نهایت نیست و اول او اولی است آنها و آخر او آخری است آنها و آشکارا وجود او بکثرت دلائل و نهان حقیقت ذات او از تعقل بر عاقل رباعی

معنی هو الاول والاخر والظاهر والباطن و هو کل شیء علم
بر ابتدا و بر انتها

اول و آخر توئی کیست حدوث و قدم	ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم
اول بے انتقال آخر بے ارتحال	ظاهر بے چند و چون باطن بے کیف و کم

صاحب بحر الحقائق فرماید که اول است در عین آخریت و آخرت در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت حضرت شیخ ابوسعید خراسانی قدس سره فرماید که خدایتعالی از آنچه شناختی فرمودند با آنکه میان خدا و جمع کرده پس این آیه خوانند و فرمودند که متصور نیست جمع خدا و الا از حیثیت جمله

این آیه یعنی آیه هو الاول والاخر ۱۱

و اعتبار واحد در آن واحد قطع

اولی و هم در اول آخری	باطنی و هم در ان دم ظاهری
توحیطی بر همه اند صفات	و از همه پاک و مستغنی بذات

و او همه چیز علم و داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن بر نسبت دانش او یکسان جوهر قال الله تعالی الیس کما شئ و هو السميع البصیر علما را خلاف است در آنکه کاف در

معنی الیس کما شئ و هو السميع البصیر ۱۰۰

علم از دست یعنی کمال
معاذ الله من ان یسجد
توکل فی حق الله
توکل فی حق الله

مسئله کاف در کلمه -

عنه مالک و عبد الرحمن و خالق و مخلوق

و بهم

بیان قاعده علم بلاغت

کلمه زائد است یا غیر زائد بعضی برانند که زائد است پس معنی و تنزیه باشد چرا که از لیس مثل شئ
 این لازم آید که او را مثل هیچ و جدا از وجود نیست و قوله و هو السميع البصیر تشبیه باشد از هر اطلاق سمع و بصیر
 بر مالک و بر عبد میکنند پس در و س هم تنزیه باشد و هم تشبیه بعضی برانند که کاف در و س زائد نیست
 پس بجای مثل باشد یعنی لیس مثل مثل شئ و نفسی مثل از مثل خود کرده باشد و اثبات مثل کرده است مثل که
 مثل از و س منفی بود و این عین تشبیه است و تنزیه درین قول باشد که و هو السميع البصیر و در علم بلاغت گفته
 که هر گاه مبتدا ضمیر باشد مقدم بر خبر و خبر و معرف بلام بود فاعله حصر و بدین معنی این باشد که او است
 تنها که سمع است و بصیر است و این عین تنزیه باشد چرا که تنزیه ذات او از سمع و بصیر کرده است که آن نقص
 است یا آنکه آلت مخلوق است و او تعالی منزّه است از آلت چنانکه گفته اند در معتقدات که سمع بلام بصیر
 بلا بصیر و اثبات سمعی و بصیری حق را کرده باشد پس ازین آیت مذکور به تقدیر کاف زائده غیره اولی این
 تنزیه باشد و غیره دیگر تشبیه و تقدیر غیر زائد نیمه اول آیت تشبیه باشد و نیمه دیگر تنزیه و اگر نیکو مال کنی جهانی ✓
 که در بر نیمه از آیت تنزیه و تشبیه است و تشبیه در تنزیه است پس خلاصه سخن این باشد که حق است که سمع است
 و بصیر است در بر سمعی و بصیری که او را سمع و بصیر باشد یعنی گوش و صدقه و حق را گوش و صدقه است
 و این عین تنزیه است و تشبیه و تشبیه قول تعالی لیس کلمه شئ یعنی نیست مثل حق تعالی
 چیزی تنزیه کرد خود را از نقائص آنچه در عالم باشد چه عالم اهل عالم با یکدیگر متماثل اند پس عالم حق نباشد
 و نیز فرموده است سمع البصیر یعنی الله تعالی سمع است و بصیر یعنی شنوا و بینا پس تشبیه کرد حق تعالی که
 ما مثل حق سمع و بصیر ایم بلکه عین او -

بیان معنی لیس کلمه از مطلق شیخ الکبری
یعنی محی الدین ابن عربی

در کلام جناب الهی ۱۰۴
 در مصباح الهدی شرح کلمات
 عوارف المعارف حضرت شیخ
 شهاب الدین سهروردی رحمه الله
 علیه السلام ترجمه محمد بن علی
 القاشانی
 سید احمد کان الله

حرف

جو هر در کلام جناب الهی صاحب مصباح الهدی قدس سره میفرماید که هیچ شک نیست که قدر مرتبه
 هر کلامی بر حسب مقدار تکلم بود و هر چند تکلم رفیع پایه تر کلام او رفیع تر و پایه و منبع تر و چون ذات قدیم منفرد
 است بجلال و عظمت کلام محسن منفرد بود بجلال و عظمت و اگر چه از روئے افاده و نفع بمردم نیک نزدیک
 است و لیکن از جهت رفعت مرتبت و علو منزلت بقایت دور است بر شمال آفتاب که بجرم از خلق دور است
 و بشعاع و حرارت نزدیک اگر با آثار منافع آن بگری در غایت قرب ظهورش مبنی و اگر بکنه حقیقت آن
 بگری در نهایت بُعد و بطونش یا بی هم قریب است و هم بعید هم ظاهر است و هم باطن بعضی در قرب و ظهور
 او نظر کردند و گفتند حروف و صوت است بحیث احترار از بُعد و بطون و بعضی در بُعد و بطونش نظر کردند
 و گفتند حروف است و نه صوت و طایفه اول که گفتند حرف و صوت است بعضی گفتند قدیم است و بعضی
 گفتند محدث معلوم شد که هر قاعده بنا بر ذریع خود هر کدام قاعده نهاده است صحابه و تابعین بحیث ملازمت

اصول در چنین فضول بر کفر غرض نکرده و از اصول واجبیه ایمان آوردن است بقرآن مجید و متابعت او امر و نواهی آن کردن بقدر از جمله لوازم و حصول است و شروع در زود آمد چون حدوث دست مردم

بدعت و فضول

۱۰۲ جوهر در معنی الاعمیان الثابتة تا شتمت راجحه من الوجود و شرح رباعیات مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره مذکور است که صاحب فصوص الحکم قدس سره در نص ادیسی میفرماید الاعمیان الثابتة تا شتمت راجحه من الوجود یعنی اعمیان ثابتة که صور علمیه اند بر عدیته اصلی خود اند و بگونه از وجود خارجی بشام ایشان نه رسیده است و معنی این سخن آنست که اعمیان ثابتة نزد افاضه وجود ایشان ثابت و مستقر اند بر بطون خود و هیچ وجه ظاهری نخواهند شد زیرا که بطون و خفا ذاتی ایشان است و ذاتی چیزی از آن چیز جدا نمی شود پس آنچه ظاهر میشود از این اعمیان حکام و آثار این اعمیان است که بوجوه در یاد وجود حق ظاهر میشوند ذات این اعمیان

معنی الاعمیان الثابتة ما شتمت راجحه من الوجود
عنه فص ادیسی فص
چهارم از فصوص الحکم
عنه عدمیت اصلی بمعنی خفایه ذاتی
است نه آن عدمیت که ضد وجود است
مرسلاً علی صفحه ۲۴ شرحاً ۱۲
و الی چیز از این چیز جدا نمیشود

۱۰۱ جوهر در بیان آنکه نور وجود حق سبحانه و تعالی بمشابه نور محسوس است و حقائق و اعیان ثابتة بمنزله زجاجات متنوعه متلوننه شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید که نور وجود حق سبحانه و تعالی بمشابه نور محسوس است و حقائق و اعیان ثابتة بمنزله زجاجات متنوعه متلوننه و تنوعات ظهور حق سبحانه و تعالی در آن حقائق و اعیان ثابتة چون الوان مختلفه همچنانکه نمایندگی الوان نور بحسب الوان زجاج است که حجاب است و فی نفس الامر احوال و الی نیست تا اگر زجاج صاف است و سفید نور در و صاف و سفید می نماید و اگر زجاج که رست و ملون نور در و صاف و کدر و ملون نماید با آنکه نور فی حد ذاته از لون بی شکل مجرد و معر است همچنین نور وجود حق سبحانه و تعالی با هر یک از حقائق و اعیان ظهور است که اگر آن حقیقت و عین قریب است به بساطت و نوریت و صفا چون اعیان عقول و نفوس محسوسه نور وجود در آن مظهر در غایت صفا و نوریت و بساطت نماید و اگر بعید است چون اعیان جسمانیات نور وجود در آن کثیف نماید با آنکه نور فی نفسه نه کثیف است نه لطیف پس اوست تعالی و تقدس که واحد حقیقی است منزله از صورت و صفت و لون و شکل در حضرت احدیت و بهم اوست سبحانه که در ظاهر متکثره بصورت مختلفه ظهور کرده بحسب اسما و صفات و تجلی الهائی و صفاتی و فعلی خود را بر خود جلوه داده

نور وجود بمشابه نور محسوس است و حقائق و اعیان ثابتة بمنزله زجاجات متنوعه متلوننه
سبحانه و تعالی بمشابه نور محسوس است
نور وجود در آن مظهر در غایت صفا و نوریت و بساطت نماید
و اگر بعید است چون اعیان جسمانیات نور وجود در آن کثیف نماید
با آنکه نور فی نفسه نه کثیف است نه لطیف پس اوست تعالی و تقدس که واحد حقیقی است
منزله از صورت و صفت و لون و شکل در حضرت احدیت و بهم اوست سبحانه که در ظاهر متکثره بصورت مختلفه ظهور کرده بحسب اسما و صفات و تجلی الهائی و صفاتی و فعلی خود را بر خود جلوه داده

۱۰ جوهر در نفی مجهولیت از اعیان ثابتة و شرح رباعیات می فرماید رباعی

نفی مجهولیت از اعیان ثابتة و رباعیات
صفحه ۲۴ و ۲۵

اعیان محضیض عین نا کرده نزول	حاشا که بود بحسب جاعل مجعول
------------------------------	-----------------------------

اینجا مراد از وجود خارجی ایشان است
او اعیان ثابتة ۱۲

چون جعل بود و فاضله نور وجود
 توصیف عدم بان نباشد معقول

صوفیه و محدین با حکما محققین متفق اند در نفی مجبولیت از اعیان ثابته و ماهیات و کلام شیخ محقق و
 مدقق صدرالحق والدین القونوی و متابعان ایشان ناظر آنست که نفی مجبولیت از اعیان ثابته ثابته
 آنست که جعل را عبارت میدارند از تاثیر موثر در ماهیات باعتبار فاضله وجود یعنی خارجی بر ایشان
 و شک نیست که عیان از ان حیثیت که صو علیها اند وجود خارجی از ایشان منتفی است پس لازم آمد
 انتفاء مجبولیت نیز و بعضی از محققان ارباب نظر را در اینجا تحقیقی است و حاصلش آنست که ماهیات ممکنه همچنان
 در وجود خارجی محتاج اند بفاعل در وجود علمی نیز محتاج اند بفاعل خواه این فاعل مختار باشد و خواه
 پس مجبولیت بمعنی احتیاج بفاعل از لوازم ماهیات ممکنه است مطلقا خواه در وجود عینی و خواه در وجود علمی و
 اگر مجبولیت را تفسیر کنی با احتیاج بفاعل در وجود خارجی قول نفی مجبولیت از اعیان ثابته صحیح باشد اما پوشیده
 نماند که این تخصیص و تقدیر تکلف است و راجع باصطلاح پس صواب رین مقام آنست که گویند که مراد بنفی
 مجبولیت از ماهیات عدم احتیاج ایشان است فی حد النفسها بجل جاعل و تاثیر موثر زیرا که ماهیت سواد مثلا
 و قتیکه ملاحظه کرده نشو با مفهوم دیگر و را که مفهوم سواد عقل معنی جعل و تاثیر را در وجود تجویز میکند سبب آنکه
 میان ماهیت نفس خودش مغایرتی نیست تا فاعل جعل و تاثیر او نفس خودش گرداند و همچنین ضرورت
 جعل و تاثیر فاعل در صفت وجود با یعنی که وجود را وجود گرداند بلکه جعل و تاثیر در تعلق با ماهیت است
 باعتبار وجود با یعنی که ماهیت را متصف میگرداند و همچنانکه تاثیر صباغ در ثوب مصبوغ نه آنست که ثوب
 را ثوب گردانیده است یا صبیغ را صبیغ بلکه به آنست که ثوب را متصف بصبیغ گردانیده است پس برین
 تقدیر هر یک از نفی مجبولیت ماهیات فی حد النفسها و اثبات مجبولیت ایشان باعتبار اقصاف
 بود و صحیح باشد در صفحه ۵۲ جو دوم هم محققین مجبولیت به نفی باید دید

ن بنا بر

معنی جعل نزد محقق قونوی

انتفاء

موجب

معنی مجبولیت که بعضی

ال نظر بنوع دیگر بیان کرده اند

ب جعل جاعل
 اعیان این را در هر علم و فن از موجودات حقیقی است
 چه در این عالم و چه در عالم غیب است
 در خارج موجودات است و الا متعلق است
 و در صفحه ۴۲ نیز

۱۰۵

حقیقت موجود

علم بر چیزی متقدم است و وجود آن نیز از علم
 معنی حقیقت موجود

باز عین ثابته که معلوم معدوم
 و ثابت و ثابته نیز گویند

۴۴ معلوم معدوم پس معدومیت

اینجا بمعنی حقیقی خود نیست که ضد
 وجود باشد بلکه معدوم اضافی مراد

است که نسبت به موجود خارجی بر

اعیان ثابته اطلاق میکنند قدیر
 سید

از به وجود خارجی

در علم جناب حق سبحانه و تعالی لولوبه از وجود خارجی بمشام ایشان نه رسیده است و هرگز تقضای
 ظهور نیکند و از علم بعین نمی آیند و ظاهر شده است مگر احکام و آثار اینها یعنی مستهی با حکام و آثار اینها متبس
 شده است و ظهور نمود و درین مرتبه ظهور بسیار کونی و تمیز هر یک در علم جناب الهی است بر وجه تفصیل
 پس اشیا در این مرتبه صور علی حضرت حق تعالی اند که بر حضرت حق تعالی ظاهر اند و حق تعالی
 عالم باینهاست تفصیلاً و بیچ کی ازینها نه خود را میداند و نه مثل خود را -

در مرتبه اول مرتبه اول مرتبه
 اعیان ثابت ۱۲

اینجا مثالی در ذین فقیر رسیده که
 جهت تفهیم نوشته میشود پس باید دانست
 که نقش که در حسن مشترک نقاش است
 مشابه عین ثابت است و همان نقش
 چون بر صفحه قرطاس نقاش شده آمد
 آنرا موجود خارجی گفته شود - این
 نقش قرطاسی گویا آثار و احکام آن
 نقش حسن مشترک است و حال آنکه آن نقش
 حسن مشترک بر حاک خود یعنی در حضرت علم
 موجودا فایده ای ندارد نقاب
 عالم را بظن یا عکس گویند

۱۰۴ جوهر اعیان ثابت اگر چه در مرتبه علم صور متنوعه دارند لیکن ایشان را در این مرتبه مملها مستعد
 نیست بلکه محل ایشان امری واحد است و آن علم حضرت باری تعالی است و نسبت علم واحد معلوم نیز
 واحد باشد چه معلوم من حیث المعلوم واحد است در ذات عالم چنانچه وحدت نوعی من حیث النوع
 واحد است اگر چه در خارج افراد و تصور است همچنان اعیان ثابت در مرتبه علم حق تعالی مستعد اند
 بتعلق علم اما من حیث انفسی المعلوم مستعد نیستند

۱۰۸ جوهر بدانکه اعیان ثابت آئینه وجود حضرت حق تعالی اند و عالم کس آن وجود است که بواسطه
 مقابل در آئینه ظاهر گشته و این عکس را ظل نیز خوانند زیرا که چنانچه ظل نور ظاهر است قطع نظر از نور کرده
 عدم است عالم نیز نور وجود حضرت حق تعالی پیدا و روشن است و نظریات خود عدم و ظلمت است
 و خاصیت آئینه آنست که عکس در و ظاهر میشود بر تقضای آئینه چنانچه در آئینه عکس کج و در
 آئینه طولانی و در بزرگ بزرگ و در کوچک کوچک و علی هذا القیاس حال آنکه آن شخص مجامعی
 همان یک شخص باشد پس این اختلاف همه از آثار و احکام آئینه حاصل شده و آئینه صلامتی نمیشود
 چنانچه صورت در آئینه می بینی و آئینه را نمی بینی و صورتی که در آئینه می نمای آئینه بان صورت متصف
 نمیشود یعنی گویند که آئینه آن صورت است یا آن صورت آئینه است بلکه آئینه سبب ظهور او شده است
 همچنین اعیان ثابت که صور علی حضرت حق تعالی اند حکم آئینه دارند که وجود حضرت حق تعالی با حکام
 ایشان ظاهر شده و بصورت ایشان نموده است و آن اعیان متصف بوجود نشده اند و همچنان
 معدوم اند و آثار اعیان که در و ظاهر گشته موهوم آن شده که مگر اعیان بوجود ظاهر شده و حال آنکه
 آثار اعیان در وجود پیدا شده -

عنه آئینه یعنی اعیان ثابت که آئینه وجود است

عنه و آن اعیان متصف بوجود ای وجود
 خارجی نشده اند و همچنان معدوم به
 عدمیت اضافی ای خفا هستند و
 این خفا ذاتی این اعیان ثابت است
 از ایشان منفک شدن نتواند ۱۲
 عنه در وجود ای وجود خارجی ۱۲

۱۰۹ جوهر حق سبحانه و تعالی من حیث الوجود المضاف الی الوجودات عین موجودات خارجی
 است چرا که اعیان موجوده در خارج جمله آئینها اند و موجود حق تعالی را در آئینه نیز عین بنبیده و صورت
 او ظاهر نیست پس موجودات که آنرا محذورات میخوانی باید که صور تفصیلی حق تعالی دانی پس محذورات نیز

در مرتبه ۱۲

استحبابه و غیره که در این کتاب است
در این کتاب است

باین اعتبار بنامه اعلیٰ باشد نه آنکه علو ایشان اضافی باشد چرا که علو حق تعالی ذاتی است و این اعیان عین
حق اند و اعیان ثابت به ثبوت صور ایشان در علم است پس از موجودات علی باشد نه از موجودات خارجی از جهت
شیخ اکبر قدس سره فرمودند ما شمس است رایحه من الوجود یعنی من الوجود خارجی که صور اعیان ثابت یافت ایشان
در علم است و معدوم خارجی است پس صور اعیان ثابت به جمال خویش باقی باشد و اعیان را در اعتبار است کی
آنکه یا اعیان مرئی وجود حق تعالی و سما و صفات او سبحانه اند تا در وی جز آن وجود متعین بحسب نمایندگی
مرآة و صفا و کد درة آن در وی نماید و تقد و در نظر بحسب تقد و مرآة است و مثال آن در محسوس حسینان
که مثلاً تو در وی بدیوار است آوری که همچون دیوار آینهها در وی نشانیده باشد بلاشک صورت تو در هر یک
از آن آینهها ظاهر خواهد شد و لے نمایندگی با مختلف بحسب جوهر آئینه و نمایندگی آن و بے شبه میدانی که تویی
که در آن آینهها می نمای و خود تو در آن نیستی و تو خود همچنان که هستی در مرتبه خود بان صفت که هستی و از اینجا هم
بدانی که چگونه اعیان موجوده اند در علم و معدوم اند در عین و لکن وجود خارجی بمشام آن در سید و دوم
آنکه گویی در وجود فی الخارج جز اعیان نیست و وجود حق در عیب مرآة این اعیان است و بد آنکه موجود
حارف که حق بر وی غالب باشد و وی در حق فانی چون از معنی اخبار کند باعتبار اول کند و مومن عالم
که خلق بر وی غلبه کرده باشد باعتبار دوم اخبار کند و عارف محقق کامل را مشاهده هر دو مرآة است گاه حق
در خلق بنید و گاه خلق در حق و هر دو مرآة را شناسد -

۲۳ علو بر دو وجه است یکی علو مکان و
دویم علو تمکین کما قال الله تعالی و
انتم الاعلون و اینجا علو تمکین را در
و فرمود او تعالی و رفعاة مکانا علیا
و اینجا اشاره است بسو علو مکان پس باید
دانست که علو تمکین در کسب علم است یعنی
بحقائق و معارف تعلق دارد و علو مکان
به اعمال و اشغال عبادات متعلق است
چرا اعمال طالب مکان اند و علم طالب تمکین
و او تعالی از مکان منزّه است و تمکین نسبت
با وجوه است چنانچه خود مینویسد
انتم الاعلون و الله معلم ای فی هذه
العلو المذكورة فانهم ارحم الراحمین

۲۴ در این طایف اعیان
مثل آئینه اند
سید

جوهر عینی از اعیان موجوده فی الخارج را در اعتبار است یکی من حیث حقیقت و دیگری من حیث عبارت است
از ظهور جناب حق سبحانه و تعالی در صور و مظاهر ممکنات و این تجلی را تجلی شهودی میخوانند و اعتبار دوم من
حیث الیقین و تشخیص و ازین اعتبار است که اشیا را ممکن و خلق می نامند و جمیع نقائص را بوجودات
مکنه ازین منسوب میدارند

۱۱۰
تجلی شهودی

و وجه تمکین و خلقی نامیده اند
ن شماره

از هر صورت نماید غیر دوست	چون نظر کردی بمعنی جمله دوست
زان یکے ما عندکم شیفا شنو	جز بی ما عندنا باقی مرو
ما عندکم شیفا اشارت باعتبار دوم است و ما عندنا باقی اشارت باعتبار اول	
جوهر عینی را از اعیان اقتضای ذاتی بود که معبر است تعداد و قابلیت است حضرت حق سبحانه و تعالی بصورت هر عینی مناسب تعداد آن عین از آن اعیان در وجود خارجی همان صورت استعد و ذاتی ایشان است و بصورت هر عینی مناسب تعداد آن عین بطور فرموده بے کم و زیاده پس عین ثابت مومن متقاضی ایمان بود و عین ثابت کافر و عاصی تقاضای کفر و عصیان می نمود و در وجود عینی هر یک همان صفت که تقاضای نمودن می نمود	

۱۱۱ استعداد و قابلیت
از عین
در
و این استعدادات اعیان ثابت را که بفض اقص
حاصل شده باشد کله نیز گویند کما قال الله تعالی
کل عمل صالح انما نجور
سید

در وجودی او وجود خارجی

کن فیکون ظاهر گشته پس جناب خداوند تعالی را محبت قویست بر خلق که هر چه بشنود او را تقاضای
 ذاتی نماید و از کفر و اسلام و طاعت و عصیان و علم و معرفت و جبل هر یک آنچه به لسان استعداد و زبان
 حال سوال کردند همان یافتند پس هر چه بر آنها وارد میشود از شرف و وقار و نقائص عقوبات اینهاست
 که بر اینهاست و آن در حقیقت همه خیرست ^{در غرض} هر چه هست از قامت ناساز بے اندام است + ورنه
 تشریف تو بر بالائی کس کوتاه نیست + ما صنع الله فهو خیر ع زینکو هر چه صادر گشت نیکوست + آن هفت
 جمیل و نیکوست جز نیکوئی از خوبی نخواهد داد و الله جمیل و محیب الجمال هر که یافت عین مقصود خود یافت
 وجود خیر محض است صادر نمیشود از دل الا ^{بطلب} طلب کند یا فتنه در حق شان بخیر بود

نیکوئی و خوبی
 جمیل آنست که در صورت
 مناسبت بر شیء با اعتدال باشد
 و جمال عبارت از عین اعتدال
 و مناسبت است فایده ۱۱۱

۱۱۱ جوهر جناب حق سبحانه و تعالی بصورت جمیع اعیان تجلی بر حسب تحدادات ایشان فرموده است
 پس هر صفت که بموجودات خارج ظاهر میشود از جهت آنکه صفت تابع ذات است منسوب بحضرت تعالی
 است زیرا که حق تعالی است که بصورت ظاهر گشته و از آن رو که ظهور حضرت حق تعالی بصورت هر شیء در خود
 استعداد است که قضاے ذاتی آن شیء است بواسطه قضا اسما و صفت بان شے نیز می نمایند و اعیان فی حد
 ذاته استعدادات متخالفه داشته اند چرا که اعیان شیوانات ذات باعتبار اسما اند و هابذات خود متخالف داشته اند و

بیان وجه اسما و صفایه اشیا
 تعریف اعیان

جمیع موجودات منظر اسما و صفات آید و چون اینچه اختلاف و تفاوت در مراتب اسما و صفات واقع است در ظاهر نیز
 جوهر اعیان ممکنات معدومات اند و عدم ظلمت است و جناب خداوند تعالی نفس وجود است و وجود
 نور است و چون وجود در ان اعیان متعین شده ظاهر شد پس وجود بظلمت افتاد اعیان ممکنات موجود
 گشته پس این موجودات متعینة ظل ذات حضرت حق تعالی اند و ظل عبارتست از نور متمیز بظلمت همچو
 سایه که در نور آفتاب و یا سراج افتد که او عبارتست از ظلمت ظاهره بنور پس ظاهر شد که تمام عالم اطلال
 حضرت حق تعالی اند و این اطلال نظر حقیقت عین حق اند و انسان کامل ظل ذات مستجمع جمیع هاست
 اگر چه همه موجودات متعینة ظل ذات حضرت حق تعالی اند -

عدم ظلمت و وجود نور است
 معنی ظل

۱۱۲ جوهر بدانکه اعیان خارجیه سایه اعیان ثابته است و اعیان ثابته سایه وجود حضرت حق تعالی است
 پس تو ظل حضرت حق تعالی هستی و نسبتی که تراست با حضرت حق تعالی نسبت ظلمت است و چنانچه
 ظل مقسرت شخص فی ظل تو نیز مقسری بحضرت خداوند تعالی و ازین نسبت ظلمت بدانی که شخص از
 ظل بکلی مستغنیست او را بظل هیچ فقاری نیست در وجود خود -

عبارت حقیقت ظلمت نور است و ظلمت
 را حقیقت جدا گانه نباید شمرد که ظلمت لازم
 نور است و از نور بر میخیزد و هم در نور فرو میرود
 یخرج اللیل من النهار و یخرج النهار
 من اللیل فایده ۱۱۲

جوهر بدانکه قبول هدایت در استعداد همه موجودات هدایت نیز همه را بنود که مشیت تابع علم است بدانکه
 حاکم بر ما اعیان است و مقتضیات اعیان آنچه باشد حق افاضه وجود آن فرماید قبول هدایت و استعداد

نسبت خلق با حق
 تو ظل حضرت حق تعالی
 و نسبت تو با حق نسبت
 ظلمت است

همه نبود مشیت هدایت نیز همه را نه بود مشیت نسبت است تابع علم که چیزی را تا بوجه از وجوده ندانند مکان
 آن نیست که اراده مشیت آن متعلق گردد که مشیت تابع علم است و علم آن حاصل بود که همه نفوس را
 استعداد قبول هدایت نیست و حق تعالی نهد بکس چیزی که او را قوت قبول آن نباشد و مشیت از حق
 متعلق نگردد والا که حقیقت حال تقاضای آن کند پس عدم مشیت معلل بعدم اعطای اعیان ایشان باشد
 و هدایت همه با جمعهم و اعیان نهد الا مقتضیات ذوات و ذوات مقتضی شیئی نقیض آن نباشد پس
 بر عین که تقاضای هدایت کند آنجا ضلالت نباشد و آن عینی که تقاضای ضلالت کند آنجا هدایت نباشد
 جوهری بدانکه اعیان مجبول جعلی با عمل نیست تا کسی گوید که چرا عین هندی را قابل و مقتضی ابتدا
 گردانید و عین ضال را مقتضی ضلالت ساخت همچنان که پیش ایشان است که کس را زسد که گوید سپید عین
 کلب را کلبی بنحس لعین گردانید و عین انسان را انسان طاهر ساخت بلکه اعیان صور اسما متکثره آئینه مظهر
 اسما اندر علم مل عین اسما و صفات قائمه بذات قائم بل من حیث الحقیقت و الهوئیت عین ذوات اند
 و از لا و ابد جعل و ایجاد متعلق اودنه گشته

مشیت
 به عین نسبت عدم مشیت و تقاضای
 بر بنابر عدم استعدا و قبول آن
 عطاء در اعیان آن انسان بود
 ابتدا
 این طبعی خود را طلب میکند
 این طبعی خود را طلب میکند
 این طبعی خود را طلب میکند

۱۱۶

معنی ایجاد

جوهر مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید که ایجاد عبارت است از استتار
 وجود حق تعالی بصور اعیان ثابته و ماهیات و انصباع او با حکام و آثار ایشان و نهایت و ثمره استتار
 وجود حق بصورت هر عین ثابته ظهور است بجهت شافی که آن عین ثابته مظهر است

۱۱۸ اسماء و تعینات

جوهر در اسما و تعینات هم عبارت است از ذوات موصوفه بصفات اسماء عبارتست از ذوات
 مع الصفات نسبت و تعینات ذوات که صفات اند منشاء کثرات و اختلافات موجودات شده و نیز بواسطه
 نسبت و تعینات اسما از یکدیگر ممتاز گشته و اگر چه صفات کثیر اند اما ذوات واحد است و کثرت صفات
 موجب کثرت ذوات نمیشود و کثرت وجه ظاهر موجود است

۱۱۹ صفاتی یا تمیزی
 صفاتی یا تمیزی
 صفاتی یا تمیزی

جوهر بر اسم را دو دلالت است یکی بر ذوات اسمی باین دلالت هم عین اسمی باشد و دوم دلالت
 بر حقیقتی که این اسم مخصوص باوست و آن حقیقت بسبب آن دلالت ممتاز میگردد و از غیر آن و باین
 دلالت اسم غیر اسمی باشد

۱۲۰

جوهر کثرت اسما و صفات ذوات را متکثر نگرداند چنانچه کثرت تعدد اعداد واحد را معدود نکند
 همچنان به تعدد تعینات و کثرات وجود حقیقی متکثر و متعدد نشود بلکه مظاهر و مجالی اندند آنکه ایشان
 را علیه وجود است در خارج تا مرتبه وجود حقیقی را متکثر گردانند و ایشان را در مرتبه ذوات شیونیات
 خوانند و در مرتبه علم اعیان ثابته نامند و در مرتبه شهادت که جامع مرتب است خلق دانند

شیونیات و اعیان ثابته خلق
 شیونیات و اعیان ثابته خلق
 شیونیات و اعیان ثابته خلق

۱۲۱

موجود است

اسرار و کلیات

۱۲۲

۱۲۳

ایم الله جامع جمیع اسماء الهی است

ص ۳۳ کما قال الله تعالى وامن بالله الاخذ
باصبغها ان ربی علی کل شیء شفیق - ارجو

۱۲۴

بمهوریت مراد

بش نفس رحمانی

فائده غضب ان مقام

جو هر بدانکه هر اسمی از اسمائے جزئیة و کلیة متصف است بجمع همان زیرا که تمامی آنها بذات احدیت
متحد اند و از یکدیگر ممتاز بخصوصیات و نسب اند و مطلقاً صفات و نسب بالقوه لازم ذات اند و از ذات
منفک نیستند پس هر چیز بهر چیز باشد چنانچه در خودی تمامی موجودات بحقیقت نیست فاما تعین او باغ
ظهور کمالات وجود است و این را انوار تجلیات میگویند که عارف مشاهده همه اشیا در هر شئی می نماید
جو هر بدانکه هر موجودی از موجودات مظهری معین است و هر موجودی نزدیک خود مرضی است
چه سعید و چه شقی بنا بر آنکه مظهر افعال و آثار رب خود است و ربی در وی انوار کمالات و مرادات خود در
و ازین لازم نیست که موجودی چون نزد رب خود مرضی باشد نزد رب موجود دیگر هم مرضی باشد مثلاً عبد الفضل
چون نزد رب خود که هم افضل است مرضی لازم نیست که نزد رب عبد الهادی که هم الهادی است هم
مرضی باشد - انسان کامل مظهر رب مطلق است پس اضی و مرضی و ناظر و منظور او باشد
جو هر اسم مبارک الله جامع جمیع اسماء الهی است و اسماء الهی نامتناهی را همه اسماء متحدث بسبب
احدیت اسم الله و همچنین طرقی الله تعالی که آن طرقی مستقیم است و محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه
و آله و صحابه بآن مقیم جامع جمیع طرق آن اسماء است بآن معنی که هر اسمی از اسماء رب مظهر خویش است و مظهر
او عبدی است که تربیت از آن می یابد و آن اسم او را بطریق خود دعوت میکند چنانچه اسم الهادی بحباب
هدایت خواند و هم افضل سوی ضلالت را ندیش همه طرق اگر چه مختلف باشد در قرب و بعد لیکن متلف باشد
در اینها بطریق الله تعالی قال صلی الله تعالی علیه آله و صحابه وسلم الطرق بعد و انفا س
الخلائق او بعد و انفا س الا الهی یعنی هر طریقے بحسب اسمی از اسماء الله تعالی تو آن بود و هر اسمی
را مظهر است و آن مظهر تابع و مرئوب و چون اسماء اسم یک ذات اند و اعیان وجودیه جمله مستند بآن
اسما اند و او منتقن اسم الله پس جمله بر راه الله تعالی باشند اما طرق اقرب طرق جامع محذو است که اینها
الطرق المستقیمه صراط الذین نعمت علیهم عبارت از است

جو هر ذات و موجودی او با هر موجودی حکم و مهور حکم است پس هیچ ذره از ذرات موجودات نباشد
که حق تعالی بهوتیه با او نباشد و هر طریق مستقیم حق راست است پس همه بر صراط مستقیم باشند حق تعالی بهوتیه خویش
از سعادت رحمت رحمانی خویش با همه است و همه را در تحت ذیل وجود رحمانی در آورده که ایجاب جمله رحمت
رحمانی که آنرا بش نفس رحمانی گویند فرموده است تا هر یک را بکمالی که مستند او او آنرا می طلبید تا ابد و
قابل آن گشته از ازل برساند پس غضب بتمام نسبت با منضوب علیهم و منتقم منهم معین رحمت اوست
چرا که اهل عالم بسبب غضب با تمام بآن کمالی که مقدر است از برای ائشان میزند

کنز اول

۱۲۵

معی آیه دانی دانسته است

جوهری است و آیه الا هو اخذ بنا صیغتها ان ربی علی صراط مستقیم یعنی ما من شیء موجود الا
 من حی الا هو ای الحق اخذ بنا صیغتها و معنی کلام این باشد که هیچ موجودی و زنده نیست در وجود
 الا آنکه حق تعالی ناصیه او گرفته است و در وی تصرف است بحسب اسماء خود تا اولی بر است که میخواهد برود
 و او آینه ناصیه است بر صراط مستقیم است و درین آیه چند لطیفه است یکی آنکه موجودی را که ما خودست و آینه خوانند
 تا اشاره کند بانکه نزد صاحب شهود و کشف اهل وجود همه زنده اند و حیاتی دارند دوم آنکه فرموده **هو** اخذ
 بلفظ **هو** تا اشاره کند بانکه **هو** حق با همه اسماء و نظایر آن هست سوم آنکه اسم **الرب** را اضافه است به نفس خود کرد
 ربی گفت و آنکه لفظ صراط را منکر فرمود تا تنبیه باشد بانکه هر چه نسبت با هر عبدی بر صراط مستقیم است که آن
 صراط مستقیم عبارت از است جامع طرق پس همه مستقیم باشند چنین فرموده اند شیخ رکن الدین شیرازی
 قدس سره در نصوص الخصوص فی شرح الفصوص

خواند یعنی گفت
 که ما خود است یعنی آنکه در آیه مذکور
 بالا چون حق خود را اخذ گفت پس
 دایه ما خود یعنی اخذ کرده شده
 گفت ۱۲

۱۲۶

جوهری است که مطلوب بازمربیش ازین نیست که مظهر او باشد تا آن رب افعال و آثار خود چنانچه
 مراد است درین مظهر ظهور رساند و آنچه رب میخواست در وی ظهور رسد هر آینه رب از وی رضی
 و او مرضی باشد و ازین جهت که عین مراد رب از وی حاصل گشت یعنی افعال و صفات او در ظهور با و کامل گشت
 و چنانکه کمال بذاته محبوب است بسبب کمال هم محبوب است پس هر یک از رب که آن اسم خاص است و مراد
 که عبد است از رب مطلق که رب الارباب است رضی و مرضی باشد که رب مطلق تعالی خلق هر چیزی را بوسیت
 مطلقه چنانچه اراده آن رب خاص که اسمی است از اسماء او کرد و بر وفق اراده او او موجب قابلیت مراد
 او پس حق او چنانچه مقتضای عین اوست به تمام گذارد
 جوهر ذات که وجود مطلق است بذاته مبدی جمیع صفات است پس لابد در مرتبه متاخر متصف به نسبت و
 اضافات شود همچو علم و قدرت و غیر آن پس با تصاف با این صفات تعداد اعتباری حاصل شد و ذات
 عالم متمیز شد از ذات قادر و آنرا اسم گویند و هم عبارت است از ذات موصوفه بصفتی و این تکثیر اسم است
 و عین وحدت است که این اسماء معبر است و چون تصاف بعلم معلوم را میخواهد و قادر مقدر را میخواهد پس
 اعیان ممکنات که شیونات حق اند در علم نحوه ثبوت پیدا کردند در حال عدم و این شیونات عبارت از
 تعینات عدمیاند و ثبوت و تقراین اعیان در حال عدم از اقتضای ذات حق است و لازم ذات حق است
 و این اعیان مجبور باراده نیست و سها طالب اند که آثار و احکام آنها ظاهر شود در وجود خارجی و ظهور آثار
 اسماء آمدن اعیان در خارج متصور نبود پس الله تعالی این اعیان را فرمود کون پس جانب ایشان
 راجع شد موجود شدند با بقا آنها در عدم ذاتی خود یعنی آنکه حق سبحانه و تعالی در شیونات که اعیان اند
 ای اعیان
 ای اعیان
 ای اعیان

نکرده
 به معنی چنانکه رب مطلق خلق خود را
 که حسب اقتضای خاص در رب خاص
 خود را هر چه داد به حسب اقتضای
 آن مراد داد پس بقیه

شیونات

اعیان ثابتة مجبور به اراده نیست

یعنی

عنه عدم ذاتی خود یعنی با وجود
 ذاتی آن اعیان است
 که نیست اضافی خود که آن
 ذاتی آن اعیان است
 ای اعیان
 ای اعیان
 ای اعیان

ظاہر شد پس ذات خود در عین موجود است و ظاہر است با سنی که آن عین صلاحیت ظهور آن اسم داشت
 و آثار اسم در آن عین ظاہر شد و حکام آن عین بحسب صلوح آن عین قرب شد و آن اسم رب این عین است
 و این مزلوب آن اسم است و ظاہر عین منظر است بوجهی غیر از جمیع وجود و این است معنی کثرت کثرت از محضیا
 فاحصبت ان اعرف فخلقت الخلق پس او سبحانه بهر تعین متعین شده موجود گشت و عالم امکان
 بوجود آمد تا نزهه و در حد ذات خود خنثی فرموده اند ملک العلماء مولوی عبد العلی قدس مشر و شرح

مثنوی معنوی

جو هر بد آنکه ذات را وجه غیر متناهی است یعنی مقصنات سما که جمله در الوهیت جمع اند چرا که حضرت
 الوهیت عبارت است از ذات با جمیع سما و صفات حق را با هر یک از خلق و همی خاص است یعنی آن وجه
 ربوبیت که از ان وجه فاضله فیض بمزلب خود میکند و محال است که موجودی را از موجودات عینیت از
 همه سما و کل وجود نصیب باشد مگر انسان کامل که خلیفه حق است و جامع جمیع اسماست تا تربیت علویات
 و سفلیات بحکم خلافت تو اند کرد او را عینیت از همه سما و کل وجه حاصل است

جو هر بد آنکه ربوبیت را بر سر است و آن اعیان ثابت است که اول در غیب است و مخفی و بعد از ان
 بشهادت می آید و ظاہر میشود و آن آنست که تعیین تو متعین است و حقیقت او هرگز ظاہر نشود و هر یک
 از ان مزلوب را بر بے معین است که آن سهار شد اند و آن نیز در غیب مخفی است و ربوبیت ظاہر بینگردد
 الا بمزلوب پس زوال او موجب این باشد عین ثابت هرگز زائل نشود پس ربوبیت هرگز باطل نشده
 جو هر بد آنکه وجود عین خواه در حضرت اعیان ثابت باشد و خواه در خارج زائل نخواهد شد چرا که

وجود او به وجود است و رب و اتم و او دائم اتم و او رب ظاہر است که سهار شد اند و سهار او عین است
 او و ذات او دائم است پس سهار نیز دائم باشند و اتم او عین در حضرت اعیان سمر روشن که آن علم
 الله تعالی است و علم الله تعالی ذاتی است و اتم او عین در خارج و آن بحسب نشاء امر است گاه در
 نشاء و نیوی موجود بود و خارجی باشد و گاه در نشاء بر رخیت و گاه در نشاء اخرویه که آن بعد از موت
 و حشر خواهد بود پس ثابت گشت که عین موجود است و ایما و ربوبیت باطل نیست و اتم

جو هر جماعتی از اولیا از کثرات و تعینات تعبیر بجز خود از او احد مطلق تعبیر کل فرموده اند چه شمال
 مرقدیات را درین صورت مثل شمال کل است مرا جز از خود را و جماعتی دیگر موجودات ممکنه را
 باعتبار تعین و شخص محدث خوانده اند و از او احد مطلق که شیاء موجوده مظاہر و مجالی او نیز تعبیر تقییم
 نموده چه غرض مجموع کاطلان اولیا بیان مراتب اطلاق و تقییم است

توب
 صلاح و ظاہر است حق عین منظر است ای عین
 خلق است بوجهی یعنی بهر آنکه از اسما
 خویش که رب آن است بوجه و غیره
 نیست با نزه

۱۲۸

معنی الوهیت
 به مزلوب

۱۲۹

معنی ربوبیت
 معنی آن یعنی اسما الله که رب است
 ای زوال مزلوب باعث زوال
 ربوبیت باشد

وجود عین مطلقا زائل نخواهد شد

۱۳۱

جزو کل و محدث و تقییم
 به تقییم

لا

پس اعیان نیز ممنوع التیغ باشند از آنچه بر بند فی حد انفسها و حکم جناب حق سبحانه و تعالی بر ایشان مقتضای
 قابلیت و موجب استعدادات ایشان باشد هر چه یلبسان استعداد از حضرت حق و جو او مطلق طلب از بند
 چنانکه و چند آنکه شاید عطا نماید و انعام فرماید بے نقصان و زیادت خواه از درکات شقاوت
 خواه از درجات سعادت -

جو هر بد آنکه بعضی اسرار قدر بطرق جهال دانند و بعضی بسبیل تفصیل و این مرتبه اعلی است و در این
 اسرار قدر به و در وجه است که آنکه حضرت خداوند تعالی آنرا آگاه کند که عین ثابتة تو تقاضای چنین و
 چنین حال میکند و تو چنین و چنین خواهد رسید ووم آنکه حضرت حقا عنایت خود و موجب زینش بصیرت
 او بر دارد و عین ثابتة وی بوسی نماید و او عین ثابتة خود بنمید و بداند و اگر عین ثابتة وی منظر اسم جامع الهی باشد چنین
 کس چنانچه مطلع گردد و بر احوال خود از عین خود مطلع شود بر احوال جمله اعیان بجهت مرتبه جامعیت و فرق میان علم
 بنده و علم حضرت حق تعالی آنست که علم حضرت حق تعالی با استعداد بنده بے واسطه است که
 حضرت حقا تعالی بذات خود عالم است بر آن و علم بنده بعین ثابتة خود بواسطه عنایت حضرت خداوند تعالی است و
 عنایت حضرت خداوند تعالی بنده بدون واسطه است که علم بنده بواسطه عنایت حضرت خداوند تعالی است و
 عنایت از قبیل فیض مقدس است که مرتب است بر عیان و استعدادات ووم آنکه ذات الهی تعالی عظمته
 مقتضی آنست که عین ثابتة بنده و آنرا فیض مقدس گویند و فیض مقدس است که عین ثابتة پیدا میکند و او را استعداد می بخشد

جو هر عالم بدون معلوم نمی تواند شد و اگر این معلومات منفی محض باشند پس قدرت بچه چیز باشد
 و اراده بچه چیز متعلق شود پس تقررات این اعیان بعلق اراده و اختیار نیست که تعلق و ارادات بعد
 تقررات است پس این تقررات مجول نیستند باعتبار ثبوت علمی اگر چه باقتضای ذات اند و ذات مقتضی
 ثبوت آنهاست و اگر مجول می بود پس صادق می شد که اگر بخوابد بکند و این راجح بان میگردد باینکه
 اگر خواب عالم نشود و این سفسطه آنست و الله شیخ اکبر فرموده که اعیان واجب البثوت اند یعنی

وجوب البثوت باقتضای ذات و شیخ عبد الرحمن جامی فرموده

که موافق کند تو ابل را	که دهد دست جعل جاعل را
------------------------	------------------------

جو هر قدر عبارت است از موقت ساختن آن چیز که اشیا در مرتبه عین ثابته بران بودند چنانچه
 شیخ اکبر بیان فرمودند اعیان ثابتة معلومات حق اند و حق علم از آن گرفته و علم تابع معلوم است پس
 معلوم علی ما هی علم بود و علم بدان متعلق شد و تقدیر الهی بحسب آن معلوم متقرر گشت پس راجح
 تقدیر سوگس عین ثابت است لهذا شیخ محب الله میفرماید القدر آنست و قضا عبارت است از حکم

۳۳ اول باید دانست که فیض اقدس آنست که اعیان تا بتا از حضرت قدس بلا واسطه میرسد و فیض
 مقدس آنرا اعیان تا بتا افاضه آن به اعیان خارج میکند چون استعداد معلوم شد آنرا باقی میداند
 که فیض مطابق عین ثابت باشد و تخلف نمیکند لهذا قول است که ذات الهی مقتضی آنست که عین تا بتا بنده
 در مقام امتیاز از قول سابق معنی نمیدارد و فایده اینست که فیض اقدس

فیض اقدس و فیض مقول
 فیض حق را قابلیت شرط نیست؟
 بلکه شرط قابلیت فیض اوست

تعلق ارادت

در بیان آنکه اعیان تا بتا
 جعل جاعل را
 جعل جاعل را
 جعل جاعل را
 جعل جاعل را

۱۳۴ قدر
 علم تابع معلوم است
 قضا

الله تعالیٰ برایشا بنا بر چیزی که عطا کرده است معلومات از آنچه بران هستند معلومات در حد نفس خود بلا زیاد
پس حکم کرده است قضا برایشا مگر بحسب طلب آن اشیا در مرتبه بین ثابت که احقق اشخ الا کبر از حضرت
علیه الصلوٰة و السلام سوال کردند که تقدیر قضا مقدر کسی هست فرمودند که قضا را قضا تغیر کند

۴۴ محو الله و نیست و غیر
ام کتاب ۱۲

۱۳۲

جو هر قضا که سر قدر باشد حکم کلی حق تعالیٰ در هر شے روز نخستین با جوال هر شے که جاری باشد بر آن
احوال ابدالاً با و حکم کلی حق تعالیٰ در هر شے بر اندازه علم اوست بر شے و در هر شے چه حکم حق تعالیٰ تابع علم
اوست باشد و علم حق تعالیٰ در هر شے بر اندازه چیز است که داده باشد بر شے که معلوم باشد آنرا بحق تعالیٰ
یعنی چیزی که بر شے بران باشد و نفس خود قدر که متفرع باشد بر سر قدر و وقت چیز است یعنی تعیین وقت آن امر
که بران هر شے ثابت خود از غیر زیادت بران امر پس قدر تفصیل قضا است که حکم کلی باشد در هر شے علم قدر

جز حق تعالیٰ از این نیست الا هر که خواهد اطلاع دهد

۱۳۸ ازل و ابد

جو هر ازل عبارت از بقا و وجود است مطلقاً و آن سبوق بعد نیست و افتتاح آن از عدم اضافی
ن و ازل عبارت از اولی که افتتاح آن از عدم اضافی باشد و ابد مقابل اوست عبارت از آخریتی است
که اختتام آن عدم اضافی باشد و جو و عین و هر فردی را از افراد موجودات از لیتی و ابدیتی باشد که
از لیت او باعتبار عین ثابته اوست که در علم حق است و ابدیت او باعتبار وجود عقلی که وجود خارجی مراد است

۱۳۹ مشیت و ارادت

جو هر مشیت در لغت خوست است و مشیت حق ازلی و ابدی است همچنانکه ارادت اما باصطلاح این طایفه
مشیت خواسته باشد که منشأ آن ذات بود یا بجا و معدومی یا بافدام موجودی و ارادت همان خوست
ذات است با بجا و معدومی پس مشیت عم از ارادت باشد و معنی خوست ذاتی حق آن بود که تجلی ذاتی فرماید
و حق هم ذات است و اختیار آن بر دیگر اسما از ان جهت کرده تا محقق گرداند که منشأ این طلب ذات است
باسما و صفات نه سما و صفات فحسب اوقالی قول بالا ۱۲

معنی خوست ذاتی حق

۱۴۰

جو هر بدانکه مشیت نسبتی است تابع علم که چیزی را تا بوجه از وجود ندانند مکان آن نیست که اراده و
مشیت آن متعلق گردد و چنانچه مشیت نسبتی تابع علم است علم نیز نسبتی است تابع معلوم و در اینجا معلوم عیان
ثابت است و احوال آن عالم و اعیان عالم یا در آئینه حق دیده شود بوجه خارجی یا حق در آئینه عالم دیده شود
یعنی گاه حق آئینه عالم باشد و گاه عالم آئینه حق اگر تو آئینه باشی بوجه و خارجی مرحق را خود را وجود دانی چون
وجود مرآت حکم ترا باشد و در نمایندگی که واحد حقیقی که آن وجود مطلق حقیقی است و در آن تقدیر نیست بحسب
تقدیر خویش متعدد می نمائی و اگر اثبات وجود حق را کنی با معنی که حق مرآت تو باشد تو مرآت حق حکم همه ترا باشد
در وجود حق بیشک آن معنی که وجود حق یکی است من حیث هو هو و تقدیر در اعیان مختلفه است و بحسب

مشیت تابع علم
است و علم تابع
معلوم

عنه با بجا و معدوم یا الفدام موجودی بوجه و خارجی آوردن معدومات اضافیه که اعیان ثابت باشند
یا انفدام موجودی یعنی بر فقیهات و شخصیات موجوده موجودات خارجه که در ظاهر اعیان
ثابت اند و خفا و بلون را مستعد و متقاضی اند

کثرت خویش متعدد می نماید و اگر اثبات آن قسم دیگر گنی من موهود است ام باین اعتبار که وجودی که از حق است فائز من گشت و من بآن وجود پیدا شد حکم ترا باشد درین وجود نیز بحسب عین مقیده معینه خویش و باین تقدیرند که بحقیقت حق باشد که بر وجود خویش حکم فرماید در مرتبه اول و مراتب تفصیله خویش و لیکن چون ظهور در نظر عین است باین اعتبار گویند که حکم بلاشک علم بنده تعیین ثابت خود از عنایت حق است با دوسه جوهر فرق میان ارادت و مشیت آنست هر چه در تحت ارادت است اطلاع آن بر انبیا و اولیا جائز است و آنچه در مشیت است انبیا و اولیا بر آن اطلاع نیست و خوف ایشان آنست که در پرده مشیت تاجیه باشد قبول یابد و آنچه ارادت است در لوح محفوظ مکتوب است و آنچه مشیت است در اتم الکتاب مکتوب است که جز حق تعالی غیر مندانند آنچه ارادت است در لوح محفوظ مکتوب است آنرا مقضی گویند اولیا و انبیا را قدرت آن داده اند که بعد از آن بگردن ما مشیت که آنرا قضا گویند و آن حکم حکم است و در اتم کتاب ثبت است بدعا انبیا و اولیا نگر و و ایشان را بدان اطلاع باشد که چه رفته است

بعین

فرق مشیت و ارادت

لوح محفوظ و اتم الکتاب

قضا و مقضی

عبارت ارادت از قدر

مشیت عبارت از قضا است

۱۴۲

قلم اعلی و کل کل

لوح محفوظ و نفس و اتم الکتاب

معنی میجو الله مالئنا و تثبت عین الکتاب

لقم اتم الکتاب
معنی حفظ العلم بما هو کان

می ماند

جوهر قلم اعلی عبارتست از عقل کل و آن تعیین مکی است در جوهر عمی که مکنونست و رومی همه اشیا تا دخول اهل جنت و حنبت و اهل نار و نار و ذبح موت و لوح محفوظ عبارتست از نفس کل و آن تعیین مکی است که تفصیل آنچه در قلم بود در آن تحقق است بالقلم و این لوح اتم الکتاب است و آنچه کتابت رقیمه نیست بلکه کتابت معایتست که از عقل برین نفس ملقی میشود قال الله تعالی لکل اجل کتاب میجو الله مالئنا و تثبت و عنده اتم الکتاب هر اهل را از اجل خلاق کتابست محو میکند الله تعالی چیز را که میخواهد و اثبات میکند چیز را که میخواهد و نزد اتم الکتاب است که در لوح و اثبات را داخل نیست که آن لوح محفوظ است از تغییر بخلاف کتب دیگر که در آن محو و اثبات میشود و این قلم اعلی آنچه بودنی است نوشت در لوح محفوظ و از اغت از نوشتن حاصل کرد و نیست معنی قول و صلی الله علیه و آله و سلم جف القلم بما هو کان و تلا که بسیار است بعضی آنها اقلام اند که قدری از آنچه در قلم اعلی بود در و صی مکنونست و بعضی الواح اند و هر قلم در لوحی که باز راوست می نویسد مثل نوشتن رقوم و این اقلام هر وقت در کتابت اند گاهی مکتوب ایشان محو می شود و گاهی ثبت می نماید و آن هر دو صلی الله علیه و آله و سلم بر همین اقلام شنیده بودند در معراج و اما قلم اعلی پس خشک شده است و کتابت نمیکند در حال چنین مستفادست از کلام عارف

سامی مولوی عبدالعلی غیره

۱۴۳

جوهر در حدیث داروست اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم این هر سه چیز یک معنی بود و جوهر وجودی در عالم شهادت منظر صورت روح اضافی بود و از

روح اضافی

باید دانست که نور عقل و قلم هر سه عبارت از وجود حضرت سرور عالم است علم پس نور کنایه از ذات آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم است و قلم از افعال است و نور از صفات است

عالم غیب و عقل اول نوریت فائض از روح اضافی و قلم هم عبارت از عقل اول است که واسطه صور کلمات الهی است و رابط اخراج آن از محل جمع بمقام تفصیل پس هیچ منافات نبوده در بیان این تشریح و گفته اند عقل جمیع خلایق از بدو وجود و دنیا تا انقطاع آن در جنب عقل رسول الله چنانست که نسبت به با جمیع رمال دنیا از نجاست که طائفه از متابعا ان مجر و عقل چون فلاسفه از بیشتر مذکرات احوال انبیا محروم مانده و آنرا انکار کردند که جمیع مذکرات روح در تحت احاطه عقل گنجه عقل اگر چه اکرم و اشرف مخلوقات است و در حدیث آفرینش منصب بقدر و تفوق دارد چنانچه در خبرست که اول ما خلق الله العقل لیکن مرتبه روح فوق مرتبه اوست چه اولیت و تصدیر عقل در عالم خلق است و روح از عالم امر است و نیز قیام عقل بر روح است نه قیام روح بعقل مثالی عقل با روح چنانست که شمال نور آفتاب است با قرص او نور آفتاب اگر چه شریف است لیکن قیام او بقرص آفتاب است همچنانکه نور آفتاب صور محسوسات در زمین ظاهر شود بواسطه نور عقل صور معالومات و معقولات در دل روشن میشود

عقل اول و قلم
روح اضافی مراد از روحی است که حق تعالی در آیه قل الروح من امر ربي اضافت بخود فرموده است

عقل از عالم خلق و روح از عالم امر است

۱۲۲ ملائکه همینه ملائکه عالین

جو هر ملائکه همینه که بلائکه عالین معروف اند از بدو خلقت در حال ایزال حضرت حق سبحانه و تعالی مستغرق اند و از شدت اشتغال درین حال هیچ نمیدانند که حضرت حق تعالی خلیفه آدم نام آفریده است یانه و حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را سجده آدم علی نبینا و آله و علیاه السلام امر نفرمود عرب گوید هم امی تحیر و هیجان حیرت در عشق است و هیجان مقامی است از مقامات سالکان و هیجان دوام حیرت است مراد از عالین ملائکه صفا اول است از وجود و ملائکه همینه نیز از عالین اند و ایشان را شعور بر آنست که حق تعالی آدمی را ایجاد فرمود یانه چون موسی گفت رب انظر الیک جواب شنید که کن برانی این بسبب تعلیم موسی بود که بیدیه کثر ان توانی دید در در دنیا چشم هر نور عالم باطن باید کشاید

معانی هیجان

بیان آنکه قوت کن توانی بر سبب تعلیم بود

۱۲۵

بیان اعتبار افضلیت ملائک و انسا

جو هر ملائک منزله تام دارند ازین جهت فضل اند از انسان لندا و انما و تسبیح اند و عصیان را بسبب ایشان راه نیست و شیخ عبدالرحمن جامی قدس سره فرمودند که فضیلت شان باعتبار تنزه است از اولس جهانیه و فضل انسان کامل بر ملائکه بنظر جامعیت اوست و عارف است الله تعالی را و این معرفت اکل است از معرفت ملائکه و انسان کامل مسیح است حق تعالی را جمیع سماء تنزیه و تشبیه پس تسبیح او نیز اکل است از تسبیح ملائکه و علماء ظاهر رسل از جمیع ملائکه افضل دانند

۱۲۶ ایمان بلائکه و کتب و رسل

جو هر در ایمان بلائکه و کتب رسل جناب الهی صاحب صباح الدلایه قدس سره میفرمایند که جمله مؤمنان بعد از ایمان بوحده انیت و تنزیه ذات و تقدیس صفات او ایمان دارند بوجود ملائکه که سکان صلوات قدس و قطبان حوام انس اند بوجود کتب منزله که او سبحانه بواسطه ملک با نبیا و رسل فرود

و ستا و بوجود انبیا و رسل او که گذارندگان پیغام جناب الهی اند و جمیع است میان علما محقق و تفصیل
 انبیا بر ملائکه و خلاف است تفصیل ملائکه بر مومنان و بعضی ملائکه از بعضی فاضل تر و در بعضی از بعضی نازل تر
 مقامات ایشان متفاوت و صفوف ایشان مختلف و الصفات صفایان آن بعضی مقربان حضرت جل جلال
 و متکفان عتبه کمال اند و السابقات سبقا اشارت بدان و بعضی مدبران امور فالمدبران مراتب اوصاف
 ایشان بعضی حجابان درگاه عزت و الزاجرات زجرانعت ایشان و بعضی شناخوان حضرت با دشاہی
 و خوانندگان کتب جناب الهی و التالیات ذکر اوصاف ایشان ناطق و بعضی نقل اخبار و حملہ ادکار
 فالملقیات ذکر ادحق ایشان صادق و مراتب صفوف ایشان بسیار است هر صنف مشغول بامر
 مخصوص و هر یک را مقامی معلوم و جماع کرده اند بدان که میان انبیا تفاضل است بعضی از بعضی فاضلتر و
 لیکن تعیین فاضل از مفضل مشروع نیست لافضیلت رسول بزرگ انبیا به نص حدیث معلوم شده است و
 جماع کردند بر آنکه انبیا از جمله اشرف فاضلتر اند و یکس از اولیا و صدیقان بدرجہ ایشان نزد حضرت بایزید
 بسطامی قدس سره میفرمایند آخر نہایات اصدیقین اول احوال الانبیا و حضرت ابن عطاء قدس سره
 میفرماید و فی منازل المرسلین علی مراتب الانبیا و ادنی مراتب الانبیا علی مراتب الصدیقین و
 ادنی مراتب الصدیقین علی مراتب الشہداء و ادنی مراتب الشہداء علی مراتب الصالحین و ادنی مراتب
 الصالحین علی مراتب المؤمنین و جماع کرده اند بجمعت انبیا از اقرب کبار و در صفات خلاف است و
 جماع کرده اند بر جوہر انکرات اولیا و در عمد رسول علیہ السلام و بعد از عمد ایشان مانند خوارق عادات و
 تقلیب اعیان و اطلاع بر ضمائر و سماع ہواقیف اجابت دعوات و طی مان مکان طائفہ کہ بران انکار کرده
 اند پندشند کہ تمیز و فرق میان انبیا و اولیا بجز بجز نیست و آن صد و فعلی بود از انبیا کہ غیر ایشان از شہل
 آن عاجز اند پس گفتند اگر اولیا از مسلم داریم میان ولی و نبی فرق نماند جواب آنست کہ نبوت انبیا نہ بوجود معجزات است
 بل بوحی و ارسال جناب الهی پس هر کہ تقالی بدو وحی کرد و مخلق فرستاد نبی بود معجزہ باو باشد یا نہ و حال اولیا
 نہ چنین است و معجزہ فعل نبیاست و کرامت فعل اولیا معجزہ از برا اظہار است و دعوی بر او سابق و کرامت ازین
 بر و صفت خالی و او را کرامت بربکت متابعت انبیا حاصل شده است و وجود این در ان داخل
 جوہر بدانکہ ملائک موجود اند در عالم خود خراج از انسان و قدرت بران دارند کہ بہر صورتیکہ
 خواهند تمثل شدہ ظاہر شوند و باوجود بودن ملائکہ در عالم خود در انسان قومی شدہ موجود گشتند کہ انسان
 جامع جمیع حقائق است و حقیقت یک حقیقت است

عہ رسول محمد مصطفی صلعم ۱۱

بیان مراتب حقایق

۱۳۷

ملائکہ

۱۳۸ در مراتب وجود حق سبحانہ

جوہر در مراتب وجود حق سبحانہ و تعالی مراتب وجود حضرت حق سبحانہ و تعالی از روسے جزئیہ

غیر متناهی اند چه ظهور ذات بحت بحسب مراتب جزیه در حصر نمی آید الا بر سبیل کلیت و طرق صلیت پس بعضی
میفرمایند که مراتب کلیه منحصر در پنج مرتبه است و آن مراتب کلیه و عوالم کلیه و حضرات خمس خوانند چنانچه عارف
سامی شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره شرح رباعیات میفرماید باعی

مراتب کلیه و عوالم کلیه و حضرات خمس
منزه فیض منحصر در پنج مرتبه است
کلیه

واجب چو منزل کند از حضرت ذات غیب است و شهادت بوسط روح مثال	پنج است نزلات او در جبات انخاس جمعیت تلک انحضرات
---	---

اول حضرات را مرتبه غیب و معانی گویند و آنحضرات است بالتجلی و لقیین الاول والثانی و ما شمله علیه
من الشیون والاعتبارات اولاً و الحقائق الالهیه و الکوئیه ثانیاً و مرتبه دوم را که در مقابل اوست
مرتبه خمس و شهادت خوانند و آن از حضرت عرش حرمین است تا با عالم خاک و آنچه در میان است از صور انخاس
و انواع و اشخاص عالم و مرتبه سوم را که تلو مرتبه غیب است تنازلاً مرتبه ارواح گویند و چهارم را که تلو مرتبه
عالم خمس است متصاعداً عالم مثال و خیال منفصل خوانند و پنجم که جامع ایشان است تفصیلاً حقیقت عالم است
و اجمالاً صورت عنصری انسانی است و نزد بعضی مراتب کلیه شش است و آنرا تجلیات سته و نزلات سته
و مقامات سته و مراتب سته خوانند چنانچه در شرح رباعیات است قال بعضی قدس الله تعالی اسرار هم مراتب
کلیه شش است زیرا که مراتب مجالی و مظاہر وجود اند پس خالی نیست از آنکه آنچه ظاهر است در ایشان ظاهر است
بر حق سبحانه و تعالی همانند بر اشیا کونیه یا هم بر حق سبحانه و تعالی ظاهر است و هم بر اشیا کونیه قسم اول را مرتبه غیب
گویند بسبب غایب بودن اشیا کونیه در کوارض خود و از غیر خود پس هیچ چیز را درین قسم ظهور نیست مگر بر حق سبحانه
و تعالی و این قسم منقسم میشود دو مرتبه زیرا که عدم ظهور چیز بر اشیا کونیه یا بسبب انتفاء اعیان ایشان است
بالکلیه علماً و عیناً حیث کان الله ولم یکن معه شیء و این مرتبه را تعیین اول و مرتبه اولی از غیب خوانند
و یا بسبب انتفاء ظهور است بر اعیان ایشان اگر چه ایشان متحقق و ثابت و تمیز باشند در علم ازلی و ظاهر باشند
بر حق سبحانه و تعالی نه بر خود و مثال خود. کما هو الامر فی الصور الثابتة فی اذناننا و غیره را تعیین ثانی و
عالم معنی مرتبه ثانیه از غیب خوانند و اما قسم ثانی از مراتب که آنچه ظاهر است در وی هم بر حق سبحانه و تعالی ظاهر است
و هم بر اشیا کونیه منقسم گردد بسبب مراتب مرتبه اول ارواح است و آن مرتبه ظهور حقائق کونیه مجروده بسبب طه است که مرتبه
ست مرتضی خود را مثل خود را چنانکه ارواح درین مرتبه مدبرک اعیان خود اند و مثال خود و مرتبه دوم عالم
مثال است و این مرتبه وجود است بر اشیا کونیه مرکبه لطیفه را که قابل تجزیه و تبغیض و خرق و التیام نباشد و مرتبه
سوم عالم اجسام است و این مرتبه وجود اشیا کونیه مرکبه کثیفه است که قابل تجزیه و تبغیض اند و این مرتبه را نام کرده
اند مرتبه لیس عالم الشهاده پس مجموع این مراتب پنج باشند و مرتبه سادسده جامع است از جمیع مراتب را و آن حقیقت

حضرات اول مرتبه غیب
مرتبه خمس و شهادت
مرتبه ارواح
عالم مثال و خیال منفصل
جهان مثال و خیال
مراتب کلیه و عوالم کلیه
شش مرتبه است که آنرا
تجلیات سته و نزلات سته
و مقامات سته و مراتب سته
خوانند

مرتبه غیب

تعیین اول مرتبه اولی از غیب

تعیین ثانی و عالم معنی و مرتبه ثانیه از غیب

عالم ارواح

عالم مثال و تبغیض

عالم اجسام و مرتبه لیس
و عالم الشهاده

حقیقت انسان کامل

انسان کامل است زیرا که او جامع جمیع است بحکم زرفیتی که دارد و زود بعضی مراتب کلیه صفات است چنانچه صاحب
 تحقیق المسئلة الی النبی صلی الله تعالی علیه وآله و صحابه وسلم میفرماید المرتبة الاولى مرتبة اللاتعین والاطلاق
 والذات لبحث لا یعنی ان قید الاطلاق و مفهوم سلب التعین ثابتان فی تلك المرتبة بل
 یعنی ان ذلک الوجود فی تلك المرتبة منزله عن اضافة النعوت والصفات و مقدس
 عن کل قید حتی عن قید الاطلاق ایضاً و هذه المرتبة تسمى بالمرتبة الاحدية و هی کما الحق سبحانه
 و تعالی و لیس فوقها مرتبة اخرى و کل المراتب تحتها مرتبة اول لاتعین اطلاق و ذات بحث است
 نه با یعنی که قید اطلاق و مفهوم سلب تعین در آن مرتبه ثابت باشد بلکه بدین معنی که آن وجود در آن مرتبه منزله است
 از اضافة جمیع نعوت و صفات و مقدس است از هر قیدی که از قید اطلاق نیز و این مرتبه کما حق سبحانه و تعالی
 است و بالاسی او دیگر مرتبه نیست بلکه همه مراتب زیر این مرتبه اند و این مرتبه را مرتبه احدیت می نامند و المرتبة
 الثانية مرتبة التعین الاولی عبارت عن علمه تعالی لذاته و صفاته جمیع الموجودات علی وجه الاجمال
 من غیر امتیاز بعضها عن بعض و هذه المرتبة تسمى بالوحدة و الحقيقة المحمدية و مرتبة دوم مرتبة تعین
 اول است و آن مرتبه عبارتست از دانستن حق سبحانه و تعالی مرزات و صفات خود و همه موجودات را بر وجه اجمال
 بامتیاز بعضی از دیگر و این مرتبه را مرتبه وحدت و حقیقت محمدیه نامند و المرتبة الثالثة مرتبة التعین
 الثاني و هی عبارة عن علمه تعالی لذاته و صفاته و جمیع الموجودات علی طريقة التفصیل و امتیاز
 بعضها عن بعض و هذه المرتبة تسمى بالوحدية و حقيقة الانسانية و مرتبة تعین ثانی است و آن تعین
 از دانستن حق سبحانه و تعالی مرزات علیه و صفات سنی خود و جمیع نام را بر مطلق تفصیل و جدا شدن یک از
 دیگر و این مرتبه را وحدیت و حقیقت انسانی نام دارند و مرتبة ثلث مراتب کلها قدیمية و التقدیم والتأخر
 عقلی لازمانی و این هر سه مرتبه قدیم اند و تقدیم و تأخر عقلی است نه زمانی چنانچه عقل تقاضا میکند که اول ذات
 باید بعد از آن صفات و اول جمال باید بعد از آن تفصیل بآنکه زمانه را هیچ دخل باشد و المرتبة الرابعة مرتبة
 الارواح و هی عبارة عن الاشياء الكونية لمجردة البسطة التي ظهرت علی ذواتها و علی مثالها
 و مرتبة چهارم مرتبة ارواح است و آن مرتبه عبارتست از اشیا کونی مجرد و بسیط یعنی ماده و ترکیب دارند و بطور
 بر ذوات خود و بر امثال خود دارند و المرتبة الخامسة مرتبة تعالیم المثال و هی عبارة عن الاستیوار
 الكونية المركبة للطفيفة التي لا تقبل التجزئ و لبعضها لاخرق و الالقیام مرتبة پنجم مرتبة تعالیم مثال است و
 آن عبارتست از اشیا کونی مرکب لطیفه که قبول میکند پاره شدن و دریدن و پودتن را و المرتبة السادسة
 مرتبة تعالیم الاجسام و هی عبارة عن الاشياء الكونية المركبة للکثيفة التي تقبل التجزئ و لبعضها

توضیح در این کلیه صفات

تحفة مرسله در صفحہ ۸ و ۶ و ۳

مرتبة اول احدیت
ولاتعین و اطلاق و ذات
بحث - در مرتبه اولی که حق سبحانه

مرتبة ثانیة
مرتبة اولی - در صورت وجود
تحدید - در تعین

مرتبة ثالثة
مرتبة ثانیة و احدیت و حقیقت
الثانیة - در تعین

ل بعضی
ثانی -

مرتبة رابعة
مرتبة ارواح

مرتبة خامسة
مرتبة تعالیم مثال

مرتبة سادسة
مرتبة تعالیم اجسام

عنه عالم مثال ما بین عالم ارواح و عالم اجسام است و معتبر است کنایه به بکن الماء و الطین و السید

در مرتبه ششم مرتبه عالم جسم است و آن عبارت است از شیاء کونی که کثیفه که قبول میکند تجزیه و تمیض و ذوق
 و التیام را و مرتبه السابعة المرتبه الجامعة لجميع المراتب المذكورة الجسمانية والنورية والوحدة
 والواحدية وهي بجلی الاخير واللباس الاخير هي الانسان مرتبه هفتم مرتبه ششم شامل جميع مراتب المذكورة
 جسمانية ونورية و وحدت و واحدیت را و این مرتبه بجلی اخیر و لباس اخیر است که عبارت است از انسان ب نظر
 فمذاهب سبع مراتب الاولي منها مرتبه اللاطور والسته الباقية منها هي مراتب الطوبى الكليية واللاخيرة
 منها اعني الانسان اذا عرج وظهر فيه جميع المراتب المذكورة مع نبساطها يقال له الانسان
 الكامل والعروج والانبساط على وجه الاكمل كان في نبينا صلى الله تعالى عليه وآله وصحابه
 وسلم ولذا كان خاتم النبيين پس این هفت مراتب که اول از ان مرتبه لاطور است و ششم باقی مرتب
 لاطور کلیه اند و مرتبه سیمین که انسان است وقتی که ترقی کند و پیدا شود در همه مرتبه باذکور بانسباط و فرامی خود و اول
 او انسان کامل گویند و عروج و انبساط بوجه اتم در نبی صلی الله تعالی علیه وآله و صحابه مسلم بود هم از جهت خاتم
 النبيين گویند و بعضی همین چهار الفاظ میگویند لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و میگویند که لاهوت عبارت از
 ذات بے کیف و بے رنگ است بموا اشارت بدوست و جبروت عبارت از تعین اول و شوم و بجلی است که لاهوت عبارت
 از دست لاهوت را ذکر لاهوتی گویند و الله را جبروتی پس اول مقام جمع الجمع است و ثانی مقام جمع و ملکوت عبارت
 از مجموع عالم ارواح و عالم مثال است و ناسوت عبارت از مجموع عالم شهادت و حضرت انسان است برایشان
 اعتراض وارد میشود که مقام تفصیل اسماء و صفات و تمیاز صور علیه ماسیات را که اعیان ثابتة میگویند چه باید گفت
 که در ملکوت و ناسوت داخل نمیتوانیم کرد چایشان شیاء موجوده فی الخارج و ممتاز از وجود حضرت حق سبحانه
 و تعالی هستند و الاسماء والصفات والاعیان الثابتة لیس كذلك و نیز در مقام اول که ذات
 بے کیف است در مقام دوم که ذات متعین بشود و جمالی است داخل نمیتوانیم کرد و لکن محققان صوفیه میگویند
 که ذات جبروت را باهوت باید گفت بموا اشارت بسوئے اوست و مرتبه ششم و اجالی را لاهوت الله عبارت از دست
 و مرتبه تفصیل اسماء و صفات را جبروت و درین مرتبه موافق هر صفت آسمی خبرات اطلاق کنند باعتبار سبع و
 باعتبار بصیر بصیر و باعتبار علم علم و علی القیاس و نیز هم الله که جامع جمیع اسماء است بر این مرتبه اطلاق کردن
 صحیح و واقع میارزند و تفسیر ملکوت و ناسوت بحاله و آنچه حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بسره فرمودند
 لاهوت بیخ است ای پس جبروت شاخ آن نگره ملکوت گلهای شجر ناسوت جمله بشیر مخالف این تحقیق
 نیست چه وجود بیخ از دانه است که بمنزله باهوت است و در ذکر کردن این مرتبه مضایقه نیست ^{بجمله نگره} بجلی گویند ۱۲
 جو هر در مرتبه احدیه احدیه عبارت است از ذات صرف و آن وجود محض و هستی ساده او جامع است

تجزیه و تمیض
 مرتبه السابعة
 مرتبه السابعة
 مرتبه السابعة
 مرتبه السابعة

فراخی

لا الهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت

هوا اشارت به لاهوت و الله عبارات
 از جبروت است لکن الله عبارات
 و الله را ذکر کرده اند و لکن
 لاهوت مقام جمع الجمع است
 مقام جمع الجمع است

صحا ای مقام لاهوت

الوجود الحق التجلی و العالم
 صحا ای مقام جبروت
 باهوت و لاهوت و جبروت
 و ملکوت و ناسوت

بنام تحقیق هو اشارت به باهوت است
 و الله عبارات از لاهوت و نیز
 اسم الله بر مرتبه جبروت اطلاق باید

۱۲۹ احدیه

ای سافزج و بخت ۱۲

کہ در غایت مرتبہ استعلا و استغناء است و فی حد ذاتہ و کلمہ حقیقتہ قید سے و اضافتے ندارد و حتی کہ قید اطلاق و قید
 تزیہ ہم ندارد و کان اللہ و کم یکن ^{۵۰} شہی اشارت بدوست نگی است و نہ جزئی و نہ مطلق و نہ مقید نہ عام و نہ
 خاص بے وصف بے لغت و بے نام و بے نشان بے زبان و بے مکان ^{۱۲} صوفی چون درین مقام میرسد
 مضمحل و مستملک میگردد و از خود و از غیر خود ماعی و نشانے نمیداند چه این مرتبہ بے رنگے و بے کیفی است چنانچه
 چون را درین جا بجا نمیست و شبہ نمون را درین مقام یارائے رسائی نہ درین مرتبہ موسی و فرعون و مسائ
 اند و احمد و ابو جہل ہر از حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سترہ ازین مقام خبر میدہند

چون بد بزرگی رسی کان و اشتی	موسی و فرعون و ازند اشتی
چونکہ بزرگی اسیر رنگ شد	موسی باموسے در جنگ شد

جو ہر بدانکہ عی جوہرست قائم بنفسہ و اصل ہر متعین است و ہمہ تعینات درین جوہر عیائی پیدا میشود و
 قائم بوسے است و تعین جامع جمیع حقائق امکانیہ است و ہمہ موجودات اعراض اند درین جوہر عی و حضرت
 حق تعالی قبل پیدا کردن خلق در تعین عیائی بود چنانکہ در حدیث شریف وارد است در جواب سوال اعرابی
 کہ کجا بود رب قبل آنکہ پیدا کند سموات و ارض را یعنی خلق را یعنی اعرابی از حضرت روبرو عالم صلے اللہ علیہ آله و صحبا
 وسلم سوال کرد کہ این کان بنا قبل ان یخلق الخلق قال کان فی عمار ما فوقہ جوار و لا تحتہ ہوا و بعض
 اطلاق عی نیز ہر مرتبہ لا تعین کردہ اند چہ عی ^{۱۲} یعنی کورست و چون عقل و کشف ادراک این مرتبہ نمی تواند کرد
 گویا کہ نسبت با این مرتبہ حال او حال کورست و نزدیک این طائفہ علیہ مرتبہ لا تعین بمنزلہ خاک خشک است
 کہ قابلیت صورت ندارد و تعین اول بمنزلہ خمیرست کہ قابلیت صورت پیدا نمودہ لہذا گفتہ اند کہ این مرتبہ
 را وحدت حقیقی و کثرت اعتباریست و جمیع قابلیتات و استعدادات است یعنی قابل و مستعد صور سماوی
 و ارضی و غیر ہماست و تعین ثانی بمنزلہ صورت ظرف و ادواتی است کہ از خمیر پیدا شدہ لہذا گفتہ اند
 کہ درین مرتبہ کثرت حقیقی و وحدت اعتباریست و این مرتبہ وحدت و واحدیت را مراتب الی گویند
 و مرتبہ از و احوال و شمال و حساب را مراتب کونی و مرتبہ انسان جامع است میان حق و عالم یعنی ہم مرتبہ
 الی است و ہم کونی زیرا کہ برزخ است میان صفات جناب الی و صور کونی شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی
 قدس سترہ در شرح رباعیات میفرماند

ہستی کہ مبر از وحدت است و قدم	نہ کل و نہ جز است و نہ بسیار و نہ کم
زیر کہ تعین چہ خص و چہ عام	مبوق بود بلا تعین فافہم

حقیقت وجود از حقیقت اطلاق مشارالیه و محکوم علیہ نمیشود و هیچ حکمی و شناختہ نمیشود و هیچ وصفی و اضافت

عفی ۱۵۰

مراتب الی و مراتب کونی
 مرتبہ انسان جامع مراتب الی
 و مراتب کونی است و برزخ
 است میان صفات الی و صور کونی

زیر کہ

مبتدئیت

به لائقین

الوہیت

به صورت علیہ

جامع

کرده میشود و بوسیله بیچ نسبت از نسبت چون حدوث و قدم و وحدت و کثرت و وجود و عدمیت یا تعلق
 علم او بذات خودش یا بغیر آن زیرا که این همه مقتضی تعین و تقدیر است و شک نیست در آنکه تعین و تقدیر خواه
 اخص تعینات باشد مطلقاً چون تعینات شخصی جزئیة خواهد بود و او سع همه تعینات چون تعین اول خواه اعم و
 اخص من و چه چون تعینات متوسطه منبسط است بلا تعین پس بیچ یک از این تعینات حضرت
 وجود در این حدیث مولا لازم نباشد بلکه لزوم آن بحسب مراتب و مقامات مشارالیه است بقوله رفیع الدرجات
 ذوالعرش پس میگردد مطلق و مقید و کلی و جزئی و عام و خاص و واحد و کثیر به حصول تغییر و تبدل در
 ذات و حقیقتش و قتیکه ملاحظه کرده شود باعتبار اطلاق و فعل و تاثیر و وحدت و علو مرتبه الوهیت است پس حقیقت
 الحق سبحانه و تعالی و مراد است و خوب ذاتی و قدم و مثال آن از صفات کمال و وقتی که ملاحظه کرده
 شود باعتبار تقدیر و انفعال و تاثیر و قابلیت وجود از حقیقت و حسب البقیض و تجلی حقیقت عالم است و مراد است
 امکان ذاتی و حدوث و غیره از صفات و این باعتبار منزلت است بعالم معانی و تجلی و بصورت علییه که
 معبر میشود باعیان ثابتة در چون هر یک از حقیقتین متفرقتین الابد است از صلی که ایشان در وے واحد
 باشند و او در ایشان متعدد زیرا که واحد اصل عدوست و عدد و تفصیل واحدنا چارست از حقیقت ثالثه که جامع
 باشد بین الاطلاق و التقید و فعل و الانفعال و التأثير و التاثر مطلق باشد از وجه و مقید باشد
 از وجهی فاعل باشد باعتبار و منفعل باشد باعتبار و این حقیقت احدیت جمع حقیقتین است که برین

است ولها مرتبة الاولیة الکبریٰ والآخریة العظمیٰ

اسماء مرتبه احدیت - ۱۵۱

جوهر در اسماء مرتبه احدیه حضرت شیخ ابراهیم شطاری قدس سره در آئینه حقائق نمای فرمایند که مرتبه احدیت
 را لائقین و وجود مطلق خوانند بحسب آنکه ذات درین مرتبه بمبته تعین هماء و صفات و فعال قید تعین ندارد
 چه درین مرتبه ذات مطلق از همه مطلق است بلکه جمع تعینات درین مرتبه عین ذات اند و وجود صرف
 از آن گویند که ذات بصرفت خود خالص است از هم و رسم و لغت و وصف و ذات سازج و عین کافور
 از آن نامند که از لون هماء و صفات و فعال ساده است و بیچ لونه لونه نیست اما هر لونه که لونه گردد
 قید آن لونه گیرد این صفت ذات مطلق است و مجهول لغت از آن گویند که جمع لغت درین مرتبه معروف
 و مشهور نیست و لغت عبارتست از هم ثبوتی و سلبی چون در غیر مرتبه تصور ثبوتی و سلبی هیچکدام نباشد پس آن
 برین مجهول لغت باشد و از الازال از آن خوانند که بیچ مرتبه بالاتر ازین مرتبه نیست چرا که همه مرتبه
 مسبوکی این مرتبه است و غیب الغیب از آن نامند که همه مراتب غیب ضامی از اعیان ثابته تا مثال مطلق
 درین مرتبه غائب مطلق اند نه تصور خارجی و نه تصور علمی ازین منقطع الاشارات از آن گویند که درین مرتبه

وجود مطلق را خاصیت است که هر لونه لونه
 گردد قید آن لونه گیرد و صفی ۳۳
 معنی لغت

غیب الغیوب

علا غیب اصنافی چنانکه ایمان ثابت
 که غیب حقیقی نیست بلکه اضافی
 موجودات خارجی غیب است
 پس غیب اصنافی باشد قائم بر این

جميع اشارات اسما و صفات منقطع است التوحيد اسقاط الاضافات و در مرتبه است و منقطع الوجود الی ازان
گویند که درین مرتبه تصور و جلد نیست زیرا که ذات را و جلد نیست چرا که تصور و جلد در مرتبه علم است چون علم
در مرتبه تصور نیست پس جلد که اثر علم است نیز نباشد که گویند که جلد ذات است چرا نباشد جواب این چهار
مترادف اسم لاتین است و مرتبه لاتین سلب جمع تعین است پس از تصور لاتین ذات منقطع الوجودانی باشد
و لفظ منقطع بهر دو محل لفتح ط است و وجدانی نسبت بوجدان است و غیب بهیوت ازان گویند که جمله مراتب
وجود درین مرتبه غیب فقدان اند نسبت مراتب طو و چنانچه در شتبار همه اشیا بالفعل موجود خارجی اند اما از
غلبه اویسج اشیا نمی نماید چه نابودن دیگرست و نادیدن دیگر و عین المطلق ازان خوانند که ذات صرف در مرتبه
من کل الوجوه مطلق است بحدیکه از مطلق هم مطلق است و ذات بلا اعتبار ازان گویند که جمع اعتبارات ذات
در مرتبه بلا اعتبار است کان الله و لم یکن معه شیء کنایت ازین مرتبه است و این چهار مرتبه اصطلاح این قوم
نامها و این مرتبه اند ذات احدیه و احدیت صرف و احدیت مطلق و احدیت ذات و عالم ذات و ذات هیوت
و ذات هو هو و ذات مطلق و ذات صرف و ذات بحت و ذات بلا تعدد و وجود بحت و وجود محض و
طوفان محض و غیب مطلق و غیب مجبول و غیب مکنون و غیب بکنون و مکنون المکنون و بطون البرطون و مخزن شیون
و عدم الیرم و قدم القدم و خفاء الخفاء و مقام اودانی و اول لانهایت و آخر لا بدایت و غایت الغایات
و نهایت النهایات و معدوم الاشارات و هستی مطلق و هستی ساده و هستی صرف حقیقه الحقائق

۱۵۱ جوهر در مرتبه وحدت این مرتبه شود و علمی ذات است مزودا جمع شیون من الازل الی
الابد بالاجمال غنما مطلق لازم این مرتبه است چه ذات مطلق بدین مشاهده مستغنی است از تفصیل عالم
و آدم لا یدرک کل فی بطون الذات کامل فصل فی اهل و کالشجر فی النواقر ان الله عنی

عن العالمین اشارت بدو است

اسما مرتبه احدیت ۲۸
۱ احدیت لاتین ۲۹
۲ عین کا فورد مجبول النعت ازل الازل ۳۰
۳ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۱
۴ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۲
۵ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۳
۶ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۴
۷ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۵
۸ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۶
۹ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۷
۱۰ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۸
۱۱ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۳۹
۱۲ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۰
۱۳ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۱
۱۴ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۲
۱۵ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۳
۱۶ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۴
۱۷ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۵
۱۸ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۶
۱۹ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۷
۲۰ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۸
۲۱ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۴۹
۲۲ عین کا فورد مجبول النعت الازل الازل ۵۰

مرتبه وحدت

۱۵۳ لقین اول

جوهر در تعین اول صاحب عین العانی قدس سره میفرماید که اول تعین او تعین علم است که خود بر خود
نفس خود تجلی فرمود و تعین اول وحدت صرف و قابلیت است محض شمل بر جمیع قابلیتات چه قابلیت تصفا
او به اسماء و صفات بلکه با بیانات موجودات نیز و باعتبار تجرد او از همه نسبت اسما و صفات تا غایتی که از تجرد مرتبه
احدیت است و باعتبار اقصاف او همه اسماء و نسبت صفات و اعتبارات مرتبه و احدیت است و حضرت محمد غوث
قدس سره برانند که تعین اول احدیت صرف است که عبارت از ذات مطلقه است و لاتین عبارت از مجبول
النعت و وحدت که حقیقت محمدی است تعین ثانی است از احدیت
جوهر اول مرتبه تعین که از غیب مطلق و لاتین ظاهر گشت وحدت حقیقی است که اسقاطا و اثبات

۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰

هر دو صفت ذاتی اوست و اصل هر قابلیت و جامع جمیع مراتب تعینات و استعدادات کلیه جزئیات
 و عامت و وحدت است صرف و قابلیت است محض مثل بر جمیع قابلیت چه قابلیت تجرد از جمیع صفات
 و اعتبارات و چه قابلیت اتصاف بهم با اعتبار تجرد از جمیع اعتبارات تا غایتی که از قابلیت این تجرد نیز
 احدیت است و مراورست بطون و اولیت و اولیت و با اعتبار اتصاف و جمیع صفات و اعتبارات مرتبه و حد
 است و مراورست ظهور و آخریت و ابدیت و صورت جامع و ظهور ذات مطابق است تعین اول فله الاسمار
 المحسنی و هو الاسم الاعظم و او را ظهور و بطون و مساویست با اعتبار آنکه قابل ظهور و بطون است حقیقت
 و استعداد او متضمن اشیا است در هر باطنی باطن و در هر ظاهر ظاهر و در هر نفس نفس و در هر جسم جسم و در
 هر ملک ملک و در هر فلک فلک و در مجرات مجرد و در مرکبات مرکب و در شالیات شال و در آیات ماوه و در
 عین عین و در عیان عیان و در معنی معنی و در صورت صورت و در روحانی روح و در جسمانی جسم و در
 جوهر جوهر و در عرضیات عرض چرا که او وجود مطلق است هر قیدی که مقید گردد و صورت آن قید گردد
 و حقیقت او را قیدی مخصوص نیست بنابراین قیود متضاده را قبول میکند نیز اول را وحدت و حقیقت حقی
 و تعین اول گویند و آن تعین شدن حضرت وجود است بقابلیت جمیع تعینات که سهار و صفات الهیه باشند
 آن صفات یا کونیة ثبوتی باشند یا سلبی چون در غیرت و نشستن حق است سبحانه مرزات خود لذات خود و جمیع
 صفات و تعینات سببیل جمع اجمال و کونیة از و تفصیل در غیرت منافی است فلذا امیل بدگر مرتبه نمود
 جوهر حضرت حق تعالی تجلی اول که خود بر خود و در خود بر آن خود تجلی و مود و شهود ذاتی مراور حال
 شد و در ضمن آن شود جهانی جمله موجودات از ازل تا باینده تحقق گردید کثرت و اشجاره و غصانه و اوراقه
 و اثماره فی شهود و النواة و تجلی دوم مشاهده خود است بجمع تفصیل شین خود و شهود تفصیلی تمام موجودات
 در مرتبه علم است و او در غیرت فیض قدس او جمله علومات را تقریر علمی و شهودت یعنی حاصل شد بعد که در مراتب
 تجلیات اربعه یافته یعنی تجلی روحی و تجلی شالی و تجلی حسی شهادت و تجلی انسانی -

جوهر حضرت قدوة المحققین نجم الملته والدین محمد عز الدین المغربي قدس سره در جام جهان نمای فرمایند
 که وحدتش منشأ احدیت و واحدیت شد و مرآت از ایت و ابدیت گشت و رابطه طاهریت و باطنیت و وسطه
 اولیت و آخریت آمد که حد فاصل اشارت بدوست و برزخ جامع عبارات از دست و حقیقت محمدی
 خود اوست و حضرت قدوة المحققین شیخ البرهم شطاری قدس سره در آئینه حقائق مآدر شرح این میفرمایند
 که وحدت در لغت عدم مکنه است با جز و افراد و انضمام و در صطلح این قوم وحدت تعین اول است از
 ذات مطلق و چون این تعین اول از لا تعین ظاهر شد و اعتبار از وی معاظا هر گشت یکله احدیت که

عنه یعنی تعین اول که وحدت حقیقی
 باشد با این اعتبار مذکور موصوف
 و موسوم به احدیت است
 علیه مرتبه واحد است الخ یعنی همان
 تعین اول که وحدت حقیقی است به
 اعتبار مذکور و احدیت گفته شود
 چه این مرتبه یعنی مرتبه وحدت و
 همین و برزخ است که احدیت
 و وحدت از آن ناشی شده اند

۱۵۵

و شهود
 ثبوت عینی
 تجلیات اربعه

۱۵۶ در بیان وحدت

حد فاصل و برزخ جامع و
 حقیقت محمدی

ای از وحدت

عنه در نظر اهل تحقیق الخ یعنی وجود احدیت و واحدیت که اعتبارین عبارت ازین هردو هست موقوف بر وجود وحدت که
 منشاء این هردو گفته شود نیست بلکه وحدت منشاء این اعتبارین یعنی احدیت و واحدیت باین معنی است
 که ظهور احدیت و واحدیت موقوف ظهور نسبت وحدت است ۱۲ لفظاً کان الله له -

کمز اول

جواب هر شیئی

اعتبار ذات است باسقاط جمیع اشیا ای لا بشرط شئی و در موم واحدیت ای ذات مع کمال الصفات
 که اعتبار ذات است از ان رو که انتشارها از وسیت ای بشرط شئی و در نظر اهل تحقیق وجود این اعتبارین
 موقوف بر وجود وحدت نیست اما ظهور هر دو موقوف بر وحدت است که منشاء کنایت از وسیت چنانچه نسبت
 عاشقیقت و معشوقیت از عشق چه وجود این هر دو مرتبه قبل از عشق موجود خارجی بودند اما نسبت در ایشان
 موجود نبود چون این هر دو نسبت با ایشان ظاهر گشت هر دو در خارج علم یافتند همچنین مرتبه احدیت
 که ماهیت مجزوه است از قید تجر و معر او مبر بود و واحدیت که ماهیت جامع هما و صفات است از قید
 جامعیت نیز مقید نبود بلکه این هر دو مرتبه پیش از تعیین اول لا تعیین بود و هیچ تعیین مقید نه شرط
 شئی و نه لا شرط شئی بود اسطر تعیین اول که وحدت است هر دو مرتبه مقید و معین گشته و قوله مرات از لیت
 و ابدیت گشته یعنی وحدت حقیقی مانند آئینه است از ل که لا بد آئینه است و ابد که لا نایه است در ان
 آئینه مرئی میشوند این حقیقت را آئینه اشارت کرده کنایه است چنانچه آئینه دور و وار و همچنان وحدت نیز
 دو طرف دارد چرا که برین است بنها و وجه دیگر است که صلا مرئی نمیشود و آنچه حاسبه با صره می بیند صورت
 را می ست نه آئینه همچنان آنچه در خارج مرئی است وجود است و وحدت فقط مرئی نیست و دیگر آنکه صور
 که در آئینه دیده می شود یعنی گویند که آن صورت حال در محل آئینه است بلکه آئینه سبب ظهور صورت شده و بکنایه
 صورت از ل و ابد در آئینه حقیقت محمدی ظاهر شده نمی گویند که از ل و ابد در ان محل حقیقت محمدی حلول
 کرد بل سبب ظهور ایشان گشته و قوله در ابطه ظاهریت و باطنیت و واسطه اولیت و آخریت آمد در اظهاریت
 اشراق الوارسما و صفات حق است که جمع اجمع کنایت از انست و باطنیت حق احتجاب حق است از کل موجود
 و جمع اشاره ازین مرتبه است و مرتبه وحدت این هر دو مرتبه تقابل را مرتبه ساخته و اولیت باعتبار مبداء کل
 کل اشیا که الله مصدر الوجودات و آخریت باعتبار معاد کل موجودات که الی الله ترجع الامور این
 هر دو مرتبه قید ذات مطلق است اول باعتبار وجود و آخر باعتبار شهود و قوله حد فاضل یعنی میان احدیت و
 واحدیت و از لیت و ابدیت و ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت قوله اشارت بدوست یعنی اسما و مذکور
 کنایت از همان وحدت جامع است چرا که جمیع مراتب ازین نسبت متمیز علمی گشته و در هر نسبتی با سبب سبب شنید
 و جمیع مراتب در مرتبه لا تعیین بے تعیین بودند چنانچه شجر در مرتبه بذالسبب حدت جمیع مراتب از یکدیگر
 جدا گشتند -

احدیت و واحدیت
 همه تعیین اول وحدت بودند

بیان وجه که بنا بر ان وحدت را
 به آئینه تشبیه کرده -

سه مرتبه وحدت مرتبه حقیقت
 محمدیه اقام ۱۲

جمع الی و جمع و ظاهریت حق
 و باطنیت حق -

جوهر حضرت شیخ ابراهیم شطاری در آئینه حقائق نام شرح جام جهان نما فرموده اند که کسی را و هم آن
 نشود که کمال ذات در مرتبه تعیین اول موجود شد و نیز گمان نه برد که اول مستتر بود و بعد از ان ظاهر گشت

در بیان آنکه آنچه از مرتبه
 گفته شد سبب حکایت است
 گفته شد بنا بر تفهیم و نه
 معامله از حد اشارت نیز بیروا -

یا اول معدوم بود پس ازان موجود گشت یا غائب بود بعد ازان حاضر شد چرا که این مورد استلزام
 نقص وجود و وجودی که آنچه حاصل است من الازل الی الابد بکمال خود حاصل است و نقصان را در آن
 مسامحه نیست زیرا که جمیع مراتب جناب حق سبحانه و تعالی ازلی اند و لازم ذات اند از ذات منفک نیستند و
 عقل درین مرتبه عاجزست حکم کردن نتواند قیاس مع الفارق میکند و میگوید اگر در مرتبه لائقین ^{۱۲} و صفات
 موجود باشد پس هیچ فرق نباشد میان ^{۱۳} یقین و لائقین ^{۱۴} گوندا این قیاس در مرتبه عقل موجود و مرطوط است
 اما در مرتبه اطلاق این مقدمه مقهور و ممنوع است چه بیان وحدت و کثرت و مطلق و مقید بر آن فهمیده
 طالبان است نه فی نفس الامر که اول وحدت بود اکنون کثرت شد یا اول مطلق بود آخر مقید شد تعالی الله
 عن ذلک علو اکبر الان کما کان من الازل الی الابد

عنه گویند ای بطریق جواب ۱۲

اول یعنی ۱۵۸

جوهر اول یقین که از لائقین ظاهر گشت وحدت حقیقی است که سقاط و اثبات هر دو صفت ذاتی است
 وحدت را در نسبت متساوی انداخته اند و اثبات تعدد و کثرت را در نظر باطن او کنند عین انتفاست درین نسبت
 عین احدیت آمد و اگر نظر بر ظاهر او کنند عین تعدد است ازین نسبت عین واحدیت آمد و ازین حیثیت
 او را بر زرخ جامع گویند

وحدت را بر زرخ جامع گویند

بر زرخ ۱۵۹

جوهر بر زرخ بالفتح و زار مع مفتوح و خارج مجرب یعنی زمانه که با این وقت مرگ و زمان قیامت است و
 چیز که میان دو چیز متخالف مائل باشد خواه ازان هر دو متخالف در خود مناسبه داشته باشد یا نه و بر زرخ
 هر شیئی با نصیب بود از او شیئی که به تصور ^{۱۵} بر زرخ را وجود نیست چنانچه زمانه حال بر زرخ است میان
 ماضی و مستقبل و مرتبه مثال که عاجزست میان اجسام کثیفه و ارواح مجرد و اعراف بر زرخ است میان
 بهشت و دوزخ و بوزن بر زرخ است میان بهائم و انسان و درخت خرد و مردم گیار بر زرخ است میان
 حیوانات و نباتات و بسید یعنی بیخ مونگا بر زرخ است میان نباتات و جمادات -

حاجز بر زرخ

۱۶۰

اول یقین حقیقی یقین علم است خود بر خود نفس خود

جوهر صاحب عین المعانی میفرماند که اول یقین اول یقین علم است که خود بر خود نفس خود تجلی فرموده و
 تقدم هبل و استتار و فقدان و غیبت و او را اسامی مختلفه است یعنی یقین اول و حقیقت محمدی و وحدت

مرف و کثر الکنوز و غیره

۱۶۱

فی حد ذاته

جوهر شیخ نور الدین جامی قدس سره در لوائح میفرماند که حقیقت الحقائق که ذات الهی است
 تعالی شانته حقیقت همه اشیاست و او فی حد ذاته واحد است که عدد را با و را نیست اما باعتبار تجلیات متکثره
 و تعینات متعدد در مراتب تارة حقائق جوهری مقبوع است و تارة حقائق عرضیه باجه پس ات واحد
 بواسطه صفات متعدد و اعراف متکثره می نماید و من حیث حقیقت یک است که صلا متعدد و متکثر نیست

جوهر حقیقت الحقائق یعنی تعین اول که آنرا ذات الهی نیز گویند حقیقت همه اشیا است چرا که او در
 جمیع اشیا ساریست و درین مرتبه بصفت وحدت متصف است و صلاقت و تکرار در آن راه نیست که مراتب
 تنزلات متعدده تکراره می نماید و حقائق جوهر و اعراض میشود و اولاد علم تا یاد خارج بصورت ایشان برآید
 جوهر صاحب گلشن از قدس ستره میفرماید اول تعین که از لائقین متعین شد روح اعظم و عقل کل
 بود که عبارت از نور محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم که اول ما خلق الله نور می خلیفه حق و امام مطلق و
 مقصود کائنات آن نور است که لولا که ما خلقت الافلاک و حقیقت محمدی صورت و مرئوب هم
 کلی الله است که جامع جمیع است و الله رب است و چنانچه از الله فیض و امداد و جمیع سائر کایه و جزئی
 میرسد از حقیقت محمدی نیز فیض و امداد و جمیع موجودات دیگری رسد

جوهر حقیقت محمدی با صطلاح این طائفه علمیه عبارت از ذات احدیت است باعتبار تعین اول
 و نظر حقیقی احدیت حقیقت محمدی است و باقی مراتب موجودات منظر حقیقت محمدی اند و حقیقت محمدی
 عقل اول است که روح اعظم است که اول ما خلق الله لعقل و اول ما خلق الله نور می و اول
 ما خلق الله روحی و صورت محمدی صورتی است که روح اعظم تمامی اشیا و صفات در و ظاهر شد
 و چنانکه نبوت ذاتی که اجبار از ذات و صفات حضرت الهی است اولاً و بالذات روح اعظم است که حقیقت
 آنحضرت است در آخر نیز ختم نبوت عرضی بر صورت آنحضرت گشته و باقی انبیا بر یک منظر بعضی از کمالات
 آنحضرت اند و نبوت آنحضرت ازلی و ابدی است

جوهر عقل کل که اصل و حقیقت انسان است از آنجست که مفیض و واسطه ظهور نفس کل است نسبت
 بانفس کل پدر است و از جهت آنکه نفس کل از عقل کل زائیده شده است عقل کل نسبت بانفس کل مادر است
 و عقل کل بزرگ و جوب مکان محیط زمین است و جوب جانب زمین اوست و مکان جانب بسیار نفس کل
 از جانب ایسر که طرف امکان است حاصل شده و آدم از روست حقیقت صورت عقل کل است و خواصورت
 نفس کل در صطلاح این طائفه علمیه عقل اول که محیط است بحقائق اشیا و وجه جمال عقل کل و حقیقت محمدی
 و ظل اول و ام الکتاب روح القدس روح اعظم و قلم علی لوح قضا و دره البیضا و عرش مجید گویند نفس کل را که
 محیط است بحقائق اشیا بسبب تفصیل عرش کریم و لوح قدر و لوح محفوظ و کتاب مبین و یا قوت احمر گویند

جوهر در اسما مرتبه وحدت حضرت شیخ ابوسعید خدری قدس سره در آئینه حقائق نمایانند
 که چون ذات لائقین بصورت تعین ظهور کند اول تنزل اول لائقین اول و علم مطلق و وجود مطلق گویند از آنکه
 شعور ذات و یافت ذات درین مرتبه مطلق است بلا قید معلوم و غیرت بخلاف مرتبه ثانی که در آن مرتبه علم ذات

۱۴۲ ست
 ذات الهی عبارت از لائقین اول و آنرا
 حقیقت الحقائق نیز گویند

۱۴۳
 تعین اول و روح اعظم و عقل کل عبارت
 از نور محمدی است صورت و مرئوب اسم الله
 ز میرسد

۱۴۴
 در حقیقت محمدی صلعم

نبوت ذاتی و نبوت عرضی
 در هر یک

۱۴۵
 عقل کل و نفس کل
 ایسر او

حقیقت آدم و حوا
 اسما عقل اول
 و نفس کل

۱۴۶
 احوال مرتبه وحدت
 در صفت جوهر
 نیز ۱۸۱ باید دید

عه ازین جوهر باید فهمید که حقیقت محمدی و ام الکتاب و لوح قضایک چیزاً و نفس کل و لوح محفوظ یک چیز و نیز گزشت که لوح محفوظ
 محو و اثبات را قبول کند و ام الکتاب قبول نمیکند و نیز باید دانست که انبیا که دیگر بسبب بودن منظر عقل کل بانفس کل مناسب است
 پس در دین ایشان نسخ راه یافت بر خلاف دین محمدی که بسبب بودن ام الکتاب منسوخ نشود و آنحضرت ازین رو خاتم النبیین

مرتب منوط است زیرا که این مرتبه متضمن حقائق عالم ارواح و جسم است چرا که هر مرتبه را با اسم الهی تربیت میکند و هر مرتبه
کیانی حیات حقیقی از وی حاصل میکند و فلک کنایه از علو مرتبه اوست و قابلیت ظهور یعنی مصدر جمع طهارت
ست و نفس رحمانی عبارت از وجود اضافی است که واحد است بحقیقت و متکثر بصورت معانی -

جوهر همه موجودات ارواح و مثال بلکه اسما و صفات در مرتبه تعیین اول متحد از اصلا امتیاز نیست بلکه
در این مرتبه قابلیت ظهور است نه غیر درین مرتبه این شیون ذاتیه و حروف عالیات نامیده میشوند و این
شیونات که در مرتبه تعیین اول بالقوه بودند در تعیین ثانوی متمم گشتند و اسما و صفات شدند و ما هیات متمم آن
در علم شدند و این اعیان ثابته نامیده شدند و چون در وجود آمدند کلمات نامیده شدند -

جوهر الله اسم مرتبه است که جامع جمیع اسما و صفات و استعدادات و قابلیت است و این مرتبه را
در عرف صوفیه وحدت می نامند و حقیقت الحقائق خوانند و حقیقت محمدی گویند
جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید رباعی

در مرتبه اول که صفات جبروت	از ذات جدا نبود و ملک از ملکوت
اعیان وجود را پدیدار نبود	در عین ظهور بلکه در علم ثبوت

در مرتبه نخستین که تعیین اول است ملک از ملکوت که مرتبه ارواح است و ملکوت از جبروت که مرتبه صفات
و جبروت از لا هوت که مرتبه ذات است متمم آن نیست بلکه وحدت است صرف و قابلیت است محض و غیر مرتبه
همه در وی مندرج و مندرج من غیر امتیاز بعضها عن بعض لا علما و لا علینا و خصوصیات این اعتبار را
را با اعتبار اندراج و اندراج درین مرتبه بامتیاز ایشان از یکدیگر اگر چه آن امتیاز عجب سلم باشد شیونات
ذاتیه و حروف عالیات و حروف علویة و حروف اصلیه نیز می خوانند و بعد از امتیاز ایشان از یکدیگر
در مرتبه ثابته بسبب نورانیت علم صور شیون مذکوره اند و سلمی باعیان ثابته و ما هیات و بعد از تلبس بوجود
۱۵۱ و ۱۵۲ و حکام و آثار اعیان مسمی است بموجودات و میفرماید رباعی

در عالم معنی که نباشد اشیا	از ذات خود و غیر خود و اگر اصلا
هستند همه از روی مهبی یکتا	نوریت علم شان ز هم که جدا

در مرتبه دوم تعیین یعنی ثانوی که مسمی میگردد با اعتبار تحقق و تمیز جمیع معانی کلیه و جزئیة در وی اشیا کونیة از ذات
خود ذات اشغال خود اصلا شعور نیست بلکه تحقق و ثبوت ایشان درین مرتبه متمم اضافت و جوهریت
بدیشان پیشینی که ایشان متصف شوند بموجودیت و وجود بسبب اضافت و نسبت بدیشان متحد
و متکثر گردد و چون بوجود متصف نشوند بطریق اولی لازم می آید که متصف نباشند بلکه آلات که تابع است

۱۴۷ نفس رحمانی
۱۴۸ اعیان ثابته کلمات
۱۴۹ وحدت و حقیقت الحقائق و حقیقت محمدیه - الله اسم مرتبه وحدت است

شیونات ذاتیه و حروف عالیات و حروف علویة و حروف اصلیه
ن ثانیه
اعیان ثابته و ما هیات -
و موجودات -

یعنی تعیین ثانوی
بیان چگونگی مرتبه واحدیت

سه بوجود متصف نشوند یعنی در مرتبه ثابته تعیین که واحدیت اشیا را بوجود خارجی حقیقی نیست بلکه وجود ایشان وجود است
تمیزی علی که در علم با هم تمیز شدند فاهم ۱۱ سید احمد

موجود را چون شعور بخود و مثل خود پس ایشان درین مرتبه متعدد و تمیز نباشند تجد و تمیز وجودی بلکه تعدد و تمیز ایشان باعتبار علم باشد بخلاف مرتبه اولی که در آن مرتبه این تعدد علمی نیز ملحوظ نیست و مثال این بعینه دانست که اصل شجره است و قتیکه ویرانانه فرض کنیم پس تعیین و تجلی دانه خودش بے آنکه تفصیل خصوصیات بیخ و ساق و شاخ و برگ و شکوفه و میوه که در کسندرج و مندج اند ملحوظ دے باشد بنا بقین اول است که اشیا را در وی نه تعدد وجودی است و نه تمیز علمی تعیین و تجلی دانه بر خودش بصورت تفصیل این خصوصیات که بر خود بصورت بیخ و ساق و شاخ و برگ و شکوفه و میوه جلوه نماید و این مفصل را در مجمل مشاهده کند بنزله تعیین ثانی است که اشیا را در وے اگر چه تعدد وجودی نیست اما تمیز علمی است و این خصوصیات مذکور باعتبار اندراج در مرتبه اول است بے تعدد وجودی و تمیز علمی نمودار شیوات ذاتیه است و صور معلومیت آنها در مرتبه ثانیه مثال حقائق موجودات است که سعی است با عیان ثابته در عرف صوفیه با هیات نزدیک حکما -

۱۴۰ در شرح وحدت

جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید اول تعیینی که ثانی غیبی است و مرتبه لائقین است وحدت است که اصل جمیع قابلیات است و او را بطور و بطون مساوی است و مشروط و مقید هیچ یک از آنها اعتبارات و اثبات آن نیست بلکه تعیین قابلیت ذات است مر بطون و ظهور و ازلیت و ابدیت و اتفقا اعتبارات و اثبات آنرا در این وحدت را و اعتبار است اول اعتبار است بشرط عدم اعتبارات و سقوط آن بالکلیه و این اعتبار احدیت است و ذات را با این اعتبار احد خوانند و متعلق این اعتبار بطون ذات است و ازلیت او و دوم اعتبار است بشرط ثبوت اعتبارات غیر متناهیة مر او را و این اعتبار واحدیت است و ذات را با این اعتبار واحد خوانند و متعلق این اعتبار ظهور ذات است و ابدیت او پس احدیت مقام نقطاع و استهلاك کثرت وجودیه است در احدیت ذات و واحدیت اگر چه کثرت وجودیه منتفی است از وے اما کثرت نسبیة تعقل لحق است در وی همچون تعقل لصفیت و ثلثیت و ربعبیت در واحد عدی که انتشار همه عدو او است و جمیع تعینات وجودیه غیر متناهیة ظلمه این نسب متعلقه در مرتبه واحدیت است -

احدیت دو واحدیت و واحد و واحد

۱۴۱ واحدیت

جوهر در مرتبه واحدیت این مرتبه شهود علمی ذات است مر خود را جمیع تفصیل شیونیه و امتیاز بعضها عن بعض درین مرتبه حقائق جمله موجودات و ماسیات تامی کائنات تفصیل و امتیاز بعضها عن بعض در مرتبه علم متحقق و ثابت شد و لهذا این مرتبه را عیان ثابته می نامند و تقدیم و تاخیر این سه مرتبه یعنی مرتبه احدیت و وحدت و واحدیت کثرتی و عقلی است نه زمانی و حقیقی چه ذات بے قید صفات کثر خفی در مرتبه اول است و بعلم جمالی صفات و تجلیات در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم -

اعیان ثابته
و علم اجمالی
۴۴ مرتبه اول مرتبه احدیت است
مگر تعیین اصل مرتبه وحدت است
با تعیین مرتبه دوم وحدت است
تعیین دوم واحدیت را گویند قائم
۱۴۲

۱۴۱ وجود خارجی حقیقی
۱۴۲ مرتبه واحدیت

چون شور بخود و مثل خود پس ایشان درین مرتبه متعدد و متمیز نباشند تجد و متمیز وجودی بلکه تعد و متمیز ایشان علمی باشد و باعتبار باشد بخلاف مرتبه اولی که در آن مرتبه این متمیز و تعد علمی نیز ملحوظ نیست -

جو هر مرتبه دوم مرتبه غیب ثانی است و غیب ثانی مسمی است بقیم ثانی و مراد از قیمن ثانی متحقق بود اشیا که صفات آلمیه و صور کونیة اند و ممتاز بودن آن اشیا یکی از دیگرے و ثابت بودن آن اشیا

در حضرت علم ازلی (یعنی منسوب است بازل که علم حق است و از ل یعنی لا بدیت و ریاضی است) و ظهور آن اشیا بر آن کسی که عالم باشیاست یعنی حق سبحانه و تعالی و ظهورے که بر وجه تفصیل و فرق باشد یعنی آنچه

که هر چیزی که در علم مفصول و مفارقت از چیزی دیگر باشد و این اشیا صور معلومه حق اند که بر حق ظاهر اند و حق عالم باینهاست و بیچ یکی از اینها نمودار میداند و نه مثل خود را و این سله مخالف شیخ اکبر است چه شیخ

اکبر در فتوحات تصریح فرموده که صور علمیه ثبوت علمی است و هر یکی از اینها احیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام مناسب مرتبه ثبوت است و درین باب چندے از آیات قرآنی را بطریق شاهد نقل فرموده

چنانچه موجودات خارجی را صفات مذکوره مناسب مرتبه وجود است بخلاف بعضی که میگویند که صور علمیه را علم نیست چنانچه صور ذهنیه و وهمیه و خیالیته را -

جو هر قیمن ثانی خواهان آن بود که جمیع مراتب اجمالی و تفصیلی و حقائق بعضها من بعض متمیز گردد و این حال حاصل میشود و الا در مرتبه واحدیت که آن مرتبه الوهیت است چرا که مرتبه احدیت مرتبه انتقال است

و مرتبه وحدت مرتبه اجمال پس مرتبه باید که جمیع صفات در آن مرتبه ثابت باشند و جمله اجمال در آن تفصیل یابند و این مرتبه الوهیت است و ذات مطلق درین مرتبه باسم اللہ مسمی و موصوف گردد و

جو هر میان قیمن اول و قیمن ثانی فرقی نیست الا اجمالی و تفصیلی و تفصیل نوعی از کمال است و علم اجمالی را و علم اجمالی بنیاد علم تفصیلی است و اجمال مقدم است بر تفصیل پس ناچار مرتبه اول مرتبه علمی است

و مرتبه ثانی مرتبه ایمانی

جو هر قیمن دوم از حیثیت الوهیت است و مرتبه شامل است و خوب لذاته و خوب لغیره و خوب لذاته را ظاهر وجود گویند که خوب وصف خاص است و خوب لغیره را ظاهر علم نامند که مکان از لوازم اوست و

مرتبه الوهیت جامع این هر دو مرتبه است بحدت آنکه خوب مرتبه ظاهر است و امکان مرتبه باطن باقتضائے اسم ظاهر مرتبه ظاهر را شامل است و باقتضائے اسم الباطن مرتبه باطن را شامل است و این هر دو را ظاهر خود

و ظاهر علم از آن گویند که هر دو در خارج موجود اند اما هر یکی را وصف خاص است متمنع الانفکاک یکی غنایه مطلق بالذات و دیگر مفتقر بالذات

۱۴۳

غیب ثانی

ن بظهور

تحقیق شیخ اکبر در باب علم صور علمیه که شیخ بخلاف دیگران ثابت کرده -

عنوانان ای بزبان استعداد -

۱۴۲

ذات طاق در مرتبه الوهیت و احدیت و مرتبه احدیت و مرتبه انتقال و مرتبه وحدت و مرتبه اجمال بیان فرق مرتبه وحدت و احدیت

مرتبه علمی و مرتبه ایمانی

۱۴۶

و خوب لذاته و خوب لغیره و ظاهر وجود و ظاهر علم

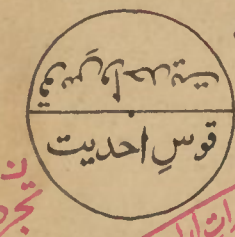
۴۴ غنایه مطلق بالذات وصف واجب بالذات است و مفتقر بالذات وصف واجب لغیره است ۱۲۱ اینها همان است

۱۷۷ اسما مرتبه واحدیت

جوهر در اسما مرتبه واحدیت این مرتبه را واحدیت و حقیقت انسانی نام دارند و بدین بها با نیز
 انکارند تین ثانی و تجلی ثانی و فلک الحیوة و حضرت ربوبیت و حضرت جمع و منشأ الکثرة و احدیت الکثرت
 و قابلیت ظهور مرتبه ثانی از غیب و برزخ ثانی و منتهی المعرفت و منشأ السوی و حضرت الومیت و منتهی العواید
 و حضرت ارتسام و کون جلیع و ظهور ثانی و ظل محدود و نفس رحمانی و وجود مفاض و مبدی ثانی و منشأ ثانی
 و عالم ملکوت و عالم باطن و عالم امر و عالم ثانی و مجموع الارواح و بدی ثانی و عالم اسما و عالم وجود
 و کثر الارواح و محدث ارواح و معاد اول و مقام ارواح و پرتو وحدت و ظل وحدت و مبین صفات و
 عین الیقین و ملک باطن از تحفه مسله

۱۷۸ اعتبارات اربعه
و امور اربعه

جوهر در اعتبارات اربعه اعتبار بالکسر عبرت گرفتن و باندیشته از پی چیزه فتن و چیزه
 را نیک نگاشتن و اعتبارات اربعه عبارتست از وجود علم و نور و سهو و که اعتبارات ذات مطلق اند و قدر
 وجودی ندارند محض صلاحیت ذات اند و ذات بهر یک نسبت بیک سیمی سیمی گردیده و ذات مطلق بواسطه
 این اعتبارات مقید جمیع اعتبارات شده که عبارت از مرتبه واحدیت است چه این اعتبارات جامع جمیع
 اعتبارات اند و جمیع اعتبارات از ایشان ظاهر خواهند شد و این امور اربعه در قوس واحدیت ثبت
 افتاد و محبت آنکه وحدت که خط وسطانی است در آن مرتبه امتیاز از کجائی نیست چرا که درین مرتبه هست و
 نیست مساویست و قوس احدیت مرتبه مجرد است از جمیع تعینات و تقیدات بل با جمیع مراتب
 پس نماند الا آنکه در قوس احدیت این امور اربعه را ثابت کنند چرا که مرتبه واحدیت جامع جمیع تعینات و اعتبارات است
 جوهر در مرتبه ارواح بعد از تنزل بمرتبه ثانی تنزل است بمرتبه ارواح و روح جوهریست بسیط



۱۷۹ اعتبارات اربعه در مرتبه
و احدیت است
مرتبه ارواح
تقریف روح

بمحور از شکل و کون و زمان و مکان و خرق و الیتام و عالمی است که اشاره حسی بدان راه نیابد و مدد
 است من نفس خود را و مثل خود را بلکه مبدی خود را که جناب حق سبحانه و تعالی است و آنرا عالم امر و عالم غیب عالم علوی
 و عالم ملکوت گویند و این مرتبه ظهور ذاتست مزخورد در خارج نوعی از جدائی و غیریت و ارواح از حیثیت
 بحر و مغایر بدن است و تقاطع تدبیر و تصرف نسبت با بدن و وقایع بذات خودست و در بقا محتاج بدن
 نیست فاما ازین حیثیت که بدن در عالم شهادت صورت و مظهر کمال دست آن روح منفک از بدن نیست
 و از جهت اظهار کمال محتاجست و ساریست در اجزاء بدن نه همچو سریان حلول و اتحاد که نزول بل نظر مشهورست
 بلکه مثال سریان وجود مطلق که حق سبحانه و تعالی در جمیع موجودات و باین اعتبار میان روح و جسم مغایرت
 من کل الوجوه نباشد و گفته اند هر که کیفیت ظهور جناب حق سبحانه و تعالی در اشیا از جهت عین حق اند
 از جهت غیر اند بدان کیفیت ظهور روح در بدن که روح از جهت عین بدن و از جهت غیر بدن است توانست

۱۸۰ کیفیت تقاطع روح با بدن
نه ابدان
نه حقیقت
نه حقیقت

زیرا کہ رب بدن است هر که حال رب بامربوب دانست ظهور حق تعالی بصورت اشیا دانسته است صاحب
مصباح الهدایة قدس سره میفرماید که معرفت روح و ذروره ادراک آن بنایت رفیع منبجست
بکنند عقول وصول بدان میسر نگردد و در باب مکاشفات بر کشف آن غیرت نموده جز بیان اشارت از آن
عبارت نکرد و شریف تر موجودی و نزدیک تر مشهودی بحضرت عزت روح عظیم است که حضرت خداوند
تعالی آنرا بخود اضافت فرموده بلفظ من روحی و من روحنا آدم کبری خلیفه اولی و رحمان الہی نقیاح
وجود و قلم ایجاد و حجاب روح همه عبارت از اوصاف اوست و اول حسیکه در شبکه وجود اقامه و بوسیت
قدیمه او را بخلافت خود و عالم خلق نصب کرده و مقالیند خزان المرر وجود بد و تفویض نموده و او را بر صرف
در آن ماذون گردانیده و از بحر حیات نهر عظیم بر دگشود تا پیوسته تمام ادا و فیض حیات از وی میکند و بر اثر
کون افاضه می نماید و صورت کلمات الہی را از مقرر جمع معنی ذات مقدس بجمل تفرقه که عالم خلق است میرساند
و از عین اجمال در اعیان تفصیل جلوه میدهد و کرامت جناب الہی او را در نظر بخشیدگی از برائے
مشاهده جلال قدرت ازلی و دوم از برائے ملاحظه جمال حکمت لم نیلی عبارت از نظر اول عقل فطری
و مقبل آمد و نتیجه او محبت جناب الہی و عبارت از نظر دوم عقل خلقی و مدبر و نتیجه او نفس کلی هر فیضی که
روح اضافی از عین جمع استعدا و کف نفس کلی آنرا قابل گردود و محصل تفصیل آن شود و میسر آن
روح اضافی نفس کلی بسبب فعل و افعال و قوت و ضعف نسبت ذکورت و انوشت پدید آمد و به رابطه تنزاج
و واسطه از و اوج ایشان متولدات احوال موجود گشتند و بدست قابله تقدیر از مشیمه غیب ب عالم ظهور آمدند پس
جمع مخلوقات نتیجه نفس در روح آقا و نفس نتیجه روح در روح خود آمدند پس سبب که اشارت
مر بدان است جمله بواسطه روح که خلق عبارت از انست و همچنانکه وجود آدم در عالم شهادت مظهر صورت
روح آمد وجود خود در عالم شهادت مظهر صورت نفس و تولد او از آدم و تولد صورت ذکور نبی آدم از
صورت روح کلی مستفاد آمد و لیکن متبرج بصفت نفس و تولد اناث از صورت نفس کلی پدید آمد با متبرج
صفت روح و بدین جهت هیچ نبی بر صورت اناث مبعوث نگشت چہ بنوت نسبت نفس
است در نفوس نبی آدم و تا شیر در عالم خلق نسبت به ذکورت و در مصباح
جو هر در مرتبه عالم مثال این مرتبه ظهور ذات است و در خاب بصورت و شکل لطیفه غیر قابل مرتبه
و انقسام و حرق و التیام را و و تسمیة آن ب عالم مثال آنست که هر نفسی از عالم ارواح و عالم سهام را صورت
مماثل و درین عالم است و جماعت آنرا خیال خوانند زیرا که مدرک اینها قوت تخمیل است و نیز محققین مثال
و تقسیم است بے آنکه قوت تخمیل انسانی در ادراک آن شرط است و در خواب و تخمیل نموداری شود آن گاه

من و ازین رو که حق تعالی او را اضافت
نموده با هم روح اضافی در
جند

عقل فطری و عقل خلقی و مقبل

عنه او روح اضافی را نسبت ذکورت
و نفس کلی را نسبت انوشت

ذکر روح
خلق و امر

سبب نابودن هیچ زن نبی

عالم مثال ۱۸۰

خیال

عنه زن استعداد نبوت ندارد چه نبی بقوت فاعله در عالم موثر و متصرف است و قوت فاعله و موثره از روح است و روح را
نسبت ذکورت مقرر است بر خلاف قوت منفعله و متأثره که عبارت از نفس است و آن نسبت انوشت دارد پس
زن را هیچ صورت نبی شدن ممکن نباشد آری ولایت مشترک است بینهما فاقم ۱۱ سید محمد اعظمی عنه

صواب باشد و گاهی خطا و کذا مثال مقید و خیال متصل نامند و دوم آنکه قوت تمخیل در ادراک آن شرط نیست بلکه بقوت با صرف نیز ادراک توان کرد چنانچه صورتهای که در آئینه و چیزهای صافی می نماید و آنرا مثال مطلق و خیال منفصل خوانند زیرا که اینها جدا از قوت تمخیل بذات آنها خود موجودند و بحسب بار و اح یعنی بودن ارواح بزرگ جسم چنانچه ارواح مولی بصورت جسمانی در خواب می نماید و روح کامل صورت جسمانی گرفته بر یک از محبان خود ظاهر شود و آن صحیح و صواب است نظارا اندر و راه نیست و عالم مثال را عالم بزرگ و مرکبات لطیفه نیز گویند و در اصطلاح این طائفه علیته ارواح و مثال را جمع کرده عالم ملکوت گویند و عالم مثال وسطه فیض عالم ارواح بعالم اجسام است و برزخ است جامع میان ارواح و اجسام و بحسب بزرخیت جامع احکام هر دو عالم است که ظاهر و باطن است و حد فاصل است میان غیب شهادت و نه عین جسم مرکب اوست و عین جوهر مجرد عقلی یعنی عالم مثال غیر عالم اجسام و غیر عالم ارواح است نسبت با روح کثیف است و نسبت با اجسام لطیف است نسبت دارد و بجز هر جسمانی و بجز هر محرک عقلی اما مشابهت وی با اجسام از آن جهت است که چنانچه اجسام محسوس تقدیر است همچنین عالم مثال نیز محسوس مقدار است و مقدار عبارت است از کمیت و کمیت عبارت از طول و عرض و عمق است چه صورتی که در آئینه می نماید مدرك بجا سه بره میگردد و طول و عرض و عمق دارد و مشابهت وی با ارواح از آن جهت است که چنانچه ارواح لطیف و نورانی اند همچنین عالم مثال نیز لطیف و نورانی است و از لطافت و نورانیت آن صورت است که بدست نمی توان گرفت و بیشتر خرق نمیتوان کرد و مشهود ذوات مجرد از ماده در صورت و شباهت جسمانی در عالم مثال بود و ظهور حضرت جبرئیل در بعضی اوقات بصورت یکی از صحاب جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه و سلم که هم مبارک و حقیقه گویی بود و مشهود و حضور و انبیا و اولیا سیدین عالم باشد و کمال آن می تواند که در عالم مثال شکل خود را بشکل دیگر از آدمی و حیوان منقلب سازند و قوت شکل با شکل مختلفه بعد از مردن و از قید تن بر آمدن با ایشان زیاد می شود و عالم مثال که روح بعد از مفارقت از جسم بشری و جسم غرضی در آن خواهد ماند غیر عالم مثال و برزخ سابقه است چنان برزخ است مابین دنیا و آخرت و برزخ که قبل از نشاء و نبوی است از مراتب تنزلات بود و او را بانشار دنیا اولیت است و برزخ که بعد از نشاء و نبوی است از مراتب معارج است و او را بانشار و نبوی آخریت است و صورتهای که لاحق ارواح در برزخ اخیر میشوند صور اعمال و نتایج اخلاق و افعال است که در نشاء و نبوی حاصل شده و بخلاف صور برزخ اول ممکن است ظهور پیدا کند در برزخ اول است در عالم حس شهادت چه بسیار اوقات مردم عوام و خواص چیزها در خواب می بینند که اثر آن بعد از بیداری در عالم شهادت پدید می آید و منتفع است رجوع چیزه که در برزخ ثانی است بسوی عالم شهادت یعنی ارواحی که از دنیا منتقل شده به برزخ ثانی رسیده اند محال است که باز دنیا ببینند مگر رجوع و خروج ایشان

مثال مقید و خیال متصل

مثال مطلق و خیال منفصل

نوتة

عالم بزرگ و مرکبات لطیفه ملکوت

معنی مقدار و کمیت

ای عالم مثال

عالم مثال ارواح متوسطه
عالم مثال ارواح متولدان
و غیر متولدان است ۱۲

عنه مثال ثانی را حضرت شیخ اکبر مظاہر امکانی نام کرده خانجہ علامہ داؤد قسری شارح فصوص
جواب فیہ در مقدمہ شرح فصوص در فصل عالم مثال ۴ تصریح کرده ۱۱ سید احمد

کنز العمال

در در آخرت خواهد بود و در صورت برزخ اول عوام را در خواب کشف باشد و خواص را گاهی بخواب گاهی بیداری
و قدرت ندارد بگشاید احوال برزخ ثانی مگر اقطاب افراد و کم کسی از اهل مکاشفہ مطلع میشوند بر احوال موتی
و تسمیه کرده اند برزخ اول الغیب امکانی و مثال امکانی و ثانی الغیب محال و مثال ثانی و محال و امتناع
جو هر دو مرتبه شهادت مرتبه شهادت ظهور ذات است مگر در خارج بصورت اجسام و اجرام درین مرتبه
حق تقابل نور خود را بدو تجلی یک طباع و موم عناصر و زطهور انداخت از طباع عرش و کرسی و ما فیها ظهور یافت
و افلاک سبب غیر عناد اهل تحقیق از طباع اند و از عناصر مظهر کرده نار و هوا و کره آب و کره خاک که هفت طبقه زمین
است و حیوانات آتشی و هوایی و آبی و خاکی و معدنیات و نباتات بطور سوست و اجسام بر دو قسم است علویات
و سفلیات علویات چون عرش و کرسی و سلوات سبعة و ثوابت و سیارات و با تفاق اهل کشف و شهود عرش
و کرسی و کواکب که مرکوز در کرسی اند و کما آنرا ثوابت خوانند طبیعی اند نه عنصری و صلا قابل فساد و فنا و زوال
نیستند چه سطح کرسی زمین بهشت است و عرش سقف بهشت و اتفاق علماء سنت و جماعت است که هفت چیز
در قیامت فانی نخواهند شد لوح و قلم و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و ارواح انسانی و کواکب دیگر که
آنرا کواکب سیاره گویند و آن هفت اند قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و هر یک از اینها
بر یک فلک تجرید که یعنی قمر فلک اول و عطارد و بر فلک دوم تا آخر و افلاک سبعة که تحت کرسی اند قابل کون
و فساد و خرق و التیام اند و شیخ اکبر در فضیلت فرموده که چون عالم فانی شود و مردم را زنده نمود و از زمین
زمین بزمین دیگر که در قرآن مجید سیمی است بارض ساہرہ نقل کنند که ناری بر تحت خود که عناصر ثلاثه اند
هم برانوق خود که افلاک سببہ ندغابہ کند و بعد از بزرگ خود سازد تا آنکه هیچ جسمی در جو ف کرسی نماند همین سیمی گوئیم
است که جاسے اشتر است و ما بین عرش و کرسی بهشت که جائے اختیار است و طبیعت عبارت است از حقیقت
جسمانی سوال عناصر اربعه و آنچه ازینها پیداشده است که آنرا مواد الیہ ثلاثه خوانند که آن جماد و حیوان و نبات است
و اینها طبیعی اند چه طبیعی معنی نسو و طبیعت جسمانی است پس طبیعی را مقابل عنصری ذکر کردن صحیح نباشد
جواب اجسام و قسم اند بعضی ازینها منظر طبیعت مجروده اند از کیفیات اربعه که آن حرارت و برودت و
رطوبت و میو است است و این قسم سیمی است با اجسام طبیعی و بعضی دیگر ازینها منظر طبیعت مقیدہ بکیفیات
اربعه مذکورہ اند و این قسم را عنصری نامند پس مراد ازین قول که عرش و کرسی و کواکب طبیعی اند آنست که این
امور ثلاثه منزه اند و برابر از تضاد کیفیات اربعه متضاد و وظاهر است که خرابی سیمی که در کیفیات اربعه باشد
بسبب غلبه یکی ازین کیفیات است بر سدی که سهل و البسته کون و فساد نیستند و کون عبارت است از حدوث
صورت و فساد از عدم صورتی مثل چون آب را بجوشانند و بخار گردد و صورت فانی میشود این را

غیب امکانی و مثال امکانی و مثال ثانی و محال و امتناع مرتبه شهادت ۱۸۱

تجلی طباع و کواکب اجسام دو قسم است

هفت چیز در قیامت فانی نخواهد شد

ارض ساہرہ پنجم جہنم معنی طبیعت بہشت

اجسام طبیعی و اجسام عنصری لاجرم

معنی کون و فساد

در اصطلاح حکما فساد گویند و صورت هوایی پدید می شود و این را کون گویند و هر فساد را کون لازم است یعنی هر صورتی که فساد صورت کائید پدید می شود و سفلیات چون بساط عنصری یعنی عناصر را که بسیط اند یعنی غیر مرکب از دو جسم و آثار علوی یعنی اثرهای که در فضا و کواکب که از زمین بمانند و ایشان را کائنات جو نیز خوانند و جو بمعنی ما بین آسمان و زمین است مانند آتش و باد و آب خاک و این چهار مثل بساط عنصری است و برق و آتش پاره که از ابر جبه در غلظت و از شدید که از ابر بر آید و ابر و باران که این سه آثار علویست در عدد زو حکیم آورده اند ابرست چنانچه جامه قوی را پاره کنند و آواز از آن خیزد و همین بصدقه می آید ابر خرق میگردد پاره جدا می شود و آواز از آن خیزد که رعد است و آیه دلالت میکند که رعد آواز تسبیح ملک است و شیخ اکبر فرمودند چنانچه مشتق از جسم ارضی فاضله روح نمود تا انسان شود و جسم ناری القاء روح کرد تا آن و شیاطین پدید آمدند و همین در جسم هوایی که ابرست القاء روح کرد تا فرشته پدید آید و گویند که آن رعد است و چنانچه بسبب لطافت وجود جسمانی سمی بار و روح ناری اندر همین رعد است لطافت وجود جسمانی اکثر جسمانی سنگ کند یا نامش روح هوایی نند پس بر جاست و سفلیات مرکبات عنصری است اند چون جماد و نبات و حیوان و انسان و هر یک از اینها مرکب از عناصر اربعه است و چنانچه عالم اجسام دو قسم است زمین عالم دیگر که تابع عالم اجسام اند نیز دو قسم است چه اینها اعراض اند و عرض در وجود خود محتاج بجز هرست و محتاج تابع محتاج الیه باشد چون حرکت و سکون و ثقل و خفت و لطافت و کثافت و الوان و اضواء و حروف و اصوات و سرج و طعوم و انواع و اصناف آن که تابع عالم اجسام است

هر فساد را کون لازم است

جو و کائنات جو

رعد و رعد

رعد

۱۸۲ اسما مرتبه شهادت غالباً عالم ملک

۱۸۳ مرتبه جامع حضرت انبیا

ناسوت مجلی اخیر و لباس خیر

انسان کامل

و طعوم و انواع و اصناف آن که تابع عالم اجسام است
 جوهر در اسما مرتبه شهادت عالم حس و شهادت و عالم ناسوت و عالم ملکوت و عالم خلق و عالم سفلی و مرکبات کشف

جوهر در مرتبه جامع حضرت انبیا این مرتبه ظهور ذات است من خود را در یک منظر اتم که آن نوع آدم است و در عرف این قوم عالم حس و شهادت و حضرت انبیا را جمع کرده ناسوت گویند و این مرتبه است جامع جمیع مراتب جسمانی و نورانی و وحدت و واحدیت را و این مرتبه تجلی خیر و لباس خیر است و انسان وقتی که عروج کند پدید می شود و در همه مراتب مذکور با بساط خود در وقت او را انسان کامل گویند و عروج و انبساط بوی بر اتم در نبی با بوسلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و مسلم از نسبت خاتم النبیین و امام المرسلین گویند ظهور و تجلی جناب حق سبحانه و تعالی در نبی با جمیع اسماست غیر از وجوب ذاتی بر هر کمال بی غالبیت یکدیگر بلکه سبیل تساوی و اعتدال و در بنیاد دیگر و اولیای نیز جمیع هم از ظهور فرموده است لیکن بر طرقی غالبیت بعضی اسما و مغلوبیت دیگر است بر سبیل اعتدال پس لفظ منظر اتم بر نبی اصلی است و تعالی

انسان کامل

صفت و خوب ذاتی صفت
مختصه حق تعالی است

۱۸۷ انسان مظهر اسم اللہ است

علیہ وآلہ واصحابہ وسلم منحصر باشندہ بر غیر و حضرت شیخ اکبر قدس ترہ میفرمایند کہ انسان کامل حادث بر صورت
آئینہ است و آن چیز کہ نسبت کردہ میشود و سوچی او سجانہ از آئینہ یا صفتی نسبت کردہ میشود و آن چیز سوچی انسان
کامل سوائے و خوب ذاتی کہ این صفت مختصہ حضرت حق تعالی است و میفرمایند کہ نہ وصف کردیم او تکلیف
را بوجهی مگر آنکہ ہستیم با آن وصف یعنی متصف با آن وصف ہستیم و ذاتی آن وصف ہستیم سوچا و خوب
ذاتی خاص کہ نہ متصف با آن ہستیم و نہ ذاتی آن ہستیم کہ آن صفت مختصہ ذات جناب حق سبحانہ و
تعالی است و علم جمیع اعیان نیز در حق بشر محال است و همچنین علم تفصیل احوال الے الابد

جوہر در بیان آنکہ انسان مظهر اسم مبارک اللہ تعالی است نہفتہ مباد کہ ہر مرتبہ و ہر تعین منظر یکے
از اسماء اللہ تعالی است و انسان مظهر اسم کلی اللہ تعالی است و جمیع اسماء در تحت اسم کلی اللہ تعالی کہ اسم ذات و
مستجمع جمیع صفات و اسماءست مندرج اند چنانچہ اندراج جزئیات در تحت کلی و چنانچہ اسم اللہ تعالی بحقیقت و مرتبہ
مقدم است بر جمیع ہما و ظہور و تجلی بر جمیع اسماء نمودہ انسان کامل کہ مظهر اسم مبارک اللہ تعالی است باید کہ
ذات و مرتبہ بر جمیع مظاہر مقدم باشد بنا بر اتحاد و مظهر و ظاہر و تجلی و ظاہر بر باقی مظاہر باشد پس جمیع مراتب
موجودات کہ مظهر اسماء اللہ تعالی اند مظهر انسان کامل باشند و حقیقت انسان کامل مشتمل باشد بر جمیع اشیاء
اگرچہ انسان غیر کامل نیز مظهر جامع اسم کلی اللہ تعالی است لیکن انسان کامل کہ انبیا و اولیاء اند از باقی
افراد انسانی از نجات کمال ممتاز گشتہ اند کہ بطریق تصفیہ جوہر بمبدر حاصل کردہ اند و از ہستی مومہوم
خویش فانی گشتہ باقی باللہ شدہ اند و اول تحقیق میفرمایند کہ حضرت حق تعالی را چنانچہ در جمیع موجودات
سریان است انسان کامل را نیز در جمیع موجودات سریان باشد چہ کامل کسی است کہ از خود می خوئی
و بہ بقائے جناب حق تعالی باقی باشد۔

۱۸۵
انسان سنی و انسانی
و انسان سنی

۱۸۶ حقیقت انسانی

معنی انسان

جوہر در معنی الانسان سمری و اناسرہ حدیث قدسی است الانسان سمری و اناسرہ انسان
سمرین است یعنی من ظاہر من و او باطن من و من انسا من کہ انسان ظاہر من است و من باطن او و عارف
را این ہر دو مشاہدہ میسر است گاہ حضرت حق سبحانہ و تعالی را باطن یابد و خود را ظاہر و گاہ خود را باطن
می یابد و حضرت حق تعالی را ظاہر۔

جوہر در حقیقت انسانی چون حضرت حق سبحانہ و تعالی از مقام احدیت بواسطہ ظہور و انہما تنزل
نمود بصورت حقیقت انسانی کہ روح اعظم و عقل کل است تجلی فرمود و انسان عبارت از مجموع روح
و جسد و ہیت جسمانی است و اصل و حقیقت او روح اعظم و عقل کل است کہ مخلوق اول و در مرتبہ دوم از
مراتب وجود واقع است پس تمامی حقائق عالم مظهر حقیقت انسانی است کہ حقیقت انسانی بصورت ہمہ
ایں در مرتبہ و حدیث ۱۲

عالم ظاهر شد و حقیقت انسانی آئینه و مجلای جناب حق سبحانه و تعالی است و عالم مراتب انسان کامل است ^{توحید}
 مجموع عالم مفصل سنی با انسان کبیر است و بسبب این جامعیت مستحق خلافت گشته زیرا که خلیفه باید که بصورت
 و سجع اوصاف مستخلف بود و چنانکه صاحب الفصوص الحکم قدس سره میفرماید و من شرط الخلیفه ان
 یکون علی صورة المستخلف و انسان منظر جمعیت ذات است اجمالاً و تفصیلاً بخلاف انلاک و عناصر
 و غیرها که هر کدام از آنها منظر صفتی و آبی است از ان جمعیت لئلا از حمل امانت منظریت آن جمعیت ابا آورند
 و انسان قبول آن نمود پس فضل جناب الهی و کرم نامتناهی روح را خلعت جمیع اسماء و صفات جمالی و جلالی
 پوشانیده در سند آفرینش کرم و موقر فرمود و صورت روح در آئینه وجود آدم منعکس شد جمله اسماء و صفات
 جناب الهی در تجلی گشت و خطاب انی جاعل فی الارض خلیفه در رسید و بر بنشور خلافت او این تویق آمد
 ان الله خلق آدم علی صورته و بر لوائه کرامت او این آیه ظاهر شد و علم آدم الاسما کلمات و ملائکه را
 بسجده او فرمود چه ملائکه را آن کمال و جمعیت نبود که بعضی ملائکه منظر صفت جلال اند و ایشان ملائکه لطف
 و رحمت اند و بعضی منظر صفت جلال و ایشان ملائکه قهر و غضب اند و آدم را جامع صفات جلال و جلال
 و محل لطف و قهر و رحمت و غضب گردانید خالقته بیدی عبارات اناس است لاجرم حضرت حق تعالی را
 جمیع اسماء و صفات شناخت و ملائکه نیز شناختند مگر بدان اسم که منظر آن بودند که لا علم لنا الا ما علمتنا
 اشارت بدوست و حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه را جامعیت

انسان کبیر

ن توجیه انکار سماوات و ارض
حاصل از حمل امانت

ایضا کلام تمام در ۱۱

حضرت انسان خبر می دهند *

وارک نیک و ناسخ	و وارک منک و ما بصر
و تزعم انک جسم صغیر	و نیک الطوی العالم الاکبر
وانت الکتاب البین الذی	باخره لظهور المضم
وانت الوجود و نفس الوجود	و ما نیک الوجود و لا یحصر
فلا حاجه لک فی خارج	فیخرج عنک ما یسطر
و حضرت شیخ اکبر قدس سره می فرمایند	
انا القرآن و السبع المثانی	و روح الروح للروح الاولی
فوادى عند مشهودی میقسم	یشاهده و عند کم لسانی
ه	
شده نقش موج نادریا عیان	انچه در عالم توجیاتی منس

بخدمت او راست علیه السلام خطاباً بولده (یا ولدی قلیک قلیک کیفیک - داءک و ذوائک
 فیک - لیس قلیک خار جاریمتک - انت ام الکتاب - یا ولدی انت جسم صغیر
 و فیک عالم الاکبر) سید محمد عقی غنی

جویانی

چون ظهور جمله اشیا با مست هر دو عالم شد به نور با عیان نیست عالم در حقیقت جز طلسم	منظر اوصاف رحمانی منم اصل هر پید او پنهانی منم کنج بے پایان اگر دانی منم
---	--

۱۸۷ سجده ملائکه بحضرت آدم

جو هر در سجده ملائکه بحضرت آدم علیه السلام بعضی میفرمایند که سجده ملائکه حضرت آدم علیه السلام را من قبیل قبله است و سجود حقیقی خداوند تعالی است و بعضی میفرمایند که حضرت آدم علیه السلام سجود نمودند پس سجده توحید است و بعضی میفرمایند که ملائکه چون نور حضرت حق تعالی را در حضرت آدم علیه السلام مشاهده کردند بے اختیار در سجود افتادند و چون نبودی ذات حق اندر وجود آب و گل را کی ملک کردی سجود و حضرت جدی مولانا شاه ابجد علی صاحب میفرمایند که حرمت سے ملائکه نے اسے سجده کیا ہے جو وقت کہ وہ صورت انسان میں آیا و این کلام جامع است مرہر دو قول اخیر را و نیز میفرمایند

سجده توحید و سجده عبودیت

اگر چه اس نور کا ہی یون تو سبھی چاہے ظہور	پر کھلا خوب طرح صورت انسان میں آ
---	----------------------------------

۱۸۸ علت غائی ایجاد انسان

جو هر در بیان آنکه علت غائی ایجاد انسان است بدانکه انسان نهایت مراتب تنزل وجود و بدایت ترقی است و برزخ ظلمت کثرت نور و وحدت واقع است و غرض از ایجاد مراتب موجودات وجود انسانی است و غرض از نوع انسان آن افراد اند که کثیرش راجع بمبدء نمودند و بحر تکمال حقیقی رسیده اند و حصول معرفت حقیقی جز انسان را نیست و عبادت و معرفت تامه جز از ان نیاید چه باقی موجودات هر یک بعضی اسماء و صفات عارف شده اند که مظهر آنند و عبادت ان اسم می کنند که ایشان را از ان اسم نصیب است و انسان بحسب جامعیت عارف جمیع اسم است پس بحقیقت علت غائی ایجاد او باشد و علت غائی اگر چه بوجود ذہنی مقدم است اما بوجود خارجی تاخر است چه علت غائی اول الفکر و آخر العمل است یہ ترا از بسترین کار آفرینند و اگر چه خلق بسیار آفریدند شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سرہ در لؤلؤ میفرمایند کہ آدمی اگر چه بسبب جسمانیت در غایت کثافت است اما بحسب روحانیت و نمایت لطافت است بہر چه در آرد حکم آن گیرد و بہر چه توجہ کند رنگ آن پذیرد و لهذا حکما گفته اند چون نفس نا طاقہ بصور مطابق محتاج تجلی شود با حکام صادق آن متحقق گردد و عموم خلایق بواسطہ شدت اتصال بدین صورت جسمانی و کمال اشتغال بدین پیکر بیولانی چنان شده اند کہ خود را از ان باز نمیدانند چنانکہ در ثنوی معنوی است

علت غائی اگر چه بوجود ذہنی مقدم است لیکن بوجود خارجی تاخر

اسے برادر تو ہمیں اندیشہ	مالقی تو استخوان دریشہ
گر گل ست اندیشہ تو گلشنی	در بود خار سے تو ہمیشہ گلشنی

پس می باید کہ پوشی و خود را از نظر خود پوشی و بر ذاتی اقبال کنی و حقیقت اشتغال نمائی کہ در جات موجودات همه

ذات متجلی

جملی جمال او نید و مراتب کائنات مرایا کمال او بدین نسبت چندان مداومت نمائی که با جان تو در آمیزد
و هستی تو از نظر تو بر غیره و اگر بخورد و آری با او آورده باشی و چون از خود تعبیر کنی از ذکر ده باشی عقیده سطلق
شود و دانای الحق بهو الحق گردد در باع

گر در دل تو گل گذرد گل باشی	و ریل بقیق را بلیس باشی
تو جز وی و حق کل ست گرد ز خدی	اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

زلت انسان کامل بهتر است
طاعت عامه
۱۸۹

جوهر در بیان آنکه زلت انسان کامل بهتر است از طاعت عامه بدانکه زلت انسان کامل بهتر است از طاعت عامه نزد جناب حق سبحانه و تعالی از آنجست که چون زلت از انسان کامل ظهور می آید با استغفار توجه می شود پس بمرتبه عظمی میرسد که از طاعت عامه را این مرتبه حاصل نمیشود و درین کبر قدس سره در فتوحات فرمودند که اهل الله چون زلت کنند منقطع شوند از تمام خود و این انحطاط موجب شقاوت ایشان نیست و می شود بهبوط ولی وقت زلت در هر چه که رسیده است بولی ازین زلت از خواری و انکسار عین ترقی است بر جای که قبل ازین زلت بود زیرا که علو انسان کامل بحجت علم است و بحجت حال و درین خواری و انکسار زانندی شود علم بدانکه که سابق نبود و زانندی شود حال که آن خواری و انکسار است که سابق زلت نبود و این ترقی است بحال اشرف و کسی که این حال بیاید از خواری و انکسار وقت زلت و مقام رب را نترسد چنانکه انسان ناقص است پس نیست او از اهل طریقت بلکه او بلیس بلیس است و این انحطاط و خواری که او یار راست بعد صد زلت عین معراج انسان کامل است بحجت آنکه این حال اشرف است از حال سابق و معنی زلت لغزش است از تمام خود که فعل مناسب تمام ایشان نبود و از ایشان صادر شد اگر چه این فعل باین شان است که اگر از ناقص صادر می شد عصیان می بود بلکه کبیره و همچنین فعلی که از اولیا بلا قصد صادر شود بلکه بخطا و نسیان معصیت نیست بلکه خلاف منزلت ایشان است و همچنین ولی که مکاشف باشد بقدر خود و دشواری می شود که در حق می مخالفت مقد راست پس بحکم تقدیر از وی مخالفت صادر خواهد شد آن عصیان نیست که درین حال تکلیف از وی ساقط است که میدانند که بحکم قدر است و این فعل اگر چه از وی عصیان نیست لیکن مناسب منزلت وی نیست که این فعل صادر میشود از وی

علوان ان کامل بحجت علم
و حال است

معنی زلت

انسان کامل دائم در فراق است
۱۹۰

جوهر در بیان آنکه انسان کامل دائم در فراق است بحر العلوم مولانا عبده العلی قدس سره و شرح مثنوی مثنوی میفرماید که انسان کامل هر چند خیر الی الله و من الله تمام کرده و در اصل حقیقتا گشته لیکن سیر فی الله واحد و نهایت نیست که تجلیات حق توأله را نهایت نیست پس در هر تجلی که

مشاهده میکند طالب دیگری باشد پس دائم در فراق است لهذا جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم ماور شدند بطلب زیاده در علم بقول او سبحانه قل رب زدنی علماً وینور دعای فرودند رب زدنی فیک تحیر او اسما جناب مستطاب حق سبحانه و تعالی را نیز نایمی نیست پس علم هر کسی که پیدا میشود انسان کامل را مشاهده حق تعالی در آن اسم حاصل آید او را طلب معرفت با اسم دیگر پیدا آید پس انسان کامل همیشه در تشنگی می باشد و دریا های معرفت فروری برود تشنگی او زائل نمی شود و در حدیث شفاعت واقع است که امام می کند مراد الله تعالی اسما نیکه علم کسی آن اسما نه رسیده است پس یا گویم الله تعالی را بان اسما و شفاعت کنم امت را و شیخ اکبر قدس سره میفرماید که شفاعت که موجب فضل بر اولین و آخرین است همین وجه است که این علم حاصل شود که کسی را حاصل نیست و مخفی می باد که حقیقت آئینه جامع جمیع صفات و اسماء است و اسماء غیر تنهایی اند و علم غیر تنهایی محال است بر تفصیل پس معرفت حقیقت آئینه تفصیل محال است و نیست ممکن مگر علم حقیقت آئینه بوجهی که جمیع اسماء معلوم شود باجمال و تفصیل آن غیر واقف بحدیست یعنی حدیست ندارد که آنجا بایستد لهذا کامل در علوم آئینه همیشه در سیر است و تشنگی او مرتفع نمی شود.

علم غیر تنهایی از تفصیل مخفیست
آنست که علم تفصیلی شایسته غیر
متنهایی محال است

۱۹۱ جوهر در بیان آنکه انسان راسته نوع محمات است - انسان راسته نوع محمات است
اول در هر طرفه العین بحسب اقتضای ذاتی ممکن که لازم امکانیت است و محمات موجودات دین
موت بحسب اقتضای ممکن در هر طرفه العین با انسان شریک اند و محمات اختیاری که مخصوص
نوع انسانی است و این موت عبارت از تمام جمیع هوای نفس و اعراض از لذات جسمانی و شتیات
نفسانی و تقضیات طبیعت و شهوت است و در اصطلاحات صوفیه مخالفت نفس را موت
احمر خوانند و موت قبل از آن تموتوا اشارت باین موت اختیاری است سوم محمات اضطراری
و آن عبارت از قطع تعلق روح است از بدن و این موت شامل جمیع حیوانات است و حیات نوع
انسانی نیز سه گونه است اول حیاتی است که در هر طرفه العین تجلی نفس رحمانی و انداد فیض وجودی
متواتری رسد و آن حیات در مقابل مماتی است که در هر زمان بحسب اقتضای ذاتی ممکن انسان
و جمیع موجودات را واقع است و این شامل مراتب وجود و مخصوص نشانه ظهور است دوم حیات ابدی قلبی
که بواسطه اصلاح اضافات نفسانی و اتصاف بصفات قلبی حاصل میگردد و این حیات در مقابل مراتب
اختیاریست و این موت و حیات مخصوص نوع انسانی است سوم حیات است در بزرخ مثالی ملکوتی
بحسب حال مرده و این حیات در مقابل محمات اضطراری است.

انسان راسته نوع محمات است
ن تمامی

موت احمر
حیات نوع انسانی نیز
سه گونه است

۱۹۱

۱۹۲

روح دوم از کربان
 در روحانیان
 کربان و ایشان دو قسم اند
 ملائکه مبینه و ملائکه جبروتیه و دست
 رئیس ملائکه جبروتیه را که در صف اول
 روح اعظم و قلم اعلی گویند اعتبار
 مختلفه است و آنکه در صف آخرت آنرا
 ملائکه مبینه و روح القدس گویند

فیض وجه خاص و فیض
 سلسله ترتیب

ملائکه جبروتیه
 روح اعظم و قلم اعلی
 روح القدس یعنی جبرئیل

روحانیان دو قسم اند ملکوت اعلی و ملکوت
 اسفل یا سفلی و رئیس ملکوت اعلی ابلیس است
 ملکوت اعلی
 ملکوت ادنی

ملکوت اسفل
 ابلیس

۱۹۳

حفظ مراتب وجه

جوهر بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در رساله خود میفرماید که ارواح دو قسم اند قسمی بابدان تعلق
 ندارند بحسب تصرف و تدبیر چنانچه تدبیر و تصرف نفس ناطقه در جسم ماست و ایشان را کربان گویند و
 ایشان نیز دو قسم اند قسمی آنند که بعالم اجسام بیخ و جسم خبر ندارند چنانچه اینها مجانبین اند که تجلیات وحدت
 ترے دانش آنها را سوخته از نجاست که مأمور بسجده آدم علی نبیا و آله و علیہ السلام نشاندند شیفتگی دیدوانگی
 دارند و عظمت جناب مستطاب خداوند تعالی و یگانه اند در طاقه جمال حضرت حق سبحانه و تعالی و ایشان را
 ملائکه مبینه خوانند قسمی دیگر آنند که اگر چه بعالم اجسام تعلق ندارند بخوے که هر فرد ایشان تدبیر بر جسم از
 اجسام باشد چنانکه روح زید که بدربار جسم زید است و در شهود و قیومیت شیفته و تخراند اما ایشان حجاب
 بارگاه آلو بیت اند و سائط فیض ربوبیت و فیض حضرت اقدس و اعلی بر دو قسم است فیض وجه خاص
 و فیض سلسله ترتیب فیض وجه خاص عبارت از فیضی است که بے واسطه غیر در دل بنده از جناب
 حق سبحانه و تعالی ازان حیثیت که وی سبحانه و تعالی ساریست در قالب فائز شود و فیض سلسله ترتیب
 عبارت از فیضی است که بواسطه حجاب مذکور باشد و ایشان را ملائکه جبروتیه خوانند و رئیس ایشان فرشته
 است که او را روح اعظم خوانند و باعتبار دیگر او را قلم اعلی گویند که اول ما خلق الله العلم و باعتبار
 دیگر عقل اول که اول ما خلق الله العقل و این روح اعظم در صف اول این طائفه است و روح القدس
 که او را جبرئیل خوانند در صف اخیر ایشان است و قسمی دیگر آنند که بعالم اجسام تعلق دارند و باعتبار تدبیر
 و تصرف هر یک و در یک جسمی و ایشان را روحانیان گویند و ایشان نیز دو قسم اند قسمی آنند که در سماویات
 تصرف میکنند و ایشان را ملکوت اعلی خوانند و قسمی دیگر آنند که در ارضیات تصرف میکنند و ایشان را
 ملکوت ادنی گویند و بر هر چیز ملکی موکل است و در حدیث شریف وارد شده ملک الجبال ملک البرج
 و ملک الرعد و ملک البرق و ملک السحاب تا بحال فجان الذی بیده ملکوت کلشی نقاب برینند از
 انبیین به تحقیق نتوان دانست و ارواح ناری که ایشان را جن و شیاطین خوانند از جنس ملکوت اسفل اند
 و بعضی از ایشان را بر نوع انسانی مسلط کرده اند و ابلیس رئیس ایشانست و بعضی از ایشان قابل تکلیف
 اند و مخاطب بوحی و پیش آمده طریق و سادات تحقیق و حقیقت و ما هیبت ایشان اختلاف بسیار است
 و هر یک از مقام خود خبرے داده اند و شرح آن دراز است -

جوهر و حفظ مراتب وجود قدسه المحققین صاحب تحفه المرسله الی البنی صلی الله تعالی علیه
 وآله و اصحابه و سلم میفرماید ان اسما مرتبه الالوهیه لایجوز اطلاقها علی مراتب الکون و
 الخلق و کذا لایجوز اطلاق اسما مراتب الکون علی مرتبه الالوهیه بجز درستی که اطلاق

کردن نامها در مرتبه الوهیت بر مرتبه کون و خلقت ردائست و همچنین عکس آن و ترک این رعایت زندقه است
 و الحاد است نزد محققان و حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لوائح می فرمایند که حقیقت
 وجود اگر چه بر جمیع موجودات ذہنی و خارجی مقول و محمول می شود اما اول مراتب تفاوت است بعضیها فوق
 بعضی و در هر مرتبه او را اسامی و صفات و نسبت و اعتبارات مخصوصه است که در سایر مراتب نیست
 چون مرتبه الوهیت در بلوہیت و عبودیت و خلقت پس اطلاق اسامی مرتبه الوهیت مثلا چون اللہ
 و رحمن و غیرہا بر مراتب کونیه عین کفر و محض زندقه باشد و همچنین اطلاق اسامی مخصوصه مراتب کونیه بر مرتبه

الوہیت غایت ضلال و نہایت خذلان رباعی

اے بردہ گمان کہ صاحب تحقیقی	و نہ در صفت صدق و یقین صدیقی
ہر مرتبہ از وجود سکے دارد	گر حفظ مراتب نکنی ز ندیق

جوہر عالم را سہ موطن است کی یقین اول و درین موطن نام اجزائے عالم شیون می گویند دوم تعین
 ثانی است و درین محل نام آن اعیان ثابتہ می دارند سوم خارج است و درین محل باعیان خارجیہ می نامند
 و عالم را خیال ازان جهت گویند کہ با موجود است خیالی شریک است درین کہ وجود حقیقی ندارد و او را
 جزو علم و ادراک مملو و نمود نیست -

جوہر حضرت شیخ محب اللہ قدس سره میفرمایند کہ وجود اضافی کہ وجود عالم است مہوم محض است
 و وجود حقیقی و موجود حقیقی حضرت حق تعالی است پس در میان غایب و موجود و احد حقیقی پس کجا
 گنجائش اینکه واجب تعالی کلی باشد چہ جائے کلی طبعی کہ متنوع الوجود است در خارج -

جوہر بدانکہ ہر چہ تعین باشد و ممتاز از غیر اصلی دارد پس ناچار است ہر موجود را از حقیقت
 خود و آن حقیقت را از مبداء خود کہ حقیقۃ الحقائق باشد پس تمام نشود و منقطع نگردد سوال مگر ہر چہ
 منجر شود سخن بسوئے مبداء حقیقی کہ اصل باشد یعنی آنکہ تعین نداشته باشد و ممتاز نگشتہ از جامع موجودے

جوہر چون وجود واحد مطلق در مراتب تنزلات تجلی فرمود تعین بہ تعین شد و مقید گشت آن
 مقید را جزئے و مطلق را کلی گویند و مطلق شامل مقید است و کلی شامل جزئیت و مقید جزئے
 از جهت مقیدے کہ دارد محبوب از کلی است و نسبت اشیا بہ موجودہ تعینہ با وجود مطلق کہ حق عبادت

از دست نسبت جزئیات است یا کلی

جوہر وجود موجودات از حیثت نسب و اسما کثیر است و از حیثت ذات کہ وجود است و احدیت چہ
 غیر از وجود عدم است ذات واحد باعتبار کثیر نسب و صفات تکثر نمیکرد و نمود کثرت در اسماست نہ در ذات

عالم را سہ موطن است -
 شیون و اعیان ثابتہ و اعیان خارجہ
 وجہ تسمیہ عالم باسم خیال

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

معنی تعیین و اطلاق
و تقیید و تعین

جوهر تعیین معین کردن و مخصوص نمودن چیزی را از میان چیزها و تعیین مخصوص شدن چیزی از میان چیزها و گاهی مراد از هستی و وجود نیز باشد - اطلاق با کسر و اوان کردن و بر با کردن از بند و کشادن و گفتن و شکم راندن - تقیید قید کردن و بند نمودن -

صور خیالی و نقوش غیبی

جوهر مراد از صور خیالی موجودات کونی است که آنرا نقوش و هی نیز گویند و عالم را خیالی ازین حیثیت گویند که با موجودات خیالی شریک است در اینکه وجود حقیقی ندارد و در اجزای در علم و ادراک ظهور نمودن نیست چنانکه گذشت و وجود در جمیع موجودات مشهود می شود -

۲۰۱

جوهر تعیین مخصوص شدن چیزی را از میان چیزها و گاهی مراد از هستی و وجود نیز باشد که مرتبه تعیین صفت تعیین است و صفت عین موصوف است من حیث الوجود و اگر چه غیر اوست من حیث المفهوم و لذائیل التوحید للوجود و التامیز للعالم -

۲۰۲

جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لوائح میفرماید که موجود حقیقی یکی بیش نیست و آن عین وجود حق و هستی مطلق است اما او را مراتب بسیار است اول مرتبه لا تعین و عدم انحصار است و اطلاق از هر قید و اعتبارات دازین حیثیت منزله است از اضافات نفوت و صفات و مقدس است از دلالت الفاظ و لغات نه نقل را در لغت جلال از زبان عبارات است و نه عقل را بکنه کمال او امکان اشارت هم ارباب کشف از ادراک حقیقتش در حجاب وهم اصحاب علم از امتناع معرفتش در اضطراب غایت نشان اوبی نشانی است و نهایت عرفان او حیرانی و مرتبه ثانیه تعین اوست به بعین جامع مرجم تعینات فعلیه و جو بیه الیه را و جمیع تعینات انفعالیه امکانیه کونیه را و این مرتبه می است تعیین اول زیرا که اول تعینات و حقیقت وجود است و فوق او مرتبه لا تعین است لا غیر و مرتبه ثالثه احدیت جمع تعینات فعلیه مؤثره است و این مرتبه الوهیت است مرتبه رابعه تفصیل مرتبه الوهیت است و آن مرتبه اسماء و حضرات ایشان است و اعتبار این دو مرتبه از ظاهر وجود است که در جوهر وصف خاص اوست و مرتبه خامسه احدیت جمع تعینات انفعالیه است که از نشان ایشان است تا اثر و انفعال و این مرتبه کونیه و امکانیه است و مرتبه سادسه تفصیل مرتبه کونیه است که مرتبه عالم است و عروض این دو مرتبه باعتبار ظاهر علم است که امکان از لوازم اوست و آن تجلی اوست بر خود و بصورت حقائق و اعیان مکانات پس فی الحقیقت وجود یکی بیش نیست که در جمیع مراتب و حقائق ساریست و وی درین مراتب و حقائق عین این مراتب و حقائق است چنانکه این مراتب و حقائق در وی عین وی بودند حیث کان الله و کم لکن معنی است حق را شمر جز از عالم زیر که در عالم همه در حق است و حق

تعیین

این مرتبه ساریست و در این مرتبه با ظهور است
در لوائح قدس او را از قلم پادشاه لارید و کس درین محرم با جوان نام نیست
حق را شمر جز از عالم زیر که در عالم همه در حق است و حق

جسزه عالم نیست - در موضع دیگر مراتب را منحصر در پنج مرتبه داشتند مرتبه اول را تعین اول گفته مراتب تعینات
 و تنزلات را شمرده اند پس منافی این سخن نباشد که درین قسم مرتبه الهی را دو قسم ساخته اند یکی قسم مرتبه ذات الهی است
 و دیگری تفصیل این مرتبه که مرتبه تمیز اسما و صفات است از یکدیگر همچنین مرتبه امکانی را دو قسم اعتبار کرده
 یکی احدیت جمع جمیع ممکنات و دیگری تفصیل آن مرتبه و چون در حقیقت همین مرتبه امکانی است که در کون
 ظهور یافته این ظهور کونی را علامت شمرده می تواند بود که مراد از مرتبه سادسه که تفصیل مرتبه خامس است و چون
 از بابی کونی باشد در مرتبه علم بحقائق ممکنات و اعیان ثابته تمام داخل مرتبه خامسه باشد چرا که وجود عینی را مرتبه
 تفصیل است و علم را نظر مرتبه اجمالی قوله حق را جدا شمر از عالم الخ یعنی عالم در حق باعتبار تعین اول عین
 اوست و همانرا اصل نیست در آن مرتبه میان حق و عالم بلکه در مرتبه تعین شالی نیز عین است چرا که تعدد
 وجودی در آن مرتبه نیست و حق در عالم یعنی باعتبار مرتبه ظهور در عالم عین عالم است چرا که ظاهر باعتبار
 ظهور عین مظهر است میان مظهر و ظاهر در آن مظهر غایب است اصلا نیست چنانکه مصنف فرموده که و
 درین مراتب و حقائق عین مراتب و حقائق است چنانکه این مراتب و حقائق در وی عین و
 بودند حیثیت کان الله و کم لیکن معه شئی

ن

دشانی

مراد از تنزل ظهور است تعینات
 کانه

جوهر وجود در تنزلات است ای ظهورات بحسب تعینات که آنرا شیون ^{هوتیه ذاتی} گویند از آن
 روی که آن شیون کانه در ذات است و تصریح بلفظ ^{هوتی} قولی تعالی کل یوم ^{هوتی} هونی شان و مثال
 آن شیون در محسوسات چون خفای شجر در نوات -

مراد از کون
 و کون جامع

جوهر کون عبارت از وجود عالم است از آن روی که عالم است نه بان اعتبار که حق است پس کون معنی
 کون بود کون جامع وجود انسان کامل است که آن آدم است - آدم و عالم را دو اعتبار است یکی
 من حیث ذاته ^{بود} و آن بود و پیداشده یکی من حیث الوجود المطلق که ساریست در کل که با همه کس
 و همه چیز انس میگیرد و باین اعتبار اشتقاق انسان از انس باشد و شاید که اشتقاق او از ^{سایان} باشد
 که چون بعضی از آنچه شامل است مشغول میشود و از بعضی دیگر غافل میگردد -

۲۰۵

جوهر وجود هر موجود من حیث الحقیقت عین وجود موجودات دیگر است و از حیثیت تعین غیر است
 و امتیاز هر موجودی از باعداد خود بخصوصیت نسبت و صفت خاص است یعنی هر شیئی مظهر اسمی خاص است
 از اسما را به اسم عبارت از ذات ^{و هو} نسبت خاص است نسبت صفت تابع ذات اند و حق را وجودی نیست
 جوهر جمیع موجودات از روی محض حقیقت وجود عین حق است سبحانه و تعالی و من حیث تعین غیر است
 جوهر بدانکه حق تعالی با کل واحد از اعیان که ظلال حق تعالی اند همچنانست که نور به نسبت

۲۰۶

۲۰۷

باز جایی که نمایندگی الوان نور بحسب الوان زجاج است که حجاب اوست و فی نفس الامر نور را لونی نیست تا اگر زجاج صافی است و سفید نور در وی صاف و سفید نماید و اگر زجاج کدر است و ملون نور در وی کدر و ملون نماید و در حقیقت نور نه رنگ دارد و نه کثیف است حضرت حق تعالی واحد حقیقی است منزّه از صورت و صفت و لون و شکل در حضرت واحدیت هم اوست که در مظاہر متکثره بصورت مختلفه ظهور و بروز کرده است بحسب اسما و صفات و تجلی اسمائی و صفاتی و افعالی خود را بخود عرضه کرده لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار خاصه کلام این که حق را تشبیه کرده است نور و حقائق و اعیان موجودات را بزجاجات متنوعه متلونه و ظهورات حق تعالی بالوان مختلفه متظاہر و هو تعالی منزّه و متعال عن الشكل و الوضع و اللون و این سخن که گفته اند لون الما لون انما حکایتی از حقیقت این صورت است از خصوص مخصوص فی شرح مخصوص

در آیه الله نور السموات والارض
مثل نوره الخ ۱۲

۲۰۸ معنی عرض جوهر بدانکه عالم جمیع اجزا را خویش اعراض است و معروض وجود جناب حق سبحانه و تعالی و عرض آنرا گویند که در موجودیت خود محتاج بغیر باشد چنانچه رنگها و بوها و نوز و تکلیفین حرکت و سکون و الوان اعراض اند و معروض جواهر و اجسام که بی اجسام این چیزها ظاهر نتوانند شد و نزد محققین جواهر نیز اعراض اند و معروض وجود جناب حق سبحانه و تعالی که قیام جمیع موجودات بی آن تصور نیست -

۲۰۹ دریا

جوهر کثرت داخلان صور امواج بحر را متکثر نگرداند و تعدد اسما و رسمی را تعدد نکند و در نفس زنده بخارش گویند و مترکم شود آبش خوانند فرد چکد بارانش نام نهند روان شود سیل گویند صاحب سعادت قدس سره میفرمایند که نهایت کار آنست که محب محبوب را آئینه خود بیند و خود را آئینه او - یعنی نهایت سفر ممکن آنست که هستی واجب را آئینه خود بیند و هستی خود را آئینه واجب بحکم المؤمنین و آت المؤمنین -

۲۱۰

جوهر بدانکه چنانچه سایه را بخود وجود نیست عالم را نیز بخود وجودی نیست و چنانچه سایه تابع وجود خورشید است عالم نیز تابع وجود حضرت حق تعالی است چرا که مظهر اسما و صفات اوست و اسما و صفات لازم ادب عین ذات اوست جوهر اشیا عبارتست از تعینات که وجود بان تعینات تعیین شده و یا عبارتست از وجود که تعیین باین تعینات گشته بهر تقدیر وجود اشیا بی تعینات صورت نمید -

۲۱۱ یا اسپاء

۲۱۲

جوهر بر ذر و کون از تقضیات کمال ذاتی است ظهور وحدت بنفس کثرت و بازگشت کثرت بوحدت هم از آثار نفس رحمانی است گشتن راز

۲۱۳ حقائق اشیا عبارتست از تعینات وجود مطلق در مرتبه علم

جوهر در بیان آنکه حقائق اشیا عبارتست از تعینات وجود مطلق در مرتبه علم - شیخ

حقائق اشیا و وجودات اشیا

نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید که حقائق اشیا عبارت است از تعینات وجود مطلق در مرتبه علم وجود است اشیا عبارتست از تعینات او در مرتبه عین پس حقائق اشیا و وجودات ایشان از حیثیت محض حقیقت وجود عین یکدیگر و عین وجود مطلق باشند و تا نزد تغایر با کلیت مرتفع باشند و از حیثیت تعین مغایر یکدیگر و مغایر وجود مطلق نیز باشند اما مغایرت ایشان مرید یکدیگر با اعتبار خصوصیات است که مابعد الامتیاز ایشان است از یکدیگر و اما مغایرت ایشان مرید وجود مطلق البسیب است که هر یک از ایشان تعینی است مخصوص مرید وجود و آنچه را که مغایر است مرید تعینات را و وجود مطلق مغایر است مرید او را و بعضی را بلکه در کل عین کل است و در بعضی عین بعضی و در بعضی در کل و در بعضی پس غیریت او باعتبار اطلاق باشد از کلیت و بصیفت و از اطلاق نیز فافهم

جوهر موجودات ممکنه که بجا کم موسوم است کل است زیرا که دو جزو دارد یک جزو او وجود است که تغیر و تبدل اصلا بر و راه نیابد و یک جزو دیگر تعین است که امر عرضی است بمقتضای ذاتی خود هر لحظه نیست میگردد و موجودات ممکنه در حقیقت از ترکیب وجود و عدم باز دیدگشته از امور اجتماعی است و وجود امور اجتماعی عرض است زیرا که نبود و پیدا شد و عرض بر حسب عدمیت ذاتی که دارد علی الودام طالب و ساعی است بسوی مرکز خود که عدم است و بصیفت اجتماعی از جمله اجزا و مرکب است و مرکب با اقسام هر جزو معدوم میشود و مقرر است که عرض در زمانه باقی نماند *العرض لا یبقی فی زمانین*

جوهر قدیم و محدث که واجب و ممکن است از هم جدا نیستند علی الودام قدیم را بصورت محدودتات ظهور است پس قدیم را که حق ظاهر مراد است حق گویند و محدث را که حق منظر مراد است عالم خوانند جوهر ممکنات عبارت از ظهور تجلی حق است بصورت ایشان پس ممکنات قطع نظر از تجلی حق بصورت ایشان کرده عدم اند پس از امور اعتباری اند و وجود خیالی و وهمی دارند

جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید رباعی

ای آنکه بفهم مشکلته منسوب	و نسبت امکان و وجودی موجب
امکان صفت ظاهر علم است فحسب	مخصوص بظواهر وجود است و موجب

باطن وجود عبارتست از مرتبه لایعین و مجرد از نظاهر و ظاهرها وجود اشارت است بمراتب تعینات کلیه و جزئیه و جویبه و امکانیه و گاهی باطن وجود گویند مراد از آن مرتبه صور علییه و اعیان ثابتیه باشد و وقتی که گویند و موجب صفت ظاهرها وجود است مراد بظواهر وجود صور علییه و اعیان ثابتیه باشد گاهی ظاهرها وجود میگویند در مقابل باطن وجود که مرتبه لایعین و مجرد از نظاهر است و حین مراد بظاهرها وجود مراتب تعینات

۲۱۳

عرض در دو زمانه
۴ محدثات

۲۱۵

حق ظاهر و حق منظر

۲۱۶

۲۱۷

عنه جینز یعنی درین وقت

کلیه و جزیه و جوبیه و امکانیه است و گاهی ظاهر وجود میگویند در برابر باطن وجود که صور علییه و اعیان
 ثابته است و چند مراد بوی حیثیت عالمیت حضرت وجود است زیرا که چون حضرت وجود بر خود تجلی کند
 بذات خود شیون و اعتبارات ذات خود لا شک او را در حیثیت پیدا میشود و حیثیت عالمیت و
 حیثیت معلومیت که صور علییه و اعیان ثابته است باطن و پوشیده است و ذات عالم و ذات علم
 نسبت بان ظاهر ضایقه ای معنی را در خود و امثال خود بازمی یابم و بس ظاهر است که هر یک از چنانچه مذکور
 را اگر چه تاثر بین العالم و المعلوم محض اعتبار باشد اقتضای چند خاص است چون وحدت و جوب
 و احاطه و تاثر م عالمیت را در قیامات این امور اعنی کثرت و امکان و محیطیت و تاثر معلومیت
 را پس وقتی که گویند و جوب صفت ظاهر وجود است مراد بان ظاهر وجود باشد بمعنی ثانی نه بمعنی
 اول چه ظاهر وجود یعنی اول شامل است همه تعینات و جوبیه و امکانیه را چنانکه گذشت پس
 صفت و جوب شامل جمیع تعینات ظاهر وجود یعنی اول نباشد و متبادر از نسبت و جوب بود
 شمول است و مراد بظاهر علم صور علییه و اعیان ثابته است که از لوازم ایشان است صفت مکان
 که عبارت است از تساوی نسبت ایشان بظهور و بطون که معبر میشوند بوجود و عدم خارج و باطن
 ظاهر علم عین وجود است که شامل شیون و اعتبار است و من حیث ظاهر همان نیز نسبتی واقع فاقم فانه سر مبهم
 جوهر و تجرد امثال شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در الواح میفرمایند که شیخ اکبر
 قدس سره در فرض شعبی میفرمایند که عالم عبارت است از اعراض مجتمه در عین واحد که حقیقت هستی است
 و آن متبدل و تجرد میگردد مع الانفاس و الانات و در هر آنی عالم بعد می رود و مثل آن بوجود
 می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند کما قال الله تعالی بل هم فی لبس من خلق جدید
 و میفرمایند که عالم جمیع اجزائه نیست مگر اعراض متجده متبدله مع الانفاس و الانات که در عین
 واحد جمع شده اند و در هر آنی ازین عین ذایل می شوند و امثال آنها بوی ملتبس میگردد پس
 ناظر بواسطه تعاقب امثال در غلطی افتد و می نپارد که آن امر است واحد مستمر با ع

تجدد امثال ۲۱۸
 مجتمه

بجاریت نه کاهنده و نه افزاینده	امواج بر و رونده و آسوده
عالم که عبارت از همین امواج است	نبودد و زمان بلکه دو آن پائیده

ومی فرمایند که ارباب کشف و شهود می بینند که حضرت حق تعالی در هر نفسی تجلی است به تجلی دیگر
 و در تجلی او اصلا تکرار نیست یعنی در دو آن بیک تعین و یک شان تجلی نمیکرد بلکه در هر نفس
 تعین دیگر ظاهر می شود و در هر آنی نشانی دیگر تجلی می کند با عی

در دو آن

حکایتی در معانی

ہستی کہ عیان نیست و آن در شان	در شان دیگر جلوه کند ہر آنے
بجو این نکتہ بخوبی کل یوم ہونی شان	گر بایدت از کلام حق بر ہانے

و میردین آست کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را اسماء متقابا بہ است بعضی لطیفہ و بعضی قہر یہ و ہمہ دائما در کار اند
 تعطیل بر ہیچ کی جائز نہ پس چون حقیقتی از حقائق امکانیہ بواسطہ حصول شرائط و ارتفاع موانع مستعد وجود گردد
 رحمت رحمانیہ اورا دریا بد و بردی افاضہ وجود کند و ظاہر وجود بواسطہ تلبس با آثار و احکام آن حقیقت
 تعین گردد تعین خاص و تجلی شود بحسب آن تعین بعد از ان بسبب قہر احدیت حقیقی کہ مقتضی انحلال
 تعینات و آثار کثرت صوری است از ان تعین منسوخ گردد و در ہمان آن السلاخ بمقتضای رحمت
 رحمانیہ تعین دیگر خاص کہ مثال تعین سابق باشد تعین گردد و در ان نانی بقہر احدیت مضمحل گردد و تعین دیگر
 بر رحمت رحمانیہ حاصل آید و بکذا الا ما اشار اللہ پس در ہیچ دو آن بیک تعین تجلی واقع نشود و در ہر آن
 عالم بعد میرد و دیگرے مثل آن بوجودی آید اما مجتوب بحسب تعاقب مثال و تناسب احوال سے
 پندار کہ وجود عالم بیک حال است و در از منہ متوالیہ بیک منوال دہم در لواح میفرمایند رباعی

ملک
لطیفہ

انواع عطا کردہ خدا سے بخشند	ہر اسم عطیہ خدا سے بخشند
در ہر آنے حقیقت عالم را	یک اسم فنا کیے بقا سے بخشند

خواجہ ابوالوفا خوارزمی میفرمایند کہ چون اقل اجزای زمان منقسم بدو آن است و بیک آن ایجاد
 می شود و در آنے دیگر اعدام منافات سخن خواجہ ابوالوفا سخن مصنف ظاہر است و ہر سخن مصنف این
 شبہ می آید کہ ایجاد و اعدام دو امر است کہ بعد از دیگری متحقق می شود پس چگونہ ہر دو در بیک آن کہ
 قسمت پذیر نیست وجود تو اندیافت در توفیق بین الکلامین و دفع شبہ می توان گفت کہ فراد مصنف از لفظ
 آن نہ آنی است کہ میان علما مشہور است قسمت پذیر نیست بلکہ مراد از آن زمانی است کہ اقصی زمان است
 منقسم بدو آن و آن بدین معنی در میان این طائفہ شائع است -

لفظ

جو ہر در تجرد و اشغال محققان صوفیہ صافیہ میفرمایند کہ ہر آن عالی بعد میرد و عالمی بوجود می آید و
 را تجرد و اشغال گویند عالم را دو وجہ است و جہی است بسوی نفس خود و جہی است بسوی اصل در پس پس ممکن
 حیثیت نفس خود معدوم است و نیست وجود او مگر از حیثیت وجہ دوم کہ وجہ رب و باشد پس رہبان موجود است
 و معدوم عدم از حیثیت ذات و وجود از حیثیت رب موجودات ممکنہ کل است زیرا کہ یک جز او وجود دست و جز دیگر
 تعین ہر جزوے کہ انزل فانی نیست گردد بسبب شبہ بانندام جزو اعدام کل لازم آید ہر نقطہ جزو تعین بحسب
 عدیمت ذاتی نیست میگرد علی الدوام بحسب قضایا شیونات ذاتی حق تعالی کہ صفات و افعال اند ظاہر

۲۱۹

بر صورت جمع مظاهر عالم میگردد و ذات حق سبحانه و تعالی با اعتبار صفات و اسما متضمنی منظر است که احکام آن صفات و اسما در آن منظر کمال ظهور رسد چنانچه وجود عالم بحق است و ظهور حق بجهت عالم -

۲۲۰ تجلی را تکرار نیست -
تجلی جلای و تجلی جمالی -
افاضه
معنی حشر و نشر

۲۲۰ جوهر نزول تحقیق مقرر است که در تجلی حضرت حق تعالی تکرار نیست یک شان او سبحانه را ثبوت و بقا در دو آن نه در هر آن شانی بعد می رود و شانی دیگر مثل او بوجود می آید لکن مظاهر در هر آن موجود شوند و باز معدوم گردند زیرا که تجلی جلال در هر آن از موجودات سلب وجود میکند و تجلی جمال در همان آن صفات وجود نماید - هر نفس در عالم حشر و نشر است حشر بمعنی جمع است و نشر بمعنی بسط و اظهار است یعنی بسبب آنکه هر لحظه تعینات عالم نیست میگردد و در جوع بوحث تحقیق می نماید و همه اشیائی واحد میگردد و حشر است یعنی جمع است و تفرقه نمی ماند و باعتبار تالی و توالی فیض رحمانی داد و وجودی و شیونات ذاتی و تحلیلات آسمانی چون آن حقیقت واحد هر لحظه و هر دم بصورت جمع کثرات و تعینات عالم ظاهر می گردد و نشر است که عبارت از بسط و اظهار است چه پیوسته از کثرت بوحث می رود و از وحدت بکثرت می آید پس و اما در جهان این عروج و نزول که متنازیم حشر و نشر است واقع است هر موجودی عبارت از وجود و تعین است و هر موجود باعتبار تعین غیر موجود دیگر است و وجود که جز هر موجود است شامل جمیع موجودات است

۲۲۱ جوهر عالم در هر آن در خلق جدید است چون اعراض جوهر واحد اند و اعراض متبدل اند و هر زمان با بقا جوهر - قال الجیندان المحدث اذا قرن بالقدیم لم یبق له اثر یعنی بدرستی که ممکن محدث هنگامی که مقرون شود بواجب قدیم باقی نماند آن محدث را اثری -

۲۲۲ جوهر مقتضای اسما آلی است که عالم علی الدوام هست و نیست باشد زیرا که موجودی و مبدی و رخن و منعم و منصور و خالق و قیوم و امثال ذلک اقتضای وجود موجودات و ظهور مظاهر می نمایند و تعدد و میت و ضار و قمار و قابض و فرد و واحد اقتضای عدیست و خفا مظاهر می کنند همیشه موجودات و خلق جدید است و هر لحظه آفرینش دیگر و وجود تازه می یابد و در هر طرفه همین ایجاد و اعدام دیگر واقع است اگر چه از غایت سرعت انقضا و تجد فیض رحمانی در نمی یابند از غایت سرعت انقضا و تجد ایشان اعدام و ایجاد که علی الدوام ایشان واقع است مدت عمر خلق مبدد و در از می نماید و ادراک آن ایجاد و اعدام که هر طرفه همین میباشد جوهر صاحب شنوی منوی قدس سره می فرمایند

۲۲۳

صورت از بی صورتی آید بدون پس ترا هر لحظه مرگ و رنجت هست هر نفس نومی شود دنیا و ما	باز شد کانا الیه راجعون مصطفی فرمود دنیا ساعتی است یخبر از نوشدن اندر بقا
---	---

سرعت تجد در حمانی نوعی نیست که در اکب رفتن و آمدن نمیتوان کرد بلکه آمدن عین رفتن است و رفتن عین آمدن
 اشیاء آنا فاناً از مقتضیات اسکانیه ذاتی نیست میشوند و بقیض تجلی حق هست میگردد و بواسطه سرعت تجد
 فیض رحمانی در نمیتوان یافت که در هر نفس بهر آن ممکن نیست میگردد و هست میشود زیرا که میان وجود و عدم او
 زمان تخلل نمیگردد و تا عدیبت او ملحوظ شود بلکه علی الدوام فیض وجودی متصل است که احساس عدیبت نمیتوان
 نمود فلذا اعلی لا اتصال وجود احدی بنید وجود ممکنات عبارت از طور حق است بصورت ایشان
 چو هر صورت همه کائنات در هر آن متبدل می شود که در هر آن صورتی معدوم می شود و صورتی آخر
 در آن آن موجودی شود با وحدت عین و این نیست که یک صورت باقی باشد در دو آن لیکن چونکه
 صورت زائده شکیه صورت عاده است حس این تبدل را نمی یابد و گمان برده می شود که همون صورت
 مستمره است و شیخ اکبر قدس سره فرموده بعد ذکر حال که بر عارف می شود که اینجا سرسپت و آن نیست
 که حال نعمت الهی است بجهت افعال او سبحانه و توجبات او سبحانه بر کائنات اگر چه آن نعمت واحد العین است
 لیکن از تعلق بکائنات تعدد شد و الله تعالی هر وقت در شانی است چنانکه فرموده کل یوم هو فی
 شان و اصغر ایام زمان فرود غیر منقسم است پس می باید که در آن زمان فرود در شانی باشد در زمان فرود
 دیگر در شان دیگر پس در هر آن در شانی باشد که آن شان در زمان دیگر نباشد و این شیوه بنا بر تجدده
 احوال مخلوقات است آنرا بقادر و در زمان نیست چنانکه منکلمان را عرض می گویند و این احوال عرض
 مخلوقات است و الله تعالی خالق این احوال است توجبات اراده که مصاحب است حضرت
 کلمه کن را پس همیشه اراده متوجه میگردد و این عین توجبه است و همیشه است کلمه کن همیشه تا کون است
 در حق سبحانه و در حق خلق الی غیر نهایت انتهى این کلام مستطاب ناطق است باینکه این شیون تجده احوال
 مخلوقات است و این شیون را بقا نیست در دو آن پس معلوم شد که این مخلوقات قدر مشترک است
 و بعد آن تصریح فرمود که محل این احوال باقی است اگر این احوال متوالی نمی بود پس محل این احوال باقی نمی بود
 پس محل این احوال قدر مشترک است پس بدانکه قدر مشترک اعیان ثابته ممکنات که بومی وجود را نشکست
 و در آن حق که وجود است ظاهری شود بحسب قابلیت محل که عین ثابت است صورت میگردد و اینصورت
 که عین وجود حق است تجد می شود در هر آن و این وجود است ظاهره در عین ممکن تجد و هر اوست
 از احوال تجدده و ظاهر است که اگر این احوال ظهور نیابد در اعیان اعیان را وجود و بقا نباشد که آن وجود
 نیست مگر بطور درین وجودات تجدده و اگر زیاده بیان خواهی بشنو که عین ثابت هر کائن اگر چه
 ثابت و متمیز است لیکن فی حد ذاته آنرا وجود نیست بلکه معدوم است و نیست وجود مگر استعاره آن

وجود واحد

۲۲۲

ع

بلکه معدوم است یعنی معدوم اضافی چه اعیان ثابته را نسبت بوجود خارجی عدم نامند
 و این

آن

وجود ذات حق است که در وی تجلی می شود و تجلی حق را بقائیت و تکرار نیست که کل یوم هونی شان در هر آن
 بشان دیگر است پس در عین ثابت هر کائن در هر آن از وجود ظاهر میشود و صورت میگیرد و در آن
 ثانی دے آن وجود و آن صورت زائل می شود از آن عین و نحو دیگر از وجود و صورت دیگر ظاهر میشود
 و قدر مشترک در میان این زائلات و کائنات عین ثابت است که حقیقت شخصیه است پس حقیقت
 شخصیه مکلف باقی است و ادست مطیع و عاصی و ادست مثاب و مغذت پس ساقط شد آنچه که توهم
 کرده می شود که بر قول تجد امثال عاصی و مغذت یک نمی ماند بلکه تعذیب ظلم کرده و قول اللہ تعالی
 بل ہم فی لبس من خلق جدید اشاره باین تجد امثال است یعنی بلکه آن کافران بلکه همه مجربان و
 التباس انداز پیدایش نوعی بخلق جدید شعور نمیدارند لیهت بودن امثال و اشباه چنین فرموده
 اند ملک العلماء در شرح شنبوی معنوی که آنرا پیدای کند اللہ تعالی در هر زمان در دنیا و آخرت و
 این اصل اصول است پس وقتیکه اللہ تعالی حاکم را در مخلوق پیدا نمود آن حال در زمان
 فرد موجود گشت و در زمان دیگر معدوم گشت و این عدم صفت ذاتیه وی است و او صلوح وجود
 نداشت مگر در زمان فرد که موجود شد و در آن زمان دیگر اراده صلوح و استعداد رفت پس این عدم
 آن حال را بنفسه است و محل حال را بقائیت مگر بآن حال یا مثل وی یا به ضد وی و معتقد است
 این محل بسوی رب خود در بقا بر خود پس پیدا میکند در محل مثال احوال یا اضداد احوال را پس وقتیکه
 موجود شوند امثال مثل میگردد که حال او باقی است و چنین نیست در واقع وقتیکه ثابت شد که حق
 سبحانه و تعالی در هر زمان در شانی است از توجه آئی است و حق سبحانه را تعریف کرده است که خود
 بنفس خود محول میگردد و در صورت پس هر شانی که حق آنرا پیدا می کند صورت اللہ است پس عالم بر صورت
 حق است و همین است عالم از بدنی که پیدا ساخته است اللہ تعالی بهراحوالیکه متوالی اند بر عالم متحد و الا
 مثال نیست متحد مگر بنظر وجود یعنی آنکه حق که نفس وجود است در اشخاص عالم بشان ظاهر
 می شود در آن که آن شان دیگر نیست بلکه در آن دیگر شان دیگر است اما حقیقت شخصیت هر شخص
 از اشخاص عالم پس متحد نیست بلکه بطور قدر مشترک این شیون محفوظ است بلکه حقیقت شخصیت قدر
 مشترک است میان این شیون زیرا که حقیقت شخصیت او را یحی وجود نه شیده مگر بطور این شیون و این
 شیونات وجود اند لا غیر و نقل و حشر این شخصیت است پس تجد و شیونات منافی حشر حقیقت شخصیت
 بعینها نیست و همچنین حال اعمال که بشانیکه ظاهر شده و صفت مکلف گردیده فانی است لیکن آن
 حقائق در شیونات دیگر محفوظ اند و نقل و حشر آن حقیقت است نه نقل آن شان خاص که فانی است بیک حال

۲۲۵

را گرفته

جوهر نزد اهل کلام مقرر است که عرض باقی نمی ماند در دو زمان یعنی در دو آن بلکه در هر آن تجدید می شود و عرض که در آن سابق موجود بود در آن لاحق منعدم میگردد و در تشریح حادث میشود با بقای حقیقت و فلاسفه مخالف اند درین حکم و شیخ اکبر مصرح اند بان درین اشاره دلیل گرفت بر آنکه عرض را نقل متصور نیست اگر کسی گوید که تجدید امثال در جوهر نیز ثابت است پس نقل جوهر نیز متصور نباشد گویم که در تجدید امثال ظهور وجود ایشانست با بقای شخص که تمسید است در ذات خود بود و وجود نیست موجود دیگر از ظهور وجود و اما اعراض پس حقیقت شخصیت او فانی است در هر آن شخصیت دیگر موجود میگردد پس نقل اعراض ممکن نباشد و نقل جوهر ممکن باشد و باید دانست که اعراض اعمال بحیث آنکه حرکات و سکونات اثر بقا ندارد پس نقل آن ممکن نباشد پس بنا بر آن مقدمه لازم نیست و نیز از مقدمه مذکور امتناع نقل اشخاص اعراض لازم است نه حقائق اعراض و مقیدان بقول نقل حقائق اعراض اعمال منع می کنند بوجه مذکور ملک علما

کندوم

جوهر انبیا خبر دادن نبوت و تشدید و ادب خبر دادن و پیغمبری - بنا بر فتح خبر نبی فعل است بمعنی فاعل اگر مشتق از نباست که بمعنی خبر دادن باشد پس نبی بمعنی خبر دهنده بود و یا مشتق از نبو که عاود ارتفاع باشد چون مرتبه نبی از دیگر مخلوقات ارفع و اعلی است نبی گفتند و نبی عام است خواه صاحب کتاب باشد یا نباشد و رسول خاص است آنکه صاحب کتاب باشد رسول بمعنی فرستاده شده و بمعنی پیغمبر صاحب کتاب باشد بخلاف نبی که آن اعم است خواه صاحب کتاب باشد خواه نباشد و بمعنی قاصد و پیک - رسول ضمیمین جمع رسول بمعنی قاصد و پیغمبر - رسالت بکسر پیغام بردن و پیغمبری - جوهر بدانکه رسول اعلی از نبی است و نبی اعلی از ولی چه رسول ولایت و نبوت با رسالت دارند و نبی ولایت و نبوت دارد و رسالت ندارد و ولی ولایت دارد و نبوت و رسالت ندارد - جوهر بدانکه طرق انبیا منشعب است از طریق مستقیم جامع مخصوص سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم چرا که جمله انبیا نور نبوت خویش از مشکوٰۃ محمدی گرفته اند صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بکلمت نبیا و آدم بن المار و الطین پس هر نبی که پیش از سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آمد دعوت است بدین و طریق محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم کرد و اما بحسب حدیث قوم و چون استعدادات کمال رسید چنانچه بران هیچ مزیدے نبود سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بمیان خلق آمد و همه را بصراط مستقیم جامع دعوت کرد -

کندوم ششمین جوه
نهایت صفو ۱۵۲ - علام

در بیان نبی و رسول

پایه مراتب رسول و نبی و...

کندوم

جوهر قدوة المحققین حضرت شیخ ابراهیم شطاری قدس سره در شرح جام جهان نما مسمی باینه حقائق نما
 میفرمایند که نبوت واسطه و بزرخ است میان رسالت و ولایت چون نبوت مشتق از انبیا راست و انبیا
 انبیا راست از حقائق الهیه یعنی معرفت ذات و صفات و اسماء و افعال و این انبیا دو قسم است یکی انبیا
 معرفت ذات و صفات و اسماء و این مخصوص ولایت مطلق است خواه از نبی بظهور آید خواه از ولی غیر نبی و دوم
 جمع آن انبیا است با تبلیغ احکام شرعیه و تادیب با خلاق و تعالیم حکمت و قیام بسیار است و این مخصوص
 رسالت است این را نبوت تشریعی می نامند و اول را نبوت توفیقی خوانند و نبوت تشریعی منتهی بحضرت
 رسالت صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم گشت فاما توفیقی که لازم ولایت مطلق است باقی است تا
 دور خاتم النبیین و ولایت محمد صلی الله علیه و آله رسالت است و نبوت اعم از رسالت و انحصار از
 ولایت زیرا که هر رسول که هست البته نبی است و هر نبی رسول نیست و هر نبی ولی است و لازم نیست
 که هر ولی نبی باشد و این اسم ولی جاری بر بندگان حق تعالی می شود و بسبب تعلق ایشان با خلاق الهی و تحقق
 بفناء ذات و صفات و تعلق به بقا بعد از فناء و صحو بعد از المحو -

دین را نبوت توفیقی گویند
 معنی نبوت توفیقی در تشریح
 تشریحی

جوهر بدانکه هر نبی که بود از آدم تا محمد رسول الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم جمله نور نبوت از شکوة
 خاتم النبیین گرفته و اگر چه وجود ظنی محمد از همه متاخر بود و اما او حقیقت خود در عالم ارواح بر همه مقدم
 و نبی بودند و حدیث گشت بنیاد آدم بین المار و الطین مخبر ازین معنی است و غیر او از انبیا در عالم
 ارواح نبی نبودند و تا آن زمان که او را نبوت نفرستادند نبی نشد چرا که مقصود آفرینش او بود و اول وجودی
 که در علم الله تعالی سرزد او بود و از مراتب او اعیان عالم و اید شده و از نور او انبیا پیدا شدند اگر چه انبیا
 پیش از اشباح ایشان هم در عالم ارواح و هم در علم الله تعالی موجود بودند و استعداد ایشان مرئوسات را
 هم با ایشان موجود و بحسب استعداد خود طالب ظهور نبوت بودند و با وجود نور محمدی که بر مثال آفتاب بود
 ایشان مانند کواکب در تحت اشعه نور وی مخفی بودند و هیچ ظهور نداشتند و همچنین بود حال خاتم الاولیا
 با جمیع که همه اولیا نور ولایت از شکوة دی گرفته و اولی بودند آدم میان آب و گل بود و غیر او از اولیا
 تا شراط ولایت که آن تعلق با خلاق الله تعالی است در ایشان پیدا نشدند

ایشان را تمام ارواح مراتب
 لطافت و اشارت طین یعنی اجسام
 بنیاست که وقت آفرینش
 خاتم النبیین

جوهر نبی آنکس باشد که فرستاده شود و بخلق از برای هدایت و ارشاد ایشان بکمال که مقدر است
 بحسب استعداد اعیان ایشان را و نبی فیصل است بمعنی فاعل از انبیا که عبارت است از خبر دادن یعنی
 مخبر از حضرت حق تعالی و ذات و صفات و اسماء و سجاات مرئوسان را یا بمعنی مفعول یعنی او را حضرت
 خداوند تعالی انبیا کرده است آن امور مذکوره -

جوهر بدانکه رسالت و نبوت اشرفی هر دو منقطع گشت و بجناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله
 واصحابه و سلم ختم شد و بسبب لقطع آست که این هر دو از صفات کونی زمانی است چون زمان آن منقطع
 گشت آن نیز منقطع شد و نبوت و رسالت منقسم بر دو قسم است قسمی تعلق به شریع دارد که آن اولاد و نوادگی
 است از جناب حق تعالی بر خلق بواسطه انبیا و آن الفطری پذیرفت قسمی دیگر خبر دادن از حقائق جناب الهی و
 اسرار غیبی و نظایر آن عالم ملکوت و کشف اسرار بوبیت است و آن منقطع نمی گردد و آنرا انبیا گویند
 جوهر بدانکه حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اکمل از جمیع انبیا اند زیرا که منظر نبوت مطلقه
 اند و جمیع انبیا و دیگر استفاضه فیض از نور نبوت آنحضرت ینمایند

اختتام نبوت اشرفی
 سبب قطع صلح
 بذات حضرت صلح

جوهر حضرت شیخ اکبر قدس سره میفرماید که خاتم الرسل نبی بودند پیش از خلقت عنصری و نبوت باقی
 رسل و انبیا بعد آمدن در عالم عنصری است پس خاتم الرسل نبی بودند در هر موطن و این را لازم است
 که ولی هم باشند در هر موطن پس آن سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم ولی و نبی بودند در هر موطن
 قبل از وجود این عالم -

جوهر در شهادت نبوت و حق رسالت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم
 قال الله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالمدی و دین الحق لیظنوه علی الدین کلمه و کفی بالانسان
 محمد رسول الله و قال الله تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین
 صاحب مصباح الهدی قدس سره میفرماید که اهل ایمان بر موجب شهادت جناب الهی و دلالت معجزات
 نامتناهی ایمان آوردند بر رسالت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم و بر تقضای نص کلام مجلی عقائد
 کردند که جمله ادیان و ملل بطور دین ایشان منسوخ شد و حکم سائر کتب منزه که بود و قرآن مجید که بر ایشان منزل
 گشت زائل و باطل و بعد از ایشان طریق نبوت مسدود است و جمله دعوتها الا دعوت ایشان مردود
 هر که از طریق متابعت ایشان روی گرداند و احکام شریعت ایشان را بر خود واجب و لازم نداند و سلب
 شیطان و عدو رحمان بود و از جمله زنادقه و بلا حده باشد و اگر خوارق عادت بر وی ظاهر شود استدراج
 خوانند که راست فرعون و قیتکه بر کنار نیل میرفت هر گاه که او روان شدی نیل با او روان شدی چون
 نیل با ایستادی با او با ایستادی و شک نیست که آن نه از جمله کرامت بود اگر چه او را تویم او را چنان
 می نمود که آن محض قدرت و عین اعجاز است بلکه مکر الهی بود تا او در کفر خود هر روز را سختر بود و از قبول ایمان
 و در ترگردن او و ما اولیا و صدیقان را برکت متابعت رسول علیه الصلوٰة و السلام ممکن است که بعضی از خوارق
 عادت مکتوف شود و آن کرامات جناب الهی بود در حق ایشان تا بدان اسطه لقیین ایشان زیاده گردد و لازم است

در شهادت نبوت و حق رسالت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

که هر که دلی و صدیق بود نشان صحت حال او ظهور کرامت باشد چه تواند بود که پایه صاحب کرامات از کسی که نه صاحب کرامت بود نازل تر باشد و حال این از حال آن کامل تر و بیشتر یعنی آنست که سبب ظهور کرامات بیشتر تقویت یقین و تائید ایمان صاحب کرامات بود و طائفه که قوت یقین ایشان در وجه کمال باشد ایشانرا بمشاهده آثار قدرت مجرد از حکمت احتیاج نیفتد ازین جهت نقل کرامات و خوارق عادات از صحابه رسول علیه الصلوٰه و السلام کمتر آمده است و از متاخران مشایخ بسیار با آنکه حال صحابه فوق حال ایشان بود و همچنین آنکه نبی لاجرم مخصوص اندو لیا بالامات ربانی از دیگر مومنان تمیزند و حق سبحانه و تعالی ایشان را در وقایع الهام صواب کرامت کند یا بخواب یا بیداری و خواب رست جزوی را جز از نبوت است

بلخ

جوهر نسب شریف محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بفتح میم بن قصی بضم قاف و فتح صاد و تشدید یابن کلاب بکسر کاف بن مخره بضم میم و تشدید یابن کعب بفتح کاف و سکون عین بن توی بضم لام و فتح همزه و تشدید یابن غالب بن فهر بکسر فاء و سکون با بن مالک بن النضر بفتح نون و سکون ضاد و مجه بن کنانه بکسر کاف و بنوین بن خزیمه بن خازمه و زاسه بر لفظ تصغیر بن مدر که بضم میم و سکون وال مملکه و کسر یابن الیاس بکسر همزه بر قول بعضی بفتح آن نزد بعضی از یاس صدر جاد همزه بزاسه صل است و صاحب مواهب گفته که این قول صحیح است بن نضر بضم و فتح ضاد مجه بن نزار بکسر نون و بزاسه بن محمد بضم میم و فتح عین مملکه و بعضی بفتح میم و سکون عین تصحیح کرده اند بن عدنان بفتح عین و سکون وال تا اینجا متفق علیه است نسب شریف میان ارباب سیر و اصحاب علم الساب و فوق آن معلوم و صحیح نیست اتفاق بر آن که آنحضرت از اولاد اسمعیل است و ابراهیم و نوح و ادریس از اجداد اویند و روایت است از ابن عباس که گفت چون آنحضرت ذکر نسب شریف خود میکرد تجاذب زنی کرد از معدن عدنان پس از آن توقف میکرد و از عمر رضی الله تعالی عنه روایت کرده اند که می گفت انتساب میکنم تا عدنان و بنید انم ما فوق آن و عروه بن الزبیر گفته که نیافتم با هیچ یکی را که نشناسد بعد از معدن عدنان و از عدنان تا اسمعیل تا آدم اختلاف بسیار است و بعضی میان عدنان و اسمعیل سی تن ذکر کرده اند که معروف نیست اشخاص و احوال ایشان و بعضی کم و بعضی بیش مدارج النبوت -

جوهر در بیان آنکه آنحضرت را نه جفت بودند و چهار سریه - اسمای ازواج مطهره - اول حضرت خدیجه الکبری رضی الله تعالی عنها بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب درسی سالگی و بروایت سی و پنج سالگی در عقد نکاح حضرت سرور عالم در آمده در آنوقت حضرت سرور عالم بیست و پنج ساله بودند و در سن شصت و پنج سالگی پیش از هجرت بسنه سال بروایت صحیح و هم رمضان المبارک وفات یافت

سنة آن سال راعام الحزن گفتند دوم حضرت عایشه رضی اللہ تعالیٰ عنہا بنت ابا بکر صدیق در شش سالگی
بنکاح در آمده در عیدین و در سن نه سالگی زفاف شد و قیتکه از هجرت هفت ماه بردایت اصح گذشته و قیتکه
وفات نبی واقع شد بهیروه ساله و در آن وقت عایشه بود و بعد آنحضرت در سن شصت و پنج سالگی شده
وفات یافت و در وقت معاویه بن ابوسفیان و در بقیع در مدینه مدفون کردند سوم حفصه بنت عمر بن خطاب
در اول ماه شعبان یا ماه آخر سال سوم از هجرت و نیز بعضی سال دوم به نکاح آنحضرت درآمد و در سال
چهل و چهارم و بردایت چهل و یکسال یا چهل و پنج سال یا چهل و هفت وفات یافت چهارم ام حبیب بنت
ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف خواهر معاویه در سن سی و نه سالگی بنکاح درآمد
در سال چهل و چهارم فوت شد پنجم زینب بنت جحش در سال چهارم هجری بقول اصح بنکاح در آمده و در سال ستم
فوت شد مدت عمر پنجاه و سه سال و در بقیع مدفون ششم میمونہ بنت حارث بن زہرہ بن کلاب بن عمرو
اندخاله عبد اللہ بن عباس در سال ہفتم از ہجرت بنکاح در آمده در سن مراجعت از عمره قضا در سال
پنجاه و یکم نقل کرد و در بقیع مدفون ہفتم صفیہ بنت حنی بن اخطب بن الحرسہ از فرزندان ہارون علیہ السلام ابن
عمران و بردار موسی علیہ السلام در سال ہفتم آن حضرت او را از برای خود اختیار فرمود و در سال نچاہم فوت شد
در خلافت عمر خطاب در بقیع مدفون ہشتم سودہ بنت زمعہ بن قیس بن عبد شمس در مدہ بعد از فوت خدیجہ
کبری بیک سال بنکاح درآمد و در سال نچاہ و چهارم در زمان معاویہ و بقول اصح در خلافت عمر مدفون
در بقیع نهم ام سلمہ بنت ابی امیہ بن میغرہ بن عبد اللہ بن عمران بن مخدوم در سال چهارم از ہجرت بنکاح
در آمده و در سال شصت و یکم فوت شد بوہرہ نماز ایشان گذارد

جوہر آنحضرت را ہفت فرزند بود و ندرتہ پسر و چہار دختر نام پسران قاسم و ابراہیم و عبد اللہ حضرت قاسم از
بطن حضرت خدیجہ الکبریٰ تولد شدہ قبل از وحی مشہور است کہ پیش از ولادت متولد شدہ بودند و دو سال رسید
و بعضی گویند ہفدہ ماہ در مکہ معظمہ مدفون و عبد اللہ از بطن حضرت خدیجہ الکبریٰ بعد وحی مشہور کینت طیب
و طاہر بعد از ولادت متولد شدہ و در مکہ معظمہ مدفون فی حجاز و بعضی گویند کہ طیب و طاہر لقب عبد اللہ است
کہ بعد از ولادت متولد شدہ بود و در مکہ معظمہ و حضرت ابراہیم از بطن ماریہ قبطی ست سربہ بود و فرستادہ بادشاہ
بود و در ششم سال ہجرت متولد شدہ ہفت ماہ بزیست و بعضی گویند ہشت ماہ یا دہ ماہ مدفون در مدینہ در بقیع
اسامی بنات آنحضرت چہار دختر از بطن حضرت خدیجہ بودند فاطمہ و زینب و ام کلثوم و زینب خیر النساء فاطمہ
کینت ایشان ام محمد لقب زاکی و تبول و راضیہ و مرفیہ و آخر ماہ رمضان و در مکہ معظمہ بعد از وحی
تولد شدہ بعد از عمر بست و ہشت سال و سہ ماہ بود بتاریخ سوم شہر رمضان سنہ یازدہم ہجری وفات یافت

سبب تسمیه فاطمه آن بود که مادر آمنه و مادر عبدالله که مادر و پدر آنحضرت بودند آنرا فاطمه نام بود در سال دوم از
 هجرت باصح روایت در آخر ماه صفر در نکاح امیر نور نبوت درآمد در آنوقت حضرت فاطمه پیشترده ساله بودند بعد از وفات
 حضرت رسالت پناه بشمس ماه رحلت فرمودند باصح روایت و نماز جنازه حضرت علی کردند و بقولی حضرت
 عباس و حضرت رقیه تولد قبل از نبوت در نکاح عتبه ابن ابی لمب بود چون او از اسلام محروم شد با مر ابی لمب
 او را طلاق داد حضرت عثمان در نکاح خود در آورد در سال دوم از هجرت فوت شد و حضرت ام کلثوم
 تولد قبل از نبوت در نکاح عتبه پس در ام ابی لمب قبل از نبوت بود چون او از اسلام محروم شد از
 جدا کرد و قتیکه رقیه بر حمت حق پیوست حضرت عثمان در نکاح خود در آورد در سال نهم از هجرت وفات
 کرد و حضرت زینب تولد قبل از وحی و قبل از نبوت در نکاح ابوالعاص ابن ربیع پس خاله او دفاتش
 در خلافت حضرت عمر و ترتیب اولاد آنحضرت نیست که اول زینب تولد شد و بعد از آن ام کلثوم
 بعد از آن رقیه بعد از آن عبدالله بعد از آن ابراهیم بعد از آن قاسم بعد فاطمه بعضی گویند اول قاسم
 بعد زینب بعد عبدالله بعد رقیه بعد ام کلثوم بعد فاطمه بعد ابراهیم و قول آخر مختار جمهور است
 و هجرت آنست که آنحضرت از تعدی کافران از مکه مدینه توجیه نموده آنرا سن هجری گویند

جو هر ولادت شریفین حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها در سنه احدی و در بعین از مولد نبی صلی الله
 تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم گفته اند و این قول ابو بکر را و نیست و این مخالف است آنرا که روایت
 کرده است آنرا ابن اسحاق که اولاد آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم همه زائیده شده اند
 پیش از نبوت الا ابراهیم زیرا که برین قول ولادت وی رضی الله تعالی عنها بعد از نبوت می شود و بیک سال
 و این جوزی گفته که ولادت فاطمه رضی الله تعالی عنها پیش از نبوت است به پنج سال اشهر روایات
 است و حضرت فاطمه اصغر بنات رسول الله است صلی الله تعالی علیه وآله و سلم و رتول و بقول
 رقیه و بقول ام کلثوم رضی الله تعالی عنهن و حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها سیده نساء العالمین و سیده
 نساء اهل الجنة است تسمیه کرده شده بغاطمه زیرا که حق تعالی باز داشت او را و جهان او را از آتش
 و وزخ و بول از جهت انقطاع دی از نساء زمان خود در فضل و دین و حسن و جمال و انقطاع و
 از سوسوی الله تعالی و زهر از جهت زهرت و بخت و جمال و کمال وی و ذراکیه و راضیه نیز از نقاب شریفین
 او است و بود اشبه ناس بر رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله و سلم و در راه و روش و صورت و سیرت و
 سخن کردن و بود آن حضرت چون می درآمد فاطمه بروی می ایستاد و می گرفت دست شریف او را و
 می بوسید چنین مبارک او را و می نشانند در جای نشست خود همچنین چون می درآمد آنحضرت علیه السلام

۱۲

بروی می ایستاد و میرفت وی بسوی آنحضرت و میگرفت دست مبارک آنحضرت را و می نشاند بجای خود
و تزویج کرد آنحضرت او را به علی مرتضی در سنه ثانیه در رمضان بعد از مراجعت از بدر و بعضی بعد از آن گفته اند
وزفات کرد در ذی الحجه و بقولے تزویج کرد در رجب و بقولے در صفر تزویج وی بامحضرت حق تعالی
و وی وی و بود پانزده ساله پنج ماهه و نصف ماه و مرتضی را بست و یک سال و پنج ماه و اقوال دیگر
نیز هست و زایند وی حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم و رقیه و محسن رقیه در زمان طفولیت وفات
یافتند و زینب را بعد از آنکه بن جعفر و ام کلثوم را بعد از آنکه بن الخطاب داد و از ایشان نسل نماند اگر چه ام کلثوم را
از عمر بن الخطاب پسری شد و نام او زید و در حدیث صحیح آمده که فاطمه سیده نساء اهل الجنة الحسن
و الحسین سید اشباب اهل الجنة و به صحت پیوسته که فرمود صلی الله تعالی علیه و سلم که فاطمه بضعت
منی من اذا با فقد اذانی و من بغضها فقد بغضنی و نیز آمده است که ان الله لغضب
بغضب فاطمه و یرضی برضاها روزی حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب کرم الله تعالی وجه بحضور
سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم التماس نمود که او دوست تراست تو از من یا من از او فرمودند
وی دوست تراست بسوی من از تو و تو عزیز تری بر من از وی و به صحت پیوسته از عایشه صدیقه رضی الله
تعالی عنهما که فرمودند بیرون رفتند حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم و بود بروی کسائی از چشم
حسن بن علی او را پیش آمد پس در زیر کسار در آورد او را بعد از آن حسین بن علی آمد او را نیز در روای
شریف آورد و نگاه فاطمه و علی آمد ایشان را نیز در آن کسار آورد پس این آیت بخواند انما یرید
الله لینهیب عنکم الرحمی اهل البیت و یطهرکم تطهیر او در شان این چهار کس فرمود من جنگی
ام با کسی که جنگ کند ایشان را و صلح کند ام با کسی که صلح کند با ایشان روزی آن حضرت
بخانه فاطمه شریف شریف آورد و دید که فاطمه جامه سبزه از چشم شتر پوشیده نشسته است آن حضرت
آب در چشم مبارک در آورد و فرمود ای فاطمه امروز بر شقت و تنگی و تیا صبر نما تا فرمای قیامت
نعم بهشت ترا باشد و روزی آن حضرت دست مبارک خود بر سینه مبارک فاطمه زهرا نهاده دعا کرد
خداوند او را از گرسنگی آزاد گردان فاطمه میفرماید تا من بودم دیگر هرگز از دل خود رحمت گرسنگی
نیافتم و آنحضرت چون بسفر میرفت آخر کس را که وداع کردی فاطمه زهرا بود و چون مراجعت
فرمودی اول کسی از اهل بیت خود که ملاقات نمودی وی بودی از گاه بجزه از دواج مطهره شریف
شریف می برد از حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما پرسیدند که از آدیبان که دوست ترا
بود بر رسول الله فرمودند فاطمه گفتند از مردان که گفت شوی بود

جوهر شجره نسب حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله
 صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم بن عبد الله بن عبد المطالب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن
 کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خذیمه بن مدرکه بن
 ایاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادبر بن ازود بن الیسع بن سلیمان بن یعرب بن سحج
 بن حمل بن قینار بن اسمعیل بن ابراهیم بن اذرن بن تاخو بن شاروح بن ارغون بن قانع بن شایخ بن
 غابر بن افشعل بن سام بن نوح بن ملک بن مثلوخ بن اختوخ بن برد بن بارود بن اسرائیل بن
 قینان بن انس بن شیبث بن آدم صلی الله علیه و السلام محبوب لسا لکین

جوهر اسم والد ماجد حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم عبد الله بود و نام والد
 ماجده آمنه بنت وهب بن عبد مناف و نیز نام والد ایشان حارث بود و نام شیر مادر طیمه چون حضرت
 سرور عالم را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حضرت آمنه در حمل گرفتند شب دوشنبه بود و شانزدهم
 جمادی الاخری و چون تولد شدند شب دوازدهم ربیع الاول بود و شب دوشنبه ختنه کرده و نان
 بریده و سرکه کشیده و ناخن چیده متولد شدند چون چهل ساله شدند نبوت یافتند و جبرئیل آمدند چون
 به پنجاه و دو سال رسیدند بمکه مراجع رفتند و عمر مبارک شصت و سه سال و سه ماه و سه روز و سه ساعت
 بود چون نقل فرمودند دوم ربیع الاول بود و بر واسطی دوازدهم روز دوشنبه ربیع الاول اول کسی
 که بر حضرت ایشان ایمان آوردند از پیران ابا بکر صدیق بودند و از کوه دکان حضرت علی و از زنان حضرت
 خدیجه کبری دوران شب که تولد شدند شب از نور گرم بود گواره حضرت ایشان را بر بام کعبه نهادند
 ماه از آسمان فرود آمد و در همد مبارک هفت بار طواف کرد و جمله ستارگان نیز از آسمان فرود
 آمدند و در همد مبارک گردیدند از محبوب لسا لکین

جوهر در مدارج النبوت مذکور است که انصار هر با مدبر بلندیهای مدینه آمده منتظر طلوع آفتاب
 جمال با کمال محمدی صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم می ایستادند چون آفتاب گرم می شد بخانسا
 بر می گشتند روزی بر حکم عادت بعد از امتداد انتظار بجانیه باز آمده بودند که ناگاه یکی از پیروان
 مقام محمود ایستاده نظرش بر کوه که قدم جماعته افتاد و دریافت که آن حضرت اند قبیلہ انصار که نزدیک
 وی بود آواز در داد مسلمانان با استقبال اجلال آن سرور بر آمدند و بالای حره ملاقات کردند
 و مبارکها و گفتند و شادیمان نمودند و جوانان و کودکان و زنان و مردان و خرد و بزرگ میگفتند
 جبار رسول الله و جابری الله و خوش نیز بعبادت می دارند با نسی می کردند و جماعه از دختران

بنی النجار بشا دمانی دت زنان بر آمدند و مخدرات قبائل انصار بر سر کوه چاد بر در سراپا و بر با مسا
 بر آمده و وصول بمدینه مطهره روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول یا سیزدهم و اختلاف محمول است
 بر رویت هلال و به دوازدهم جزم کرده است نودی در کتاب سیر از روضه واقوال دیگر نیز هست
 که از مقام صحت و درست و بر آمدن از مکه در لبت و ششم از صفر بود و خروج از غار اول ربیع الاول
 و اتفاق است میان علماء سیر که روز در آمدن در مدینه و دوشنبه بود از ماه ربیع الاول و لیکن اختلاف
 است در آن که چند ماه بود و از فضائل روز مبارک دوشنبه است که ولادت سرور انبیا و ابتداء
 نبوت و هجرت و قدم بمدینه مبارک و قبض روح مطهر همه در روز دوشنبه بود و نزول آنحضرت و نازل
 بنی عمرو بن عوف بود که مسجد قبا در آنجا بنا یافته است و هم درینجا حضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب
 بتفاوت سه روز از مکه در رسیدند و در روضه الاحباب است که حضرت امیر المومنین پیاده راه میرفت
 و پایبای مبارک از پیاده رفتن آبله کرده بود حضرت دست مبارک خویش را بر آن مالیده در
 زبان صحت یافت اتالی و این مثل آنست که در غره و خیمه چشم حضرت امیر المومنین در دیدم و آنحضرت خواب
 مبارک خود را بایلد در حال شفایافت و چند روز بعد رین مقام اقامت فرمودند بقوسه چهارم روز
 و بقوسه بست روز و بقوسه چهارم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و قول اولی صحیح تر است
 و روز جمعه وقت ارتفاع نماز بر آمد و در طریق در بطن وادی در آن موضع که الآن مسجد صغیر بنا کرده اند
 نماز جمعه بگذارد و بعد بر راه حله خود متوجه باطن مدینه با سکینه شد قبائل انصار اجتماع نموده در رکاب
 کرامت مآب روان شدند بعد از بر آمدن آنحضرت و توجه آوردن هر یک از قبائل انصار دیده
 توقع و انتظار بر راه امید و خسته سر راه آن حضرت را گرفته پیش آمده ایستادند و التماس ورود
 نزول بمنزل خود و عذر خدشگارسه و جان سپاری نمودند آن حضرت همه را دعای خیر کرده
 می فرمودند این نایب من مامور است هر جا که نشیند منزل من همانجا خواهد بود تا بموضعی رسید که مسجد
 مینف نبوی است ناقب بے اختیار آنجا نشست و آن حضرت را هم بر پشت ناقه حالتی که مخصوص
 زمان ورود می بود در گرفت پس ناقه از آن موضعی که نشسته بود برخاست و قدمی چند از آن پیشتر
 رفت و برگردید و باز همان موضع اول نشست و گویا که باین رفتن و آمدن تجدید بنا سے مسجد
 نمودن چنانکه واقع شد در ابوالیوب انصاری اقرب مواضع بود باین موضع ابوالیوب اسباب
 و حوائج آن حضرت را از پشت ناقه برداشته و بنظر شریف آنحضرت در آورده و احتمال دارد و اللہ اعلم
 که اشارتی از جانب آن حضرت نیز یافته باشد چنانکه زردیاتی که در روضه الاحباب آورده ظاهر میگردد

جوهری

درون منزل خود بر پس هم منزل ابوایوب بسعدت نزول شریف مشرف گردید و ملک فضل الله
 یوتیه من یشار و از ابوایوب می آید که گفت چون سرور عالم در منزل من شرف نزول ارزانی داشت
 پایان خانه را اختیار کرد و من و والد و فرزندان من در بالا خانه ماندیم عرض داشت کردم یا رسول الله
 مادر و پدر من فدای تو باد من در سکونت بالا خانه بسیار حرج و کلفت می کشیم که سرور انبیا در زیر باشد
 و با بالا خانه نشینم حضور بالا خانه اختیار فرمایند فرمودند که جماعه با ما اند و طوائف مردم بملازمت ما
 می آیند تو و اهل تو بر بالا خانه باشند و در روایتی دیگر آمده که ابوایوب به تضرع و التماس می بود
 تا آن سرور انبیا بالا خانه بر آمدند و اهل ابوایوب در پایان افتاده و در دست اقامت آن حضرت
 در منزل ابوایوب با صبح روایات هفت ماه بود در روایات کم پیش واقع شده

جوهر بدانکه حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در یک مبارک چهل ساله بودند که نزول
 وحی شد و بعد نزول وحی سیزده سال دیگر ماندند بعد از آنکه سوی مدینه منوره هجرت فرمودند پنجاه و سه
 ساله بودند و در مدینه منوره ده سال ماندند شش روز و شش شبه و از دهم ماه ربیع الاول
 وفات یافتند و بعضی دوم ماه ربیع الاول گویند پس بقا و حیات در دنیا شصت و سه سال بود و بعضی
 شصت و پنج سال گویند و بعضی شصت سال و بعضی شصت و دو سال و بیست و دو روز و اول صبح
 روز وفات شریف در شبینه ربیع الآخر در روز دهن بعضی پنجشنبه گویند و بعضی چهارشنبه و بعضی گویند
 وفات در و شبینه است لیکن دفن نکردند در و شبینه و بعضی روز و فن سه شنبه گویند

جوهر از فضائل روز مبارک و شبینه است که ولادت سرور انبیا صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم
 در ابتداست بعثت هجرت و قدوم بمدینه مبارک و قبض روح مطهر همه در روز و شبینه بود از تاریخ البیت
 جوهر در فوائد الفوائد کورست که حضرت سلطان المشکک قدسنا الله تعالی به برکتتم فرمودند که هر غمخیزی
 را وقت نقل خیر میگردند و فرمان می شد که تو مخیری اگر ترامی با چند گاه دیگر در دنیا باشی و اگر نیاید نقل
 کن وقت نقل جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم حضرت عائشه رضی الله
 تعالی عنها یعنی را در خاطر گذرانند که جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم که در آن
 که بر آن خوش هستند که تا چند گاه دیگر میان صحابه باشند یا عالم بقا و ندامتی در دل کرده و سوی جناب
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم نگرستند جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب
 و سلم بر بلفظ مبارک را ندند که مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین

جوهر در آداب حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم صاحب مصباح الهدایه

۲۱
 در آداب حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم

قدس سره میفرمایند که نزدیک اهل تحقیق و مجانب صدیق معلوم و محقق است که محبوب محبوب محبوب بود
 هر که محبوب محبوب را دوست ندارد و بحقیقت محب نفس خود باشد محب محبوب و محبوب را بعالت آنکه
 وسیله انتقال و محل التذاذ نفس خود دارند دوست دارند بذات و حقیقت و مجانب صادق که از علت هر
 دو او نفس صافی گشته باشند و از شائبه هستی فاصله شده خود را از برای محبوب خواهند نمود را از برای خود
 و همچنانکه محبوب محبوب بود وسیله وصول بحضرت محبوب هم محبوب بود و پیش اهل ایمان و یقین
 ظاهر است که حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم هم محبوب اند و هم وسیله حضرت حق
 سبحانه و تعالی پس محبت جناب الی اقتضای صدق محبت رسول کند صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه
 و سلم و چون معلوم شد که هر کجا محبت بود رعایت آداب لازم باشد پس بر عموم اهل ایمان و خصوصاً
 ارباب کشف و عیان رعایت آداب حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم
 واجب و لازم بود و حضرت سید عالم صلوٰة الله و سلامه علیه و آله و اصحابه اگر چه بصورت و جسمانیت
 از نظر ظاهر میان پنهان اند لیکن بصفت روحانیت بر نظر ارباب بصیرت مکشوف و عیان اند
 بلکه صورت شریعت از قالب روحانیت ایشان است پس مادام که شریعت ایشان در
 عالم باقی بود صورت ایشان با معنی حاضر باشد و اندام و حیوة ایشان با روح و نفوس است
 متصل و متواتر پس باید که بنده همچنانکه حق سبحانه و تعالی را پیوسته بر جمیع احوال خود ظاهر او
 و باطن او آفتاب و مطلع بیند باید که رسول حق سبحانه و تعالی را نیز بر ظاهر و باطن خود مطلع و حاضر و اندر
 منظم آداب است که در خاطر خود راه ندهد که بیخ آفریده را آن کمال و منزلت و علوم تبه که ایشان
 را بود مسکن باشد یا بیخ سالک بحضرت عزت راه تو اند یافت الابدالت هدایت ایشان چه
 مقسم نفس جمیع موجودات روح مطهر نبوی و نفس مقدس مصطفویست بی واسطه ایشان بیخ
 مدوا حضرت الوهیت فاقض نشود

۲۲

جو هر جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمایند که هر که احدی رسد و همت
 نکند جفا کرده باشد و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز نگذارد و جفا کرد و اگر نماز گذارد و دعا نگوید جفا
 کرد و چون دعا گوید و ابتدا از مادر و پدر نکند جفا کرد و چون مادر و پدر را بنام نه خواند جفا کرد و چون مسجد آید
 نماز نگذارد و نشیند جفا کرد و چون مصحف شریف باز کرد و نخواند جفا کرد و اگر بدعوتی خوانند و وی
 اجابت نکند جفا کرد و اگر نام من بشنود و یا بوی گل میثام وی رسد و درود نگوید جفا کرد و اگر دو کس
 بایکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر نپرسند جفا کرده باشند

کزدوم

جوهر در فوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی به برکتتم فرمودند که حضرت امیر المومنین
 افضل الصديقين رضی الله تعالی عنہ جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
 چهل هزار دینار آوردند سرور عالم صلی الله تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند که بر فرزندان و اهل بیت
 چه کند آتشه التماس نمودند که جناب مستطاب خداوند تعالی بس است در رسول او سبحانه صلی الله تعالی علیہ
 وآلہ واصحابہ وسلم و آنروز که چهل هزار دینار آوردند گلبهی پوشیده و مخی بران زده جناب سرور عالم صلی الله
 تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم آمدند همان زمان حضرت جبرئیل علیه السلام بر لباس حضرت افضل الصديقين
 بیایند جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند یا اخی این چه لباس است حضرت
 جبرئیل التماس نمودند یا رسول الله امر وز جمله ملائکه را امر شده است تا برواقت حضرت ابوبکر رضی
 الله تعالی عنہ گلیم بپوشند و میخ بران زنند

جوهر در سیر الاولیاء مذکور است که فاضل ترین همه ائمت حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله
 تعالی عنہ اند سید اهل تجرید و بادشاه ارباب تفرید مشایخ حضرت ایشان را مقدم ارباب مشاهد و مدینه
 و حضرت ایشان بیشتر شب مشغول بجناب حق سبحانه و تعالی بود و چون وقت سحر در آمد از سینه
 مبارک خود نفسی بر آورد و از آن نفس بوی جگر سوخته آمدی بدین سبب بود که حضرت امیر المومنین
 عمر رضی الله تعالی عنہ کرات میفرمودند کاشکے عمر یک موی بود و از مویهای که بر سینه مبارک امیر المومنین
 ابوبکر صدیق بود رضی الله تعالی عنہ پانزده روز رحمت مزاج ذات پاک حضرت ایشان شد و در
 سال سیزدهم از هجرت بر حمت جناب حق سبحانه و تعالی پیوستند حضرت ابی بکر صدیق بن عثمان بن
 عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرثه کینت پدر حضرت ایشان ابو قحافه است و تولد حضرت ایشان
 در آنکه است روز جمعه دوازدهم رمضان المبارک روز جمعه بوقت چاشت و عمر مبارک شصت و سه ساله
 بود و مدت خلافت حضرت ایشان دو سال و شش ماه و چهار روز است بست هفتم جمادی الاولی
 روز دوشنبه من خمس عشر من الهجرة نقل کردند در هر داده شهید شدند در مدینه منوره در خطره حضرت
 سرور عالم دفن کردند بموجب السالکین

جوهر در سیر الاولیاء مذکور است که حضرت امیر المومنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنہ امام اهل تحقیق بودند
 و در بحر محبت غریق حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمایند الحق تعالی
 علی لسان عمر و اقتدا اهل تصوف بلبس مرقع و صلابت اندر وین بدوست و قی حضرت
 امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنہ در نواحی مدینه خشت میزدند آفتاب بر پشت مبارک حضرت ایشان

سخت تباقت گرمی آفتاب اثر کرد و بنظر غضب جانب آفتاب دیدند بفرمان حضرت عورت نور از آفتاب
 بستند جهان تاریک شد و غلغلہ در مدینه طیبہ بنفتاد که مگر قیامت قائم شد بود حضرت المومنین بنظر رضا
 جانب آفتاب دیدند آن نور بدو باز بخشیدند مدت خلافت حضرت ایشان ده سال و شش ماه و پنج روز بود
 دور سنہ بست و سوم بر دست ابی لؤلؤ شهادت یافتند حضرت عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی
 بن رباح بن عبداللہ بن فرطین ذراح بن عدی بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک ہنتم محرم روز
 و شنبہ وقت صبح صادق در مکہ متولد شدند عمر مبارک پنجاہ و سہ سال و پنج روز بود مدت خلافت
 ده سال و شش ماه و پنج روز و وفات بست دوم و بروایتی بست و ششم ماہ ذی الحجہ روز پنجشنبہ
 جنازہ ایشان خود بہوا شدہ در حظیرہ سرور عالم در گورد آمد و ابو لؤلؤ غلام میغرہ بن شعبہ امیر المومنین علی
 کشت شہید شدند محبوب السالکین

جوہر حضرت عثمان بن عفان بن ابی عاص بن آیتہ بن عبدالشمس بن عبدالمناف بست سوم
 رمضان المبارک روز جمعہ متولد شدند و عمر مبارک ہشتاد سال بود و بروایتی نوہ سال و دو از وہ
 سال و دو ماہ و یازدہ روز خلافت راند و چون ایشان را بخلافت نشانند اول کسی کہ بر ایشان بیعت
 کردند حضرت علی بودند بعدہ جمیع صحابہ بیعت کردند مگر بعضی مردمان بیعت ایشان قبول نکردند نیز در
 ماہ ذی الحجہ روز جمعہ نقل کردند بروایتی غزہ ماہ ذی الحجہ بشیر برادر محمد ابابکر صغری نام را فریب داد و سزید
 بواسطہ یقبیلون یقتلون شہید گردانیدند در بقیع دفن کردند محبوب السالکین۔

۲۶

جوہر در سیر الاولیاء مذکور است کہ حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ بانواع کرم
 و فرط لطف مخصوص بود و با باس حلم و بوقور علم برصوت عبداللہ ابی رباحہ و ابی قتادہ رضی اللہ تعالیٰ
 عنہما روایت کردہ اند کہ روز جمعہ حرسب الدار از ویکی امیر المومنین عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودم
 چون غوغا بر گاہ حضرت ایشان رسید علما مان ایشان سلاح برداشتند امیر المومنین فرمودند ہر کہ
 سلاح بزرگہ از مال من آزاد و از پیش او از ترس جان خود بیرون آیدیم حضرت امیر المومنین ابی بکر
 علیہ السلام بدر سلسلے مار پیش آمدند با حضرت ایشان باز گشتم و نزدیک امیر المومنین عثمان آیدیم
 حضرت امام علیہ السلام سلام کردند و فرمودند یا امیر المومنین من بی فرمان تو با مسلمانان شمشیر تو انم کشید
 تو امام برحقی مرا فرمان دہ تا بلای این قوم از تو دفع کنم امیر المومنین فرمودند یا ابن انجی ارجع و جلس
 فی بیتک حتی یاتی اللہ بامرہ علا حسیبہ لنا فی اہراق الدمار و میان اہل سلوک این مقام فیما
 مدت و مدت خلافت حضرت ایشان دہ روز و یکم سال بود و مدت عمر ہشتاد و ہشت سال و بعضی گفته اند

۲۷

نود سال و بوقت شهادت صحیف در کنار بود روز چهارشنبه بر دست نیاز عیاض شهید شدند
 جوهر در سیر الاولیاء مذکور است که حضرت امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجه مقتدای اولیاء و پیشواست
 اصیفا بودند و باوصاف بادل و عطا و فقر میان صحابه کرام ممتاز و بقوت و شوکت از حضرت عزت بخطاب
 اسد الله الغالب مخاطب و بکثرت علم از جمله صحابه بقول انا مدینه العلم و علی بابها مخصوص لهذا قال امیر
 المومنین عمر رضی الله تعالی عنه لولا علی لملک عمر و جماعت خرد فقره از حضرت عزت بحضرت سرور
 صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه وسلم در شب حراج رسیده بود میان خلفای اربع مشرف گشتند لاجرم تار و زینت
 نسبت سنت الباس نرد مشایخ از حضرت ایشان مانده و این کار دینی استقامت از حضرت ایشان گرفت
 و جناب ایشان را در تصرف مقامی رفیع است و شانی عظیم و در حدیث صحیح است که حضرت سرور عالم صلی الله تعالی
 علیه وآله و اصحابه وسلم حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما را فرمودند که ترا در نکاح مردی آورده ام که عرفان او از
 همیشه است و ایمان او از همیشه - در سنابل از کتاب سیر منقول است که میان جناب اسد الله الغالب
 کرم الله تعالی وجه و حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه وسلم محبت از عهد کودکی بود و حضرت
 اسد الله الغالب در ایام جا بایت بت پرستی نکرده حضرت ایشان را در بتکده می بردند و میگفتند که تو چرا سجده
 میکنی میفرمودند که چون بت را سجده کنم سر من درد میکند و در باطن من میگردد که جاد است بے روح که از
 ایشان بیخ منفعت نباشد سجده انجمن جادات باطل است و چون این کلمات را حضرت امیر المومنین حمزه رضی
 الله تعالی شینند خوش شدند و حضرت اسد الله الغالب را در کنار گرفتند و فرمودند ای علی مستقل در کلمات خود
 باشی که بت پرستی کار بزرگان ما نبود حضرت ایشان فرمودند ای عم مراجعت و برادری با محمد بن عبد الله است
 که او همیشه حق پرستی دارد و حضرت امیر المومنین حمزه فرمودند که محمد اخلاق پیغمبران دارد امید دارم که محمد پیغمبر شود
 و ما بدو ایمان آورم و روزی علی مرتضی در خدمت حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم آمدند و حضرت ایشان را
 خوش و شاد یافتند عرض کردند که هر زمان که می آدم رخ مبارک را از رو چشم سرنخ و گریان می یافتم امروز خوش
 خرم می بینم سرچسپت فرمودند یا علی انت انی فی الدنیا و الآخرة امر و بر من وحی نازل شد و جبرئیل علیه السلام
 بر من سوره اقراباسم ربک الذی خلق بیاورد و پیغمبر آخر زمان منم جناب امیر المومنین خوش شدند و عرض
 کردند یا سیدی ابوبکر صدیق باشا عهد کرده بود که چون بر محمد وحی نازل شود ما ایمان آریم ابوبکر را خبر کنم
 پس رفتند و حضرت صدیق را ازین حال خبر کردند حضرت ایشان فرمودند که محمد این است او در تمام
 عمر خود هرگز دروغ نگفته اکنون هم دروغ نگوید پس جناب امیر و حضرت افضل الصدیقین بحضرت
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه وسلم آمدند و لاله الا الله محمد رسول الله گفتند و ایمان درو

۲۸

و اول کسی که میان پیران ایمان آورد حضرت افضل الصلحین بودند و میان کودکان جناب علی مرتضی و جناب
 امیر و مجاهد و ریاضت چنان بودند که در میان نیاید و در خانه حضرت ایشان سه چهار فاقه شدی و زفاقه
 نیز شده است سر فقر خود با کسی نگفتی و با حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم نیز نکشادی
 حضرت علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب چون بخلافت نشستند همه صحابه بر ایشان بیعت کردند مگر بعضی
 بیعت قبول نکرد و در روضه الاجاب سطور است که ارباب سیر و تواریخ آورده اند که چون واقعه قتل حضرت
 عثمان بن عفان بوقوع پیوست جناب ولایت تاب در خانه خود نشست و در اختلاط با مردم من کل الوجوه
 بر بستار و سواد علماء عصر روی بعبثه علیه و سده سینه آوردند تا مبعیت با وی استحکام دهند آنروز اجابت
 نفرمودند و ای آنکه بعد از پنج روز از واقعه حضرت عثمان مصریان با الهالی مدینه گفتند نزد مرتضی علی رفته التماس
 قبول منصب خلافت باید نمود پس با اتفاق به آستان رفته گفتند یا امیر المومنین عالم را چاره نیست از امامی و
 پیشوائی و خلیفه و مقتدا و نمیدانم در روزگار از تو باین کار احق و اولی جواب فرمودند و باین کار سلیست
 بر هر که شما اتفاق کنید من باشما متابعت کنیم بجز من رسانیدند تا تو در میان ما ایما باشی که ایاری و زون
 فرمودند که شمار این مرتبه نیست که مقصدی نصب امام شوید این کار تعلق برای و رویت اهل بدو دارد
 که ارباب صل و عقده و اصحاب رفیع القدر هر مردی که ایشان بخلافت در ریاست قبول نمایند خلیفه او خواهند بود
 این کلام تبیین حضرت را باین شرح و بسط چون بان طائفه جلیل القدر رسانید جمہور ایشان که در مدینه
 بودند بر سر سرای آنحضرت آمده استدعای مباحث نمودند چون هجوم و الحاح ماجرو انصار بدین مشاوت
 از خانه خویش بیرون آمده متوجه مسجد نبوی شده خطبه فصیح و بلیغ خواند مشتمل بر حمد و ثنای خداوند عالم و
 در دو بر سر در عالم بعد از آن فرمودند ای گروه مومنان رضی سبتید باین که من شیخا بشیم بگفتند آری
 جوهر روزی ده نفر کافران بحضور حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم عرض کردند که ما
 یک یک نفر یک مسأله را بتکرار از حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله تعالی
 وجه سوال کنیم اگر هر کدام را جواب غیر مکرر بفرمایند حدیث انا مدتیة العلم و علی با بهما بر حق و اینم پس یکا ما
 و سوال کردی با علی علم افضل است یا مال فرمودند علم گفت بجه دلیل فرمودند که علم میراث پسر است و مال
 میراث کافران دوم گفت که علم افضل است یا مال فرمودند علم گفت بجه وجه فرمودند علم تر انگبان است
 و مال را تو سوم گفت که علم افضل است یا مال فرمودند علم گفت چگونه فرمودند علم را و دست بسیار اند و مال
 و ثمن بسیار چهارم همین سوال کرد فرمودند علم گفت بجه طور فرمودند اگر از مال چیزی بدهند کم گردد از علم هر
 نصح کنند کم نشود بلکه زیاده شود پنجم همین سوال کرد و وجه پرسید فرمودند صاحب مال را بخیل دشوم گویند و صاحب

۲۹

علم را عظیم نمایند ششم سوال کرد و وجه پرسید فرمودند مال را از فرزندان نگاه باید داشت و علم را احتیاج نگهبانی
 نباشد هفتم سوال کرد فرمودند علم روشن کند دل را و مال دل را سیاه کند هشتم سوال کرد فرمودند که مال را حساب
 است و علم را حساب نیست نهم سوال کرد فرمودند علم همراه تو با آخرت برسد و مال را به دنیا گذارند دهم سوال
 کرد فرمودند آنکه علم دارد و دعوی بندگی کند و مال دارد و دعوی فرعونی پس همه کافران بحضور حضرت سرور عالم صلی الله

تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم مسلمان شدند

جوهر امام اول امیر المؤمنین علی کنیت ابوالحسن و ابوتراب و لقب حیدر و تفضی و یسوب الدین و امام
 المتیقن و پدر ایشان عمران و کنیت ابوطالب و مادر ایشان بی بی فاطمه نسبت اسد بن هاشم بن عبدمنان
 سیزدهم رجب روز جمعه در خانه مبارک در وجود آمده بعد از عام فیل سی سال و عمر شصت و سه سال
 بود و قاتل ایشان عبد الرحمن بن ملجم و در شب او نینبست و یکم رمضان سنه اربعین من الهجرة و
 قبر در نجف از بلاد کوفه مدت امامت و خلافت پنج سال و نه ماه و فرزندان ایشان امام حسن و امام حسین
 و محسن مات صغیر و محمد اکبر و عثمان اکبر و عثمان اصغر و عمر اکبر و عمر اصغر و جعفر اصغر و محمد اصغر و عبد الله و عباس
 اصغر و ابوالقاسم و غوث و زید و زینب کبری و زینب صغری و رقیه کبری و رقیه صغری ام المومنین
 و زینب و ام الکرام و امامه و زینب و امهانی و ام سلمه و میمون و خدیجه و فاطمه و متحنه و امام محمد حنفی و عباس
 اکبر و جعفر اکبر و معاشن و یحیی - امام دوم امام حسن کنیت ابو محمد و لقب زاهد و بسط مادر ایشان حضرت
 فاطمه نسبت رسول الله تولد در شب پانزدهم رمضان سنه هجری در مدینه و عمر چهل و شش سال و پنج ماه
 و دو نیم روز سنه نهمین من هجرت و فات یافت و قاتل ایشان شعیب الکبری بوده زن امام حسن جد نام
 نسبت اشعث بن قیس او را زهر داده و فات ایشان بعد از سی و نه سال و بعد علی ده سال و بعد از
 فاطمه سی و هشت سال و شش ماه و نیم ماه صغر قبر در بقیع مدت امامت ده سال و فرزندان ایشان زید و
 قاسم و عبد الله و یعقوب و حسین و عبد الرحمن و اسمعیل و محمد طلحه و حمزه و حسن ثانی و فاطمه و ام عبد الله و ام سلمه
 و رقیه و ام الحسن در بعضی رسائل است که فرزندان امام حسن پانزده اند هفت پسر و هشت دختر و امام
 سوم حضرت امام حسین کنیت ابو محمد و لقب رشید و بسط مادر ایشان فاطمه نسبت رسول الله تولد در نیمه رمضان
 سنه چهارم هجری در مدینه و عمر پنجاه و شش سال و دو ماه و قاتل ایشان عمر بن جوشن و فات دهم محرم
 سنه احد و سنین هجری قبر در کربلا مدت امامت پانزده سال و فرزندان ایشان یازده و دو دختر
 از جمله علی اکبر علی اصغر عبد الله فاطمه سکینه و در رسائل دیگر هشت فرزند چهار پسر و چهار دختر امام چهارم
 حضرت امام زین العابدین کنیت ابو محمد و علی و لقب اسحاق و زین العباد و مادر ایشان شهر بانو تولد

۳۰

به نهم شعبان مدت عمر نجاه و هفت سال قاتل شان عبدالمکرم دان وفات هیز دهم محرم قوبر بقیع مدت است
 هفده سال و فرزند ان امام محمد باقر و عبد الله و حسن و حسین اصغر و زید عماد و علی اصغر و خدیجه و علییه و ام کاظم
 امام نجم امام محمد کنیت ابو جعفر نقیب باقر و اور ایشان فاطمه بنت حسن و تولد ماه رمضان عمر نجاه سال قاتل
 ایشان ابراهیم ابن ولید وفات و زدی الحجه قوبر بقیع مدت امامت هیز دهم سال و فرزند ان امام جعفر
 عبد الله و جعفر ابراهیم و علی و زینب و زینب -

جوهر جگر نبد مصطفی صاحب الجود و السخا ابو محمد حسن مجتبی رضی الله تعالی عنه بن علی بن ابی طالب کرم الله
 تعالی وجهه امام دوم انداز ایتمه اهل بیت و ولادت حضرت ایشان روز سه شنبه پانزدهم ماه رمضان سال
 سوم از هجرت در مدینه واقع شده اکثر اوقات حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مرکوب میشدند
 و حضرت ایشان را حضرت امام حسین علیه السلام را را کب می ساختند و می فرمودند که نزد یکت پروردگار
 ما بهترین خلایق ایشانند و دوستی ایشان باعث نجات است و دشمنی ایشان جز گمراهی و ضلالت باریان
 حدیث شریف مثل اهل بیتی مثل سینه لوح چون حضرت علی کرم الله تعالی وجهه شریعت شما دست
 چید روز دیگر در رمضان سال چهل و هجری امیر المومنین حسن رضی الله تعالی عنه بجای پدر بزرگوار بر سر آمد
 خلافت نشست چهار هزار مرد با حضرت ایشان بیعت نمودند تا مدت شش ماه چون حضرت سید عالم
 فرموده بودند که ایام خلافت بعد از من سی سال است از آنجا که بست و نه سال و شش ماه خلفاء اربعه بر
 سر خلافت تمکن بودند و شش ماه که از جمله سی سال نمانده بود حضرت امیر المومنین امام حسن علیه السلام
 تمام کرده چون دید که معاویه در طلب حکومت بقرار است و خون مسلمانان درین امر ریخته خواهد شد امر حکومت
 را بمعاوید تسلیم کرد و خود در مدینه طیبه گوشه گرفت صاحب خزانه جلای فریاد که با این همه خاطر معاویه نیار امید
 جوده نیت اشعث زن حضرت امیر المومنین حسن علیه السلام را بوعده با فریفته ساخت آن ناقص العقل
 والدین موجب گفته معاویه امام معصوم را مسموم ساخت چون حضرت المومنین دید که ایام حیات آخر رسیده
 حضرت امیر المومنین امام حسین علیه السلام را طلب فرموده خلافت و امامت را حواله نموده بتاریخ بست و
 هشتم ماه صفر سنه خمسین هجری جان بجانان تسلیم کرد ایام حیات حضرت ایشان چهل و هفت و مدت
 خلافت شش ماه بود و پسر و شش دختر گذاشتند چنانچه مفصل این ماجرا در روضه الصفا مطبوع است
 مرآة الاسرار و چون قدریان غلبه گرفتند و مذموب اعتزال در جهان پراگنده شد حضرت خواجرجن بصری
 قدس سره بخدمت حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه نامه نوشت و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم
 السلام علیک یا ابن رسول الله و قرة عینی و رحمة و برکاته که شما جنگی نبی باشم چون گشت تیار و دانید

۱۰۱

در دریای شرف هر که تسبیح شهاب بود نجات یا بد چون سحابان کشتی نوح که بران نجات یافتند مومنان چه غیرت
 اے ابن رسول اللہ در حیرت مادر قدر و اختلاف مادر استطاعت تا بد انیم که روشنی شما اندران چیست در هرگز
 منقطع نخواهد شد علم شما بعلوم خدا سے عزوجل و اولنگاه دارنده و حافظ شماست چون این نامه رسید جواب
 نوشت بسم اللہ الرحمن الرحیم آنچه نوشته بود این از حیرت خود و از آنکه میگوئے از امت ما اندر قدر و آنچه
 را سے من بران مستقیم است انیست که هر که بقدر خیر و شر از خدا تعالی ایمان نیارد کافرست و هر که خلاص
 بد و حواله کند فاجر یعنی انکار تقدیر مذہب قدر بود و حواله محاصی بخدا تعالی مذہب جبر پس بخداست اندر
 کسب خود بمقدار استطاعت از خدا سے عزوجل درین مابیان قدر و جبرست یعنی جمله خیر و شر بقدر خدا تعالی
 است اما با اختیار تو موجود میشود مرآة الاسرار

جوهر حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بن علی ابی طالب کرم اللہ وجہہ امام سوم انداز امیہ
 اہل بیت ولادت حضرت ایشان روز سه شنبه ماه شعبان سال چهارم از هجرت در مدینه واقع شده
 و شش ماهه متولد گشتند حضرت ایشان فرمودند شفیق ترین برادران تو بر تو دین است از آنچه نجات
 مرد در دین بود و هلاکش در مخالفت آن کسے سوال کرد که نهایت بندگی چیست فرمودند که نهایت
 کار بنده آنست که از اختیار خود بر خیزد یعنی در ذات احدیت چنان غرق گردد که خود را در میان نه بنید
 روزی مردی آمد گفت یا ابن رسول اللہ من درویش در مانده ام و اطفال دارم مرا قوت معیشت
 سے باید فرمودند که بنشین که ما را از تو در راه است بسے بر نیاید که پنج صره دینار بیاورد آنحضرت هر پنج
 صره بدان درویش داده و از دوسے عذر خواست که ما را سوز در دار ما از اهل بلائیم و از راحت دنیا باز مانده
 و مراد هاسے خود گم کرد و صاحب تاریخ طبرکے سے آرد که چون معاویه این اسے سفیان ببرد و موافق
 وصیت و کے یزید بن معاویه بر مسند حکومت بنشست با همه اهل شام بیعت بستد و نامه بر اسے
 ولید بن غنم که از نزد پدرش حاکم مدینه بود فرستاد که از چهار تن بیعت من لبان یکے عبد الرحمن بن ابوبکر
 صدیق دوم عبد اللہ بن عمر فاروق سوم عبد اللہ بن زبیر چهارم حضرت امام حسین علیہ السلام اگر
 بیعت قبول کنند بهتر و الا کار آنها بلسان ولید بموجب صلح مروان بن حکم با هر چهار بزرگ مستحق
 خلافت را تکلیف بیعت یزید نمود هر گاه که ایشان بر حکومت معاویه راضی نبودند بر یزید چه طور بیعت
 کنند به جهت دفع شر متوجه مکہ شدند و چون این خبر شایع شد که حضرت امام همام بیعت یزید قبول
 نکردند و بیکر رفتند مردم کوفه ازین خبر شاد گشته محضر بانوشتند در سولان پیش امام علیہ السلام
 فرستادند و دوازده هزار متفق شده پیغام فرستادند حضرت امام حسین با جمیع قبیلہ متوجه کوفه شدند هر چند

۳۲۲

عبد اللہ بن عباس منع کرد کہ کو فیان میو فاند اگر کو فیان دوستدار شماند چرا خلیفہ یزید را از کوفہ بدر کردند
 الغرض عرض عبد اللہ بن عباس سو و مند نشد و ہمراہ امام چہل سوار و صد پیادہ بود از مکہ روانہ گشتند ہونہ
 یزید بوسے خبر رسانید نیز یزید چون با پیچیدہ عبد اللہ بن زیاد را نامہ نوشت کہ از انجا لشکر جمع کردہ سر راہ امام بگیر
 اگر جمعیت من قبول کند مہتر والا اورا با جمع ہوا خواہان او کیش عبد اللہ بن زیاد ملعون عمر بن سعد را با چہار ہزار
 کس بر اسے کشتن امام تعیین نمودہ روسے با وہ نہاد اول ماہ محرم سال شصت یک بود شخصے امام را دیدہ
 گفت اسے امام مسلمانان کجا خواہے رفت فرمود بکوفہ گفت باز کردید انیک لشکر عمر بن سعد با چہار ہزار کس
 رسید و مسلم بن عقیل را کہ پیشتر بکوفہ فرستادہ بود اورا کشتہ است حضرت امام از انجا کوچ کردہ بدشت کرد بلا
 فرود آمدند از عقب عمر بن سعد رسید و مردم کوفہ میو فاسے کہ وہ با او متفق شدند و آب فرات را با اتفاق
 یکدیگر بر روسے اہل بیت رسول خدا بستند تا بے آب ہلاک شوند یک ہفتہ از گفت و شنود گذشت روز جمعہ
 بتاریخ دہم محرم سنہ شصت و یک ہجرے از صبح جنگ آغاز شد امام معصوم با جمیع برادران و فرزندان
 وغیرہ بے آب تشنہ در جنگ مشغول گشتند و آخر روز نہ کو را پنج برادر و سہ فرزند و ہشتاد تن از اصحاب
 شربت شہادت چشیدند و سر حضرت امام بریدہ پیش یزید لعین بردند مدت حیاتش پنجاہ ہشت سال
 و بقولے پنجاہ و ہفت سال و سہ ماہ و دو روز بود چہار سپرد و دو دختر داشتند و صاحب تاریخ طبرے
 گوید کہ جمع کشتگان کہ بلا سہ روز افتادہ ماندند بعد از ان دوران بنے اسد آمدہ امام حسین را بگور کردند
 و علی اکبر بن حسین را در پایان قبر پدر دفن کردند و دیگر شہد ارا بیک موضع در خاک مستور ساختند
 و حضرت عباس بن علی کہ علم دار و محبوب ترین برادران حضرت امام بودند در حیات امام چند
 ساعت پیشتر تر دوات نمایان کردہ شربت شہادت چشیدند ایشان را بر سر راہ عارضیہ مدفون ساختند
 حضرت امام زین العابدین مرخص بودند تا امانت خلافت و امامت مع وصیت بوسے ایشان حوالہ
 نمودہ جان بجانان سپرد و از فرزندان علی مرتضیٰ محمد صنیفہ و عمر زندہ ماندند کہ ہمراہ امام بنو ہند
 سید محمد گیسو دراز در مصنفات خود می نویسند کہ من حیرانم بر محبت ان امت محمدی کہ مردم امت
 فرزندان پاک نہاد آنحضرت را بے گناہ کشتند و باز مسلمانے آنها کمال خود ماند و از ملفوظات
 خواجگان حقیقت ما اکثر جا حضرت گنج شکر و دیگر خواجگان فرمودہ اند کہ این کافران چرا فرزندان
 رسول علیہ السلام را بے گناہ کشتند و بعد از شہادت امام حسین یزید بن معاویہ بشر بے دوام الفت گرفت
 وہ رواستے آنکہ گفت کہ از دین محمد بزار شدہ در ملت عیسیٰ مریم درآمد ہر آہ الاسرار

جوہر وارث علم و مثل مصطفوی و متصرف ولایت مرتضوی حضرت امام علی زین العابدین

بن حضرت امام حسین امام چهارم انبیا در ایشان شهر بانوبت یزدجرد شهر یار بن خسرو بن هرزبن نوشیروان بود
 و در روضه الصفا و حبیب الیسر مطورست که در زمان خلافت امیر المومنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ سه دختر یزدجرد
 اسیر کرده آورده بودند هر سه را حضرت اسد اللہ کرم اللہ تعالیٰ وجہہ در حصہ خود گرفتند که اینها دختران ساطین
 عجم اند و ذوق ایشان مناسبت ندارد پس یکی را بحضرت امام حسین بخشیدند از وکے حضرت امام زین العابدین
 متولد گشتند و یکی به محمد بن ابوبکر صدیق دادند از وکے قاسم بوجود آمد و یکی را عبد اللہ بن عمر فاروق عتبات
 کرد از وکے سالم تولد نمود پس علی بن حسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد اللہ خاله زاد یکدیگر بودند و
 تولد امام چهارم روز جمعه پانزدهم جمادے الآخر و بروایتی در ماه شعبان سنه ثمان و ثلثین ہجر سے
 واقع شد اسم شریفش علی بود و کنیت وکے ابو محمد و ابو القاسم نیز گفته اند و انقباب وکے زین العابدین
 و ذکے و امین است و در زمان شہادت حضرت امیر دو سالہ بودند و در واقعہ کہ بلاست و سه سالہ عمر
 داشتند کہ بعد از شہادت حضرت امام بر سجد امامت نشستند محمد حنیفہ بن سطلے در باب امامت با وکے
 منازعت نمود امام زین العابدین فرمودند کہ در خانہ کعبہ نزدیک حجر الاسود رویم و از وکے پرسیم کہ امام
 زمان کیست پس ہر دو باتفاق نزد حجر الاسود رفتہ سوال کردند جسہ الاسود بزبان فصیح گفت کہ
 امامت بعد از حسین بن علی بطعے بن حسین رسیدہ است و امام زمان اوست روز سه شنبہ ہر دہم ماہ
 در سنہ خمس و سبعین ہجر سے در زمان سلطنت ولید بن عبد الملک بن مروان بہ ریاض جنان شافتند
 و در بقیع مدینہ پہلوکے عم خود حضرت امام حسن مدفون گشت مدت عمر پنجاہ و ہفت سال و ایام آتش
 سی و چہار سال و بقول اکثر مورخین ولید بن عبد الملک بن مروان آن امام معصوم را زہر داد حضرت
 ایشان یازدہ سپرد و چہار دختر داشتند - مرآة الاسرار

جوہر مفقوح حقائق و معارف حضرت امام محمد باقر بن زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم امام پنجم
 مادر ایشان نبت امام حسن بود و لادتش روز جمعہ سوم ماہ صفر و بقولکے غرہ ماہ رجب سنہ سبع و خمیس
 ہجر سے در مدینہ واقع شدہ اسم شریفش محمد است و کنیت ابو جعفر و القالیش باقر و شاکر و ہادے
 گفته اند در زمان شہادت امام حسین سه سالہ بودند و در وقت وفات پدر خود سے و ہشت سال عمر داشتند
 کہ بر سجد امامت نشستند کمالات حضرت ایشان بسیار است درین مختصر گنجائش ندارد و روز دو شنبہ
 ہفتم ذی الحجہ سنہ اربعہ عشر و مائتہ در زمان سلطنت ہشام بن عبد الملک بفر دوس اعلیٰ شافتند و بقول
 اکثر ارباب تاریخ ہشام بن عبد الملک امام پنجم را زہر داد مدت عمر پنجاہ و ہفت سال و ایام آتش
 نوزدہ سال مدفون در بقیع مدینہ نزدیک مرقد بہشت آمین امام زین العابدین است پنج سپرد و دو دختر داشت

۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰

دلقوے شش سپر ویک دختر و بقولی سپر ویک دختر داشت مرآة الاسرار

جوہر سر حلقہ اہل کمال امام ابو عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ امام ششم اندو
شش ہجرت عالم از روسے حقیقت متصرف بود و مادر حضرت ایشان ام فروہ بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر
صدیق است و ولادتش روز شنبہ و یا یکشنبہ ہفتم ربیع الاول سنہ ثلاث و ثمانین واقع شدہ اسم مبارکش
امام جعفر و کنیت ابو عبد اللہ و ابو اسمعیل و لقبش صادق و صاحب بر و فاضل و طاہرست در وقت جد خود
امام زین العابدین پانزدہ سالہ بود و بقوے و وارزہ سالہ و در زمان انتقال پدر خود امام محمد باقر علیہ السلام
سالہ بود و در وایتی سے یک سال عمر داشتند کہ بعد از پدر بر سنا امامت پیشستند و کمالات حضرت
ایشان از شرق تا غرب فرارسیدہ روز دوشنبہ پانزدہم ماہ رجب سنہ ثمان و اربعین و ماتہ در زمان
سلطنت ابو جعفر منصور و واسقے از خلفا بنی عباس بہ ریاض رضوان شافت و بقول اکثر مورخین آن جناب
را منصور و واسقے زہر دادند حیاتش شصت و ہشت سال و بقوے شصت و پنج سال و ایام امامت
سی و چہار سال بود و شش سپر ویک دختر داشتند و بقول اصح ہفت سپر و چہار دختر بودند از انجملہ کلان
آئیل بود مرآة الاسرار

۱۳۵

جوہر امام ششم امام جعفر و لقب صادق و مادر حضرت ایشان بی بی افروز بنت قاسم تولد در
ربیع الاول و عمر شریف شصت سال وفات در شوال و قاتل حضرت ایشان ابو جعفر و نقی و قبر شریف
در بقیع و مدت امامت سے و پنج سال و فرزندان حضرت ایشان موسیٰ و اسمعیل و اسحاق و عباس
و محمد و علی و عبد اللہ و ام فاطمہ -

۱۳۶

جوہر امام ہفتم موسیٰ کاظم کنیت ابو الحسن و لقب کاظم مادر ایشان بے بے عمیدہ بانو تولد در صفر
عمر پنجہ و چہار سال و قاتل ایشان ہارون رشید قبر در بغداد و فرزندان ایشان امام علی و ابراہیم و عباس
و قاسم و اسمعیل و جعفر و ہارون و حسن و احمد و ہارون و حمزہ و محمد و عبد اللہ و اسحاق و حسین و اسمعیل
و سلمان و فاطمہ الکبریٰ و فاطمہ الصغریٰ و ام کلثوم و ام جعفر و لیانہ و زینب و خدیجہ و علیہ و حلیمہ در انہم
دائیرہ عائشہ و ام سلمہ و میمونہ -

۱۳۷

جوہر - امام ہشتم امام علی رضا کنیت ابو الحسن لقب رضا مادر ایشان ام ولد و ولادت در مدینہ روز پنجشنبہ
پانزدہم ربیع الاول سنہ ثلاث و خمیس و ماتہ و شہادتہ در سبایا طوس روز جمعہ بستی و یکم رمضان سنہ ثلاث
و مائتین ہجرے عمر چہل و نہ سال قاتل شان مامون رشید قبر در طوس و آنرا شہد گویند مدت
امامت بست سال و حضرت ایشان را پنج سپر بودند و یک دختر موسیٰ اکبر و جعفر و

۱۳۸

الاعوان

والوالحسن علی و ابراهیم محمد تقی

۳۹ جوهر امام نهم امام محمد کنیت ابو جعفر و لقب تقی و مادر ایشان ریحانه تولد رمضان عمر بست و پنج سال وفات ذی القعدة قبر بغداد قاتل شان عبدالعزیز مدت امامت هفده سال ایشانرا یک پسر بود اسم تقی۔

۴۰ جوهر امام دهم علی و کنیت ابوالحسن ثالث چه ابوالحسن اول علی بودند دوم علی موسی الرضا سوم علی پادشاه و عسکر کے نیز بہت لقب تقی مادر ایشان بی بی افزون ولادت در مدینہ سوم رجب سنہ اربع عشر و مائتین عمر چہل سال قاتل ایشان ابو فضیل قبر در سامرہ نزدیک بغداد مدت امامت سی سال فرزند ایشان حسن و حسین جعفر و محمد و عائشہ وفات در زمان مستنصر خلیفہ در سرمن راسے روز و شبہ آخر جمادی الآخر سنہ اربع و مائتین و قبر و سے در سراسے و سیت در سامرہ و عقب او سہ پسر حسن و حسین و جعفر اباجعفر کنیتش ابو عبداللہ مشہور است

۴۱ جوهر امام یازدہم امام حسن کنیت ابو محمد لقب زکی و عسکر کے مادر شان ام ولد ولادت حضرت ایشان در مدینہ نوزدہم ربیع الاول سنہ احد و ثلثین و مائتین ہجرے قبر در پہلوی پدر در سرمن رای عمر بست و نسال قاتل شان زبیر بن جعفر قبر در سامرہ نزدیک بغداد و حضرت ایشان یک پسر نامش محمد بن حسن۔

۴۲ جوهر امام دوازدهم امام محمد کنیت ابوالقاسم و لقب مہدی آخر الزمان و ایشان از اولاد امام حسن عسکری شونہم وقت کہ حق تعالی خواہد فرج کند

۴۳ جوهر بعد از شہادت امیر المؤمنین امام حسن رضی اللہ تعالی عنہ معاویہ بن ابے سفیان دہ سال حکومت نمود پانزدہم رجب در سال شصت ہجرے بمرض طاعون در دمشق وفات یافت دلادتش پیش از بعثت پنج سال بود و در سال ہشتم از ہجرت ایمان آورد و در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالی عنہ حاکم شام شد و بست سال در ایام خلافت حضرت عمر و عثمان حکومت کردہ و دہ سال دیگر بعد از معاودت حضرت اسد اللہ الغالب بجانب کوفہ حاکم بود عمرش بقولے ہشتاد و ہشت و بقولے ہشتاد و پنج سال بود و وزیر او پسرش یزید ابو منصور رومے بودہ است و نہ پسر داشت از انجما حکومت ممالک بہ یزید جوہالہ نمودہ مرآة الاسرار

۴۴ جوہر در ملفوظ حضرت امیر سید محمد گیسو در از قبس سرہ مذکور است کہ خلافت از حضرت سید عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ و صحابہ وسلم ہر دو نوع است خلافت کبرے و خلافت صغریے خلافت کبرے خلافت باطنے است و خلافت صغریے خلافت ظاہرے و خلافت کبرے باجماع امت مخصوص است

بحضرت امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ و خلافت صغریٰ باجماع سینان حضرت امیر المؤمنین
 افضل الصدیقین راست رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شیخ سعد الدین قدس سرہ در شرح رسالہ کبیرہ
 میفرماید کہ حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم داعی و ہادی امت بودند چون رونق افروز
 عالم بقاشد نہ صحابہ را داعی و ہادی گذاشتند و خلافت کبریٰ مخصوص بحضرت امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب است
 کرم اللہ تعالیٰ وجہہ و بعضی را خلافت صغریٰ بود و بعضی را نہ صغرے و نہ کبریٰ و از حضرت امیر المؤمنین
 اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ از خلافت کبریٰ خلفا شدند و از ان خلفا خلفا و دیگرے شونہ و تاقیات
 این سنت جناب الہی جارے خواهد بود اما اجازت تامہ و مثال کہ سلف خلفا را دادہ اند و امر دیگران
 را مے دہند مشروط بشرط مے کنند چون آن شرط مفقود شود بحکم اذا انتفى الشرط انتفى المشروط
 تحقیق خلیفہ مانند دواعی و مرشد و ہادے و شیخ باصطلاح صوفیہ خوانند و میفرماید کہ مشہور چہادہ
 خانوادہ اند کہ ہمہ تعلق بحضرت امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ دارند و در شرح
 عوارف دوازده امام میفرماید پس در اصل دوازده خانوادہ اند یکے اوہمیان کہ توایے بحضرت ابوجان
 سلطان ابراہیم بن ادہم قدس سرہ دارند و دوم طیفوریان کہ توایے بحضرت شیخ بایزید طیفور بن عیسیٰ
 بسطامے قدس سرہ دارند سوم محاسبیان بحضرت ابو عبد اللہ بن حارث محاسبے قدس سرہ چہارم قصاریان
 بحضرت ابوصالح حمدون قصار قدس سرہ پنجم جنیدیان بحضرت ابوالقاسم شیخ جنید بغدادے قدس سرہ
 ششم نورانیان بحضرت ابوالحسین محمد نور کے قدس سرہ ہفتم سہلیان بحضرت ابومحمد سہل بن عبد اللہ
 تشرے قدس سرہ ہشتم حکیمیان بحضرت ابوعبد اللہ بن علی حکیم ترمذی قدس سرہ نهم خرازیان بحضرت
 ابوسید احمد بن عیسیٰ الخراز کے قدس سرہ دہم حلاجیان بحضرت ابومنصور طاج قدس سرہ یازدہم سیاریان
 بحضرت ابوالعباس قاسم حمد کے السیار کے قدس سرہ دوازدهم حقیفیان بحضرت ابوعبد اللہ محمد بن حقیف
 قدس سرہ اما خانوادہ چہشتیان متفرع از اوہمیان است و خانوادہ سہروردیان متفرع از جنیدیان
 جوہر حضرت شیخ اکبر قدس سرہ میفرماید کہ آدن آدم علی نبیا وآلہ و علیہ السلام درین دار حبت جزا
 بنود بلکہ از حبت ظہور خلافت و سیادت حضرت ایشان بود۔

۲۵

جوہر اول خلیفہ در خلافت صغرے ابوبکر بعدہ عمر بعدہ عثمان بعدہ علی خلافت ابوبکر باجماع صحابہ است
 و خلافت عمر باستخلاف ابوبکر و خلافت عثمان بمشاورت صحابہ است بفرمان عمر و خلافت علی ہم ہر حق
 زیر کہ وقت مشورت صحابہ بر علی و عثمان ہر دو کس افتاد اما چون عثمان را پیش کردند و مے متعین گشت
 بر خلافت و چون عثمان وفات یافت بمشورت اول علی متعین گشت و خلافت ایشان تا سی سال بود۔

۲۶

بچہ

خلافت ابو بکر دو سال و سہ ماہ و نہ شب و خلافت عمر دہ سال و شش ماہ و پنج شب و خلافت عثمان دو تیرہ سال و یازدہ شب و خلافت علی پنج سال و نہ ماہ و آن سردر کعبہ خود خلافت یکسے تعیین فرمود اگر اہل بیت را بدادے دشمنان را ہمت میل افتادے و اگر بیگانہ را بدادے اہل بیت را غم آمدے و جو چہار خلیفہ بہترین مردمان عشرہ مبشرہ اند و آن دہ کس اند کہ در حق ایشان آن سردر گواہے دادہ اند بخون بہشت و آن دہ کس چہار خلفا کے راشدین اند و شش دیگر طلحہ وزیر و سعد بن ابے وقاص و سعید و عبد الرحمن ابن عوف و ابو عبیدہ بن جراح و این گواہے ایمن گرداند از تیردین زیرا کہ با تیردین بہشت بنا شد و ہر کہ شک آر دہر گواہے کفرست از پنجاست کہ بر خاستن بیم عاقبت از بندہ ممتنع نیست بلکہ جائزست کہ بندہ از خون عاقبت ایمن گردد و آنکہ ایشان خوف میداشتند بچمت آنکہ نباید کہ بر ما چیزے رود کہ خلافت رضای حق باشد و این خون خوف شرم و از بندگی حق باشند نہ از بیم سوز خاتمہ و بعد عشرہ مبشرہ بہترین مردمان کسانے اند کہ گواہے دادہ مصطفیٰ ایشان را بہ بہشت کہ داخل خواہند شد از امت من بفقاد ہزار بغیر حساب و بہترین مردمان بعد ایشان عامہ صحابہ اند بقولہ خیر القرون قرنی پس بہترین مردمان علماء قابل اند کہ ایشان را علماء آخرت گویند۔

جو ہر در ذکر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم صاحب مصباح اللہ
قدس سرہ میفرماید کہ پیچ شک نیست کہ محبت ہر محبوبے اقتضای محبت کند باہر کہ نسبت بقرب یا بقربت باو دارد و اہل بیت و صحابہ رسول مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بعضے ہم نسبت صورت و منی داشتند و بعضے مجرد نسبت معنی و آن نسبت ایمانست کہ بواسطہ محبت و شرف صحبت رسول مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم مومنان را حاصل گشت کہ انا من اللہ و المؤمن منی و نسبت معنوی از نسبت صورتے کامل تر و بدین نسبت انبیا را جز میراث معنی کہ آن علمست نبودہ است پس محبت رسول مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم محبت الہیت و اصحاب ایشان کہ ورثہ علم ایشان اول ایشان بودند و از ایشان بدیگر مومنان انتقال کردہ اقتضا کند کہ روادار مومن حقیقی کہ در صحابہ رسول مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم قدح کند و حال آنکہ ایشان از جہت محبت حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم مہاجر مت معاہدہ و اوطان و سفارقت آقارب و اقربان اختیار کردند و اموال خود را در قدم مبارک ایشان شمار کردند۔

جو ہر ذکر حضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ قبلہ تابعین بودند و قدوہ اربعین گاہ گاہ حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم روضے مبارک سے یمن میگردند و میفرمودند کہ

نیم رحمت از جانب بنی شونوم

۲۹ جوہر - قال اللہ تعالیٰ کنتم خیر امتہ بین شرف این امت مرحومہ زادہا اللہ تعالیٰ شرفاً و کرامتاً
 کہ خیر الانبیاء را خیر الامم باشد و متابع خیر الکتب کہ قرآن مجید است خیر الناس بود حضرت خضر و عاقر دند کہ خداوند
 مرا از امتہ مرحومہ و مغفورہ محمد گردان و چون ابراہیم علیہ السلام در صحف فضیلت این امت یافتند عرض کردند
 خداوند تقاضاے بگردان ایشان را از امت من فرمود کہ ایشان از امت محمد اند و حضرت موسیٰ در تورات
 میخ این امت یافت عرض کردند کہ خداوند بگردان ایشان را از امت من فرمود کہ این امت محمد اند
 پس عرض کردند کہ خداوند بگردان مرا از جمله ایشان فرمود کہ دورست ظاهر شدن ایشان عیسیٰ علیہ السلام
 در انجیل فضائل این امت یافت عرض کردند خداوند بگردان ایشان را از امت من فرمود کہ ایشان
 از امت محمد اند پس عرض کردند بگردان مرا از ایشان پس حضرت خداوند تقاضاے برداشت حضرت
 عیسیٰ را بسوسے آسمان و در آخر زمان ازین امت گرداند

جوہر در فضیلت امت محمدیہ

جوہر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند کہ عمر دنیا ہفت ہزار سال بود
 و پیدا شدیم من در آخر ہزار ششم شد شیخ جلال الدین سیوطی قدس سرہ میفرمایند کہ از احادیث و روایات
 آثار قیامت آنست کہ مدت امت آنحضرت زیادہ از ہزار سال است و این زیادت بہ پانصد سال نیست
 چرا کہ از چند طریق از طرق احادیث وارد شدہ کہ مدت بقائے دنیا ہفت ہزار سال است آنحضرت آخر
 ہزار ششم مبعوث شدہ و در جہنم بر سر صد سال بر آید عیسیٰ فرود آید اورا بکشد و چہل سال بر زمین بماند
 و مردم بعد طلوع آفتاب از مغرب یکصد و سبت سال زندگانی کنند و میان دو نفع صورت چہل سال است
 پس مجموع این دو نیست سال باشد و امام محمد سے پیش از دجال ہفت سال ظاہر شود و دجال بر سر
 ہزار سال ہجرے باشد اگر بعد دیگر نرسد خروج دجال و بر آمدن آفتاب از مغرب ہر چند معلوم نیست
 فاما ممکن نیست کہ مدت ہزار و پانصد سال بکشد مردم بعد دجال چہل سال زندگانی کنند و عیسیٰ فرود آید
 و چہل سال بر زمین بماند و میان دو گوش دجال چہل گز مسافت باشد مردم بعد طلوع آفتاب از
 مغرب یکصد و سبت سال بر روی زمین بماند میان دو نفع صورت چہل سال است نفع اول اللہ تقاضاے
 ہر زندہ را بمراند و بدیکرے ہر مردہ را زندہ کند

۵۰

در بیان مدت عمر دنیا

جوہر در خبرست کہ خلایق در روز قیامت با اتفاق نزد حضرت آدم علیہ السلام در آیند و عرض کنند
 کہ اسکے پدر فرزندان را در یاب و در حضرت حق برائے ما سخنی گوی بفرمایند کہ امر و زسخن گفتن وظیفہ
 من نیست بہ ابراہیم رویتا او چہ گوید حضرت ابراہیم علیہ السلام نیز ہمان فرمایند کہ آدم علیہ السلام

۵۱

نزد دوم

فرمودند علی بذاتنا آخر الامر جملة انبیا با هم ایشان بحضور سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم آیند عرض
کنند که امی پیش از همه پیش از همه امروز روزت و شفاعت بکشائی و بحضرت در آئی و همه را ازین حیرت برهان
حضرت با عظمت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم جناب حق سبحانه و تعالیٰ را ثنا گویند و از حضرت اجازت
خواهند آید اشفع تشفع و سل تعطه و در غیر مبر است که در روز قیامت اول کسی که شفاعت کند و شفاعت
او قبول کنند حضرت با عظمت محمد رسول اللہ باشند صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم و بعد حضرت ایشان دیگر
انبیاء و بعد از انبیا اولیا و بعد از اولیا مومنان و آخر کسی که شفاعت کند جناب مستطاب ارحم الراحمین باشد
سبحانه و تعالیٰ شانه

۵۲۰
در باب جنت
واقام آن
لا متغیر به

جنت افعال و اعمال
جنت صفات

جنت ذات و آن است

۱۳۱
جنت اعیان
۱۳۲
جنت عالم شهادت

۵۲۱
بیا اسمان دوزخ و جنت

جوهر در لغت جنت عبارت از زمین است که در دے درخت بسیار مغروس باشد چنانچه سایه بر زمین
چنان انداخته باشد که زمین را بظل خود پوشانیده باشد و اشتقاق آن از الجحی است و هو الشریس لفظ
جنت صیغه مره باشد از الجحی و در اصطلاح علماء ظاهر عبارت است از مقامات مستزبه و مواضع طیبه متوطنه
از دار آخره و آن جنت افعال حسنه و اعمال صالحه است بحسب صد و در افعال و ظهور اعمال از قلمت و
کثرت و عرفا گویند که بغیر ازین جنت افعال و اعمال جنات دیگر است که آنرا جنات صفات گویند و آن متصف
بودن بنده است بصفات کمائیه ولی الالطاف و الافضال و تخلق کشتن با خلاق خلاق ذے الجلال
و الجمال و آن نیز متفاوت است بحسب مراتب اهل کمال و جنات دیگر است که آنرا جنات ذات گویند
و آن عبارت است از ظهور رب الارباب بعباده خاص و رب بر هر یک تجلی ذات و مستر کشتن عبد در آن
جنات مجوزات در ذات و حق تعالی راتمه جنات است از برائے خود و این مستفاد است از قوله تعالی
فا و خلق صبی که مضاف است بذات یکی جنات اعیان ثابت است که حق تعالی بان مستر میشود و ذات خود
بذات خود از درای اعیان ثابت مشاهد میفرمایند و جنات دیگر جنات ارواح است که حق تعالی مستر میگرد
در آن ارواح چنانچه نه ملک را اطلاع است و نه بشر را و جنات دیگر عالم شهادت است و کمونات که حق تعالی
مستر گشته در آن استار چنانچه مطلع نیست بر آن هیچ اغیار از لصوص الخصوص فی شرح الفصوص
جوهر بدانکه بهشت و دوزخ مخلوق اند و از موجود اند و فانی نشوند مومنان همیشه در بهشت باشند
و کافران همیشه در دوزخ و اهل کبائر و ضغائر از مومنان در دوزخ در آیند و همیشه نباشند عذاب مومن عاصی
از جزات است و عذاب کافران و احویات و بهشت بهشت اند و دار الجلال و دار القرار و دار السلام و جنت
عدن و جنة الما و سے و جنة الخلد و جنة الفردوس و جنت نعیم و دوزخ هفت اند جهنم و لظی و حطیم و سعیر
و سقر و جحیم و با و یه و نام خازن بهشت رضوان است و نام خازن دوزخ مالک است

جوهر بدانکه جنت و بهنم دو نظر کلی اند از نظر الهیه کیے محتوی بر جمع مراتب سواد و دیگر مشتمل بر جمع مدارک اشقیاء و حصول کمال اعیان اشقیاء در دخول جنم است چنانچه وصول اعیان سواد کمال خویش در دخول جنت است و آن کما لے کہ هر کیے را از ان دو طائفه به سبب دخول بداخل خویش حاصل گردد
 عین قرب ایشان ست بر ب خویش

جوهر حضرت شیخ اکبر قدس سره میفرماید که هیچ آیتے در کلام ربانے وارد نشده که از ان میشکلی عذاب مغموم گردانا خلود قیام کفار در نار مسلم الثبوت ست و این مستلزم خلود عذاب نیست و میفرماید که روز قیامت بمقتضای رحمتی وسعت کل کشتی سحاب رحمتش آتش غضب را فرو نشاند و بمقتضای سبقت رحمتی علی غضبی سلطان را نقش غنیم اتمام را شکست دهد و رحمت و کلفت با عیان و کافران بعد چند ایام شکمش بر احوال و آرام مبدل شود و میفرماید که بعد از تمام جوهر کفار اهل نار و نارگی خواهد شد و عذاب بر ایشان عذاب خواهد بود یعنی عذاب معینی خلود شیرین مشق از عذوبت و آرام کلی رو خواهد داد

جوهر - مرطاب پیست بر پشت دوزخ بار بیکتر از موکے و تیز تر از تیغ هر دو طرف او جنگلهاست همچو خارها که سحران یعنی آهن که با سه گوشه خار راست میکنند و بهر دو کناره او فرشتگان استاده بگویند رب سلیم سلیم همه خلایق بر دے بگذرند یعنی همچو برق و بعضی همچو باد و بعضی همچو آب و بعضی همچو اسپ تیز رود و بعضی همچو سارده و بعضی همچو مورچه هر که در پس روی انبیا و اولیا مستقیم تر او در گذشتن آن پل آسان تر کیے آنچنان گذرود که نداند پل در میان بود یا نه و کافر و فاسق گذشتن نتوانند و بعضی گویند پل میان دوزخ و بهشت نهاده اند و دوزخ بلغزده و در دوزخ افتد و بهشت در بهشت رود

جوهر نعیم اهل نیران میان نعیم اهل جنان است - و امر التذاذ و نعم میان اهل جنت و نعیم و اهل جنم و عذاب الیم بیکے ست و یکسان ست دوزخ میان از نعیم بهشت چنان که یزاند که گریز اهل جنت از نیران و حال آنکه میان نعیم بهشتیان و نعیم دوزخیان نزدیکی رحیم و رحمان در صورت رحمت جدا سنے و تفاوت چند نیست که پیش گوئے این زمین و آن آسمان است - نعیم اهل دوزخ از رحمت ارحم الراحمین پیدا شد بعد از غضب و عذاب الیم و نعیم اهل بهشت از حضرت رحمن الرحیم پیدا شد محض امتنان جسیم اما چون تامل عذاب ایشان بگذرودت رسید از نجات گفته شد که امر لذة و نعم بالنسبة الیها و اهدا ما من حیث التعم و التلذذ بنیما و نبعید و تفاوته مدید - چون وعید زائل شد جزو عذاب نماند از بهر آنکه بسبب مغفرت زائل گشت هم در حق مومن عالمی و هم در حق کافر و منافق اما اول از بهر آنکه عفو او را دریافت و مغفرت مغفرا و گشت و اما ثانی از بهر آنکه عذاب ایشان مبدل گشت به نعیم که مناسب ایشانست و اخلاق را

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

عین مرطاب عبارات از مرطاب مستقیم است که بنا بر تکرار حفظ مانا به تم تبع تیر است و در جانب او از مرطاب و تفویض است که منزلت الاقدام باشد خیر الامری او سطرها پس در کما بالاعتدال عکس را مشتق و میانه روز بود و آن را کس نیست ۱۲ سیرا در بعضی

مباین

داخلان

شقاوت که آن نیران است در آنجا لذت دارند که آن مباحث نعیم ساکنان دارالسعادة است که آن جهان
 است و نفوس خبیثه اشتیاق را تنعم و لذت از حیثیات باشد و نفوس طیبه سعادت را نعیم مقیم از طیبات باشند
 آخر از حیوانات مشابیه کرده باشند که جعلی است بر سواد اشتیاق میسان است و یکی است اما قوایل و استعدادات
 متعده و متنوع و متباين اند بعد از قبول کلی هر یک آنچه در ایشانست جز آنرا نتوانند که نپهور رساند همچنان که آب
 باران که از سوئے آسمان فرو می آید از جهت مایست یک آب است صاف و شیرین بے کدورت بزینے
 میرسد و از سوئے نیشک می رود و بزینے میرسد و از سوئے حنظل متولد میگردد و باران که در لطافت رخ و انچه
 اهل شقاوت راست از عذاب تو ظاهرش عذاب می بیند اما بطنش عذاب است به نسبت ایشان اشتقاق
 عذاب از عذوبت است و لفظ عذاب مرعنه عذاب را چون پوست است فرغزرا که پوست حیانت مغز
 میکند او نیز حیانت آن مغز میکند۔

شیخ نسیمی از مولانا
 باران از لطافت طهرش خلقت
 و باغ لاله دید در شکرش

۵۸

جو هر بدان ایدک الدتقاے حضرت شیخ اکبر فی عذاب آخرت نمنے کنند مقامات
 اخرویة بعد از فرغ حیات و نیویہ بطریق جامعیت و کلیت سه منزل و مقام است که آنرا جنبت
 و جهنم و اعراف نام است و بر هر یک ازین مقامات ثلثه اسمی از اسماء اللد تقاے حاکم است که دائم بذاته
 اهل آن مقام را طالب است و اهل آن رعایا آن اسم اند و عمارت آن منزل و مقام بوجود ایشان
 است و دو حد حق عبارتے از رسیدن آن کمال است بان کمال معین که استعداد هر یک ازین سه
 طائفه آنرا طالب و بان متواصل است مثلاً موعود اهل صلاح جنبت است و منازل و مراتب آن اهل
 فساد و جهنم و آنچه مناسب آن و طائفه دیگر در علی الاعراف رجال و تعریف و تحقیق مناسب آن
 در چنانکه همه و عد کمال است و عید نیز شامل است بحسب مراتب ایشان۔ و عید که آن عذاب است از
 مقتضیات اسم المنتقم است و احکام آن در پنج طائفه ظاهر گردد و با ایشان اجرایا بدو ایشان را اهل نام
 گویند یکی مشرک و دوم کافر و سوم منافق و چهارم مومن عاصی پنجم عارف غیر عال باشد یا محبوب غیر
 عارف بود و برین پنج طائفه چون اسم المنتقم سلطنت خود بر اندر نیران جهنم همه مغرب باشند و عذاب
 هر یک فرا خور او باشد۔ بر هر یک عذاب بوجهی عذاب گردد تا از آن تملذوسه و دستمه یا بند و صورت
 آن عذاب اول بدیگر چیز مبدل گردد و چون بر ایشان سالها و جمعا بگذرد که هر حسیه هزار سال
 آن عالم بود هر یک را مناسب حال او از حضرت عزت راتے در حمتے برسد اما عارف غیر عال یعنی
 که موجد بوده حال را میدانت که حق است که در نظر خلقت و کونیته ظهورات دارد و وجود بحقیقت اوست

ای بود آن رعایا اسم حاکم آن مقام

معنی و عید

و باقی کسر اب چون داد هر مقامے نداد و حق هر مرتبه نکلد از چون در حجم بعد چند وقت مقیم گردد و اندک مکان اعمال
 و زمان افعال ایام دنیا بود و آن فرصت از وقت شتد حق مطلق نظر سے فرماید بحال ایشان - و محبوب غیر
 عارف عالمی که درین حجاب مانده بود که خداوند سے هست خارج از عالم و حقیقت او دیگر است و حقیقت عالم دیگر
 ایشان نیز بعد از عذاب راضی حاصل شود و در مقابل آن جبل نہ چنان راضی کہ کسی داند کہ از چه راحت یافتند
 و منافقان نیز بعد از بعد زمان عذاب و تطاول ایام عقاب چون در ایشان دو استعدا بود یکی استعدا
 کمال و یکی استعدا نقصان چون استعدا و نقص بر ایشان غلبه کرد و از ادراک کمال محروم ماندند ایشان
 نیز در آتش بعد از تالم بسیار بقص و عار خود راضی گردند و تالم از ایشان زائل گردد و تبدیل عذاب ایشان و بندت
 آن باشد در مثال محسوس کہ مامی بنیم کہ کسان هستند کہ در مبادی حال با مورسیه و نبویہ راضی نمیشوند و مہربانی مناسبت
 سر فروختی آرد و جو اقبال حوال چون بتلا میگردد نامر سے راضی مباشر میشوند و با چنان مالوف میگردد کہ بان افتخار
 سے نمایند و التم عاران از ایشان مرفوع میشود اما تبدیل عذاب شرکان کہ مقیدی عین را از موجودات بالوہیت فراگرفتہ
 بودند و بہ وجودیت از مطلق شریک گرفتند بعد از آنکہ منتقم از ایشان بوزا بتقام بکشید رحمت حق مطلق ازلان رود
 کہ آن وجود مقید نیز نظر سے از نظر حق مطلق بود ایشان را در یاد آلام آن عذاب از اجسام ایشان بردارد تا قطعاً
 احساس عذاب نکنند با آنکہ در جنم باشند و تبدیل عذاب کفار کہ مستحق شد عذاب اند با بقاقت چون ایشان نیز با استعدا
 فطرے خود دوران افتادہ اند ہر چند بسوزند در انواع عذاب فرحق تاملے بکلم سبقت رحمتی علی غضبی راضی بیابند
 حاصل کلام عذاب موبو بنخواہد بود من حیث انہ عذاب لیکن تابید و غلو و بعضی در مقام عذاب کہ جنم است باشد
 تا حجت و جہیم ہر دو مہر ماند و این اخبار کہ گفتہ شد منافقے آیات وارده در عذاب نیست

مناسب

۵۹ رویت

جوہر در رویت صاحب مصباح الہدایہ قدس سرہ میفرماید رویت عیان درین جہان متعذر است چه
 باشد و فاسقے بگنجی اما در آخرت مومنان را موعود است و کافران را ممنوع مومنان در دنیا حق تاملے را بدیدہ
 ایمان و نظر بصیرت بنیند و در آخرت بنظر عیان و بصیرت لطف در دنیا بظلم الیقین بدانند و وعدہ عین الیقین ایشان با آخرت
 بود و طائفہ بعین الیقین بنیند و وعدہ حق الیقین ایشان با آخرت بود و عین الیقین چون کمال رسد در جہنم بصیر
 یابد کہ دران زیادت صورت نہ بنود چنانکہ حضرت امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ ازین مقام خبر
 دادند کہ کشف العطار ما از و دوت یقیناً و طائفہ کہ فی رویت کہ دند در آخرت محل غلط ایشان دو چیز آمد یکی
 تسک بقول جناب خداوند تاملے لا تدرکہ الا بصار و یکی قیاس آخرت بر دنیا جواب از اول آنست کہ رویت
 دیگر است و ادراک دیگر رویت ممکن است و ادراک متعذر جہم آفتاب را توان دید و ادراک نتوان کرد و جواب از
 دوم آنکہ رویت دنیوی بارویت اخروی بیچ مناسبت نداد و باقی را با فانی چہ نسبت پس محل غلط از اینجا است

که آن طائفه پذیرا شدند که در آخرت رویت راجحه و وصفی و احاطه نور بمبصر باید همچنانکه در دنیا مبهرات و نبوی را مشاهده کرده اند و این تصورات دنیا و این تصورات همه مجملات باطل است و این غلطی بزرگ است که کسی قیاس مرتبه که فوق حال و مقام او بود بر حال و مقام خود کند امور آخرت را امروز کسی در یاد که او بکلی از دنیا ولذت او صرف رنجت کرده باشد و در دلی با آخرت آورده این طائفه معالده نقد کند و به نسبیته تن در نه دهنند آنچه دیگران را فرود از لقا و عده است ایشان را امروز بین نقد است و با اینهمه اگر چه عده دیگران نقد ایشان است ایشان را نیز و عدسیت که آن نقد طائفه دیگر است و آن طائفه را همچنین تا به نقد مطلق رسد که وعده او نقد دیگرے بنود آن حضرت سرور عالم اند صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم که وعده دیگر انبیا نقدا ایشان آمد همچنانکه وعده اولیا نقدا انبیا است و وعده مومنان نقدا اولیا حضرت سرور عالم را صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بحسب حال خود هم مقاسه می نمود است که عبارت از آن مقام محمود است هیچکس را با ایشان در آن شرکت نیست و بدین معنی کلام مجید بدان ناطق است که کسی ان حرکت بکس مقام محمود

جوهر رویت حضرت خداوند تعالی در دنیا بدیده دل بود چشم سر لیکن بغلبه حال چنان نماید که گویا چشم سرے بنید و بعضی میفرمایند که سالک این راه بجائے رسد که بصر و بصیرت یکی گردد و ظاهر و باطن یک رنگ شود امتیاز صورت و معنی از میان بر افتد آن زمان خواه بگو که بدیده دل می بینم یا چشم سر حاصل هر دو عبارت است

جوهر در دیدن محمد مصطفی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم مر خداوند تعالی را در شب معراج علم را اختلاف است بعضی گویند بدل دید چه رویت در دنیا که دار فناست و در حق موسی بعبارتش منفی باشد و بعضی گویند که رویت آنحضرت علیه السلام چشم سر بود و پیغمبر را در شب معراج رویت خداوند تعالی دو کورت بود

جوهر حدیث قدسی که مرویے بخارے است اعدوت لبوادی الصالحین مالا عین برات و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر جناب مستطاب حق سبحانه و تعالی میفرمایند مقرر کردم و میا ساختم برائے بنده هائے صالحان من آنچه را که نیست هیچ چشم که دیده باشد و نه هیچ گوش که شنیده و نه خطره که دیر قلب بشر اکثر برانند که مراد رویت جناب مستطاب حق سبحانه و تعالی است

جوهر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند که در آخرت حضرت خداوند تعالی بصورت مختلفه تجلی فرماید با اهل آخرت تا هر کس آنچه تصور کرده باشد که حق آنست و او را با آن تصور پرستیده او را بنید فائده در کشف الآثار است که روزی در مجلس جناب ارشاد نایب قبله کونین غوث الثقلین شیخ محی الدین ابو محمد سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ارعناہ مذکور شد که خلال مرید آنجناب میگوید من

جناب حق سبحانہ و تعالیٰ را چشم سر دیدم آنحضرت اور بحضور خود خواندند و پرسیدند اعتراض نمود پس جناب
 اور ازین قول منع فرمودند و عمدتاً گفتند که بار دیگر انجمن نگویید حاضران سوال کردند کہ این مرد محقق است
 یا مبطل فرمودند محقق است لیکن امر بروی ملتبس گشته و وحش آنست کہ وہی چشم سر نور جمال را دید و بہا
 وقت از بصیرت کہ رویت قلبی است سوراخے بطرف بھرا و پید گشت و شعاع بصرش بنور شہود جناب
 حق تعالی متصل شد پس آنچه بصیرتش مشاہدہ کہ در نظنون او شد کہ بصر من دیدہ است و فرق نکرد کہ انج
 دور رویت است قال اللہ تعالیٰ مرج البحرین یلتقیان بئینہما برزخ لایبغیان یعنی دریائے رویت
بھر و دریائے رویت بصیرت را در برابر روان ساختہ چنانکہ باہم نیامیزند و برزخے در میان منادہ
 کہ ہر دو در ہم نشوند و جناب حق سبحانہ و تعالیٰ بمقتضائے مشیت خویش نور جمال و جلال بیدست لطف
 خود بطرف قلوب بندگان مے فرستد پس در میگردد و حاصل میکند قلب بندہ از ان نور چیزے و
 در میگردد و حاصل میکند چشم از رویت صور و درین ہیج ضرر نیست زیرا کہ ردائے کبریاے جناب الہی
 فوق انوار جمال و جلال است کہ بسوے انحراف آن ردا را ہی نیست۔

۲۳

جوہر غیبی میفرماید کہ رویت حضرت خداوند تعالیٰ در دنیا جائز نیست نہ بصبر و نہ بصیرت نہ بحشم و نہ بدل
 مگر از جهت یقین بدانمنے کہ یقین بدانند کہ ہست و چون یقین بندہ درست گشت همچنان باشد کہ دیدار است
 و لیکن نہ دیدار بود و ہر کہ روا دار کہ بندہ خداوند تعالیٰ را درین جہان بیند یا نہ بیند بحشم و یا بدل
 ضال است و مبتدع و کذاب و حضرت شیخ سعد الدین قدس سرہ در شرح رسالہ لیکہ مے فرمایند
 کہ نفس دیدار در دنیا بمعنی دیدار عین حق یا بمعنی ادراک ہویت گفتمہ است و درین شکے نیست
 کہ دیدار بدین معنی نباشد بلکہ دیدار در دنیا بدل کہ آن را مشاہدہ گویند بطور ذات و صفات بتجلی
 انوار است و یقین دانستن بدل کہ خداوند تعالیٰ ہست چنانکہ باید نبود تارفع حجاب و تجلی
 انوار نشود نہ بینے کہ شیخ ابوالحسین نورے قدس سرہ میفرماید کہ الیقین ہوا المشاہدہ چون
 یقین بندہ را بدین درست کرد و لا جرم همچنان باشد کہ دیدار است یعنی چنانست کہ دیدار است عین حق
 و ادراک ہویت است و لیکن نہ دیدار عین حق و ادراک ہویت بود و اگر کسی ازین یقین علمے مراد دارد
 معاذ اللہ کہ دیدار قلبی را انمعنی باشد کہ این نوع یقین عوام ہمہ دارند خواص را از عوام ہیج فرقے
 نمائند پس یقین کہ خواص را باشد نبود تارفع حجاب و تجلی انوار نشود و ہمین را مشاہدہ و دیدار قلبی میگویند حضرت
 شیخ قوام الدین قدس سرہ میفرماید کہ مکاشفہ نہ آنست کہ ہویت حضرت حق تعالیٰ ادراک کنند و یا دریابند
 ہر چه خواہے نام نہ رویت قلبی را خواہ رویت بصیرت گو خواہ مکاشفہ خواہ مشاہدہ یا اصطلاح صوفیہ

حاشیه

رویت قلبی است نه رویت عیانی که بخانه بصر تعلق دارد

جوهر رویت تعلق دارد و قلب در رویت متعلق است بچشم سر رویت را صفای حجاب گویند و رویت را
 رفع حجاب معنی صفای حجاب آنست که مثلاً یک چیز را چنانکه هست عینک زیر چشم نهاده بیند و معنی رفع حجاب
 آنست که بے عینک ببیند آنکه صفای حجاب است آنرا مشاهده گویند و آنکه رفع حجاب است آنرا رویت گویند
 و رویت حق موقوف است بوقت صورتی موقوف است بوقت بخت چشم سر رویت موقوف است بوقت معنوی - از کثرت
 تزکیه و تصفیه قلب سالک جلای در دل رود نماید مجال حقیقی می بیند از غلبه حال یقین تمام میدانند که
 رویت است فاما اهل معرفت این را مشاهده گویند کیش اشمس که در چهارم آسمان است در صفای حجاب گویا
 که بذاته در آسمان دنیا است که می نماید بعضی گویند که دیدن حق تقای بچشم سر جاز است در عقل چرا که
 موسی سوال رویت کرد بقول رب ارنی النظر الیک و سوال مجال از انبیا و انبیاست بعضی گویند
 اشارت لن ترانی بر نفی اضافات غیریت است یعنی هرگز تو نخواهی دید مرا منی تا که توئی -
 بعضی گفته رویت در آخرت همچو معرفت در دنیا است چنانکه خداوند تعالی را شناخته شود در دنیا از غیر ادراک
 در یافتن هویت همچنان دیده شود در آخرت از غیر ادراک و در یافتن هویت قال الله تعالی لا تدرك
 الابصار و هو یبصرک الابصار در دنیا بد خداوند تعالی را چشمها پس در دنیا معرفت بچشمهای شهودی که مشاهده
 ذات است عارفان را بغیر ادراک بود چنانکه در آخرت رویت مشاهده غیر ادراک شود

جوهر وقت جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم بحضرت خداوند تعالی
 التماس نمودند که خداوند افرادے قیامت حساب امت من بدست من دهی زیرا که استی دارم که در غایت
 جور و جفانند بناید که ایشان پیش انبیا کے دیگر فضیلت شوند فرمان شد که حساب امت تو پیش خویش
 خواهم دید تا ایشان پیش تو هم فضیلت نشوند اگر ترا امت مانند مرا بسند گانند -

رحمت استثنائیه ۲۷

جوهر - رحمت او سبحانه بر دو وجه است یکی رحمت استثنائیه و این رحمت عام و مطلق است و سابق
 بر غضب و غضب که واقع شود بر مفسدین و منسوب بر رحمت است و غضب خالص نیست و این رحمت
 عام است همه را و ازین رحمت عالم پیدا شده سید و شقی و مومن و کافر و مطیع و عاصی در سیدن
 ازین بعالم و البقا عالم ازین رحمت است و این رحمت شامل است مرابلس را نیز و باین رحمت
 عذاب از کفار منقطع شود در جهنم و ابلیس نیز امید و این رحمت است و وجه دیگر رحمت و جو بیه است
 و آنرا حضرت خداوند تعالی بر خود لازم گرفته و وعده بان فرموده رحمت و جو بیه نامیده شد و این رحمت
 مقیده است و متعلق است بصالحان و تا بان در فتوحات مکیه میفرماید که سبیل بن عبد الله ترے

رحمت و جو بیه

مقیده است

قدس سرہ گفتند کہ میان من و ابلیس مناظرہ طویلہ واقع شدہ در آخر مناظرہ ابلیس گفت کہ اللہ تعالیٰ سے یہ فرمایا کہ
 رحمتی وسعت کل شیء رحمت من وسعت کردہ ہر شے را و این کلام عام است و ابلیس گفت من ہم شیء ہستم
 و شے انکار النکرات است شامل است ہر چیز را پس مرا ہم رحمت وسعت کردہ است سبیل میفرماید کہ من توحید مانم
 درین حجت و فہمید ابلیس ازین آیت کہ نہ فہمیدہ بودم من پس متفکر ماندم و این آیت را تکرار میکردم پس ہر گاہ کہ
 رسیدم بقول و سے سبحانہ کہ بعد این آیت است فاكتبها للذین یقیون ویوتون الزکوٰۃ پس گفتم من المسلم
 یا ملعون اللہ تعالیٰ مقید ساخت رحمت خود را و خارج گردانید از عموم پس فرمود کتابت کردم این رحمت را
 برائے متقیان پس بسم کرد و ابلیس و گفت اے سبیل من ترا نہ انستہ بودم کہ تو باین مقام ہستے کہ تقید را
 کنے تقید صفت تست نہ صفت او سبحانہ یعنی رحمت از صفات ذیبتہ حق است مقید کنے تو اند شد چنانکہ
 ذات او سبحانہ مقید نیست و تو کہ غیب مقید ہستے پس رحمت تو نیز مقید باشد بعد از ان رفت و شیخ اکبر میفرماید
 کہ این عام رحمت مسئلہ اصل است نہ فرع و رحمت حق سبحانہ و تعالیٰ مطلق است مقید بکلمے نیست و ابلیس
 نیز منتظر این رحمت است و شمول این رحمت و از پارہ این رحمتہ مقیدہ است و آن رحمت وجوبیہ است کہ
 لازم گردانید اللہ تعالیٰ کہ بان رحمت رحمت کند بر تائبان و مفلحان و اما رحمت مطلق چون وجود مطلق است
 پس شامل ہمہ اشیا است و ابلیس را نیز در ان نصیب است چہن فرمودہ ملک العلماء مولوے عبد العلی
 قدس سرہ در شرح منوے معنوی

جوہر ایمان برد و نوع است مجمل و مفصل نزد بعضے ایمان مجمل معتبر است و نزد بعضے ایمان مفصل
 پس ایمان مفصل بایدا و رد تا با تفاق درست باشد و ایمان مجمل نیست کہ بگوئے آمنت باللہ کما ہو
 با سماء و صفاتہ و قبلیت جمیع احکامہ و خلاصہ اش نیست کہ قبول کردم دین مسلمانے را و آنچه در دست
 و نیز ارم از کفر و کافرے و آنچه در دست و حضرت شیخ سعدین بڑھن قدس سرہ در شرح رسالہ مکیہ میفرماید
 کہ حضرت شاہ سنیا را قدس سرہ روزیہ وقت قیلولہ و در شب متماذ بود کہ با حضور تمام بنحو اندند و دیگر انرا
 نیز میفرمودند قبول کردم دین مسلمانے را و آنچه در دست و نیز ارم از کفر و کافرے و آنچه در دست و التوب الیہ
 و اقول اشهد ان لا اله الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشهد ان محمدًا عبده و رسولہ بوجہ کہ کرت
 این دعا بخوانند اللهم انی اعوذ بک من ان اشترک بک شیئا و انا اعلم و استغفرک لا اعلم و
 التوب الیہ و اقول لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ و ایمان مفصل نیست کہ بگوئے آمنت باللہ
 و ملائکتہ و کتبہ و رسالہ و الیوم الآخر و القدر خیرہ و شرہ من اللہ تعالیٰ و البعث بولموت
 یعنی بگوید و اعتقاد کند کہ گردیدم بخداوند تعالیٰ و گردیدن آنت کہ بدانند کہ خداوند تعالیٰ یکست و بپوشد

و باشد او بود عالم نبود او باشد عالم نباشد قیام است با همه صفات ذات و صفات افعال وجود او را بدایت نیست
و بقا را او را نهایت نه و او را انباز نیست و از زن و فرزند منزله است او کس نماند و کس بدو نماند و از خوردن
و آشامیدن و خندیدن و از جای بجای رفتن و مکان گرفتن و از جمیع صفات نقائص منزله است حتی
نه بجان سمیع است نه بگوش بشیر است نه بچشم عالم است نه بدل قادر است نه تن پنهان و آشکارا کلی جزو
میداند که هر عالمی بصد هزار درجه ازین عالم برتر باشد آفریدن و نابود کردن تواند بار آورده قدیم هر چه خوا
کرد هر چه خواهد کند حکیم است مختار است خالق است جوهر جسم و عرض و کل و بعضی نیست صورت و جهت و
و نهایت ندارد و بگوید و اعتقاد کند که فرشتگان بندگان حضرت خداوند تعالی اند شب و روز عبادت او بنجا
مشغول اند بسته و کاهلی ندارند بعضی از نوراند و بعضی از نار معصومند از گناهان صفات و کبار و بعضی گویند
عصمت و بعضی فرشتگان است و ایشانرا صفت بذكورت و انوشت ننگند بعضی از گاه آفرینش در قیام
استند و بعضی در سجود و بعضی در رکوع و دشمن داشتن ایشانرا کفر است اگر کسی گوید که دیدار فلان برین
چون دیدار عزرائیل است اگر در دل عداوت بوده باشد بنا بر آن تشبیه کافر گردد و بعضی گفته اند
که خواص بشر افضل است بر خواص ملک عوام ملک یعنی همه پیغامبران افضل اند بر همه فرشتگان و عوام بشر
افضل اند بر عوام ملک یعنی اتقیا افضل اند بر عوام ملک و خواص ملک افضل اند بر عوام بشر و بعضی
ساکت اند از تفضیل رسل بر ملائکه و تفضیل ملائکه بر رسل و بگوید و اعتقاد کند که کتب خداوند تعالی که از
آسمان فرود آمده اند بر پیغامبران همه بر حق است و بر طریق تعیین کتب ایمان نیار و چنانکه بعضی گویند که حدود
چهارده کتب است زیرا که شمار کتب بدیل قطعی ثابت نیست چهار کتب مشهور است تورات بزبان عبرانی
بر موسی علیه السلام و انجیل بزبان عبرانی بر عیسی علیه السلام و زبور برداود علیه السلام و فرقان حمید بر محمد رسول
صلی اللہ تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم و بگوید و اعتقاد کند که همه پیغامبران فرستاده خداوند تعالی بر حق اند اول
ایشان آدم علیه السلام اند و آخر ایشان محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد المناف هر چه فرموده اند
بر حق فرموده اند و بعضی رسل و بعضی اولوالعزم هیچ پیغمبر زن و بنده نبود و پیغمبری ذوالقرنین ایمان
و خضر اختلاف است صحیح آنست که خضر علیه السلام پیغامبرانند و پیغامبران همه معصومند از کفر قبل الوحی و بعد الوحی
و اما از گناهان معصوم اند بعد الوحی اما قبل الوحی نادر و بعضی درین اختلاف دارند و اجماع است که انبیاء کرام
از همه بشر هیچ صدیقی دلی در فضل با انبیاء مساوی نشوند اما انبیاء میان خود فاضل و مفضل اند و حضرت
محمد رسول صلی اللہ تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم ازین همه افضل اند و خاتم النبیین حضرت عیسی علیه السلام که
فرود آید کار بر شریعت نبی ماکند مانند یکی از علماء امت مرحومه و بنی مارسل اند سوی همه عرب و عجم

همه پیغمبران را معجزه بوده است در زمان خود معجزه نموده اند و معجزه ظهور امر لیت خارق عادت که بری
صدق نبوت پیدا کرد و در هنگام دعوی دیگری از آوردن مثل آن عاجز شود چنانچه نبی مادعوی نبوت
کردند و معجزات روشن چون شق القمر و سلام گفتن سنگ و آمدن درخت بخواندن ایشان و نالیدن چوب و
بیرون آمدن چشمها از سر انگشتان و معجزات که از کثرت در حدیث توان رسید خصوصاً قرآن مجید معجزه باقیه است و نبوت
مستقیم و بگوید و اعتقاد کند که روز قیامت آمدن بر حق است و همه را بعد میرانیدن زنده کند از آو میان
و پریان و پرندگان و فرشتگان و جمایه جانوران بحدیکه سقطة از شکم ماورافته و صورت بسته باشد و جان
و روے نیامده باشد و او را نیز زنده کند برای شفاعت ما و رو پدید و بگوید و اعتقاد کند که گردیدیم من باندازه
کردن خیر و شر و گردیدن بتقدیر آن باشد که بدانند یکی و بدی که از بنده در وجود می آید همه از خداوند تعالی است
نیکه همه بارادت و حکم و مشیت و امر و محبت و رضا و قضا و قدر خداوند تعالی است و بدیهه با همه بارادت و
مشیت و قضا و قدر خداوند تعالی است لیکن در بدیهه رضا او و محبت او و امر او مشیت و باید دانست
که رضا غیر ارادت است روا باشد که اراده بود رضا باشد چنانکه مرعیه باشد که دارد کردن ارادت دارد رضا
ندارد در ضالائق خیرات بود و در شر و نزدیک اشعری محبت و رضا چنانکه در خیرست در شریک است و نزدیک
معتزله خیرات همه بارادت اوست و در شر ارادت او نیست و این باطل است و بگوید و اعتقاد کند که بر یک
بعد مردن گوشت و پوست و استخوان پراکنده و خاکستر گردد بعد روز قیامت اجساد هر یک را هر بنیه اولی
بایم جمع صفات و سبب با خداوند تعالی پیدا کرد و در زنده گردانند تا این حسب را به ثواب و عقاب رسانند
پرندگان و چهار پایان همه حشر کرده شوند برای قصاص مطالبه که میان ایشانست حاضر شوند بعد تا چیز
شوند مگر چیزی که با آدمی انس دارد مانند کبوتر و جز آن و بگوید و اعتقاد کند که بهشت و دوزخ امر در موجود
مخلوقی اند اهل بهشت همیشه با عیش و نعمت باشند و اهل دوزخ همیشه در دوزخ با عذاب و عقاب بوند و بگوید
و اعتقاد کند که علامات قیامت و عذاب قبر و سوال منکر و نیکر و میزان و صور و شفاعت شافعان و خواندن
نامه و داوون نامه بعضی را بدست راست و بعضی را بدست چپ و صراط و لوح و قلم و جوض کوشه همه بر حق است
جوهر بدانکه آنچه آمده است که الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عملی بالارکان
مراد از آن نه است که عین ایمان اقرار است یا عمل بل عین ایمان مجرد تصدیق دل است و اقرار و عمل
هر دو علامت و دلیل آن و هر چند ممکن است که شهادت این دو شاهد زور باشد چنانچه در حق منافقان
که اقرار و عمل در ایشان موجود بود و ایمان مفقود و لیکن بسبب آنکه بنا به احکام بر طواغیت شهادت
این دو شاهد حکم بر ایمان مشهوده درست بود و سیف از و ساقط گردد همچنانکه قاضی را بعد از ادای شهادت

۴۹

شہود حکم بر مشہود علیہ لازم گردد اگر چه احتمال کذب دارد وقتی حضرت بلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ شخصے را از کفار
در معرکہ بنیداخت و آن شخص شہادت عرض کرد حضرت بلال بان مبالغت نمود و سر او از من جدا کرد چون
این حالت بحضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین عرض داشت در معرض عتاب
آمدند عرض کردند یا رسول اللہ اقرار او از خوف بود نہ از ایمان فرمودند چرا اول اورا نہ شکافتے یعنی تو چه دان
کہ در دل او ایمان نبود

جوہر ایمان بر انواع است سز نیکبهاست و اصل جملہ عبادتہا ہیج نیکے و عبادت بے درستی ایمان کا
نیاید و غیر ایمان در قرب حق سبحانہ و تعالیٰ نمکشاید و معنی ایمان اقرار کردن بزبان و استوار داشتن
بدل کہ الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب ایمان نزد حق تعالیٰ جمعیت یعنی ہدایت پس
غیر مخلوق باشد و نزدیک خلق تفرقہ است یعنی ہمہ مومنان از ان نصیب سے یا بند فرمودند حضرت
سرور عالم کہ اللہ تعالیٰ ایمان آفرید و خلعت سخاوت اورا پوشانید کہ بہم خلق نصیب میرساند ایمان دوم
است مجمل مفصل مجمل آمنت باللہ کما ہو باسمائہ وصفاتہ و قبلت جمع احکامہ و مفصل آمنت
باللہ و ملائکتہ و کتبہ و رسلہ و الیوم الآخر و القدر خیرہ و شرہ من اللہ تعالیٰ و البعث
بعد الموت - ایمان ہیج نوع است ایمان مطوع و ایمان معصوم و ایمان مقبول و ایمان مردود و
ایمان موقوف و ایمان مطبوع ایمان فرشتگان است و ایمان معصوم ایمان غیران است و ایمان مقبول
ایمان مومنان است و ایمان مردود ایمان منافقان است و ایمان موقوف ایمان متبدعان است ایمان
غیر مخلوق است و عطای حق است ہر کار خواد بدہد ایمان نوریت کہ در دل بندہ در آرد حق تعالیٰ ابوشناسد
بدان نور آفرید کار خود را بیگانگے و بچگونگے

جوہر بدانکہ ایمان سرور اس عبادت است ہیج عبادت غیر درستی ایمان درست نیست و ایمان
دور کن است یکی اقرار بزبان و دوم تصدیق بالقلب کہ الایمان اقرار باللسان و تصدیق
بالقلب لیکن تصدیق رکن اصلی است و اقرار بزبان شرط اجرای احکام شرع است و دنیا
جوہر ایمان دو نوع است یکی عطاہ حضرت خداوند تعالیٰ و آن نوریت مقذوف و در قلب مومن
کہ از ان توفیق بر اقرار و تصدیق یافت و دوم آنکہ کسب میکند بندہ بقوت ایمان عطاے یعنی
چون حضرت خداوند تعالیٰ نورے در دل بندہ سے تہد بقوت آن نور عطاے اقرار و تصدیق حاصل
میکند و کسب میکند شہادت بروحانیت حضرت خداوند تعالیٰ و برسالت حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم و برحقیقت جمع چیزے کہ بر حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم منزل

جوہر صاحب رسالہ مکبہ قدس سرہ میفرماید کہ ایمان کامل آنست کہ جمع کند میان توحید و تعظیم و قول حضرت خداوند تعالیٰ لیس کلمہ شے توحید است و قولہ تقاے و هو السبع البصیر تعظیم است یعنی چون دانست کہ حضرت خداوند تقاے بے شہد و بے ہنوی است توحید را حاصل کرد و بعد حصول توحید بوج مشغول گشت و دانست کہ حضرت خداوند تعالیٰ شنواست نہ بگوش و بیناست نہ بچشم تعظیم حاصل کرد پس چون کسی را توحید و تعظیم جمع شد ایمان کامل شد

۷۳

جوہر حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم میفرماید کہ مومن کسی است کہ این شونہ ہمسایگان او از غرر ہاے او و مانند آن مراد از ان مثرہ ایمان است کہ ہمسایہ را از او مفرتے نہ رسد بخت آنکہ ہمسایہ اہل حقوق است

۷۴

جوہر سوال میکنند کہ در صفت ایمان مفصل تقدیر خیر و شر مذکور است و در کلمہ طیب و کلمہ شہادت مذکور نیست اگر ذکر آن فرض نیست در صفت ایمان چرا ذکر کردند و اگر فرض است بکلمہ طیب کلمہ شہادت ایمان چگونه حاصل شود جواب بر قول پیشتری از علما ایمان محمل پسند است پس بکلمہ طیب کلمہ شہادت ایمان ثابت شود و نزدیک بعضی علما ذکر این امور در ایمان فرض است از تقدیر تفصیل چارہ نیست در صفت ایمان ذکر این امور اختیار کردند تا با اتفاق علما ایمان حاصل شود و سوال میکنند کہ در صفت ایمان ایمان فرشتگان و کتب ایمان یہ پغیران جا مقدم داشتند جواب از آنکہ تحقیق ایمان برسل بذکر فرشتگان و کتب متعلق است زیرا کہ بیان شرع بکتب است و کتب را بر پغیران فرشتگان آرنہ و سوال میکنند کہ چون بدیہا ہمہ حکم و بارادت و شہادت حضرت خداوند تعالیٰ است عذاب کردن ظلم بود و حضرت خداوند تقاے از ظلم منزہ است جواب یہیچکس را بر حضرت خداوند تعالیٰ حق نیست تا بمنح حق او ظالم گردد و دیگر ظالم آن باشد کہ در ملک کسی بے اذن او تصرف کند و چون کسی را بر و حق واجب نبود و تصرف وے در ملک خود بود جوہر ظلم نباشد بلکہ عدل بود حضرت خداوند تقاے مالک مطلق است ہر چه خواہد کند و کردن او یا فضل بود یا عدل و اینجا عدل است بچہت آنکہ بنہدہ را فاعل محتمل گردانیدہ است

۷۵

جوہر طوائف مردم باعتبار ایمان و عمل چارہ اند اول صالحان کہ ہم ایمان دارند و ہم عمل صالح دوم فاسقان کہ ایمان دارند و عمل صالح نہ سوم منافقان کہ عمل دارند و ایمان نہ چہارم کافران کہ نہ ایمان دارند و نہ عمل

۷۶

جوہر ہر کہ اقرار نکند بزبان و تصدیق کند بدل او کافر است عند الناس و مومن است عند اللہ و ہر کہ اقرار نکند بزبان و تصدیق نکند بدل او مومن است عند الناس و کافر است عند اللہ و ہر کہ اقرار

۷۷

کنند بزبان و تصدیق کند بدل او مومن است نزدیک الله و عند الناس پس هر که خواهد تا از حکم کفر بحکم ایمان
آید اقرار کند بزبان و تصدیق کند بدل که الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب اینست نجات
و تخلص از کفر و نفاق

جوهر بدانکه اصول دین اسلام است و اعتقاد و ایمان و ایقان و معرفت و توحید اسلام آنست
که فرمودند حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم که بنا کرده شد اسلام بر پنج چیز یکی شهادت
بر وحدانیت حضرت خداوند تعالی و بر رسالت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم که بگوید
لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی نیست الهی سزاوار پرستش بحق در وجود مگر الله تعالی و محمد رسول الله
است و دوم بر پاداشتن نماز پنج وقت سوم دادن زکوة از دو لیست درم شرعی پنجم شرعی چهارم روزه
ماه رمضان المبارک پنجم حج کردن اگر استطاعت و قدرت باشد و حقیقت اسلام نورسیت در سینه مومنین
که بدان نور در معرفت و هدایت کشاده میگردد و فرمودند حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله
و اصحابه وسلم مسلم کسیست که سالم مانند مسلمانان از دست و زبان او و مراد ازین ثمره و کمال اسلام
است و اعتقاد صحیح که فتن صورت علم راجع است بوجوه مغیبات و استدالات و معانی معقولات
و کشف ملکوت یعنی اعتقاد صحیح و قتی شود که مغیبات را کشف کند پس بدان کشف در دل علم
راجع پدید آید و کمال این بجز معرفت شهودی نشود و حقیقت اعتقاد نورسیت در دل بنده که دور میکند
بدان نور چیزیکه پیش آید او را از شک در سبب و اعتقاد صحیح آنست که خالص باشد مومن از تعطیل
و اتحاد و تشبیه و تجسیم و تکلیف و تنقیص و حلول و اتحاد و اباحت معتزله تعطیل صفات می کنند که خداوند
عالم بذات و قادر بذات بغیر واسطه علم و قدرت می گویند و این باطل است و اتحاد میل بسوے
باطل یعنی میل از سنت و جماعت بسوے باطل نمکد چنانکه بعضی دارند که حضرت خداوند تعالی
را دور میگویند و بعضی چهار و تشبیه آنکه خداوند تعالی مانند چیزی ندانند و دیگر را مانند خداوند تعالی
ندانند لیس گفته همیشه خوانند و تکلیف یعنی چگونگی در ذات خداوند تعالی که خداوند تعالی همچون
و چگونگیست لون و رایحه و حراره و برودت و رطوبت و یوست و غیر ایشان که از صفات اجسام است
بر خداوند تعالی اعتقاد نمکند و تنقیص آنکه خداوند تعالی صفت به تنقیص وارد یا دنگند که تنقیص وارد یا
یا بر عود بود یا بر اجزا بر عدد چنان بود که نه بودده شده بود یا زده شده بر اجزا چنان بود که چیزی
خرد باشد بر تربیت بیفزاید یا چیزی بزرگ باشد غلبت با سبب بکا بد خداوند تعالی منزله است
از عباد و اجسام -

۷۸

۷۹

جوهر صاحب مصباح الهدایة قدس سره میفرماید که معنی اسلام انقیاد نفس است مرقبول احکام
جناب الهی را و سر انقیاد نفس انحلال اواز وصف دعوی الهیت است و انقیاد بصفت عبودیت که اراده
آماریت صفت جبلی نفس است پیوسته خواهد که فرمان ده بوده نه فرمان پذیر و این صفت در وی عین منازعت
است بحضرت حق سبحانه و تعالی در الهیت و عبودیت پس هر گاه که در نفس صفت انقیاد جناب الهی پدید آید
آماریت او باموریت مبدل شود این نزل از او بر خیزد و در سلک عباد الله منخرط شود و اسلام قالب و
صورت ایمان است و ایمان روح و معنی آن پس حیات اسلام با ایمان است و کمال ایمان با سلیم
جوهر در اعمال صاحب مصباح الهدایة قدس سره میفرماید که مراد از عمل درین موضع احکام مباح
اسلام است و مباحی اسلام پنج اندازد که کلیه شهادتین و صلوة و زکوٰة و صوم و حج و معنی اسلام انقیاد
نفس است مرقبول احکام جناب الهی را و نیز انقیاد نفس انحلال اواز وصف دعوی الهیت و انقیاد
بصفت عبودیت است که ارادت آماریت صفت جبلی نفس است پیوسته خواهد که فرمان ده بوده نه فرمان پذیر
و این صفت در وی عین منازعت است با حق سبحانه و تعالی در الهیت و عبودیت که هیچ مخلوق را استحقاق
آن نیست پس هر گاه که در نفس انقیاد احکام جناب الهی پدید آید آماریت او باموریت مبدل شود و در
سلک عباد الله منخرط گردد و اسلام قالب و صورت ایمان است و ایمان روح و معنی آن پس حیات
اسلام با ایمان است و کمال ایمان با اسلام کما مرود وجود کمال اوصاف ایمان در عین ایمان مجرد از صورت
اسلام چنان تعبیه است که وجود شمره در تخم و مراد از آمدن آدمی بدنی این زراعت است تا مروز بزراعت
عمل آثار حقائق ایمان بر دارد و ببا بنارخانه آخرت فرستد و فردا در اسلام از آن منافع استغناء میابد
و اشارت بدین معنی است الدنيا مزرعة الآخرة و بوجه دیگر ایمان بمثابة نور مصباح است و عمل بمثابة
زیت پس همچنانکه نور مصباح با اتصال امداد زیت متزاید روشن باشد از دوام اتصال زیت عمل مصباح
ایمان همواره زجا به قلب سماوی و شکاه نفس ارضی منور باشد و عمل که بمثابة زیت است از غایت صفا
استعداد اضمارت فی نفسه خود نور کس دارد و نور عمل بر دو گونه است ذاتی و آن خاص مومنان است
و عارضه و آن خاص منافقان است ذاتی نتیجه ایمان است و عارضه اثر اضمارت ناکف و نفاق و
منافقان روز قیامت چون نور مومنان مشاهده کنند از ایشان نور نخواهند و عمل نور است و آن مومنان را ذاتی
است و منافقان را عارضه و فی الجمله طوائف مردم باعتبار ایمان و عمل چهار انداز اول صالحان که هم ایمان دارند
و هم عمل صالح دوم فاسقان که ایمان دارند و عمل صالح نه سوم منافقان که عمل دارند و ایمان نه چهارم
کافران که نه ایمان دارند و نه عمل

۸۰

کمز

جوهر کفر دروغ پنداشتن است پیغامبر را و فرستادن حضرت خداوند تعالی حضرت جبرئیل بر پیغامبر و حضرت خداوند تعالی را در چیزهای که آورده اند حضرت جبرئیل بر پیغامبر و این تکذیب اگر ظاهر و باطن باشد کافر بود و اگر در باطن بود منافق باشد.

جوهر در اقرار بوجه انیت حق سبحانه و تعالی در رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه اجمعین صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که بنده کلمه شهادت بر زبان برانداخته است ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و بدین اقرار بر تصدیق دل خود گوید و در اقرار از شهادت خاص تر است چه هر اقرار از شهادت بود بر نفس خود نه هر شهادت اقرار باشد و آنچه آمده است که الایمان تصدیق با لسان و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد از آن نه آنست که عین ایمان اقرار است یا عمل بل عین ایمان مجرد تصدیق دل است و اقرار و عمل هر دو علامت و دلیل آن و هر چند ممکن است که شهادت این دو شاهد زور بود چنانکه در حق منافقان که اقرار و عمل در ایشان موجود بود و ایمان مفقود و لیکن سبب آنکه بنابر احکام بر ظواهر است شهادت این دو شاهد حکم برای ایمان مشهوده لازم بود اگر چه احتمال کذب دارد

جوهر حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره در مرجع البحرین میفرماید که حکم فقه عام است یعنی شامل است تمامه خلق را و خواص و عوام محکوم اند بدان زیرا که مقصد و اقامت مراسم شریعت است و اعلاای اعلام دین و ملت و بنای فخر بر علم است و لهذا قواعد و ضوابط آن کلیه است که با اختلاف افراد و اشخاص مختلف و متغیر نشود و حکم تصوف خاص است یعنی مخصوص است باهل قرب و خصوص زیرا که آن معامله است میان پروردگار و بنده و مدار این بر ذوق و حال است و احکام آن جزئیات که با اختلاف احوال و مواجید و اذواق مختلف گردد و از اینجا است که حکم فقیه و انکار و بصره و جاریست و انکار صوفی بر فقیه صحیح نه و صوفی را رجوع بفقیه ضروریست با حکام تا بر آن عمل کند و در احوال حقائق مختلف شریعت نیستند و فقیه را در احکام رجوع بصوفی نه پس تصوف بفقیه محتاج است و فقه از تصوف مستغنی اگر چه تصوف اعلی و ارفع است از فقه در مرتبه لیکن فقه اسلام و اتم است و مصلحت و از اینجا گفته اند که کن فقیهها صوفیاء و لا تکن صوفیاء فقیهها یعنی اول و اولی است و عمل شریعت و حفظ ظاهر بده بعد از آن بمقام تصوف و اتقان بحقیقت و تصفیه باطن عروج کن زیرا که این اکمل و اتم و اسلام است عملا و حالا و ذوقا و لا تکن صوفیاء فقیهها یعنی هم از اول تعلق بحقیقت و توحید و مواجید باطن کن که بعد از ذوق رعایت ظاهر و اتباع شریعت استحکام نخواهد پذیرفت مرید را باید که باطن حقیقت را بر ظاهر شریعت مقدم ندارد و تا بنده سبب باطنیه نرود و بالحد نکشد و بظاهر از باطن انکشاف نکند تا از اهل تشرف و تقشف

نشود و بر فقہت صرف متوقف نماند و از انوار و اسرار محروم نگردد و نیز رجوع از فقہ تبصوف باعث طلب مزید و شوق ترقی و عطش کمال آسان است و لیکن رجوع از تصوف بفقہ بعد از استیلائی ذوق باطن و غلبہ حقیقت و شوار پس اول تمسک بعروہ و ثقاسے شریعت و فقہت کند بعد از ان بذروہ علیای حقیقت و تصوف بر اید فقہت مرتبہ اسلام است و کلام در جہ ایمان و تصوف مقام احسان چنانچہ در حدیث جبریل این ہر سہ مقام بین و مفصل است نیکوئے اینکہ پرستش کنی پروردگار خود را گو یامی مبنی اورا و حضرت امام مالک رضی اللہ عنہ فرمودند کہ کسی کہ صوفی شد و فقیہ نگشت از دین حق برگشت و آنکہ فقیہ شد و صوفی نگشت از فرمان بیرون آید و آنکہ ہر دور ایجا کرد تحقیق رسید باجملہ مرتبہ کمال فقہ صحیح و ذوق صحیح است و انفراد ہر یکے از دیگرے موجب انحطاط و نقصان چنانچہ علم طب بے تجربہ بے آن کفایت نکند و تجربہ طب بے علم آن صورت نہ بندد

جوہر فرض بردو نوع است فرض عین و فرض کفایہ فرض عین آنست اگر بعضی از مخاطبان بجاکے آرند از دیگر ان ساقط نشود چنانچہ نماز و روزہ و حج و زکوٰۃ و غسل جنابت و تعلم قرآن و تعلم فقہ آنست کہ چارہ نیست از دانستن آن و جہاد با کفار چون نافر عام باشد۔ و فرض کفایہ چنانکہ جواب سلام و جواب عاطس گفتن یرحمک اللہ مرآئکس را کہ عطسہ زد و الحمد للہ رب العالمین گوید و نماز عیدین و نماز جنازہ و غسل میت و تکفین و امر معروف یعنی بے نیکے فرمودن و منہی منکر یعنی از بدی بازداشتن و پرسیدن بیمار و خواندن علم و قرآن و فقہ زیادہ از قدر حاجت و جہاد کردن بر دشمنان دین چون نافر عام نباشد و معنی فرض کفایہ آنست کہ اگر بعضی از مسلمانان بجآرند از گردن بعضی دیگر ساقط شود و اگر ہمہ ترک گیرند ہمہ آثم باشند

جوہر معنی قبلہ توجہ کردن است بچیزے ہر کہ روئے بچیزے آرد قبلہ آن بود ظاہر او باطناً۔ قبلہ بنیاد و امام ایشان بیت المقدس بود و قبلہ حضرت سرور عالم و امام مرحومہ حضرت ایشان کعبہ است بعضی گفتہ اند کہ قبلہ چہار اند قبلہ جوارح کہ بر جمیع مومنان فرض شدہ است تا بدان سمت نماز گذارند۔ دوم قبلہ دل است کہ اصحاب طریقت را توجہ بدانست و مشغول ایشان در ان سوم قبلہ سر است کہ توجہ مریدان بشیخ باشد چہارم قبلہ وجہ اللہ انبیا و اولیا را توجہ بدانست و ہر چہ غیر اوست پشت بدوست و ہر چہ اوست روئے بدوست قبلہ عشاق جمال لم نزل و معنی کعبہ میانہ چیز است سمی الکعبۃ کعبۃ لاہنا سرقہ الارض و کعبہ بیت اللہ و بیت الحرام گویند۔ و منفرج قصد کردن است ہر کہ قصد چیزی کند و قدم ظاہر و باطن در ان راہ زنجج او ہمان باشد۔ قلب عارف حرم اللہ تعالیٰ است و حرام است جرم

اللہ تعالیٰ اینکه در آید در آن غیر اللہ تعالیٰ کعبه عام است و کعبه خاص کعبه عام ظاهر است و کعبه خاص باطن است
قبله و کعبه مقام خدمت است دل و روح محل معرفت و محبت کعبه ظاهر از اجار است و کعبه باطن پراسرار آن مقام
خلیل است و اینجاریب جلیل است

بیاد کعبه چه سر میزنی خدا اینجاست	بطوف مرده کجا میروی صفا اینجاست
-----------------------------------	---------------------------------

جوهر صوم بر سه وجه است صوم الروح بقصر الامل و صوم العقل بخلاف الهوی و صوم النفس
بالاسماک عن الطعام و المحارم - روزه در شرع عبارت است از ترک خوردن و آشامیدن
و جماع کردن از صبح صادق تا غروب آفتاب بر نیت روزه که عاقل و بالغ و مسلم باشد و پاک باشد از
حیض و نفاس - دوم روزه خاص و آن روزه در چشم و بینی و گوش و دست و پا است که نادیدنی نه بیند
ناشنیدنی نشنود و ناپوشیدنی نبوید و ناگفتنی نگوید و نارفتنی نگوید و سوم روزه خاص الخاص است که روزه
ظاهر و باطن باشد و غیر حق در دل نباشد -

جوهر یاد کردن مرگ فضله عظیم دارد حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم میفرمایند
یاد مرگ بسیار کن که آن ترا در دنیا زاهد گرداند و حضرت عایشه رضی اللہ تعالیٰ عنہا عرض کردند که ای کجاس
پدر چه شمس باشد فرمودند باشد کسی که در روز بخت بار از مرگ یاد کند حضرت ابراهیم صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم میفرمایند
دو چیز است که راحت دنیا از من بر ویکی ذکر مرگ و دیگری خوف استادن پیش حضرت خداوند تعالیٰ رفته
بحضرت عایشه رضی اللہ تعالیٰ عنہا از سخت دلی خود شکوه کرد فرمودند یاد مرگ بسیار کن او چنان که قنوت
از دل اوبرفت و حضرت امام حجه الاسلام قدس سره میفرمایند که هر که شناخت که آخر کار او همه حال مرگ
است و قرارگاه او گور و موکل او منکر و نیکر و موعد قیامت و مورد او بهشت یا دوزخ است هیچ اندیشه
او را هم تر از اندیشه مرگ نبود و هیچ تدبیر بروی غالب تر از تدبیر زاهد مرگ نبود و هر که یاد مرگ بسیار کند ناچار
بسیاختن ز او آن مشغول شود و گور را روضه یا بازار و صحنهای بهشت و هر که مرگ را فراموش کند بهمت او هم
و دنیا باشد از یاد آخرت غافل ماند و یاد کردن مرگ بر سه وجه است یکی یاد کردن غافل که بدین مشغول بود
که یاد کند و آنرا کاره باشد از بیم آنکه از شهوات دنیا باز ماند دوم یاد کردن تأنب تا خوف بروی غالب
باشد و در توبه تأنب تر باشد و تأنب مرگ را کاره نباشد لیکن تعجیل مرگ را کاره باشد از بیم آنکه ناساخته پنداید
و اگر اہیت ازین وجه زیان ندارد سوم یاد کردن عارف و آن ازان بود که وعده دیدار پس از مرگ است
همیشه چشم بان دارد و در آرزوی آن باشد و درجه دیگر است بزرگتر ازین که مرگ را نه کاره باشد و نه
طالب تعجیل آن نخواهد و نه تاخیر آن و این مقام رضا و تسلیم است و خلق چنان غافل که اگر یاد کنند نیز در دل نشان

۸۶

۸۷

بیان شریعت و طریقت و حقیقت

اثرے نکند کہ دل مشغله دنیا چنان مستغرق است کہ چیزے دیگر را جاسے نمانده
 جوہر - در رشحات مذکور است کہ حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدسنا اللہ تعالیٰ بسره المبارک میفرمودند
 کہ شریعت است و طریقت و حقیقت شریعت اجرائے احکام است بر ظاہر و طریقت تعقل و تکلف است
 و جمعیت باطنی و حقیقت رسوخ است درین جمعیت و میفرمودند کہ خدمت مولانا نظام الدین میفرمودند
 کہ شریعت و طریقت و حقیقت را در ہمہ چیز بیان می توان کرد مثلاً دروغ گفتن کہ منی بہ نسبت آن واقع است
 اگر کسی آنرا بسے و مجاہدہ نکوید و بر طریق استقامت باشد و از زبان دور گرداند کہ با اختیار و بی اختیار
 از زبان صادر نشود این شریعت است لیکن با وجود این میتوان بود کہ در باطن داعیہ دروغ گفتن باقی
 باشد سعی و مجاہدہ در آن کند کہ از باطن داعیہ دروغ گفتن دور شود این طریقت است و چنان شدن
 کہ بی اختیار و با اختیار از دروغ گفتن نیاید نہ از دل و نہ از زبان این حقیقت است حضرت خواجہ این
 سخن را از خدمت مولانا بسیار نقل میکردند و استحسان میفرمودند

۸۹

جوہر بدانکہ متابعت اقوال جناب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم شریعت است
 و متابعت افعال طریقت و متابعت احوال حقیقت پس ہر کہ متابعت اقوال جناب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کرد شریعت درست کرد و ہر کہ متابعت افعال کرد طریقت درست کرد و ہر کہ متابعت
 احوال کرد حقیقت درست کرد۔

۹۰

جوہر آغاز طریقت نہایت شریعت است تا حق شریعت نگذارد راہ طریقت برد نکشاید اگر در ہوا
 پرد و یا بر آب رود فعل او کرامت نیست بل سحر یا استدراج است۔

رہبر راہ طریقت آن بودہ	کو با حکام شریعت سے رود
اینچنین کامل بجوگرہ روے	تاز وصل دوست با بہرہ شوے

۹۱

جوہر فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم الشریعہ اقوالی و الطریقہ
 افعالی و الحقیقہ احوالی و المعروفہ سری پس بر مرتبہ مرتحق تعالیٰ رسیدن ابتدا از شریعت است
 کسے کو در شریعت را سخا آید حقیقت راہ بروی خود کشاید نہ بر رخ ناسوت و ملکوت شریعت است و
 بر رخ ملکوت و جبروت طریقت و بر رخ جبروت و لاہوت حقیقت کہ مرتبہ وحدت بر رخ است بین حدیث و آیات
 شریعت چیز نیست کہ بحث کردہ میشود در آن از حلال و حرام و مراد از ملکوت در راہ سلوک صفت در خود
 پیدا کردن کہ عبارت از کم خوردن و کم گفتن و نبوسے ریاضت نمودن کہ صفت بشریت اور رخ گردود و صفت
 ملکی بروی ظاہر آید جبروت در اصطلاح صوفیہ اعیان ثابتہ را گویند و در اصطلاح حکما حقائق کونیہ را

جبروت و اعیان ثابتہ و حقائق کونیہ و معلومات پیرایہ کونیہ اللہ ازلی - جبروت اعیان

گویند و علمائے متکلمین معلومات اللہ ازسے گویند

جوہر طریقت راہ و در اصطلاح سالکان تزکیہ باطن چنانکہ شریعت تزکیہ ظاہر است و مخفی نماند
۹۲ کہ طریقت عبارت از سیر خاص است کہ مخصوص سالکان راہ جناب خداوند تعالیٰ است مانند ترک دنیا و
دوام ذکر و توجہ بمبدأ و اصل و انزوا و صدق و اخلاص و غیر آن و اسرار طریقت اشارت از احوال حقیقت است
زیرا کہ طریقت مقدمہ حصول حقیقت است و چنانچہ طریقت شریعت است حقیقت بر طریقت است و طریقت
بے شریعت و سوسہ است و حقیقت بی طریقت زندہ

جوہر تقوی الفتح اول و فتح و او ترسیدن و پریزگاری و فارسیان گاہے بکسر و او نیز خوانند و تقوی را
۹۳ مراتب است اول پریز از شرک کہ سبب ربانی از عذاب جاودانے است دوم دور بودن از گناہ صغیرہ
و کبیرہ و آن باعث حصول سعادت و دو جہانی است سوم ترک ما سوا اللہ و آن واسطہ وصول قرب ربانی است
جوہر چہار رکعت بدو سلام بگذار و در اولی قل اللهم یا بقریب یا نزدیک بار و در ثانیہ سورۃ الکوشتر
پانزدہ بار و در ثالثہ سورۃ الکافرون پانزدہ بار و در رابعہ سورۃ الاخلاص پانزدہ بار بعد از ان این دعا
وہ بار بخواند حاجت روا گرد و بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین حسبناللہ
و نعم الوکیل انی مسنی الضرو انت ارحم الراحمین و افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد
یا من ذکرہ شرف الذاکرین یا من طاعتہ نجات للمطیعین یا من رافقہ بلجاء للعالمین یا من
لا یخفی علیہ سائر المحتاجین بر جنتک یا ارحم الراحمین و او سے آنت کہ این نماز را بعد از نیم شب
کند و بین الطہر و العصر ہم آمدہ است

۹۴ نماز یک مختلفہ التواتر

جوہر صلوة قضایا الحوائج روز جمعہ چون آفتاب برآید دو رکعت بگذار و در اولی سورۃ الفلق
۹۵ و در ثانیہ سورۃ الناس و بعد از سلام آیتہ الکرسی ہفت بار و باز چہار رکعت بگذار و در ہر رکعتی سورۃ
النصر یکبار و سورۃ الاخلاص بست و پنج بار بخواند و چون فارغ شود ہفتاد کرت لا حول و لا قوۃ
الا باللہ العلی العظیم بخواند خواص این نماز نے دانہ بجز حق سبحانہ و تعالیٰ

جوہر دو از وہ رکعت لبس قدمہ و یک سلام در شب و یا روز بخواند و بعد از التجات لتدیکم
۹۶ گوید و سر بسجده مند و سورہ فاتحہ ہفت بار و آیتہ الکرسی ہفت بار و لا الہ الا اللہ و حدہ لا شریک لہ
لا الملک و لا الحمد و ہو علی کل شیء قدیر وہ بار پس گوید انی اسالک بمعاقد العزیزین عرشک
و منتی الرحمۃ من کتابک و اسمک الاعظم و جدک الاعلیٰ و کلماتک التامۃ ان تقضی حاجتی
ہذا پس سر از سجده بردار و دو سلام دہ این نماز براسے قضایا حوائج مبرات بہ تجربہ رسیدہ

جوہر دور کعت ہر وقت کہ تواند بگذارد و شب جمعہ قاضی تر و اولی سورۃ الکافرون دہ بار و در ثانیہ

۹۷

سورۃ اخلاص دہ بار بعد از سلام سر سجدہ منادہ دہ بار و در و پنجواندہ بار سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ
واللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و دہ بار اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار و دہ بار یا غیاث المستغیثین اغثننا انکاه یک یک حاجت خواهد چند انکہ
یا دآید بعدہ گویر یارب ہزار حاجت دینے و دینوے من رد اگر دان بفضل اللہ تعالیٰ روا شود۔

۹۸

جوہر صلوٰۃ الصلوٰۃ یچو صلوٰۃ التبیح است بجایے تسبیح در و خوانند ہر در و دی کہ باشد و این
دور کعت ست خواہ در شب گذارد خواہ در روز اما بعد از اشراق درین نماز اثر ہاست بہر مہمی کہ بخواند بر آید

و برائے ہر مہی در سہ روز جمعہ نیز خوانند۔

جوہر نماز قلاقل چہار رکعت است بیک سلام مابین مغرب و عشاء در ہر رکعت با فاتحہ چہار قل ضم کند
و بعد از سلام سر سجدہ منادہ ہفتاد و یکبار گوید یا حی یا قیوم بر جہتک استغیث بعضی از مردان طالبانرا

۹۹

لحاجات
صلوات غفلت

برائے موافقت این نماز ارشاد نموده اند و فرمودہ اند اگر کسی خواہد کہ گوہ را بناخن تراشد اگر چہ حال است
لطیفیل این نماز ممکن باشد و مخفی نماز کہ چون حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
در و عاصمی بلیغ فرمودے یا نازل شدے غم و ہمے فرمودند یا حے یا قیوم بر جہتک استغیث

۱۰۰

جوہر صلوٰۃ العاشقین چہار رکعت است بیک سلام در آخر شب بدین نیت نوبت ان
اصلی اللہ تعالیٰ اربع رکعات صلوٰۃ العاشقین برائے اہم مہمات در اولے بعد از سورہ فاتحہ

یا اللہ صد بار و در ثانیہ یا رحمن صد بار و در ثالثہ یا رحیم صد بار و در رابعہ یا وود و صد بار
جوہر نماز کن فیکون چہار رکعت است در اول شب آدینہ غسل پاک کند و جامہ پاک پوشد

۱۰۱

لحاجات
صلوات غفلت

و در اول بعد از فاتحہ صد بار بخواند افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد و در دوم صد بار
الا الی اللہ تصیر الامور و در سوم صد بار نصر من اللہ و فتح قریب و شتر المؤمنین و در چہارم صد بار
انا فتحنا لک فتحا مبینا و بعد از سلام صد بار گوید غفرانک ربنا و الیک المصیر بعدہ سر سجدہ منہ و
ہر دو دست بردارد و صد بار گوید استغفر اللہ ذی من کل ذنب و التوب البید این نماز برابر

تضار حاجات از مجربات صحیحہ میفرمایند۔

۱۰۲

جوہر در فوائد الفوائد مذکور است کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ لسبرہ المبارک فرمودند
کہ نماز حضرت خواجہ اولیس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در سوم و چہارم و پنجم رجب است بعد از ان فرمودند کہ
در سیزدہم و چہار دہم و پانزدہم آورده اند بعد از ان فرمودند کہ بروایتی در سبت سوم و سبت و چہارم

و سبب پنجم بعد از آن فرمودند که در مدرسه دانشمندی بود مولانا زین الدین هر سبکه که از او سوال کردند
 او جواب شافی گفتی و در مباحثه بجبارت دانشمندان در آمدی از حال نظم و استکشاف کردی گفت که من
 هیچ خوانده ام چون بزرگ شدم وقتی نماز خواجا اولی قرنی گذاردم و دعا کردم که آئی من کبیر بن سعید
 هیچ تعلم نکردم مرا علی کرامت کن جناب مستطاب حق سبحانه و تعالی به برکت این نماز در علم بر من کشاد تا در
 هر سبکه که سخن می افتد بجز بی شرح میشوم انتی و طریقه نماز نیست که بوقت چاشت غسل کند چهار رکعت
 بگذارد و بعد از سلام بفتا و بار گوید لا اله الا الله الملك الحق المبین لیس کشمشی و هو اسبج البصیر
 و چهار رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه سوره النصر یکبار و بعد از سلام بفتا و بار گوید انک اقوی
 معین و اهدی دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین و چهار رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه
 سه بار سوره اخلاص و بعد از سلام بفتا و بار سوره الم نشرح بخواند و دست بر داشته بر سینه فردا در وقت
 خواهد و از اول غسل تا تمام نماز نظم نکند.

ترجمه نماز حضرت سید
 اول قرنی و حضرت صاحب

۱۰۳
 صلوة التوبه

چو هر صلوة التوبه چهار رکعت است بهتر است که در چهار رکعت بعد فاتحه از مسجات چهار سوره
 بخواند و مسجات هفت سوره است سوره نبی اسرائیل و سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تعان و آ علی
 و از حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالی عنہ این چهار سوره مردیست سوره النکاح و سوره و
 العصر و سوره الکافرون و سوره اخلاص و در روایتی سوره الزلزال و سوره والحادیث و سوره النصر
 و سوره اخلاص و بعضی در ویشان عراق و یمن در رکعت اول سوره الکافرون خوانند و در دوم سوره
 اخلاص و در سوم سوره الفلق و در چهارم سوره الناس و درین نماز در هر رکعت بفتا و پنج بار تسبیح
 خوانند یعنی سبحان اللہ و الحمد للہ و لا اله الا اللہ و اللہ اکر و مجبور در چهار رکعت سیصد بار بدین
 طریق که بعد تکبیر افتتاح بنا خواند بعد تسبیح پانزده بار بعد اعوذ خواند سوره فاتحه و سوره
 دیگر خواند بعد تسبیح ده بار گوید و در رکوع ده بار و در قومه بعد تحمید ده بار و در سجده اوے بعد تسبیح معمول
 ده بار و بین السجدتین ده بار و در سجده ثانیه ده بار و این مختار مستح حقیقه است و بعضی در هر رکعت
 بعد از قرأت پانزده بار خوانند و بعد سجده ثانیه شسته ده بار و باقی چنانکه مذکور شد اگر توفیق یابد
 هر روز یکبار بخواند و الا در هفته یا در هر ماه یا در تمام عمر یکبار و این نماز را وقت
 معین نیست هر که هر روز بخواند بعد اشراف بخواند اگر بعد هفته بخواند روز جمعه بهتر و اگر در ماه بخواند در
 پنجشنبه اوے و اگر در سال بخواند روز عاشورا اوے و بعضی میفرمایند که بعد زوال قبل نماز ظهر بهتر
 است که در روایت حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہ آمده و بعد زوال روز جمعه افضل

این کلمات را در هر رکعت

کہ حضرت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمیں وقت میخو اندند و از حضرت ابن المبارک رضی اللہ تعالیٰ عنہ پرسیدند کہ اگر کسی درین نماز لاحق شود در سجدہ سہوی تسبیح مذکور دہ بار گوید یا نہ فرزند نونہ درین نماز سیصد بار تسبیح آورده است فقط و مخفی نماند کہ این نماز را حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بعم اہل بیت خود حضرت عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ آموختہ اند و فضل این نماز بسیارست و در حدیث شریف وارد است کہ ہر کہ این نماز بخواند جمیع ذنوب صغیرہ و کبیرہ او آمرزیدہ شود و سوا سے این فائدہ فوائد این نماز بسیار آید

جوہر فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم ہر کہ بگذارد نماز با دعا و نیت در جا نماز تا طلوع آفتاب مقدار یک نیزہ پس دو رکعت نماز بگذارد نوشته شود در دیوان او کہ آمرزیدہ شود و اگر چہ یک رکعت بگذارد نوشته شود در دیوان مقبلان و اگر شش رکعت بگذارد نوشته شود در دیوان مطیعان و مسلمانان و اگر ہشت رکعت بگذارد نوشته شود در دیوان رستگاران و اگر دہ بگذارد نوشته شود در دیوان اولیاء

۱۰۴

جوہر صاحب فوائد الفوائد قدس سرہ میفرماید کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ بسببہ المبارک بندہ را نماز اشراق فرمودند دو رکعت شکر اللہ در اول بعد از فاتحہ آیتہ الکرسی تا خالدون و در دوم امن الرسول تا آخر و آیتہ اللہ نور السموات و الارض تا و اللہ کل شیء علیم و بعد از آن دو رکعت استعاذہ فرمودند در اول بعد از فاتحہ سورۃ الفلق و در دوم سورۃ الناس بعد از آن دو رکعت استعاذہ فرمودند در اول بعد از فاتحہ سورۃ الکافرون و در ثانیہ سورۃ اخلاص فرمودند کہ آن روز کہ حضرت شیخ الاسلام ما خواجہ فرید الحق والدین قدسنا اللہ تعالیٰ بسببہ المبارک نماز اشراق فرمودند ہمین شش رکعت فرمودند اتقی و بعضی بعد از آن دو رکعت استجابت گذارند در اول بعد از فاتحہ سورہ واقعہ و در دوم سورۃ الاعلیٰ و الا سورۃ القدر و سورۃ الکوثر و بعد از آن دو رکعت شکر روز در ہر رکعت بعد از فاتحہ پنجگانہ بار سورۃ اخلاص و حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الحق والدین قدس سرہ میفرماید کہ دو رکعت شکرانہ مادر و پدر بگذارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیتہ الکرسی یکبار و سورہ اخلاص سہ بار و بعد از سلام در دو گوید این دعا بخواند یا لطیف الطیف بے و ابو الہدی فی جمیع الاحوال کہ تجیب و رضی یا علیم یا قدیر یا غفر لی و لو الہدی انک علی کل شیء قدیر و وقت اشراق از طلوع آفتاب تا بر آمدن آن مقدار دو نیزہ است چون آفتاب مقدار یک نیزہ طلوع کند نماز شروع نماید و بعد از اشراق اگر بخواند قرآن مجید بخواند یا ذکر گوید و اگر صلوۃ تسبیح بگذارد بہتر و اقل اشراق دو رکعت است و متوسط چہار و اگر شدہ

۱۰۵

نماز اشراق

وقت و تعداد اشراق

۱۰۶

۱۰۶ نماز چاشت

جوهر چون ربع روز بگذرد چهار رکعت بگذارد در اول بعد از فاتحه سوره و الشمس بخواند و در دوم سوره
 واللیل و در سوم سوره و الضحی و در چهارم سوره الم نشرح و نماز چاشت دوازده رکعت است و اقل چهار
 رکعت در چهار رکعت اول بعد از فاتحه سوره فتح بخواند پس سوره نوح پس سوره القدر پس سوره الکوش و در چهار
 رکعت دوم سوره و الشمس پس سوره و اللیل پس سوره و الضحی پس سوره الم نشرح و در چهار رکعت سوم سوره
 الکافرون پس سوره النصر پس سوره تبت پس سوره اخلاص - و بعد از فراغ نماز چاشت خواندن اللهم
 اغفر لی وارحمنی و تب علی انک انت التواب العفور عذابا ثورا است و هر که التزام کرد
 نماز چاشت را اسباب معیشت ویرا حضرت خداوند تعالی میآورد و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله علیه
 و آله و اعجاب و مسلم که سه چیز با سه چیز جمع نشود گناه با توبه و تونگرگی با زنا و فقر و فاقه
 با نماز ضحی

جوهر بعد نماز چاشت دو رکعت برائے صحت نفس گذارد در اول بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار
 و سوره و الشمس یکبار و سوره اخلاص پنج بار و در دوم آمن الرسول و سوره و الضحی یکبار
 و سوره اخلاص پنج بار و بعد از سلام بخواند اللهم انی اسئلك العفو و العافیة و المعافیة
 فی الدنیا و الآخرة

۱۰۸ بتجدید

جوهر نماز تجویز بهترین نوافل است و وقت آن ثلث آخر از شب است دوازده رکعت به پیش
 سلام بگذارد در اول بعد از فاتحه دوازده بار سوره اخلاص و در دوم یازده بار یحیی و زکریا
 عدد کم کند تا در رکعت دوازدهم یکبار خوانده بجه و در بخواند و اگر گذارده باشد اعاده کند و در اول بعد از
 فاتحه سوره الاعلی بخواند و در روایتی سوره القدر و در دوم سوره الکافرون و در سوم سوره الاخلاص
 و اگر قضا شود برود و اگر در مشایخ بعد هر دو گانه این نماز را قیله طویله میفرمایند -

۱۰۹

جوهر در شب معراج دوازده رکعت بخواند و در هر رکعت بعد فاتحه سوره از قرآن مجید و تشهد در هر رکعت
 و سلام در آخرین بجه عبد بار گوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بجه
 صد بار استخار بجه دعا کند و شب معراج نزد اکثر شب بست و هفتم ماه رجب است و نزد بعضی شب
 هفتم ماه رمضان المبارک

۱۱۰ شنبه در

جوهر شب قدر شب معظم است یعنی گویند گاهی در ماه رمضان مبارک باشد و گاهی غیر
 رمضان و بعضی در اول شب ماه رمضان گویند و بعضی در شب هفتم ماه مذکور و بعضی نوزدهم
 و بعضی سبت و یکم و بعضی سبت و سوم و سبت پنجم و سبت و هفتم و سبت و نهم و نزد اکثر شب سبت هفتم ماه رمضان

جوہر صلوة القلب براسے متعالی دل چار رکعت است در ہر واحد سورہ اخلاص یکبار اہلسنت

۱۱۱

قلب نہ باسان وہان

جوہر صلوة معشوق ایک رکعت است چون پہا ہرنا الصراط المستقیم برسد تکرار کند تا بخود شود و بقیہ
و چون ہوش آید از صراط الدین انعمت علیہم شروع کند و فاتحہ را تمام نماید و سورہ القدر صغیر کند و
لفظ انا انزلناہ راسہ بار تکرار کند و تمام نماید و اقیامت خواند و سلام دادہ از نماز براید اگر چہ این نماز برود
نقشہ حقیقیہ نیست اما فقر کردہ اند۔

۱۱۲

جوہر صلوة الاسرار دو رکعت است بعد از نماز مغرب یا بعد از تہجد بدین نیت بگذارد و نیت

۱۱۳

ان اعلی اللہ تعالی رکعتی صلوة الاسرار لعلہ بالی اللہ تعالی وانقطعا عن غیر اللہ تعالی
و بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ سورہ اخلاص یا زودہ بار و بعد از سلام بجانب عراق یا زودہ گام رود و آنجا
استادہ میرود و دست باریب و تعظیم تمام کند بعدہ یا زودہ بار در دنیا بتا بخواند و یکبار فاتحہ و یا زودہ بار
سورہ اخلاص و ثواب آن بحضرت محبوب سجائے شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی قدس اللہ
بسرہ المبارک بگذارد و جناب ایشان را بحضرت حق سبحانہ و تعالی وسیلہ گرفتہ حاجت خواهد و بعدہ یا زودہ
بار بگوید یا شیخ عبد القادر جیلانی شیخ اللہ دین نماز در خلوت بگذارد۔ و در سہجۃ الاسرار
مذکورست کہ حضرت غوث الثقلین قدس اللہ تعالی بسرہ المبارک فرمودہ اند ہر کرا جائتے بدرگاہ عزت
یا شدہ دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ یا زودہ بار سورہ اخلاص و بعد از سلام رود و بخواند
و بیاید بجانب عراق یا زودہ گام و بگیرد نام مراد وسیلہ سازد مراد بدرگاہ عزت و حاجت خواهد قضا کردہ
شود حاجت اور۔

صلوة الاسرار
للمحاجت از
حضرت غوث اعظم

۱۱۴

جوہر دو رکعت قبل طلوع فجر بخواند در ہر رکعت آیتہ الکرسی سہ بار و سورہ الکافرون و سورہ اخلاص

۱۱۲

یا زودہ بار بعد از ان گوید سبحان اللہ و حمدہ سبحان اللہ العظیم و حمدہ استغفر اللہ صد بار جناب حق
سبحانہ و تعالی قضا کند دین اورا و وسیع کند بروے رزق و این مشہور و مجرب است۔

جنہ آداب دین

۱۱۵

جوہر صاحب وام ہر اوست نماید بر سورہ والحدیث یا آمن الرسول یا سورہ النبأ سیزدہ

بار بخواند یا سورہ واقف چیل و یکبار یا بعد ہر فرض پنج بار قل اللهم مالک الملك تا فی حساب

۱۱۶

جوہر صاحب فوائد الفقہ اقدس سرہ میفرماید کہ بندہ را غلامے بود ملیح نام اورا بشکرانہ ارادت

در نظر حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ تعالی بر کہتم از او گردانیدہ شد ہمان زبان غلام مذکور
سر در قدم مخدوم عالمیان آوردہ بشریف بیت شرف گشت بعد از ان نماز دو گانہ فرمودند بر لفظ مبارک

۱۱۷

بر آنند که این دو گانه را نیت چنین باید کرد و دعا آنها سوسه الله

۱۱۷ جوهر صلوة شکر النهار دو رکعت است در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنجبار بخواند و در شکر اللیل در ۱۱۷

هر رکعت بعد از فاتحه کافرون پنج بار

۱۱۸ جوهر صلوة رضای ابوبن دو رکعت است در هر رکعت چهار قتل بخواند

۱۱۹ جوهر بعد از زوال چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص بی زده بار یا پنج بار یا بیست

بخواند این وقت بجز نصف لیل است و زمان نزول رحمت چه در های بهشت بعد از زوال گشاده میشود

۱۲۰ جوهر صلوة الخضر ده رکعت است بعد از نماز ظهر بعد از فاتحه از سوره نیل در هر رکعت یکسره
تا آخر قرآن مجید بخواند و هر که این نماز پیوسته بگذارد با خضر ملاقات کند
صلوة الخضر ۲۰

۱۲۱ جوهر صلوة حفظ الایمان دو رکعت است بعد از نماز مغرب در اول بعد از فاتحه سوره اخلاص هفت بار

سوره لفلق تکبیر و در دوم بعد از فاتحه سوره اخلاص هفت بار و سوره الناس یکبار و بعد از سلام سر بسجده نهد و سبیه بگیرد

یا حی یا قیوم شنبلی علی الایمان

۱۲۲ جوهر بعد از نماز مغرب صلوة او امین بست رکعت آمده در هر رکعت بعد فاتحه سب بار اخلاص اقل آن شش رکعت

صلوة او امین ۲۰

است از فوائد الفوائد معلوم شده که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بر کبرتم حضرت شیخ حسن علامه سنجر است

بین العتائین شش رکعت او امین فرموده اند

۱۲۳ جوهر صلوة السعادت چهار رکعت است در اولی سوره اخلاص چهل بار پس سی بار پس بست بار پس ده بار

و بعضی اول ده بار پس بست بار پس سی بار در هر شب و شنبه این نماز بگذارد هرگز شقی نشود و بعضی گویند

که صلوة السعادت دو رکعت است در هر رکعت بعد فاتحه آیه الکرسی یکبار و اخلاص بار بخواند و بعد از سلام ده بار و در دوده بار استغفار

۱۲۴ جوهر در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بر کبرتم فرمودند که مریاری بود

پدرش او را مولانا تقی الدین گفتندی مرد صالح و دانشمند او پیوسته بعد از صلوة مغرب دو رکعت

بگذاردی در رکعت اول بعد از فاتحه و السعادت ذات البرج و در دوم بعد از فاتحه و السماء و الطارق

خواندی چون او نقل کرد من او را در خواب دیدم و گفتم جناب خداوند تعالی با تو چه کرد گفت چون کار

من تمام شد فرمان آمد که ما او را بدان دو رکعت بخشیدم یکی از حاضران سوال کرد که این راصلوة انور

گویند فرمودند خیر این راصلوة البرج گویند آن دو رکعت که در هر دو آیه های سبای سوره انعام میخوانند

در اول ختم بر سینه نژون و در دوم ختم بر سینه نژون آنرا صلوة النور گویند فرمودند که چون شب را دیدی

بر بام کعبه بر آید و ندانند که ای بندگان جناب خداوند تعالی و ای امتان حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی

علیه وآله و اصحابه و سلم شمار است شب بخشیده بود شب در پیش است و آن شب اول گورست برای خیره آن
 درین شب کاری بکنید و آن کار آنست که دو رکعت نماز بگذارید در هر رکعت بعد فاتحه قل ایها الکافرون
 پنج بار بخوانید و چون روز براید همان فرشته بر بام بیت المقدس براید و ندانند که ای بندگان جناب خداوند
 تعالی و ای امتان حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم حضرت خداوند تعالی شمارا
 روزی بخشیده است و روزی در پیش است و آن روز قیامت است برای ذخیره آن روز درین روز کار
 بکنید و آن کار آنست که دو رکعت بگذارید در هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار سوره اخلاص بخوانید بعد از آن بر لفظ مبارک
 رانند که شیخ جمال الدین بالنسوی قدس سره این را حدیثی روایت کرده اند -

جوهر اگر معصیتت سرزند باید که زود وضو کند و دو گانه نماز گذارد و استغفار کند و از آن معصیت توبه
 کند و برگزشته ندامت کشد .

جوهر در قنای تیسیر میگوید السجدة اثنان سجدة العبادة و سجدة التیمة سجدة العبادة
 لله تعالی خاصة و سجدة التیمة بدون الله تعالی لوجه التکریم فی خمسة حال جاز للقوم ان
 یسجدوا للنبی والمرید للشیخ والرعیة للمملک والولد للوالدین والعبد للمولی فی کل حال خیر
 فادای سراجی اذا سجد الانسان سجدة تامة لا یکفر قنای خانی و ان سجد الرجل للسلطان
 و کان قصده التقطیر والتیمة دون الصلوة لا یکفر قنای کافی قال صدر الشهدی من سجد
 بغير الله تعالی و یرید التیمة دون العبادة لا یکفر

جوهر قول ابن عباس سجدة التیمة بمنزلة السلام - در مرصاد العباد است که ملائکه را سجده آدم
 فرمودند سبب آن بود که حق تعالی آدم را بنور ذات متجلی کرد در سجده بحقیقت آدم را بنور ذات
 صفات حق تعالی را بود چنانچه امر در سجده قبله و کبر را نیست مگر رب الکعبه قبله راست و پیش مشایخ
 که سر بر زمین می نهند سجده نیست آن تعظیم و تکریم نور ذات و صفات معبود حقیقی است که مشایخ
 و اولیا بدان نور متجلی اند -

جوهر سجده پنج قسم است سجده عبودیت و سجده تحیت و جواز و اباحت و فرضیت قوله تعالی
 فاسجدوا لله واعبدوا این سجده عبودیت است و سجده که بغیر الله تعالی میکنند آن سجده بتعویث
 که بسجده سر بر زمین نهادن التوجه تواضع و تکریم و تحیات و اباحت - سجده دو قسم است سجده عبادت و سجده
 تحیت مسئله کبیر در راه روز عید اضحی با و از بلند گفتن سنت است چون بمصلی برسد تکریم منقطع کند و در وقت کبیر
 بهتر است که ساده شود و الفاظ در بند بیا نام اعظم نیست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله اکبر

۱۲۵

۱۲۶

بیان قسم سجده

۱۲۷

ایضا

۱۲۸

ایضا

مسئله - تاخیر نماز عید الفصحی بسبب عذر تا سه روز جایز است -

۱۲۹

چون صوم از اصول طریقت دقتی بود که صوم خواص داری و یا آنکه صوم داری تا آنکه تغلیل طعام در سستی
گفتی بیخ فائده این راه نشود زیرا که مقصود این طائفه را تجویع است و قهر نفس یکی از آداب و زه
آنست که چون روزه دار باشی جائز نرود که مردمان آنجا طعام خورند یا خواهند خورد و اگر
بے قصد بیفتی نشاید که روزه بگشائی و این سخن مشنوک ترا گویند که دل مسلمانان نگاه داشتن فاضلتر است
در خبر است که اگر جائز روی که مردمان طعام خورند و تو روزه دار باشی ایشان را دعا کن تا ایشان بخورند
دل نگاه داشتن جائز باشد که کسی را جائز دعوت کند و مقصود او باشد و قوی را بطیفیل و خوانده
باشد چون صوم بدارد و یا طے کند در آن عجبی و کبر نکند چه آن صوم بازمان تر از افطار باشد
بلکه افطار نافع تر بود

بیش از پنج
تخمی جوج
بیتها که کویا
عزت زان
و جزای
۱۳۱
در نصیحت
نیاست ایام
روز بیض از ماه
و یا از روز
۱۳۱

چون هر صوم خوردن به شب اتباع سنت است که سنت سحر از برای تقویت بدن و تصفیه
باطن و توجیه الی الله است نیز برای سیری شکم
چون حضرت شیخ سعد الدین قدس سره در شرح رساله المکیه میفرمایند که حضرت شاه مینا قدس سره
میفرمودند ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از بهر آن گویند که چون آدم علی نبیا و آله
علیه السلام را سومی زمین آوردند بگریه و زاری مشغول شدند تا آنکه تمام اندام مبارک حضرت
ایشان سیاه گشت پس جناب حق سبحانه و تعالی توبه حضرت ایشان قبول فرمود فرمان رسید که درین
روزها روزه دارد ایشانند و احوال ما وقت بیعت مریدان را تحریر میگردند و در افطار ایام بیض بر
خواجگان ما اصلا رخصت نبود و رخصت در افطار از بندگی شیخ الاسلام حضرت شیخ فصیر الدین محمود
چراغ دہلی قدس سره شده است از بهر آنکه اکثر مریدان بندگی حضرت مخدوم عالم ترکش منبدان
بودند و فعالا لخرج بعد امر بصوم ایام بیض رخصت بر افطار هم میفرمودند و منقول است از جناب
مستطاب امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی و جمه که فرمودند روزی بحضرت باعظمت سرور عالم صلوات
الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم حاضر شد فرمودند ای علی جبرئیل ترا میگویند که بر ما بی سه روزه بدار نوشته
شود مگر تا بول روزه هزار یکی و در دوم سی هزار و در سوم صد هزار التماس کردم که این ثواب خاص مرا باشد
یا عموم را فرمودند هر که این روزها بدارد پس پرسیدم که آن روزها که ام اند فرمودند آن روزها ایام بیض است و
در ریاضین است که جبرئیل علی نبیا و آله و علیه السلام بحیث مستطاب سرور عالم صلوات الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم
التماس نمود هر که روزه دارد یک روز در ایام بیض دور کرده شود از آنکس شلش گنامان و سه و هر که

دوم روز روزه دارد و در کرده شود و ثلث گناهان دس و هر که سوم روز روزه دارد از همه گناهان
 بیرون آید و باشد همچو کسی که شهید گشته است در راه جناب خداوند تعالی و بشارت دهید ماریان
 خود را و بفرمائید ایشان را بر روزه داشتن ایام بیض که این روزه باروشن گردانند و لهامی شان را
 و سید گردانند رویهای شان را -

چون امام شافعی همیشه رضی الله تعالی عنه پیوسته این روزها میباشند و در ذی الحجه شانزدهم
 باید داشت و صوم سه شوال حکم صیام دهر وارد اما علم را درین اقوال است صوم راسه مرتبه است
 صوم عوام و خواص و اخص الخواص صوم عوام آنست که از اکل و شرب و جماع بازماند و صوم خواص
 آنست که سمع و بصر و دست و پا و زبان و سایر اعضا از گناهان باز دارند و صوم اخص الخواص
 آنست که دل را از سمع و بصر و از کار دنیا بر باز دارند و از جمیع سوی الله با کفایت بر آرند -

۱۳۲

اقام صوم

چون هر بد آنکه جمله حسات را ثوابی معین است الآن ثواب صوم معین نیست حضرت حق تعالی
 آنرا بخود اضافه فرموده و ضامن جزای آن شده پس اجر آن بغير حساب است و در خبر است که
 الصبر نصف الايمان والصوم نصف الصبر و لفظ صوم در اصل لغت موضوع است بر
 امساک مطلقا و در عرف شرع عبارت است از امساک مقید به طعام و شراب و قاع از طلوع فجر
 تا غروب آفتاب مقرون به نیت معین و مطلق امساک از طعام فضیلت بزرگ است خصوصا مقید
 بحکم شرع چه پنج جمله شہوات و نشاء جمیع مخالفت امتلا از طعام است - بتقلیل طعام دل صافی گردد و
 پویا بیدار و نور علم افزایش گیرد - احوال مشایخ در آن مختلف و متفاوت طائفه در سفر و حضر بیان
 مداومت دارند بعضی صائم الدهر باشند بعضی آن را کرده اند و بعضی صوم داودی اختیار کرده اند
 یعنی یک روز صائم باشند و یک روز افطار کنند و فضیلت آن در خبر است و در فضیلت
 این صوم آنست که مراد از صوم مخالفت نفس است و طعام او از عادت مالوف هر گاه نفس
 بر دوام صوم معاد شود و صوم عادت او گردد و تعاقب و تناوب صوم و افطار پیوسته در مخالفت
 بود و طائفه بر صوم ایام شریفه اقبصار نموده و آن روز عرفه و عاشوره و عشر اول از ذی الحجه
 و عشر اول از محرم در حجب و شعبان بحسب سنین اول و اول شهر و او سدا و آخر آن و ایام
 بیض یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بحسب شهر و آدینه و پنجشنبه و دو شنبه بحسب اسامع
 و طائفه بروز از طعام امساک نموده اند و پیش از غروب افطار کرده تا هم مقصود که تجویف نفس است
 حاصل شود و هم آفت اعجاب که برودیت صوم است مندرج گردد شیخ الاسلام بر اختیار این طریق

۱۳۳

صوم داودی

انکار کرده نه الحمله مشایخ در اختیار صوم سه فرقه اند فرقه امانند که علم شان بر حال غالب بود و جواری حوال
 مبالات ننمایند و بر طبقه که دارند در صوم ثابت قدم باشند و فرقه آنکه مال شان بر علم غلبه دارد هر روز که بفرزند
 موجب اشارت علم در دل ایشان اختیار صوم بود و در اثنای آن هرگاه که از خیب سبب شود چون اجضا
 طعامی و حضور جماعتی که موافقت ایشان فضیلت میند بر مقتضای سلطان حال از افتاد ارادت
 خود باختیار و ارادت حق سبحانه و تعالی مشایخ شوند چنانکه جنید بغدادی که علی الدوام به نیت صوم بر جا
 و هرگاه که بعضی از اخوان حاضر شدند با ایشان افطار کرد می و فرقه اند که حال و علم در ایشان معادل
 بود ایشان تصرف در هر دو گامی اختیار صوم کنند و جواری ننگرند و یا بجهت سیاست و تدبیر خود
 یا بجهت دیگران گاهی افطار کنند یا بجهت رفق و لطف بنفس خود یا برای موافقت احباب اختیار
 ایشان در هر دو جانب از اختیار حق بود پس هر یک را ازین سه گانه طریقت خاص است مناسب
 حال و لکل وجهه هو مولیها - مصباح السدایه

۱۳۴۲
 جوهر به آنکه روزه قسادت قلبی را دور میکند و در حدیث شریف وارد است که الصبر نصف الايمان
 و الصوم نصف الصبر در خبر است که برای صائم دو فرحت است فرحت عند الافطار و فرحت
 عند لقاء الرحمن بعضی فرحت نزدیک افطار فرحت مغفرت را گویند چنانکه در خبر است ان الله یغفر
 عند وقت الافطار و بعضی فرحت عند الافطار اجابت دعا را گویند حضرت حق سبحانه و تعالی صوم
 بخود اضافت فرمود که الصوم لے و انا اجزى به از آنکه صائم بصوم موصوف بصمدیت می شود
 صمد آنرا گویند که دیرا بطعام و شراب حاجت نباشد و بعضی گفته که صوم از افعال سر و نیت است
 مخلوق را در عبادت و دیگر اطلاع می شود و درین اطلاع نمی رود و دخل ریا در نمی شود و تخصیص
 جزا صوم که بخود فرمود بنا بر آنست که چون یکی را در قیامت خصمان پیدا شوند حضرت حق تعالی جزا
 اعمال دس خصمان را دهنه مگر ثواب صوم صائم را دهد

۱۳۵
 جوهر مشایخ طریقت میفرمایند که هیچ خصلی بعد از ایمان بهتر از دو خصلت نیست یکی گرسنه
 سیر کردن و دیگری سیر را گرسنه داشتن یعنی بصوم و روزه را چهار فائده است اول خاموشی دوم فکر
 سوم معرفت چهارم محبت مشایخ صوفیه اتفاق کرده اند که زیاده از چهار روز توالی افطار مکره است و در تمام
 سال چهار روز متصل افطار آمده است مقصود از صوم تجویع نفس است درین اه گرسنگی اصل عظیم است
 ۱۳۴۶
 جوهر در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدس الله تعالی به برکتتم بر لفظ مبارک
 رانند که در روایتی آمده است که جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم پناه

سه روز روزه داشتی اما معلوم نیست که آن سه روز کدام بوده است بعد از آن فرمودند که آداب روزه است
 که ثلث سال را روزه داشته شود یعنی در سال چهار ماه بعد از آن فرمودند که این را قسمتی کرده اند اما نکته سینه
 دارند و ذی الحجه و ده محرم نیز دارند و در روز دیگر روزهای تبرکه و موسم بهارند همان ثلث سال میشود بعد از آن
 فرمودند که این را توجیه دیگر هم تعیین کرده اند اگر در هفته دو روز روزه دارند مثلاً دو شنبه و پنجشنبه همان ثلث سال
 می شود و فرمودند که هر که پیوسته روزه میدارد او را عادت میشود در پنج روزه بر او آسان میگردد پس ثواب
 در آن بیشتر باشد که یک روز روزه دارد که آن بر نفس دشوارتر آید و آن روزه داودی است علی بن ابی طالب و آل او

علیه السلام یک روز روزه دارد و یک روز از فطار کند

چو هر بد آنکه روز عاشوره و عرفه یعنی نهم عید الضحی حکم صیام دهد دارد و شش روزه بعد عید و سه
 روزه در هر ماه همین حکم دارد

چو هر در حدیث شریف وارد است که هر که در شنبه و پنجشنبه و جمعه ماه رجب ذی القعدة و ذی الحجه و محرم
 روزه دارد عبادت هفتصد ساله در دیوان عمل وی ثبت گردانند

چو هر عبادت بس مرتبه است کسی عبادت میکند از جهت ثواب عقاب این مرتبه عامر و سنان است
 و کسی بنا بر آنکه او را بنده خوانند و بشرف بندگی رسانند زیرا که بنده بزرگترین نامهاست مراد می راکه

حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و سلم در هیچ خطابی که یا ایها البنی و یا ایها الرسول خوش
 نبودند چون خطاب شد سبحان الذی اسری بعبده بنایت منشرح گشته این را عبودیت گویند و شرط عبودیت

چهار چیز است و فایده و محافظه الحدود و رضا بالموجود و صبر بر منقود و کسی عبادت میکند اجلاً
 و هیئته و حیا و محبت و این را عبودیت خوانند پس عبودیت اعلی از عبودیت و عبودیت اعلی از عبادت

پس محل عبادت تن است و آن بجا آوردن امر است و محل عبودیت روح و آن راضی شدن
 بحکم است و محل عبودیت سر است و آن عبادت در احوال است پس عبادت اصل است و عبودیت

و عبودیت فرع و نیست فرع بدون اصل یعنی تا آنکه ایتان امر نبود رضا حکم عبادت در احوال نشود و
 عبادت و عبودیت مجامده است بانفس و عبودیت هدایت است حضرت شیخ ابو علی قان قدس سره

فرمودند العبادة للعوام و العبودية للخواص و العبودة لاخص الخواص و العبادة لمن له
 علم اليقين و العبودية لمن له عين اليقين و العبودة لمن له حق اليقين فالعبادة لاصحاب

المجاهدات و العبودية لارباب المكابرات و العبودة صفات اهل المكاشفات
 چو هر بد آنکه عبادت حضرت امیرالمؤمنین افضل الصدقین رضی الله تعالی عنه حضرت خداوند تعالی

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

بیان مراتب عبادت

ن عبودت

۱۴۰

را اجلا لا و تعظیما بود و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و مسلم که ابو یکر بر شما از کثرت صوم و صلوة فاضل نشده است الا بچیزی که قرار گرفته است در سینه او و آن عظمت و اجلال است و عبادت حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه خوفا و همیشه بود از نهمت حضرت ایشان ممیّب بودند چه کسی که از حضرت خداوند تعالی ترسد از وی هر چیزی ترسد و حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و مسلم فرمودند که شیطان میگرداند از سائیه عمر و عبادت حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه از روی شرم بود و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و مسلم شرم نکنیم من از کسی که شرم میکنند از فرشتگان آسمان و عبادت حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب کرم الله تعالی وجه از روی محبت حضرت خداوند تعالی بود قال الله تعالی و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمیا و اسیرا جوهر قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیبعدون دنیا فریم جن و انس را مگر آنکه عبادت کنند و عبادت خالصا لوجه الله تعالی وسیله قرب و معرفت است و عبادت عادی علامته است و عبادت است و نتیجه آن تفاوت است مگر در جمیع با عبادت عبادت - عبادت میکنی مگنیز عبادت و هر که جناب حق سبحانه و تعالی را بعبادت کند معبود او همان علت باشد از اینجا است که گویند

هر چه دل بندت معبودت است

جوهر در رشحات مذکور است که حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمودند که عبادت عبارت از آنست که با او امر عمل نمایند و از نواهی اجتناب کنند و عبودیت عبارت است از دوام توجّه و اقبال بجناب حق سبحانه و تعالی و فرمودند که در بعضی کتاها فرق عبادت و عبودیت چنین کرده اند که عبادت ادای وظایف بندگی است بموجب شریعت و عبودیت حضور و آگاهی دل بر نعمت تقطیم و میفرمودند که مقصود از خلقت انسان تعبد است و خلاصه و زبده تعبد آگاهی است بجناب حق سبحانه و تعالی در همه احوال بعبادت تضرع و خضوع

جوهر کسیکه خود را مستغنی از بندگی داند مدعی خداوند نیست و بندگی کردن انیست که آنچه فرمایند آن کسی و بنده بودن انیست که بر آنچه بدارند همدران باشی و اصل بندگی ذل و انقار است بر چند اظهار آن از بنده بیشتر الطاف حضرت خداوندی در حق او زیاده تر و صاحب شئو می معنوی قدس سره میفرمایند

گر تو خواهی ترسد دل زندگی	بندگی کن بندگی کن بندگی
زندگی مقصود بهر بندگی است	زندگی به بندگی شرمندگی است
جز خضوع و بندگی که اضطرار	اندرین حضرت ندارد اعتبار

از چه مطالب است معبودت
۱۴۱۲

۱۴۱۳

هر که اندر عشق یابد زندگ	کفر باشد پیش او جز بندگ
ذوق باید تا بد طاعت بر	مغز باید تا بد دانه شجر

۱۲۳

جوهر بر طاعتی که بر تن دشوار تر باشد طاعت همان باشد و مخالفت نفس بر همه طاعتهاست
 و قال الله تعالی ونبی النفس عن الموی فان الجنة هی الماوی سیک نفس ز نفس نهران
 تست کفش با کن که بهشت آن تست + این طائفه رواندارند که همه عمر یک قدم بر مراد نفس و نود و بیس
 اگر تعظیم نفس نبودی مخالف امر حضرت خداوند تعالی نشدی و در فرعون اگر تعظیم نفس نبودی دعوی
 خدائی نکردی پس موافقت حضرت خداوند تعالی بجز مخالفت نفس نبود

۱۲۵

جوهر اخلاص پاک و خالص کردن دوستی و عبادت و طاعت بی ریا کردن دین بی ریاد آستن
 جوهر اخلاص آنست که عمل صالح کنی و از حضرت خداوند تعالی ثواب آن نه طلبی و نه خواهی که ترا
 یاد کنند و بر اے آن ترا بزرگ دانند

۱۲۶

۱۲۷

جوهر بعضی میفرمایند که اخلاص در عمل آنست که صاحب آن در دنیا و آخرت بران عوض نخواهد و این
 اخلاص صدیقان است و بعضی میفرمایند که اگر طلب ثواب کند از اخلاص بیرون نیاید و حضرت
 ذوالنون مصری قدس سره میفرمایند که علامت اخلاص سه چیز است یکی برابر بودن مدح و ذم
 خلق و دم فراموش کردن و بی اعمال در اعمال سوم تقاضا نکردن ثواب در دین و دنیا و بعضی میفرمایند که اخلاص
 در فراموشی رویت خلق است بدوام نظر سوی حضرت خداوند تعالی تا از نظر بخلق بیرون نیائی هرگز
 بکنج اخلاص نرسی و از اینجا است که صوفی را بر ملاستی قنصل دهند چه ملاستت خلق را در نظر دارد که عمل حال خود را
 می پوشد و صوفی دوام نظر ب حضرت خداوند تعالی دارد و بعضی میفرمایند که اخلاص نادیدن اخلاص است چه کسی
 که در اخلاص بخود اخلاص بیند اخلاص با اخلاص محتاج باشد چه التفات با اخلاص و نظر در آن عجب است -
 جوهر به آنکه عمل ظاهر بیرون اخلاص باطن بکار نیاید ان الله لا یزیر الی صور کم والی اعمالکم
 و لکن ینظر الی قلوبکم و نیا تم بدستی که الله تعالی نظر نمی کند بسوی صورت های شما و بسوی اعمال شما لکن
 نظر میکند بسوی قلوب شما و نیات شما پس مقبول نزد الله تعالی قلوب اند و اخلاص باطن اگر صورت با پاکی
 قلوب باشد و اعمال ظاهر با اخلاص باطن آن زبان صورت و اعمال نیز مقبول گردد -

۱۲۸

۱۲۹

للمجت

جوهر هر که همیشه پیش آید هفت روز بخواند روز جمعه یا الله یا واحد صد بار و شنبه یا رحمن یا رحیم
 صد بار و یکشنبه یا واحد یا احد صد بار و دوشنبه یا صمد یا فرد و سه شنبه یا حمی یا قیوم صد بار و چهارشنبه
 یا حنان یا متنان صد بار و پنجشنبه یا ذوالجلال و الاکرام صد بار مجرب است

- ۱۵۰ جوهر عند الحاجت گوید یا رب بحق معوذت کنفی حاجت من رو اگر در آن -
- ۱۵۱ جوهر براس هر حاجت و استعانت پانصد بار بخواند الی احدی صمدی من عندک مددی
- ۱۵۲ جوهر عند الحاجت یا حی یا قیوم یا عزیز یا کریم سبحانک یا کریم تو کنی کار صعب اسلیم بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین سه صد بار بخواند -
- ۱۵۳ حاجت جوهر بر هر حاجت دینی و دنیوی باشد غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد و گوید الی بحیرت آن ساعت که با خواجہ ابواسحاق احمد نادمی آشتی کردی حاجت مرا و کن این عمل را از بربات صحیح فرموده اند
- ۱۵۴ جوهر شب پانزدهم استقبال قبله نشیند و نوزده هزار بار گوید اللہ المستعان و هر بار که هزار تمام شود سر بسجده نهد و سه بار آمین گوید بعد حاجت خواهد -
- ۱۵۵ جوهر بسم اللہ الرحمن الرحیم لاجول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم یا حی یا قیوم یا صمد یا ودود یا وتر یا اذا الجلال و الاکرام بعد از نماز صبح صد بار بخواند حاجتش بر آید -
- ۱۵۶ جوهر بر حاجتی که باشد هزار بار بسمیه بخواند امننت باللہ العلی العظیم تو کلت علی الکی القیوم
- ۱۵۷ جوهر بسم اللہ الرحمن الرحیم یا حافظ یا حفیظ یا وکیل یا رقیب یا اللہ و صلے اللہ علی علی محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین هر شبی و حاجتی که بخواند حاجت روا شود عدد معین نیست
- ۱۵۸ جوهر عند الحاجت هر روز هزار بار سوره اخلاص بخواند
- ۱۵۹ جوهر ده اسم اند که آنرا خرج بخیر جان گویند برای سیاحان متوکل در براری و منازل نافع اند چون از خواب بیدار شود اسم الباسط را ده بار خواند بر دو کف دمیده بر روی فرد آرد و در میان سنت فجر و فرض آن یا اسرافیل یا طاطیل یا دور یا تیل بحق یا لا اله الا اللہ الرافع جلاله یا اللہ یا زده بار چون از نماز فارغ شود الباسط را ده بار و الغر زجیل بار و سوره نصر است پنج بار پس این ده اسم را بقتاد ببرد بخواند و بی نذر ۴۴ ستر او بر روی جو سمانو عا غا لما سئو ثو نا سلینا یلینا لفقوا یا قیوم بحق کھعیص و بحق کھعیص - همین ده اسم برای دفع شر جن و انس و بیات و آفات نیز خوانند و براسه اخراج سینه که در خانه و منزله استگانه گزیده باشد لیکن بتغییر طریقی نیست که ده بار خوانند و در هر جهت دم کنند ستر الوزر عاز و شامو عا غا لما طیبو ثو نا سلینا یلینا و لفقوا یا قیوم بحق کھعیص بحق عمسحق بحق لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ در این اسرار در دفع جت اثر عظیم است بر بام کند بخواند
- ۱۶۰ جوهر بر هر که سوره الفلق بسیار خواند مال زیاد شود و در رزق باسانی میسر شود
- ۱۶۱ جوهر سوره التکاثر در نماز ناله بسیار بخواند مال زیاد شود و در رزق وسیع و سوره العزّه همین حکم دارد -

ستر او بر روی جو سمانو عا غا لما طیبو ثو نا سلینا یلینا لفقوا یا قیوم بحق کھعیص و بحق کھعیص
 ۴۴
 ستر او بر روی جو سمانو عا غا لما طیبو ثو نا سلینا یلینا لفقوا یا قیوم بحق کھعیص و بحق کھعیص

۱۴۲

جوهر آیه الکرسی تا خال دون بعد بر نماز از فرض و سنن و نوافل و در غیر اوقات نماز مداومت نماید غنی گردد

۱۴۳

جوهر قتل اللهم مالک الملک بالغیر حساب مواظبت کند بعد بر نماز از فرض و سنن و نوافل و در غیر اوقات نماز و وقت خواب رزق وسیع گردد و دین ادا شود و محتاج نه شود

۱۴۴

جوهر سوره واقعه هر روز بعد نماز فجر و مغرب و عشا یکبار بخواند سختی و درویشی نه بیند و دشمنان او مقهور شوند و اگر معاندی نسبت بوسه کید کند اندیشه ضرر و اثر آن بوسه لاحق شود و همیشه در حفظ

۱۴۵

حضرت خداوند تعالی باشد و هر که این سوره را در مجلس واحد چهل بار بخواند حاجت قضا شود

۱۴۶

جوهر اگر تنگ دست سوره النصر هر روز بعد نماز فجر بست و پنج بار بخواند تو انگر گردد

۱۴۷

جوهر برای دفع تنگی معیشت هر شب سوره حمه بخواند و بعد وضو شانه کند ریش را

۱۴۸

جوهر بسم الله الرحمن الرحیم لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله الملك الحق المبین من العبد الذلیل الی مولی الجلیل قد مننی الضروانت ارحم الراحمین بوسه و در آب جاری اندازد حضرت خداوند تعالی غرضش در اسبوع واحد حاصل کند

۱۴۹

جوهر بعد از نماز صبح پیش از تکلم صد بار گوید بسم الله الرحمن الرحیم لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا حی یا قیوم یا قدیم یا قایم یا فرد یا قدیر یا احد یا صمد بر حاجت که خواهد روا شود

۱۵۰

جوهر هر که اگر صعب پیش آید بخواند تو کلت علی المحی الذمی لا یموت ابد او الحمد لله الذی لم یخذ ولد او لم یکن له شریک فی الملک لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا

۱۵۱

و بعد از آن تکبیر گوید خوب است جوهر اگر خیزد کم شود بخواند کفی بالله نصر او کفی بالله شهید او کفی بالله علما و کفی بالله حسیدا کفی بالله و کفیل العبد سید با بخواند صحبت فی جوار الله و است فی ان الله

۱۵۲

جوهر هر که دینیه نهاده فراموش کند یا دینیه بدو اقربا یا غیر ایشان نماید که در چه موضع است سوره واقعه مواظبت نماید و اگر سوره الزلزال در نماز و غیر نماز بسیار خواند بر دینیه مای زمین طلوع

۱۵۳

باید در خواب یا در بیداری جوهر صاحب فوائد الفواد قدس سره میفرماید که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بفرمودند که چون خواننده را در آتیه ذوق و راحت پیدا آید باید که آنرا اگر کند و دست گیرد فرمودند که در حالت تلاوت و سماع سعادت که حاصل میشود بر سه قسم است الوارثه احوال است و آثار است

و آن از سه عالم نازل میشود و آن سه عالم ملک ملکوت و بنیما جبروت است و آن سعادت بر سه جای
 فردمی آید بر ارواح و قلوب جوارح نخست انوار از ملکوت بر ارواح بعد از آن احوال از جبروت بر قلوب بعد
 از آن آثار از ملکوت بر جوارح یعنی اول در حال سماع انوار نازل میشود از عالم ملکوت بر ارواح بعد از آن در دل پیدا
 می آید آنرا احوال میگویند و آن از عالم جبروت است بر قلوب بعد از آن بگائی و جنبشی که ظاهر میشود آنرا آثار میگویند
 و آن از عالم ملکوت است بر جوارح و فرمودند که حضرت شیخ اکبر قدس سره هر که قرآن مجید یاد گرفتن مودی گفتی که اول
 سوره یوسف یاد گیر و فرمودند که جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم فرمودند که هر که انیت
 یاد گرفتن قرآن مجید باشد و بدان نرسد و هم بدان نینت از جهان برود او را در گور نهند فرشته بیاید و ترنج
 از بهشت بیارد و بدست او بد آنکس او را ابتلاع کند تمام قرآن مجید محفوظ شود و در حشر عافا مبعوث شود
 و فرمودند که قرآن مجید برتر تریل و با تر دید باید خواند کی از حاضران سوال کرد که تر دید
 چه باشد فرمودند که از آتیه که خواننده را ذوقی در قته حاصل آید تکرار باید کرد و فرمودند که در قته جناب سرور عالم
 صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میخوانند که چیزی بخوانند فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم هم درین تسمیه دل مبارک
 را حالی پیدا شد بستی بار کفر فرمودند و فرمودند که مراتب قرآن مجید هشت نوع است پنج نوع از آن بیان
 فرمودند اول آنست که وقت قرآن مجید خواندن باید که دل خواننده را تعلیق بجناب حق سبحانه و تعالی باشد
 و اگر آن میسر نشود باید که آنچه میخواند معانی آن بر دل بگذراند و اگر آنم نتواند باید که در حال قرآن مجید خواندن
 جلال عظمت جناب حق سبحانه و تعالی بر دل بگذراند کی از حاضران سوال کرد که اینمغنی بهمان تعلیق
 بجناب حق تعالی است که در مرتبه اول فرمودند فرمودند نیز آن بذات جناب حق سبحانه و تعالی بود این
 بصفات است مرتبه چهارم فرمودند که در وقت خواندن باید که حیا بر وی غالب باشد و تصور کند که این
 دولت چه لائق نیست و مرا چه محل این سعادت است و اگر آنم نباشد باید که بداند مجازی آن قرآن مجید
 خواندن حضرت خداوند تعالی است بر آئینه مرا جزاے به به درین میان بنده عرضه داشت کرد
 که برابر که بنده قرآن مجید میخواند بیشتر واضح آن آنچه معلوم باشد بر دل بگذراند و اگر در اثناے تلاوت
 دل بنده بسوداے یا باندیشه مشغول شود باز با خود گویم که این چه اندیشه و چه سودا است و دل خود
 بواضح مشغول کنم بهمان زمان بر سر آتیه رسم که آن آیت مانع آن سودا و آن اندیشه باشد آتیه
 در نظر آید که در وصل آن مشکل باشد که در دل گزشته حضرت سلطان المشایخ فرمودند که آن مغنی

نیکوست آنرا نیکو نگاه دارن

جوهر حضرت خواجہ ابوبوسف چشتی راقده سنا الله تعالی بسره المبارک در ایام جوانی قرآن مجید

۱۴۱

یاد نمی شد حضرت خواجه محمد چشتی قدسنا الله تعالی بسره الغزیز در خواب فرمودند که صد بار سوره فاتحه وقت خواب خوانده باشی از برکت آن تمام قرآن مجید یاد شد.

جوهر بر که قرآن مجید یاد گیرد اول سوره یوسف یاد گیرد برکت او تمام قرآن مجید یاد شود.

جوهر حضرت ملا علی قاری قدس سره شرح عین العالم میفرماید که قاری هر روز بعد تلاوت قرآن مجید این دعا بخواند اللهم ارحمني بالقراءة واجعل لي امانا و نورا و هدای و رحمة اللهم ذكرني بالنسب و علمني منه ما جهلت و ارزقني تلاوته انار اللیل والنهار واجعله حجة لي يا ارحم الراحمين و از حضرت خواجه یعقوب چرخي قدس سره منقول است که صحابه کبار بعد تلاوت قرآن مجید هر روز مواظبت این درود داشتند اللهم صل علی محمد و آل و صجبه بعد دمانی جمیع القرآن حرفا حرفا و بعد دکل حرف الف الف الف.

۱۴۲

۱۴۵

اصحاب تلاوت قرآن این درود بخوانند

جوهر در خبر است بر که قرآن را پیش روی خود گرداند بقیامت پیش او برود و او را سومی بهشت بنویسند

کند و هر که پشت اندازد بقیامت پس پشت او فرشته آید و بسوی او نوح راند و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله اصحابه و سلم که شب معراج گناهان است من برین عرض کردند ندیدیم از انبیان بزرگتر از آن کسی که قرآن داند بخواند و امام احمد حنبل قدس سره فرمودند که بدیدیم در خواب حضرت خداوند تعالی را هر بار عرض کردم که یا رب بکدام عبادت فریب تو شود بندگان را سومی تو فرمود قرآن مجید بخوان عرض کردم نفهم یا بغیر نفهم فرمود نفهم یعنی قرآن نفهم کند یا نکند و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم اگر خوابی حضرت خداوند با تو سخن گوید پس قرآن بخوان و اگر خوابی تو با خداوند تعالی سخن گوید پس نماز بگذار

۲۴۴

جوهر سجده فرض است در سوره حد و نخل و بنی اسرائیل و حج و فرقان و الم تنزیل و حم السجده و الواجب در سوره اعراف و مریم و ص و قرآن و سنت در انجم و اذا السهار الشفقت و اقرو و تطوع و نخل تیر زنی گل سجده من الاربعه عشر قراة اخری و تسبیحات شسته.

۱۴۷

درسان آنکه محل سجده که در کلام الله است که این فرض و کدام سنت است

جوهر قال الله تعالی افلا یتدبرون القرآن زمان میشود پس چرا آنکه نمیکنید در خواندن قرآن مجید تا معانی بطنی و اسرار اصل کلام الله بدانید حضرت امام جعفر الصادق میفرماید که خداوند تعالی تجلے می کند مریدگان خود را در تلاوت کردن قرآن مجید لیکن ایشان را معلوم نمیشود

۱۴۸

جوهر در رساله همدانی گوید قاری وقت تلاوت خود را بکلام الله سپارد چنانچه حق تعالی بیرون است یعنی دل را بر دستن اسرار قرآن منتظر دارد و چون سری از آن روشن شود بهمانجا بایستد و آن را بر خاطر نقش کند و شاید وقت خود سار پس یقین کلام خود را بدو نماید چنانچه حق نمودن است پس هر چه

۱۴۹

در حدیث

در عالم غیب و شهادت است روی نماید و تاثیر آن این بود که اگر تانی آیه قرآن منزل من القرآن
 ماهو شفاء و رحمة للمؤمنین با توفیق و تقسیمه بر مومن و مومنه خوانند و هر زحمتی صد ساله بد صحت یابد
 و اگر آیه ششم امانه فاقره بر شیر و مار و هر طحالی که باشد سه بار بخواند و بدد بلاک گردد و اگر آیه ششم اذ اشرا انشره بر ملاک
 شده بخواند زنده گردد در تمهیدات میگوید که خواننده قرآن را از صفت بموصوف رفتن آنست که وقت تلاوت
 تفکر نماید که چه فرمان میشود و بچه ترمیم میکند و بچه ترمیم می نماید پس ازین صفات ذاتی نبات فکر کند که الله تعالی
 را اینچنین میفرماید و ازین چیز منع میکند این طریقه در پرده سخن محبوب شنیدن است اگر تدریج برین عمل کند و اعطای
 او امر واجب بیند و از نوایب اجتناب نماید آن قاری را تالی گردانند و با صفات ذاتی انس و معرفت
 ارزانی فرمایند - رسول علیه السلام فرمودند که در خواندن قرآن مجید گریه باید کرد و اگر گریه نیاید بستم
 آرد و اگر چشمش نمکریه بدل گریه کند یعنی آنحضرت چون بآیه عذاب میرسد استعاذه کردند سست
 اعوذ بالله میگفتند و بآیه مغفرت رحمت جستی تو همچنان کن فکر در تلاوت آنست که در آیه که رسد در عذاب
 و رحمت و قصد که باشد تامل کند و خلقت هر موجودی در مخلوقه فکر نماید و چون در صفات من رسد تو افصح
 کند و عزت دارند و چون در خسارت و ابرام کفار رسد که با حق در رسول کرده اند آهسته و با شرم
 خوانند و هر چه از تلاوت کردن بشنود و آنرا از حق شنیدن دانند در قوائد الفوائد تلاوت با ترتیل و ترویج
 باید کرد ترویج آنست که بر آستیه که خواننده را رستقی و ذوقی حاصل شود تکرر کند یعنی باز خواند
 ترتیل آن که رعایت مخارج کند

۱۸۰ جوهر حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ماه رجب را شهر الله فرمودند و شعبان را شهر
 در رمضان را شهر امتی زیرا که شهر رجب مخصوص است بمغفرت و شعبان را شهر بدان معنی فرمودند که نزول
 آیه ان الله دلائلکم ليعملون علی الهنی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیا در
 ماه بوده است در رمضان را شهر امتی بدان معنی که ماه رمضان گناهان امت را میسوزد و ناچیز میکند
 جوهر باید که در شب بر آیه غسل کند و نیت روزه بامداد کند و روزه پانزدهم بر آیه درود در یک چشم
 یکبار سر مه کند و در دوم دوبار تا سال دیگر چشم او بدر دنیا دید و درین شب آوند با بجنابند تا برکت
 تا سال دیگر پیدا آید و درین شب از دانه پزده و از گوشت پر میز کند هر دانه ده نیکی است دانه پزده
 پاک است و ده درجه از بهشت است

۱۸۱ اعمال شب چهارم

۱۸۲ جوهر در طهارت صاحب الهدایه قدس سره میفرماید که طهارت شرط صحت صلوة است و
 شیطان در هیچ وقت بر حال بنده مومن چندان غیرت نبرد که در حال صلوة دو وقت قرین باجات او

با خداوند تعالی و طهارت که نور است از انوار ایمان مومن را بمشابه سلاح است در دفع شیطان که
 الوضوء سلاح المؤمن و فضیلت وضو برابر با محاملات پوشیده نیست و در فضیلت بیشتر
 از آنکه در چه محبوبی حق سبحانه و تعالی بدان یا بند که ان الله يحب المتواضعین و محب المتطهرین من اهل
 طهارت سه طائفه اند طائفه عوام مومنان و طهارت ایشان بر طواپیر و تنظیف بدن و لباس و مکان
 مقصود بود و طائفه عوام صوفیان و خواص مومنان و طهارت ایشان هم در ظاهر بود و بر وفق طائفه
 اول و هم در باطن بر وفق طائفه سوم و آن تزکیه نفس بود از اخلاق ذمیه و تصفیه قلب از لوث محبت دنیا و
 طائفه خواص صوفیان و اخص خواص مومنان و ایشان با طائفه اول و دوم در طهارت ظاهر باطن
 مشارک باشند و بطهارت بر از لوث ملاحظه اغیار منفرد و بعضی از تنزهان و مشبهان مقصود در تطهیر
 ظاهر مبالغه نمایند و در تطهیر باطن از اجناس غل و غش و حقد و حسد و غیر آن تسامح و تساهل رود و دارند و این
 منافی سیرت اصحاب حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم است چه از صحابه بودند که با
 برهنه بر راه رفته اند و بر زمین بے سجاده نماز کرده و گاه گاه در استنجاء بر مجرد سنگ اقتضار نموده و لیکن

همه در تطهیر باطن کوشیده

چو هر چه که با وضو باشد بهیچ بلا مبتلا نشود و هر که المائے رسد و ادبے وضو باشد ملامت نکند مگر نفس
 خود را و فرمودند جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم که آمرزش خواهند و شستگان
 آنکس را که با وضو است مادام که حدیث نرسیده است و فرمودند هر که با وضو بمیرد شهید مرده باشد و
 فرمودند که وضو حصار و سلاح مومن است و فرمودند که خوردن آب بقیه وضو مومن شفاست از
 هفتاد در و حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه و وجهه آله الکرام
 طهارت ساختند و فضال آن طهارت استاده خوردند و این حدیث روایت کردند که هر که فضال طهارت
 بخورد جناب خداوند تعالی آنرا علاج بیماریها گرداند که اطیبا از معالجه آن عاجز آمده باشند -
 و وضو بر وضو نور علی نور است و در خبر است که رسول علیه السلام از ابلیس پرسیدند که دشمن ترین با
 نزدیک تو که ام است گفت کسی که دائم با وضو است - چون آب نیاید تیمم کنند در شریعت نماز
 بی طهارت درست نگردد و در حقیقت نیز درست نشود چنانچه ظاهر را طهارت است باطن نیز طهارت است

۱۸۳

طهارت ظاهر باطن است و طهارت باطن باطن است و محالست و آب حیاء خون

چو هر چه در خبر است فردای قیامت همه کس را فرمان رسد که سجده کنید کسانیکه با وضو و با طهارت
 مرده اند سجده گردانند و کسی که بے وضو مرده سجده را قادر نشود و در عقوبت گرفتار بود -

۱۸۴

گزسوم

گزسوم
شماره ۲۰۲
۱۱۲ جوی

جوهر در تعریف علم و مراتب آن صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که مراد از علم نورسیت مقتبس از مشکات نبوت در دل مومن که بدان راه یابد بخداوند تعالی یا بخداوند تعالی و این علم و صفت خاص انسان است و ادراکات حسی و عقلی او از ان خارج و فرق میان عقل و این علم آنست که عقل نورسیت فطری که بدان اصلاح از فساد و غیر از شتر متمیز گردد و آن مشترک است میان مومن و کافر و علم خاص مومنان راست و عقل که مشترک است میان مومن و کافر آن عقل است که تمیز میکند میان صلاح و فساد امور دنیوی چو این عقل هم مومن را تواند بود و هم کافر را اما عقلی که تمیز کند میان صلاح و فساد امور اخروی آن خاصه مومنان است و میان او و علم تلازم واقع است و دیده این عقل بنور هدایت روشن است و کجلی شریعت مکمل و عقل در ذات خود یک چیز است و لیکن دو وجه دارد یکی در خالق و عبارت از عقل هدایت که خاصه مومنان است و یکی در خلق و این عقل مشترک است که آنرا عقل معاش خوانند و اهل ایمان و طالبان حق و آخرت را عقل معاش تابع عقل هدایت بود و در هر صورت که عقل معاش را با عقل هدایت موافقت و مطابقت و متابعت بود آنرا معتبر دارند و بر مقتضای آن عمل کنند و هر کجا عقل معاش را با عقل هدایت مخالفت افتد آنرا از وجه اعتبار اسقاط کنند و بدان سه اسباب است و ازین سبب اهل دنیا ایشان را بضعف عقل نسبت کنند و ندانند که ایشان را در عقل ایشان عقل دیگرست و علم سه گونه است یکی علم توحید دوم علم معرفت کار خدا تعالی از اقسام و ايجاد و امانت و احیاء و نشتر و حشر و ثواب و عقاب و غیر آن سوم علم احکام شریعت از اوامر و نواهی و هر یکی را ازین مسالک سه گانه سالک است جدا گانه سالک مسلک اول را عالم ربانی خوانند و در علم او این دو علم دیگر داخل من غیر عکس و سالک دوم را عالم اخروی خوانند و در علم او علم شریعت مقدار فرضیت داخل من غیر عکس و سالک سوم را عالم دنیوی خوانند و او را از ان دو علم دیگر خبر نه چه اگر خبر داشتی آنچه دانستی عمل آوردی از بهر آنکه تصور در اعمال نیت و تصور ایمان است علماء ربانی با وجود ایمان بوجدانیت حق سبحانه و تعالی ایمان دارند باختر ایشانند سابقان و اهل تصوف و علماء اخروی با وجود ایمان باحوال آخرت از علوم اسلام آنچه محتاج الیه است بهره دارند و آنرا در عمل می آرند ایشان را برابر و اصحاب الیمین خوانند و علماء دنیوی حشر ظاهر علوم اسلام هیچ نصیب نه دارند و آنچه دانسته اند بعمل نیارند بسبب ضعف ایمان

ن اعداد

و شرا ایشان ب دیگران متعدی بود ایشانند اصحاب الشمال و اشرار الناس و علماء السوء که در حق ایشان عیب
 و تحذیر وارد شده است و در حدیث معراج آمده است از حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه السلام صحابه
 و سلم که آن شب بر جماعتی گذشتم که بهای ایشان را بمقراض تشین بریدند پرسیدم که شما چه قومید
 گفتند که ما آن گروهیم که برینکی میفرمودیم و خود بجانیاوردیم و از بدی نمی میکردیم و در آن اقدام نمودیم همچنانکه
 هیچکس بهتر از علماء ربانی و اخروی نیست هیچکس بدتر از علماء دنیوی نیست و سبب آنست که هیچ چیز از علم
 سودمند تر نیست و قتی که از بهر حق تعالی طلبند و هیچ چیز از ویانکار تر نیست و قتی که از براس دنیا جویند
 و علامت علم نافع آنست که در نفس تقوی و تواضع باشد و علامت علم ضار آنکه در نفس کبر و تفاخر
 و عناد و طلب دنیا بود.

علم تابع امر و جوداً

حقیقت

جوهر در بیان آنکه علم تابع است مروج در شیخ نور الدین عبد الرحمن جاسی قدس سره
 در لوائح میفرماید که شیخ صدر الدین قونوی قدس سره میفرماید که علم تابع است مروج در ابانمنی
 که هر حقیقت از حقائق را که وجود است علم است و تفاوت علم بحسب تفاوت حقائق است در قبول
 وجود کمالاً و نقصاناً پس آنچه قابل است مروج در اعلی الوجود الاکمل قابل است مروج در اعلی الوجود
 و آنچه قابل است مروج در اعلی الوجود الاقص متصف است بعلم علی هذا الوجود و فشار این تفاوت
 غالبیت و مغلوبیت احکام و جوب امکان است در حقیقت که احکام و جوب غالب است آنجا وجود و علم
 غالب تر و در حقیقت که احکام امکان غالب تر و وجود و علم ناقص تر غالباً خصوصیت حکم تابعیت علم جود
 را که در کلام شیخ واقع شده است بسبب تمثیل است و الا جمیع کمالات تابعه وجود را چون حیات و قدرت
 و ارادت و غیر باین حال است و قال بعضهم قدس الله تعالی اسرارهم بیخ فردی از افراد موجودات از
 صفت علم عاری نیست اما علم بر وجود است یکی آنکه بحسب عرف آنرا علم میگویند و دیگری آنکه بحسب عرف
 آنرا علم میگویند و هر دو قسم پیش از باب حقیقت از مقوله علم است زیرا که ایشان مشاهده میکنند سرایت
 علم ذاتی حق سبحانه و تعالی را در جمیع موجودات از قبیل قسم ثانی است مثلاً آب که بحسب عرف او را عالم میدانند
 اما می بینیم او را که تمیز میکند میان بلندی و پستی از بلندی عدول میکند و بجانب پستی جاری میگردد پس از
 خاصیت علم است جریان وی بر مقتضای قابلیت قابل عدم مخالفت بان اما درین مرتبه علم در صورت
 طبیعت ظاهر شده است و علی هذا القیاس سرایت العلم فی سائر الموجودات
 جوهر اقسام علوم چهار است یعنی علم احادیث و علم اصول فقه و علم نظرد استدلال که آنرا علم کلام گویند
 و علم سلوک و تصوف اول علم روایت اخبار و آثار و این جمله را علم احادیث گویند و الروایة اعم لطلیق علی

۳

فعل لدنی و الخیر لیطبق علی قول لدنی الاعلی فعله و آثاره افعال صحابه دوم علم در آیه و آن علم فقو
 احکام متداول میان علماء اصول و علماء فقه یعنی علم اصول فقه متداول میان علماء اصول است و احکام
 مسائل متداول میان علماء فقه است و سوم علم نظر و استدلال است بر مخالفان مذہب اہل سنت و
 جماعت با ثبات حجت بر اہل بدع و ضلال نصرة للدين مانند اثبات وحدانیت حضرت خداوند تعالی
 کہ حضرت خداوند تعالی واحد است و در اصطلاح این علم را علم کلام گویند چهارم علم حقائق و علم مقامات
 و علم احوال و علم معاہدہ و اخلاص است در طاعات و در توجہ نسوی حضرت خداوند تعالی از جمیع جهات و این
 علم را علم سلوک و علم تصوف گویند و این اعلی و اشرف علوم است و علم حقائق علم دل است و علم
 معارف و علم سر را کہ این را علم اشارت گویند۔ حضرت خداوند تعالی مخصوص گردانیده است
 حضرت علیہ السلام بعلوم ثلاثہ اول علم است کہ بیان فرمود آنحضرت ہمہ خلق را و آن علم شراعی
 و احکام است کہ آنرا علم ظاہر گویند دوم علمی است کہ خاص کرد آنحضرت بدان علم بعض صحابہ را
 نیز غیر ایشان را چنانچہ فرمود علی علیہ السلام کہ تعلیم فرمودند مرا آنحضرت ہفتاد نوع از علم کہ تعلیم فرمود
 آن ہفتاد علم سبکچس را جز من سوم علم است کہ مخصوص آمد بدان علم آنحضرت کہ شریک نیست
 در آن علم کسی از صحابہ۔

جوہر در علم لدنی صاحب مصباح الہدایہ قدس سرہ میفرماید کہ علم لدنی علمی است کہ اہل ذریعہ
 بتعلیم جناب الہی و تقسیم ربانی معلوم و مفہوم شود نہ بدلائل عقلی و شواہد نقلی و فرق میان علم البقین و علم
 لدنی است کہ علم البقین ادراک نور ذات و صفات جناب الہی است و علم لدنی ادراک معانی
 کلمات از جناب الہی است بے واسطہ بشرقوان برستہ قسم است وحی و الہام و فرست
 اما وحی خاصہ انبیاست و آن دوگونہ است کلام جناب الہی و حدیث نبوی چہ اقوال حضرت
 ایشان ہمہ وحی بودہ است و ما یزنی عن الہوی کلام جناب الہی بواسطہ جبرئیل بر دل رسول
 مقبول صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ و صحابہ وسلم منزل شدہ است و حدیث نبوی بعضی بے واسطہ
 جبرئیل آمدہ در محل شہود فاحی الی عبدہما اوحے اشارت بدوست و بعضی بواسطہ نزول
 جبرئیل و بعضی بواسطہ نفث او در دل نبی و مراد از نزول جبرئیل تنزل او است از صورت ملک
 در ہیات بشری و مراد از نفث او افکار معنی و نوحے الہی است در دل نبی بے واسطہ مثل بصورتے
 اما الہام مخصوص باولیاست و آن علمے است در دست و ثابت کہ جناب عی سبحانہ و تعالی آنرا از عالم غیب
 در دل خواص اولیا قدس کند مقصود آنرا خاطر حقانے خوانند و آنرا فرست علمے بود کہ سبب

علم لدنی

تقریب آثار صورت از غیب کشف شود و آن مشترک است میان خواص مومنان چنانچه در حدیث
 است القوا عن فراسته المومن فانه نیر نور اللطیف و فرق میان الامام و فراست آنست
 که در فراست کشف امور غیبی بواسطه تقریب آثار صورت بود و در الامام بی واسطه آن و فرق میان
 وحی و الامام آنکه الامام تابع دے بود و دے تابع الامام نباشد اعنی اولیا را مرتبه الامام بواسطه
 متابعت رسول حاصل شود و انبیا را وحی یتیمت دیگری

جو هر در علم یقین صاحب مصباح الدنایه قدس سره میفرماید که یقین عبارت است از نور
 حقیقت در حالت کشف است و بشریت به شهادت وجود ذوق نه بقول و نقل و مادام آن نور از در احوال
 نماید آنرا نور ایمان خوانند چون از حجاب کشف گردد آنرا نور یقین خوانند و حقیقت هر دو نور است
 اند همان نور ایمان و قنبلکه مباشر دل بے حجاب بشریت گردد نور یقین بود و ابقاء وجود است
 پیوسته از زمین بشریت غیم بشری مقصودے شود و طلعت آفتاب حقیقت راسے پوشانده گاه
 از لمعان آن نور ذوقے یاد پس نور ایمان پیوسته ثابت باشد و نور یقین گاه گاه لامع و لاجل چنانکه
 در حدیث آمده که الایمان ثابت و الیقین خطرات و یقین راسه درجه است اول علم الیقین
 و مثالش آنست که کسی را باستدلال از مشاهد شعاع و ما در کاش بجات در وجود آفتاب بی گمان
 بود دوم علم الیقین و مثالش آنست که کسی بمشاهده جرم آفتاب در وجود او بی گمان بود سوم
 حق الیقین و مثالش آنست که کسی بتلاش و اضمحلال نور بصیر در نور آفتاب در وجود او بی گمان
 بود پس در علم الیقین معلوم محقق شود و در عین الیقین مشاهد و معائن در حق الیقین رسم دوتے
 از مشاهد و مشاهد معاین خیر و بد بیننده دیده شود و دیده بیننده و این معنی در حال
 بقا ترکیب کاملان و واصلان را جز بر سبیل بندیت و اتفاق و لمح دست ندیده ماند
 برتے که ناگاه در لمعان آید و فی الحال مظنه گردد چه اگر ساعتی باقی بود سلک ترکیب
 ترتیب انجمل پذیرد و رسم وجود بر خیزد لی مع اللہ عبارت ازین دم است سه بر در تو
 مقیم نتوان بود و حلقه نیز تند و میگذرند پس ایمان اصل یقین بود و علم الیقین و عین الیقین و
 حق الیقین فروع او و بعضی از بعضی غالب تر و ازین است که حق سبحانه و تعالی مومنان را
 با ایمان نامور گردانیده است یا ایها الذین آمنوا آمنوا ایمان را مراتب بسیار است هو الذی
 انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم سکینه درین موضع عبارت است از یقین
 که دل را از اضطراب شک آرام دهد و در حدیث آمده است الایمان یقین کلمه و آنچه بطریق

علم یقین

بیننده

است

استدلال عقلی معلوم شود ازین علم الیقین دور است چه آن علم استدلالی است و این علم حاصل
 ظلمت شب شک چراغ عقل یکبار مر تفع نشود مگر بطلوع آفتاب حقیقت *یکبار مر تفع نشود*
 جوهر علم یقینی را سه مراتب اندیکه علم که از استدلال پیراشود بوجهی که مستقر باشد و اشتباه
 در آن راه نیاید و زوال نه پذیرد بوجهی این را علم الیقین گویند و چون باز مشاهده آن شود بجهیکه
 مشهود گردد و حاجت استدلال نماند آنرا عین الیقین نامند و چون ذاتی گردد بوجهیکه عین آن مشهود
 گردد آنرا حق الیقین خوانند و لو کشف العطار ما ازودت یقینا اگر دور کرده شود پرده زیاده
 بکلمه یقین را یعنی پرده که میان من و میان احوال آخرت است اگر آن پرده برداشته شود یقین که
 مراد دنیا حاصل است بیچ در آخرت زیادت نه پذیرد دیگر آنکه زیادتی و ضوح مشابه بود

جوهر علم الیقین عبارت است از ادراک معانی و فهم کلمات از الله تعالی به تعلیم الهی و تفسیر ربانی نزد بعضی
 یقین عاقبت قلب است از مرض جبل و شک بدانچه وعده کرده اند و بعضی گفته که یقین است
 که تراغم فردا نماند و بعضی گفته که فرق بین الایمان و الیقین کالفرق بین الاعمى و البصیر است چون
 خبر کرده شود بطلوع آفتاب بنیاب بیند و نابینا بنید لیکن ثابت شده است نزدیک نابینا وجود
 آفتاب بتواتر اخبار کسی که صحیح شد علم یقین او صحیح شد ایمان او و معرفت او توحید او و کسی
 که صحیح شد توحید او در دنیا صحیح شد رویت او مر خداوند تعالی را در آخرت

جوهر - مشایخ طریقت را در باب یقین اقوال است بعضی فرمودند که یقین تحقیق کردن غیب
 است باز الکل ظن دریب و شیخ سهل قدس سره فرمودند که یقین عبارت از مکاشفه است و
 شیخ نورى قدس سره فرمودند که یقین اشارت از مشاهده است و ازینجا است که گفته اند که عالم
 یقین مقام فناست زیرا که تا سالک را فنا دست نهد اهل مکاشفه و مشاهده نگردد پس یقین
 مقام مکاشفه و مشاهده باشد فرمود صاحب رساله مکیه شیخ قطب الدین دمشقی قدس سره
 که یقین عبارت است از ظهور نور حقیقت در موقن در حالت کشف استار بشریت بشاید و حسب
 و ذوق نه بدلالت عقل و نقل و انیمعنی موافق قول خواججه سهل است که یقین هوالمکاشفه
 و المشاهده و اما آنکه نوری گفته الیقین هوالمکاشفه و المشاهده راست نیاید و قد
 جار فی الخبر الایمان یقین کلام ایمان یقین است همه آن یقین پس لاجرم ایمان اصل
 بود و یقین فرع

جوهر در علم حال - به آنکه علوم اهل تصوف علم احوال است و احوال کار دست حساب *کار دل است*
 علم حال ۹

ممازده

مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که از جمله علوم خاصه متوفیه کی علم حال است یعنی دوام ملاحظه دل
و مطالعه بر صورت آن حال را که میان بنده و خداوندست و وقوف بر کمیت و کیفیت آن در
جمع اوقات بموازته زیادت و نقصان و مساوات و قوت و ضعف آن بمعیار صدق
تا بحسب هر وقت بمراعات حقوق و محافظت آداب آن قیام نماید زیرا که هر حال را در نفس
خود ادب است و بحسب هر وقت ادب است و باعتبار هر مقامی ادب است مثلاً حال رنار در نفس
خود ادب است و آن طمانینت نفس است در تحت معادلات احکام جناب لکه و بحسب وقتی
که زیادت گردد ادب دارد و آن ادب شکر است تا طریق مزید حال رضامسد و نگردد و ط
نفس در مطاوعی انکسار و افتقار تا بتمت استغناء و کبر و عجب ظاهر نشود و بحسب وقتی که
نقصان پذیرد یا موقوف شود ادب دیگر است و آن استغنا و استعانت است بحضرت
فتاح تا در ترستی و مزید یکشاید و نفس را از حرکات نگاهدارد و در باطن بنده از جهت طلب
مزید غم شوق انگیزد و شوق خزان آمیزد پدید آید و همچنین زیادت حال رضا را در مقام تقویت
احکام جناب لکه حکم و ادب دیگر است و آن رضادسه و رضاست و در مقام
مخالفت حکم و ادب دیگر است و آن انکار و خون بر وجود رضاست و نقصان آنرا در
هر یک ازین دو مقام بر عکس ادب زیاده ادب است پس هر که پیوسته بملاحظه صورت حال خود
بود میان او و خداوند بر آداب آن بحسب هر وقتی و مقامی محافظت و مواظبت نماید مبلغ
کمال و بمقام رجال رسد و هر که از ان غافل بود از انقطاع طریق نامون نباشد و این
شغل شاغل است که اگر اوقات عمر در ان صرف کرده شود حق آن گذارده نیاید و سالکان
این طریق متفاوت اند بحسب قوت و استعداد و ضعف آن بعضی آنند که این تفاوت
احوال و تمیز میان زیادت و نقصان آن در انفاس بدانند در هر نفس تفاوت حال خود
بنسبت بانفس ساین دریا بند و بعضی در اوقات بدانند و بعضی در ساعات و بعضی در ایام
حضرت شیخ مهمل بن عبداللہ قدس سره فرموده بنده سلامت نیابد الا وقتیکه بحال خود
عالم باشد و آنرا فراموش نکند و بدان حق را مطیع باشد و از دی پرسیدند که علم حال چیست
فرمود ترک التذبیرو من کان فی هذا المقام فهو من او تا و الارض یعنی هر که حال و
باقی سبانه ترک اختیار و سلب ارادات بود دوام ملاحظه این حال اقتضای دوام ترک
تذبیرو من گاه که در خود رغبت تدبیر یابد آنرا نفعی کند چه دانند که منافی حال او است

تذبیرو من

و تخصیص حال بر ترک اختیار ازان کرده است که هیچ حال ازان مشرفیت نیست -
 جوهر در علم قیام صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که علم قیام عبارت از آنست
 که بنده در جمیع حرکات و سکنات ظاهره و باطنه حق تعالی را بر خود قائم و مطلع بیند و در کل
 احوال و اقوال و افعال او سجان را رقیب خود داند این علم عزیز است و این علم را علم مراقبه
 خوانند هر که آنرا شعاری باطن خود سازد از جمله مقامات شریفیه و احوال عزیزه محظوظ گردد و تعظیم
 و بهیبت جناب الهی او را در جمیع عوارض و حوادث معلّم و مودب شود و حضرت سهل بن عبد اللّه
 تستری قدس سره مریدان را بیشتر بدین علم وصیت فرموده اند که از چهار چیز خالی مباشید یکی علم
 قیام که حق تعالی را بر همه حال خود شاهد مطلع بیند دوم ملازمت عبودیت که پیوسته خود را
 در موافقت عبودیت او موقوف دارید سوم دوام استغاثه از حضرت و باب بر توفیق این دو معنی مذکور بالا -
 چهارم استمرا صبر برین سه چیز تا وقت ممات چه خیر دنیا و آخرت و سعادت سر و علانیت درین
 چهار چیز است ^{ای مذکور است} چهار چیز درج است -

علم قیام ۱۰

نباشید

علم سعادت ۱۱

جوهر در علم سعادت صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که هرگاه که اخلاق نفس مبدل
 و در طبیعت مسلمان گشت و بجای متابعت هوا مطاوعت خدای تعالی پیدا آمد این مرتبه
 را مقام سعادت خوانند آنچه در بدایت حفظ نفس بود اکنون حق او گشت و صحت این یاد
 بدایت مقام فناء ارادت و ترک اختیار بود یا در مقام بقا بعد از فناء اما در مقام فناء
 ارادت از بهر آنکه وقوف بر حد ضرورت نباشد الا بوجود و اختیار آن در مقام فناء
 ارادت که سالک از حول و قوت خود منخلع شود و اختیار خود منخلع گردد محکوم وقت باشد
 نه مقید اختیار و اما بمقام بقا بحق از بهر آنکه نواصی احوال در تصرف او بود و او از تحت تصرف
 احوال بیرون رفته نه مقید اخذ بود و نه مقید ترک در قبضه تصرف احکام الهی منقاد و تسلیم گشته
 جوهر در ماخذ علم صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که مصدر و منشأ علوم
 حضرت الهی است و اول موردی که فیض علم از آن برود و فائض شده قلب مصطفوی
 و نفس مزکّی بنوی بود و از قلب متور و از نفس مطهر بنوی فیض علوم و احوال و اخلاق و
 اعمال در قلوب و نفوس است روان شد بعضی قبول اعمال پیش نداشتند ایشان عباد
 بودند و بعضی قبول اخلاق و اعمال پیش نداشتند ایشان زیاد بودند و بعضی قبول اعمال
 و اخلاق و احوال همه داشتند ایشان صوفیان بودند پس معلوم شد که ماخذ جمله علوم وجود با وجود

مقام سعادت

ماخذ علم ۱۲

بیشتر

ع هر چه حق نفس است باو باید داد و از آن حظی است او را باز باید داشت و اینک حق او چیست و حظ او کدام
 از شریعت تا حد شریعت و از طریقت اندر طریقت و از حقیقت در حقیقت باید رسید ۱۲ میگرد

سید عالم ست علیہ افضل الصلوات واکمل التحیات و اقیباس علوم ظاہرہ و باطنہ سہ از مشکوٰۃ
 کلمات تامات و مصابیح اعمال و اخلاق و احوال حضرت ایشان ست صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم۔
 جوہر و علم فریضت و فضیلت۔ صاحب مصباح الہدایہ قدس سرہ میفرماید
 قال النبی علیہ السلام طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم و مسلمۃ علمک کہ طلب آن برکافہ
 مسلمان فریضہ است نزدیک علماء مختلف فیہ است بعضے گفته اند علم اخلاص زیرا کہ همچنانکہ
 عبادت حق تعالیٰ فرض است اخلاص در عبادت ہم فرض است چنانکہ علم عمل فرض بود علم
 اخلاص عمل ہم فرض بود و بعضے گویند علم آفات اخلاص ست یعنی صفات نفوس کہ ظہور آن
 مخرب قاعدہ اخلاص ست پس علم اخلاص موقوف بود بر علم صفات نفوس و ہر چه واجب
 بر موقوف بود آن ہم واجب باشد و بعضے گویند علم دقت ست یعنی دانستن آنکہ ہر وقت
 اشتغال بچہ چیز ہم داوے ست از اقوال و افعال و بعضے گویند علم حال است یعنی دانستن
 حالے کہ میان بندہ و خداوند بود ادنیٰ کہ بدانے حال مخصوص باشد و وقوت یافتن
 بر زیادت و نقصان آن در ہر وقت و بعضے گویند کہ علم خواہر است و تمیز میان آن چہ نشاء
 احوال خواہر اند و صلاح و فساد اعمال متعلق بدانست و این جملہ کہ بر شمرده شد فضیلت
 اند نہ فریضہ زیرا کہ ہر چه فریضہ بود ترک آن رد انباشد

۱۳۰

جوہر بہ آنکہ فضائل علم در نص و احادیث واردست نہ آنست کہ مجرد علمے داند و بران
 عمل نباشد عالم با حکام مشرورات باشد و عامل بران و اگر کسی علم بخواند و بران عامل نباشد
 از علماء و سوار است و حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند کہ بدترین
 خلایق علماء بدہستند کہ ایشان بر علم خود عامل نہ باشند و فرمودند کہ منشییند نزدیک ہر عالم
 مگر عالمے کہ بخواند شمار از پنج چیز بسوے پنج چیز یعنی از پنج چیز باز دارد و پنج چیز را امر کند
 از شک باز دارد و بسوے یقین بخواند و از ریاضت باز دارد و سوے اخلاص بخواند و از غیبت
 دنیا باز دارد و سوے زہد بخواند و از کبر باز دارد و سوے تواضع بخواند و از عداوت باز دارد
 و سوے نیکیو اہمی بخواند و فرمودند کہ طلب کند علم را تا فخر نماید بدان علم با علما یا مجادلہ کنند
 بدان علم با سفہا یا گیرد اندر روے مردمان را بخود پس بگو کہ او جابے خود کند در
 آتش و دوزخ۔ بدانکہ واجب است بر بندہ بعد علم معرفت و توحید علم نقد و شریعت
 تا حاصل نماید علم مستقیم۔

۱۳۱

۱۳۱

جوهر علماء و ربوب علم اشیا علی ما هی علیہ فی نفس الامر را حکمت گویند و خود را حکیم و عالم
 اشیا علی ما هی علیہ بنمایند و حال آنکه بوی از علم صادق بمشام جان ایشان نرسیده چه ایشان را باب
 نظر اند و علم صادق بے کشف و شهود دست نمیدهد و بطور و در امر طور العقل و البرهان لا یعرف
 الا بالکشف و الوحدان -

جوهر در علم ضرورت صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که علم ضرورت عبارتست
 از ادراک حد الایدی نفس در حرکات و سکونات و افعال و اقوال و معرفت زمان و جس نفس و بین
 مقام و جدا لا بد آنست که نفس را از ان منع نشاید کرد چه حق او آن بود و منع حقوق از نفس
 نامرئیست و حق نفس آنست که از منع غلطه دینی یا دنیوی تولد نکند پس حق نفس در ماکل و
 مشارب و استراحت و منام آنقدر است که بدان امساک روح و حفظ عقل و منع کلمات
 حواس کرده شود و این قدر ضرورت و لا بد است و منع آن سبب خلل مزاج و نقصان عبادات
 و فقدان عقل و هر چه ازین بگذرد جمله حفاظت نفسست و وقوف بر حد ضرورت غریمتست و تجاوز
 از ان بشرط علم رخصت و از باب عزائم خواص مومنان و صوفیان اند و از باب رخص عوام مومنان
 و استقامت نفس از اعوجاج طبیعت صورت نمیند و الا بوقوف بر حد ضرورت استقامت
 بران و دانستن حد ضرورت در همه چیز با علم غامضست و نفس را بران حد داشتن علم
 مشکل اهل بدایت را اطلاع بران بے ارشاد منتی متعذر بود و وقوف بران حد بے امداد
 مربی مستعجز چه سالک مادام از صفات نفس یکی منخل نگشته باشد و نظر محبت او با نفس خود
 چیزی باقی بود اکثر خطوط را حقوق خود داندهم و قوت و استقامت نتواند پس او را از تنبیه شیخ بود
 هست او چاره نباشد و در بدایت حال تجاوز از حد ضرورت و حقوق جاگز نبود چه از تکاب خطوط
 او را از بلوغ مقصد مانع آید و نفس را در همه چیز حق و خطی هست تا غایتی که در ترک خط او را خطی
 حق او را شناختن واجبست و اعطای آن لازم و همچنین شناختن خطوط و منع آن هر که نفس را
 در یک چیز بر حد ضرورت دارد اثر آن در دیگر چیزها سرامت کند خصوصاً در طعام که اصل همه شهوات است هرگاه
 که نفس در ان بر حد ضرورت اقتضای نماید و قوت او در دیگر چیزها بر حد ضرورت آسان بود نفس
 بر مثال شجره خضرست که از فروع شهوات بسیار منشعب شده و بیخ همه شهوات طعام است
 مدد دانگی این شجره و فروع او از طعام است و اثر احوال طعام از حرام و حلال و کراهیت ضرورت
 و زیادت در جمیع اقوال و احوال بنده ظاهر شود مثلاً اگر لقمه مکروه بخورد یا حرام اثر آن کراهیت

۱۵

۱۶

و حرمت در اقوال و افعال او پیدا آید و اگر قلمه طیب سبب ضرورت تناول کند از حرکات و کلمات
 طیبه ضرور به صادر شود و این قاعده است کلی مقرر و محافظت بران در تزکیه نفس اصلی معتبر و اجمال
 آن مایه خسران و فذلان و نفس نامرته که بر حد ضرورت دقوت نماید تبدیل اخلاق ذمیمه و
 اوصاف ناپسندیده او با اخلاق حسنه و اوصاف جمیله میسر نشود - آدمی را بحسب روح و قلب
 ضرورت است و بحسب نفس و قالب ضرورت است پس ضرورت روح و قلب شهو و حضرت
 حق تعالی و مطالبه صفات و افعال او است سبحانه تعالی که بقای حیات و قوام هر دو بدان متعلق
 است و ضرورت نفس قالب اکل و شرب است که سبب قوام ایشان است

۱۷

جوهر علم راجح عبارت است از اعتقاد قطعی و موافق حق و حقیقت علم راجح نورسیت و اخذ
 این علم حضرت خداوند تعالی است که می ریزد بر قلب بنده پس می یابد بنده سبب بران علم
 راجح بسوس خداوند تعالی و آن علم را مراتب است اول علم یقین و آن حاصل شود از دیدن
 اشیا و استدلال بران و این مرتبه عوام است دوم عین یقین و آن حاصل می شود از مشاهده
 صفات و ظهور صفات و این مرتبه خواص است سوم حق یقین و آن حاصل می شود از ظهور ذات
 و تجلی ذات با صفات با اتصال و وصال و این مرتبه اخص الخواص علم یقین همچو کسی است
 که میداند بر طریق عادت که در دریا آب است یعنی از دیگران می شنود یا یقینیه و استدلال میداند و عین یقین
 همچو کسی است که بر کنار دریا ایستد و آب را ببیند و حق یقین همچو کسی است که آتش را دور دریا و آب آن آتش
 جوهر در علم در است و وراثت صاحب مصباح گوید که علم در است علمی است که اول
 تا آنرا نخواهند و ندانند عمل کردن نتوانند و علم وراثت علمی است که تا اول بر مقتضای علم
 در است عمل نکنند آنرا ندانند

۱۸

جوهر عقل بالفتح خرد و دانش و آن قوتی است نفس انسان را که بدان تمیز و قایل اشیا کند
 و آنرا نفس ناطقه نیز گویند و گفته اند که عقل و حاصل مصدر است بمعنی بند و پالستن چون خرد و
 دانش مانع رفتن طبیعت میشود بسوی افعال ذمیمه لذا خرد و دانش را عقل گویند و در اصطلاح
 حکما معنی ملک یعنی یک فرشته از ده فرشتگان و عقول بفتح خردمند و بضمین جمع عقل که بمعنی دانش است
 و جمع عقل که بمعنی ملک است چه نزد حکما مقرر است که حضرت خداوند تعالی اول یک فرشته پیدا کرد که آنرا عقل
 اول جوهر اول نیز گویند پس آن فرشته یک فرشته دیگر در آسمان پیدا کرد و بعد فرشته دوم یک فرشته و یک آسمان پیدا کرد
 همچنین ده فرشته و نه آسمان پیدا کردند و عقل عاشر یعنی فرشته دهم همه آفرید عالم را بحکم حضرت خداوند تعالی پیدا کرد

۱۹

خواب غیبی

و آنرا عقل فعال گویند نفتح و تشدید عین محله بصیغه مبالغه و حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام هم عقل فعال است و همین ده فرشتگان را عقول عشره گویند و نزد اکثر حکما سگی ده فرشته اند زیاده از اینها مستحق نیست

۲۰

جوهر عقل اول و عقل کل عبارتست از نور محمدی صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و سلم در هم کتایه از حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام و گاهی عقل کل کنایه از عرش اعظم باشد و عقل کل همان عقل کل و علت اولی هم کنایه از عقل اول عقل کل اول مرتبه است از مراتب موجودات عقل کل مظهر احدیت و حامل احکام اجمالی است و نفس کل مظهر واحدیت و حامل احکام تفصیلی علم است

۲۱

جوهر ذوالعقل عبارت از کسی است که خلق را ظاهر بیند و حق را باطن پس حق نزد وی مرآت خلق است و مرآت بصورتی که در آن مرآت ظاهر گشته مخفی است چون اختفای مطلق در مقید ماریت شیدا الا و رایت الله بعده اشارت ازین مرتبه است چه آن حقیقت بعوارض مشخصه و پدیده تعینات مستتر گشته و اول نظر بر نقاب می افتد نگاه بر شاه و صاحبین مرتبه را ذوالعقل نامند

تعیینات

بعضی باشند که در مشاهده مکونات اولاً ملحوظ و مرئی ایشان را ذات مطلق گردد و بنور آن ذات ثانیاً تعینات و اصنافات بنید و بعضی باشند که مطالعه ذات مطلق در مشاهده اشیا نمایند بعضی باشند که مشاهده ذات مطلق بعده مشاهده اشیا فرمایند یکی گوید ماریت شیدا الا و رایت الله قبله و یکی گوید فییه و یکی گوید بعده

۲۲

جوهر بدانکه امور کلیه که از حقایق لازمه طبایع موجوده در خارج است مثل حیوة و علم و قدرت و ارادت مثلاً از امور عقلیه است که در خارج عینی ندارد یعنی اشاره حسیه بوی نتوان کرد تا گویند که این حیوة است و آن علم است و این قدرت و آن ارادت بلکه وجود ایشان وجود عقلی است و صفت باطنیه دارند و این مقول باطن از وجود عینی خارجی که طبایع موجوده اند در خارج هیچ انفکاک ندارد چه اگر از جمله لوازم آن اعیان اند و میان لازم و ملزوم جدائی محال است - امور کلیه را در خارج عینی جدا گانه علی الا نفرد نیست مثلاً حیات تنها که از امور کلیه است در خارج عینی ندارد یعنی اشاره حسیه بوی نتوان کرد تا گوئی که این است حیات - امور کلیه را با وجود صفت باطنیه حکم و اثر است در هر چیزی که در خارج او وجود عینی است و از طبایع موجوده اند حیات از امور کلیه است و در خارج وجودی ندارد و حکم از بهر آنکه این عین موجوده در خارج که انسان است تا در تعریف وی نگویی که حیوان انسان خود معلوم نگردد که حیثیت و اثر از بهر آنکه این موجوده در خارج که انسان است اگر او را حیات نباشد و صفش حیات نکنند و چون حیات نباشد دیگر کمالات علم و ارادت و قدرت که مشروط بحیات است او را نباشد و حال آنکه هست پس معلوم شد

که امور کلیه هم حاکم است و هم موثر بر اعیان خارجی - این امور کلیه مقوله که در خارج عین اعیان موجود است همیشه در نفس خود از امور مقوله است که از معقولیت خود جدا نمیکرد و او را صفت بطون و عینیت دائمی است پس این امور کلیه بان اعتبار که عین اعیان موجوده است و باعتبار آثار ظاهره وی ظاهرست و باعتبار آنکه امور مقوله است و در خارج عین ندارد باطن باشد هو الطاهر و الباطن جوهر محییانکه آدم در عالم شهادت مظهر صورت روح آدم خود در عالم شهادت مظهر صورت نفس آدم تولد او از آدم خالق منتهای وجهات تولد نفس از روح و تاثیر از دواج نفس روح و نسبت ذکورت و انوشت ایشان بصورت آدم و خود منتقل گشت هیچ نبی بر صورت انانث مبعوث گشت چه نبوت بسبب تصرف در نفوس نبی آدم و تاثیر در عالم خلق نسبت بذکورت دارد و نیز واسطه ظهور انبیاء روح است و روح مقید صورت ذکورتست - تولد قلب از هر دو و تولد صورت ذکورت از روح آدم از صورت روح کلی مستفاد اند و تولد صورت انانث از صورت کلی نفس پدید آمد با متراج صفت روح - جوهر حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم فرمودند که امت من از انما که ایمان بمن آورده اند و بدین اسلام گردیده اند و روسی بقبله دارند هفتاد و سه گروه شوند هر گروه را اعتقادی دیگر و برای دیگر باشد هفتاد و دو فرقه از انجمله بدو فرقه روند و بعلت ضلالت و فساد اعتقاد و شومی بدعت بعباد آتش گرفتار آیند تا وقتیکه قادر مطلق خواهد ایشان را از ان آلایشها و کثافتها پاک سازد و به بهشت در آرد و یک گروه ازین هفتاد و سه گروه گروهبی باشد که با آتش در نزد و از جهت عقیدت مستحق عذاب نگرند و پرسیدند یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم این فرقه که بر هدایت باشند بدو فرقه در نزد چه کسانی فرمودند آنکه در نزد هفتاد و موافق طریقه من و اصحاب من باشند و این فرقه ناجیه را که حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم بدان اشارت فرمودند اهل سنت و جماعت خوانند که در دین و اعتقاد و در بی سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم و جماعت اصحاب آنحضرت رضی الله تعالی عنهم و ذلین یعنی اعتقاد بر عقل خود نکنند و تابع نقل و سنت باشند و آن هفتاد و دو فرقه را اهل بدعت و ضلالت و اهل هوا گویند و اهل قبله نیز گویند و اهل قبله را کافر نباید گفت و خارج از دایره اسلام نباید شمرد و مخالفت ایشان با فرقه ناجیه در همه جا نیست الا در بعضی مسائل و عقائد که در اینجا ذکر کرده و بتاویل و تفسیر ظواهر نصوص از جاده مستقیم منحرف گشته اند -

۲۳

۲۴

۲۵

جوهر در بیان آنکه هر قدرت و فعل که ظاهر از مظاهر صادر میشود فی الحقیقت از حق ظاهر

در

دران مظاهرست نه از مظاهر هو لانا جامی قدس سره در لولوح میفرمایند هر قدرت و فعل که ظاهر از
 مظاهر صاد میشوونی الحقیقت از حق ظاهر دران مظاهر ظاهرست نه از مظاهر پس نسبت قدرت و
 فعل ببنده از جهت ظهور حق است بصورت او نه از جهت نفس او و الله خلقکم و ما تعلمون میخوانند
 و قدرت و فعل خود را از حضرت بیچون میخوان

۲۶

جوهر در آفریدن افعال بندگان صاحب المذیبه قدس سره میفرمایند که اعتقاد
 جماعت آنست که حق سبحانه و تعالی همچنانکه خالق اعیان است خالق افعال بندگان است و هیچ مخلوق را
 قدرت بر ایجاد فعلی ممکن نه الا بقدرت بخشیدن او و هیچ مرید را ارادت چیزی حاصل نه الا بمشیت او
 چه هر گاه که وجود فاعل که اصل است نه از او بود فعلش که فرع وجود است بطریق اولی نه از او باشد
 پس هر چه در وجود حادث می شود از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و عصیان همه نتیجه اقتضا و قدر
 جناب الهی بود بی آنکه هیچ کس را بر او حجتی متوجه گردد بلکه حجت باله او بر همه لازم و ثابت
 باشد و اگر گوی چون فعل آفریده اوست پس عقوبت بنده لایق کرم او نبود گویم محل غلط و منتشر
 شکوک بیشتر آنست که کسی کار خداوند تعالی بر کار بنده قیاس کند و گوید اگر مثل این فعل بنده
 کند او را ظالم گویند و این معنی بر خداوند عالم روا نبوده بلکه وجود بنده ملک خداوند تعالی است
 و هر تصرف که مالک در ملک خود کند صحیح بود و حق تعالی همچنانکه لطیف ذوالفضل است قهار و
 عادل است و به نسبت با ذات ازلی او لطف و قهر یکسان است و همچنانکه لطف اقتضا ظهور
 میکند قهر نیز اقتضای ظهور می کند و لابد است که هر کس را منظر می بود و آن وجود مومنان است
 و کفار و جنات و نار است پس حکمت باله جناب الهی هر صفتی را منظر می بر حسب مشیت خود از
 عدم بوجود آورد یعنی فعل الله ایشیاء و حکم مایرید و آنرا که منظر لطف گردانید باو لصفه فضل
 ابتدا کرد و آنرا که منظر قهر ساخت باو طریق عدل سپرد و فضالش معرا از غلظ و عدلش سبب از
 ظلم و ازینجا معلوم شود که افعال بندگان سبب سعادت و شقاوت نبوده و ثواب فضل حق تعالی است و
 عقاب عدل او و رضا و سخط و وصفت قدیم است که با افعال بندگان متغیر و متبدل نشود هر گرا
 حق تعالی بنظر ضالمی ظاهر گردانید او را عمل اهل بهشت ارزانی داشت و هر گرا عمل نظر سخط گردانید
 او را بر عمل اهل دوزخ انگیخت و مراد ازین سخن نه آنست که آدمی مطلقا مجبور است داو را هیچ
 وجه اختیار نیست بلکه افعال او بیشتر تابع اختیار اوست و لیکن اختیار او نه با اختیار اوست و
 معنی این آنست که فاعل مختار کسی بود که افعال او تابع علم و قدرت و ارادت او بود هر چه

بدانست و ارادتش بدان تقاضا گرفت و قدرت بان جمع شد تا چاره وجود گیرد و مختار در ان اختیار مجبور بود
 زیرا که وجود علم و قدرت و ارادت در بنده و توفیق اجتماع ایشان در یک حال نه فعل بنده است
 و نه باختیار او پس بنده هم مختار بود و هم مجبور چنانکه منقول است از حضرت امیر المؤمنین حسن بن علی
 رضی الله تعالی عنهما که فرمودند اگر مطیع با کراه و اختیار طاعت حق تعالی کند مطیع نباشد و اگر
 عاصی بغلبه و اختیار معصیت کند عاصی نباشد و مع بذات حق تعالی بنده را در مملکت خود فرو نگذارد
 تا بخود هر چه خواهد کند و موافق این سخن از حضرت امام جعفر الصادق رضی الله تعالی عنه نقل است
 که لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین از جهت شکل این مسئله شریعت از خواص
 در ان منع فرموده است چه افهام عوام از ادراک آن قاصر بود و علماء و را سخ را بتوفیق جناب
 آنی بطریق مکاشفه صورت آن گماهی مشاهده شده ذلک فضل الله یوتی من
 یشاء و الله ذو الفضل العظیم

۲۷

جوهر معتزله طائفه اند که منسوب باسلام اند و از اصول مذہب این طایفه کی آنست که
 افعال الله تعالی را منکر اند میگویند که در دنیا و آخرت دیدن حق تعالی ممکن نیست و دیگر میگویند
 که بنده خالق افعال خود است و دیگر قلیل با شئینت مبداء افعال شده میگویند که نیکی از حق است
 و بدی از نفس و دیگر اعتقاد ایشان اینست که مرکب کبیره نه مومن است و نه کافر و منزلت بین المنزلتین
 اثبات می کند و مشهور است که واصل بن عطاء که مقدم این جماعت است شاگرد حضرت خواجہ
 حسن بصری قدس سره بود یک روز در مسجد با شاگردان دیگر این حکایت می گفت
 که مرکبان کبار نه کافر اند و نه مومن و اثبات منزلت بین المنزلتین می کرد حضرت خواجہ
 قدس سره این سخن بشنیدند و فرمودند اعتزل منا یعنی از ما جدا و دور شو زیرا که قائل گشته
 بر چیز نی که نه بر طبق معتقد ماست ازین سخن این اسم معتزله برین فرق ماند همچنین مذکور است
 در شرح گلشن روانه

۲۸

جوهر در مسئله جبر و اختیار علماء سخن گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقی است چرا که عقل در ادراک
 بعضی مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در صلاح امور عبادت حاجت نزول وحی نمی افتاد
 بدانکه ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیرا که
 اعمال عباد مثل اعیان امینا بکلمه فی جلی مخلوق است سبحانه پس اختیار تام کجا
 و همچنین مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بکلمه شریع و عقل مسلوب است از جناب

و همچنین

او تعالی پس جبر محض جبر بود بر بی است که افعال مثل حرکات مرتش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است
 و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظویر این سه قوت با اختیار نامیست هر گاه میخواهند از
 مسدود فائض میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض هر دو
 متحقق شد پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور امام زین العابدین در مقابل سوال امام حسن
 بصری استفاد می شود لاجبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و همین امر متوسط بلسان
 شرع معتبر است بلفظ کسب و این لفظ را جز بر افعال عباد اطلاق نمیکند پس معلوم شد که افعال
 با مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است پس و بر عایت ضعف اختیار بنا
 نموده اند که رحمت را بر غضب بقت داده اند بآنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه
 افعال او تعالی مسبوق بعلم و ارادت و قدرت است و بعد از مسبوقیة این هر سه صفت افعال عباد و مشابیه
 من و جبر بافعال او همانند درند و حرکات مرتش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارد اگر محاسبه بین افعال
 متوجه شود منافی عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه می توان کرد که نزد ایشان
 ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات بتمامه است با کمالات مندرجه او نه ظهور جزوی است
 از اجزای چهره حضرت وجود بسیط حقیقی است بتجزی نمیکرد و در این راه میفرمایند کل شیئی فی
 کل شیئی و چون اختیار نیز صفتی و مشافی است از صفات و شیوات حضرت وجود پس باید که
 در هر منظری از منظر خصوصاً در انسان که مشرف است بمنصب خلافت صفت اختیار هم متحقق
 باشد اگر چه ضعیف باشد و بار تکلیف امر و نهی بر آن بود

معتبر

۲۴

۲۴ جوهر جباریت عبارتست از اصلاح امور و پر کردن هر شیئی را بآنکه صالح آن باشد پس
 اعیان که مستعد بودند بذات خود افعال را و حق سبحانه و تعالی بعلم از فی خود دانست این استعدادات
 را پس این اعیان را پر کرد با فعلی که صالح آن بودند پس اصلاح نمود این اعیان را با این
 افعال و مرجع جباریت اعطاء مقتضیات اشیا بوجه کمال است و این جباریت متافی اختیار
 عبد نیست و تحقیقش آنست که ذات حق سبحانه با صفات خود متعین شده ظاهر در منظر عبد شد پس بقدر
 قابلیت این منظر صفاتش نیز ظهور یافت پس قدرت هم ظهور یافت لیکن نه چنانکه در حق که وجود
 مطلق است زیرا که قدرت حق عام و شامل بود بلکه بقدر ظهور حق در متعین و متضیق شدن در قدرت
 هم متضیق شده بقدر قابلیت این ظهور قدرت را پس عبد قادر است بقدرت حق و اختیار
 عبارتست از معنی که بر آن گنجه شود از ادراک حیرت احد المقدورین از دیگر خیال این درک اگر چه

و در واقع خیر نباشد بلکه شر باشد و تعبیر آن معنی بخواهش کرده میشود و این معنی در عهد موجود است و طریق
 صد و افعال که از عهد بقدرت صادر میشود اینست که بعد چون طرفین مقدور را ادراک کرد پس
 احدی طرفین خیر نمود نزد وی خواهش آن پیدا شد و ازین خواهش فعل در عهد پیدا شد و این
 خواهش را که از ادراک خیریت احدی المقدورین پیدا شده و متوجه شده بسوی حصول آن اختیار
 نامند پس عهد قادر و مختار است بر فعل و فعل از خواهش اوست که قدرت و اختیار حاصل است
 عهد را لیکن این عهد جز از مظهرش نیست و این قدرت و اختیار قدرت و اختیار حق ظاهر است
 درین مظهر و این مظهر قادر و مختار بقدرت و اختیار ظاهر است خلاصه که عین عهد معدوم است در
 ذات خود نیست موجودیه او مگر موجودیت ظاهر پس این وجه مسلوب بقدرت و اختیار است و
 این گفته شد معنی قول حضرت امام جعفر صادق علیه و علی آله و آباء الصلوٰة والسلام که نیست
 جبر و نیست اختیار بلکه امریست بین الجبر و الاختیار پس ظاهر شد که حق ظاهر برمی کند
 مظهر را با فعلی که مستعد است مظهر از ابوجی که گفته شد پس جباریت منافی اختیار است و اینجاست
 ظاهر شد که از مبادی فعل اختیاری درک ملائم است و این ادراک در اختیار عهد نیست و
 ازین ادراک خواهش حاصل میشود پس مبادی فعل اختیاری امور اضطراریه اند و این منافی
 اختیار فعل نیست زیرا که فعل از خواهش واقع است اگر چه در مبادی خواهش مضطر باشد
 پس اگر جباریت بمعنی اگر اه گفته شود و اگر اه حق باین وجه است که مبادی خواهش را پدید ساخت
 و این اگر اه بحسب استعداد محل و صلوح اعیان است و این اگر اه منافی اختیار نیست که فعل از خواهش
 واقع است و اینست معنی اختیار به فعل نیز میتوان شد تا که العلماء

جوهر جبری گویند خالق ما و افعال و اعمال ماحق است و ما را جز اوصاف آن افعال و اعمال
 بهره نیست چون حرکت سنگ که بتحریک غیر می متحرک می شود و فی الحقیقت آن سنگ را دران
 حرکت هیچ مدخلی نیست و الله خلقکم و ما تعلمون و قدریه گویند خالق در ما وصف اراده و
 قدرت ننماده تا ایجاد افعال و اعمال اختیاریه خود کنیم خالق ماحق است و خالق افعال و اعمال خود
 مائیم و اشاعره که گروهی است معتبر از متکلمین میگویند که خالق ما و افعال ما چه اختیاریه و چه اضطراریه
 حق است و فاعل و کاسب افعال اختیاریه خود مائیم از نخبث انتساب فاعل ما بسوی ما است
 لهما ما کسبت و علیهما ما اکتسبت و نزد این همه عالم غیر حق است و حق غیر عالم را موجود علی
 از حق می شمارند و در موجودیت شریک حق می پندارند و فرق و جوب و امکان در میان می آرند

۲۰

و اینست

و صوفیه گویند که غیر حق موجودی نیست مومن حق که در مرتبه بطون از جمیع شیون منزله و متبرادر مراتب
 ظهور جمیع صفات متصف و منعمت پس وجود ما وجود حق است و هر اراده و قدرت و فعل که ظاهر
 از ماست فی الحقیقت از حق است که در ما ظاهر است نه از ما و گویند که عالم را دو اعتبار است یکی
 اعتبار عینیت دوم اعتبار غیریت از حیثیت اول فعل از منتفی است بلکه خود قائل است زیرا که
 هستی موهوم و تواضع آن عین هستی حقیقی است و از حیثیت دوم از روی ظاهر فعل از و ظاهر میشود
 از نسیج با و منسوب و اللہ خلقکم و اتعلمون میخوان و قدرت و فعل خود را از حضرت بیچون میدان
 بدانکه اختیار و جبر این جماعت عالیه غیر اختیار و جبر قدریه و جبریه است صاحب گلشن راز

هر آنکس را که مذمب غیر جبر است	نبی فرمود که مانند گبر است
--------------------------------	----------------------------

شیخ اکبر قدس سره فرمودند کسی که مشاهده کرد جبر را در اختیار که مبادعی اختیار امور اضطراریه اند و
 عالم شد بان معلمی که از طریق کشف و شهود است و مخالفت میکند بجهت تقدیر نه انتهاک حکم شرع
 شریف پس هست او عمل کننده بچیزیکه دانست آنرا پس ضرر نخواهد کرد آنرا آن عمل بلکه آن شخص
 مغفور است که اللہ تعالی اورا بخشیده است آنچه که او کند و باین کلام علماء ظاهر نیز مشیر است در
 شرح عضدی مختصر الاصول را مذکور است که اگر ابو جهل میدانست بعلم یقینی که ایمان نخواهد آورد
 البته از وی تکالیف ساقط می شد چنین فرموده اند ملک العلماء مولوی عبدالعلی در شرح فتاویٰ معنوی

نه انتهاک

۳۱

چو هر جبریه خود را غیر حقیقی خیال کرده با وجود این جبر بر خود بسته و ملاحظه هستی حقیقی و قائل حقیقی
 در میان نیاورده تا جرم گمراه و بی ادب گشته و قدریه نسبت صفات بخود کرده و با وجود این خود را از
 نیکان شمرده نفوذ باللہ من ہذہ العقائد و طالیفہ صوفیه عرفت ربی ربی لار انصب لعین خود نموده و هستی
 موهوم خود را کم کرده خود را امور تصرفات حق گردانید و در افعال مثل مرده در ید غافل دارد و هر چه
 که از حق باورسد بر دصا بر باشد و شکایت نکند و بکلم تقدیر جبر او را در عین اختیار مشهود باشد که
 خود را مجبور در عین اختیار بیند بمشاهده و شیخ اکبر قدس سره در فتوحات میفرماید آن شخص که
 مشاهده کرد جبر را در عین اختیار از روی علم بطریق کشف و شهود و مخالفت امر شرعی کرد بکلم
 تقدیر نه بکلم انتهاک شرع پس آنکس عامل است بر طبق علم خود و این شخص مغفور است شرح معنوی

۳۲

چو هر بدانکه دلائل و علامات عدم اختیار بنده بسیار اند و از انجمله عدم حصول هر امید دلیل
 بی اختیار نیست چه اگر اختیار بودی تمام مقاصد بر مراد حاصل شدی دیگر آنکه اگر کسی را اختیار
 داشت و در افعال بودی البته همه امور بر پنج مرام واقع شدی و اکثر آنست که هر چه این کس میخواهد

خلاف آن واقع میشود و آنچه جناب رشاد مآب امیرالمومنین علی کرم الله تعالی وجهه و وجه آله الکرام
 میفرمایند که عرفت ربی بفسخ العزائم مقوی عدم اختیاری است چه اگر او را اختیار بودی فسخ عزائم
 بطور نه پیوستی و دیگر آنکه هیچ کس در مرتبه کمال که حاصل کرده اند دائم نمی ماند مراتب کمال باقی می ماند اهل
 آن مراتب متغیر و متبدل می شوند و این دلیل تمام است بر عدم اختیار چه اگر اختیار داشتندی هیچ کس کمال
 تجاوز نمی نمودندی و همیشه بر همه حال بودندی اگر چه تحصیل مراتب کمال بجد سعی موهوم آنست که
 آدمی را اختیار باشد اما انتقال اذن مراتب لیل صحیح است بر عدم اختیار

جوهر شیخ ابوالحسن نوری قدس سره فرمود التوبه ان تتوب من کل شیء سوی الحق
 اهل توحید هر گاه نظر بغیر کنند از گناه دانند معتزله گویند که اهل کفر و اهل کبائر دائم در عذاب باشند
 حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی به برکتهم فرمودند که این خطاست کافران دائم در عذاب
 باشند بسبب آنکه اعتقاد ایشان آنست که آنچه ایشان آزما می پرستند آن معبود ایشانست آن عقیده
 ایشان بر کفر دائم است چون اعتقاد ایشان بر کفر دائم است عذاب ایشان هم دائم باشد اما اهل کبائر
 دائم در کبائر اند وقتی که از ارتکاب معاصی فارغ میشوند میدانند که آنچه کردیم خطا بود پس چون اعتقاد
 ایشان در دوام کبائر اسخ نباشد عذاب ایشان هم دائم نباشد و فرمودند که عاصی در حال عصیان بسبب
 صفت مطیع است اول آنکه میدانند که آنچه میکنم حق نیست دوم آنکه میدانند که جناب خداوند تعالی میداند و
 می بیند سوم آنکه امید آمرزش هم دارد و این هر سه عقیده کار مطیعان است و فرمودند که در مذمه با شرعیه
 کافری که خاتمه او بر ایمان بود او مومن است و مومنی که عیاذا بالله خاتمه او بر کفر بود کافر است
 جوهر جبر عارفان دیدن قدرت و اختیار خود محدود در قدرت و اختیار حضرت حق تعالی است
 پس بقدرت و اختیار خود قادر و مختار نیستند بلکه قادر و مختار اند بقدرت و اختیار حضرت خداوند تعالی
 و مجبور اند بجهت نبودن اختیار ایشان بالاستقلال و تو خود را مختار میدانی باین وجه که قدرت خود را
 مستقل در ایجاد و صدور فعل میدانی و همچنین مجبور میدانی که اصلا اختیار نیست نه در صورت نه در حقیقت
 جوهر بدانکه همه موجودات سعید باشند چرا که هر چه این موجود است از افعال و اقوال و اخلاق
 و احوال از ربوبیت رب متصرف فیه است و او جز آنکه بطور نیست و بر رب باینچه مقتضای او فعل است
 راضی باشد که اگر آن راضی بودی آن فعل از وی صادر و ظاهر گشتی و اگر گویی بنا بر این سخن
 باید که شقی خود موجود نباشد گویم شقاوت و سعادت و وصف اند اگر این موجود بد آنست که او جز
 آنکه ظور نیست و هر چه ظاهر میگردد از وجود وی مقتضای رب است و او را سعید گویند و اگر ازین حکمت

۳۳

۳۴

۳۵

ص

مختار

مجرد و عاری ماند و می پندارد که آنچه ظاهر می گردد از افعال اوست و قابلیت اوست بنفسه بسبب این جهل
اورا شقی گویند

۳۳۶ جوهر علامت شقاوت سه چیز اند یکی آنکه حق تعالی او را علم دهد و از عمل محروم گرداند دوم آنکه
عمل دهد و از اخلاص محروم گرداند سوم آنکه صحبت صالحان روزی کند و از حرمت ایشان محروم گرداند

۳۳۷ جوهر بدانکه نفس لطیفه است که مودع است درین قالب و آن محل اخلاق مذمومه است و اخلاق
مذمومه مصدر افعال مذمومه است و روح لطیفه است که مناده شده است درین قالب و آن
محل صفات محموده است و صفات محموده مصدر افعال محموده است تا صفات مذمومه
بصفات محموده بدل نگردد افعال و اقوال مذمومه بافعال و اقوال محموده بدل نشود و تبدیل
صفات مذمومه بصفات محموده نزد این طایفه علیه اصلی عظیم است و این را گردش
گویند

معنی گردش

۳۳۸ جوهر بدانکه نفس در اصل یکی است و باعتبار صفات متغایر است یکی صفت مطمئنه است
و این نفس مومن را باشد دوم صفت لوامه است و نزد بعضی این نفس کافر را باشد که بر نفس خود
علامت کند و بعضی میفرمایند که کافر مومن هر دو را باشد زیرا که در حدیث شریف است که روز قیامت
هر نفسی لوامه باشد فاسقان گویند چنانست و در زیدیم و صالحان گویند چه اصلاح زیاده نکریم سوم
اماره و این صفت اصلی خلقی و جعلی است هر یکی را باشد اگر توفیق رفیق گردد بصفته مطمئنه رساند

۳۳۹ جوهر نفس آدمی طفلی است که هرگز پند ادیب گوش نکند و آنچه بیا موزند فراموشش گرداند اگر زجر
و توبیخ پیش آئی آثار تربیت بروی مترتب گردد و چون مهر و شفقت کنی بے بهره شود ضرب
الصبيان کالماء فی البستان ضرب و تادیب کودکان مثل آبی است که در باغ دلماده شود
یعنی چنانکه آب موجب نشو و نمای و رونق باغ می باشد همچنین ضرب و تادیب کودکان باعث خوبی و
نام آوری و نشو و نمای ایشان می گردد

۳۴۰ جوهر بدانکه دل محل تفصیل علم و کمالات روح است و تقرب ظورات الهی بشیونات ذاتی است
مسجد جایی سجود است و دل جایی شهود از نخبت مسی قلب شده و واسطه است میان روح و
نفس و کمالات هر دو بحسب برزخیت به و ظهور یافته و از روح مستفیض است و بنفس مفیض چنانچ
در ظلمت ادراک شیا بوا سطر نور چراغ می توان کرد در ویت جمال و حدت حقیقی در تاریکی کثرت جز
بصفا می دل حاصل نمی توان نمود جام جهان نماد دل انسان کامل است مراة حق نما بحقیقت همین

دست به دل مخزن خزائن سراسمی است به مقصود هر دو کون زد دل جو که حاصل بست به دل برایت
 اللہ الاعظم گویند التماس کردند از جناب مستطاب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
 این اللہ تعالیٰ فرمودند فی قلوب عباده دل یکی خانه ایست ربانی بن خانه دیور اچه دل خوانی
 جو هر بد آنکه روح کان خیر و محل صفات محموده است و نفس کان شرست و محل صفات مذمومه
 و عقل لشکر روح است و هوا لشکر نفس اگر لشکر روح غالب بود دل بسوی وی مائل گردد و اگر لشکر نفس
 غالب بود دل بسوی وی گردیده شود و بعضی میفرمایند که روح بادشاه است و وزیر او عقل و لشکر
 او ملک و حق است و جانب دیگر نفس بادشاه است و وزیر او شیطان و لشکر او هوا است وقت محاربه دارند
 مادام که روح غالب شود از آن شخص خیرات و عبادات در وجود آید و اگر نفس غالب شود فسق و فجور از
 در وجود آید دل هر طرفی که غالب بیند با او یار شود و بد بمعنی که متقلب است او را قلب گویند
 جو هر نفس کی است اما چهار صفت دارد اول صفت اماره دوم لواحه سوم مله چهارم مطمنه
 و هر یک خاصیت جدا دارد جناب خداوند تعالیٰ قالب انسان را از آتش گرم و خشک و باد گرم
 و تر و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک بیا فرید و عارفان هر عنصر را به نفسی تشبیه کرده اند آتش
 را به نفس اماره نام کردند و باد را لواحه و آب را مله و خاک را مطمنه و ایشان را چهل مراتب
 داده اند مراتب که از اماره حاصل شود اول را اجل گویند و دوم را خشم و سوم را انقبض چهارم را
 تمیز که بر ششم کینه هفتم حسد هشتم بخل نهم کفر دهم نفاق این خاصیت نفس اماره است
 حق از او بسید و نفس لواحه را بباد تشبیه کرده اند و آن هم کننده خیر است و هم کنبه
 شرمده مراتب دارد و از لواحه حاصل شود زهد و تقوی و ورع و بندگی و نماز و روزه
 و حج و عمره و زکوة و جهاد و مله را باب تشبیه کرده اند و عقل و حکمت و دانش و وحی و الهام و خیر و
 حال و فضل و احسان و خلق و سخاوت این مراتب از مله حاصل شود و مطمنه را بنجاک تشبیه کرده اند
 با حق حرکت میکند و ظلمات او نمیکند بهشت در تحت اوست و از او حاصل شود فقر و صبر و عدل و
 انصاف و رضا و علم و تحقیق و یقین و عمد و وفا نفس دمی از چهار عناصر است چون خاک لطیف
 شود آب گردد و چون آب لطیف شود باد گردد و چون باد لطیف شود آتش گردد و چون آتش
 کثیف شود باد گردد و چون باد کثیف شود آب گردد و چون آب کثیف شود خاک گردد و آتش از
 نور جلال است و نور جلال از نور جمال کافران از نور جلال و مومنان از نور جمال
 جو هر حق تعالی روح انسان پیش از جسم آفریده و بعده آتش و باد و آب و خاک را بیا فرید

۲۱

۲۲

۲۳

از بصفه

و عالم را از مرکب گردانیده بعد از آن تخمیر آدم گردانید روح را بصفه آفرید که همه او صاف موصوف
 تواند شد و بهر صفت که موصوف شود او را نامی بود چنانچه اماره و لوازمه و ملهمه و مطمئنه چون که از
 معرفت نفس بمعرفت حقیقتی می توان رسید پس فرض آمد معرفت جمیع نفوس حاصل کردن
 عین القضاة قدس سره فرمود هر که معرفت نفس خود حاصل کرد معرفت نفس محمد اورا حاصل
 شود قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی است و هر که معرفت نفس محمد
 حاصل کرد همت در معرفت ذات حق تعالی بست هر که خود شناس نیست محشر شناس نیست
 اماره نفس شهوت است و لوازمه نفس معصیت و ملهمه نفس الهام حق یا بنده و مطمئنه نفس طاعت
 و عبادت و معرفت است

ن با بنده

جوهره آنکه چون نفس از اغوائی قوت شیطانیه برای تلذذات بدنیه در معاصی اندازد آن
 نفس را اماره گویند و چون بعد نعل و اتیان او امر قوت شیطانیه خود ملامت کند بر اتباع قوت شیطانیه
 آن نفس را لوازمه گویند و چون بر قول قوت ملکیه عمل کند و باین اطمینان گیرد قول شیطانیه را راه ندهد آنرا
 نفس مطمئنه گویند و چون صفات ملکیه بر و غالب آمد و امر بخیر کند آنرا نفس ملهمه گویند و این تسمیه با اعتبار
 مراتب در اعتبارات است

۲۴۲

۲۴۵

جوهر غیبی^{۴۴} بالکسر بگفتن از پس مردم اگر راست باشد و اگر دروغ باشد بهتان بود و فرمودند حضرت
 سید عالم صل الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم الغیبه است من الزنا التماس کردند که غیبت از زنا
 چگونه سخت تر باشد فرمودند تو به زانی قبول شود و صاحب غیبت آمرزیده نشود تا خصم را خوشنود و نگرداند
 و فرمودند هر که خورد گوشت برادر در دنیا بسبب غیبت گفتن پیش آورده شود او را گوشت او در روز
 قیامت و فرمودند که تو ذکر مسلمان کنی چیزی که او را از ان کراهیت باشد با وجود آنکه آنچه در وی بود تو غیبت
 کردی او را اگر آنچه در وی نباشد تو بهتان کرده او را و فرمودند که در شب معراج گذشتم بر قومی که رویها
 خویش بناخنهای خویش میخراشیدند حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کردند که ایشان
 غیبت کنندگانند و فرمودند که در قیامت نامه اعمال بدست غیبت گوینده دهند او هیچ حسنه در آن
 نبیند گوید که نیست این نامه من زیرا که من طاعت میکردم و در اینجا چیزی نیست گویند که عمل غیبت
 گفتن تو برده است بعد از آن مردی را نامه اعمال دهند او ببیند در آن طاعت بگوید این نامه
 من نیست زیرا که طاعت نکرده ام گویند که بنده ترا غیبت میگفت حسنت و سی ترا داده شده است
 او مرویست که حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا عورتی را فرمودند که کوتاه بالا است و عورتی را

عقل غیبی است آنچه گفته اند که در غیبت است او را
 بد گفتن او را با شرفه است تا غلط است او را
 با عموم از شرف تا غیب در بیان آن از یاد آورده اند
 تحقیق این امر حقیقی اجل والای باری عزوجل است
 نعمان احمد صاحب غفره در بیان غیبت کرده و گفته که
 غیبت بیان کردن نقائص خلقی است
 یا علانیه در حضور بنده یا در غیبت و بسبب گفته
 بودش آله بدو گفته در آن غیب صالح را
 اظهار میکنند که مصلحت را در ادست نیست و
 بر دفع آن قادرند و الا خود ظاهر است بد گفتن
 که فی الواقع آن بدی در موجود است چه منافق
 دارد بلکه ممکن است ازین راه آن بد کرد را
 عیب خود واقف و مطلع شده و از خدای باخات
 شرم در زبانه ترک آن بدی گوید و سخنان خود
 او از ترک آن معصیت داخل حسنت میشود آن گوینده
 نام اجر حاصل گردد چه الا الی الخیر کفاعله حدیث
 حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

فرمودند که دامن چه در از دست حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم فرمودند که غیبت کردی و جناب خداوند تعالی وحی کرد سومی موسی علی نبینا وآله و علیه السلام هر که بمیرد و توبه نکند از غیبت او آخر کسی باشد که در بهشت در آید و هر که بمیرد و اصرار کند بر غیبت او اول کسی است که در دوزخ در آید و حقا کیمیا و سعادت قدس سره میفرمایند که غیبت کردن بدل همچنان حرام است که بزبان و چنانکه نشاید که نقصان کسی بدیگری گویی نشاید که بخود نیز گویی و غیبت بدل آن بود که گمان بد بر کسی بکنی بی آنکه از وی بچشم چیزی بینی یا گوش شنوی یا یقین دانی حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم میفرمایند که حضرت خداوند تعالی خون مسلمان و مال او و آنکه باو گمان بد بر بند هر سه حرام کرده است و هر چه در دل افتد که آن نه بیقین بود و نه از قول دو عدل باشد شیطان در دل افکنده باشد و حرام آن بود که دل خود را بان قرار دهی اما خاطری که در اختیار در آید و آن را کاره باشی بان ما خود نباشی حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم میفرمایند که مومن از گمان بد خالی نبود لیکن سلامت او از آن باشد که در دل خود تحقیق نکند تا احتمال را در آن مجال بود بر وجه نیک حمل کند و نشان آنکه تحقیق کرده است بدل او آنکس گران تر شود و در مراعات او تقصیر کند و چون بدل در زبان بادی بگمان باشد که بود نشان آنست که تحقیق نکرده است اما اگر از یک عدل بشنود باید که توقف کند و او را دروغ زن نداد که گمان بد بردن برین عدل هم روا نبود و چون بیقین دانند غیبت نکند و لیکن بخلوت نصیحت کند جوهر در تکلف تکلف بر خود بیخ نماند و از خود چیزی نمود که آن درو نباشد و صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرمایند که تکلف در جمیع احوال قولاً و فعلاً مذموم است و در زمینان صدق و تکلف منافات است از انجمت که تکلف یا در قول بود بر زیادت تعلق و ثنا و اظهار محبت زاید بر آنچه که در دل باشد یا در فعل زیادت تواضع و تحیته و انفاق زاید بر قدر و وسع و اینمغنی مباین صدق است و وقتی بعضی از صحابه بر زیارت حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه رفتند حضرت سلمان نان جو و نمک پش آوردند کی از ایشان گفت اگر باین نمک سخته بودی بهتر بودی حضرت سلمان برخاستند و مطره خود گرفت و کرده سخته آوردند چون فاسخ شدند آنکه نمک سخته کرده بود دست بد عابر داشت و گفت الحمد لله الذی قنعنا بما رزقنا حضرت سلمان فرمودند اگر تو قناعت داشتی مطره من بگرد نبودنی و حضرت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه روایت کنند که وقتی بولیمه از ولایم حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم حاضر شدم در آنجا نه گوشت بود و نه نان پس معلوم شد که تکلف عین تخلف است از حقیقت صدق و گفته اند التصوف ترک لتکلف

۲۶

کتر سوم

۲۷

جوهر در غضب غضب نفع تبیین خشم گرفتن و با لفظ کردن مستعمل و صاحب مصباح الهدایه قدس سره
میفرماید که غضب و عمارات صفت شیطان است همچنانکه حلم و مدارات فعل رحمتن و میفرماید که نفس همواره از
کسی که بر عکس مراد او شود منزع گردد و طیش و نفور در او پیدا آید و خواهد که بغیظ و غضب او را از خود
دور گرداند از آنجست خون در دل در تور آن آید پس اگر مغضوب علیه را فوق خود داند و بر روی
امضای غضب نتواند خون دل از ظاهر بشیره روی باطن نهد و در دل جمع گردد حزن و غم از آن
تولد کند و صفت لون دلیل آن باشد و اگر او را سخت خود داند و تواند که بر روی غضب بر اند خون دل
بر جوشد و عروق و شریانین از آن منتفع گردند و اثر حرمت بر روی پیدا آید و غضب و شتم و امثال آن ظاهر
شود و اگر او را مقابل خود بیند خون دل متردگردد و میان انقباض و انبساط از آن غل و غش تولد کند
و امثال این عوارض از نفس صوفی دور بود چه صوفی صاحب یقین بنور توحید جمله حوادث را از حق سبحانه
و تعالی بینی و بدان راضی بود و لاجرم باطن او از آثار غضب یمن باشد و حزن و غم و غل و غش از وی
منتفی بود و غضب او وقتی پیدا آید که از همتک حرمت جناب کسی چیزی مشاهده کند و اقوال و افعال
صوفی همه موزون بود و بمیزان شریع هرگز شتم و غش از زبان وی بیرون نیاید

۲۸

جوهر غضب صفتی است مذموم و نسبت او با شیطان است هر که خشم غالب است نسبت او با شیطان
ظاهر است و سبب عظیم بر انگیزدن خشم و اخلاق بد صحبت کسانی است که خشم بر ایشان غالب است
و زنان و کوهکان و پیران ضعیف نفس و بیماران زود خشم گیرند

۲۹

جوهر در بیان تکبر بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و در رشحات مذکور است که خواجیه بیات
احرار قدس سره میفرمودند که تکبر دو نوع است مذموم و محمود تکبر مذموم تعظیم است بر خلق و بچشم حقارت
در ایشان نگریستن و خود را از ایشان زیاده و بر دیدن و تکبر محمود عدم التفات است بمادون حقیقت
و تعظیم بر غیر او سبحانه این معنی که هر چه غیر حق تعالی است در نظر وی حقیر و بمقدار شود و علاقه التفات
وی از آن منقطع گردد و این تکبر اصل است و موصل بمرتبه فنا - فقرا اگر بمعنی عدم التفات با غنیا از
تواضع بهتر پس اگر تکبر بحق است و عزت است و عزت محمود است و اگر بغیر حق کند تکبر است
و تکبر مذموم است هم از نیست که بعضی گفته اند التکبر ان تکبر بحق فهو محمود و هو تکبر الفقراء
علی الاغنیاء استغناء بالذم عما فی ایدیم و ان تکبر بغیر حق فهو مذموم و هو تکبر الاغنیاء
علی الفقراء از در این ملاحظی نیست من فقر هم در خبر است اذ ارا یتیم
المتواضعین فتواضعوا لهم فاذا ارا یتیم المستکبرین فتکبروا علیهم

که خود را از دیگر برتر داند و صنعت آنست که خود را کمینه گرداند - کبر آنست که خود را از دیگری بزرگ داند و این دعوی کار فرعون و قارون بود و رسم شداد و غرور و ملعون و بعضی گویند کبر آنست که خود را از دیگری بناحق بزرگ داند -

جوهر در نخل و شح نخل باضم زفت شدن و شح بر سه حرکت و تشدید خارج حطی حرص و نخل صاحب مجمع السلوک قدس سره میفرماید که در مقابله جوهر نخل است و در مقابله سخا شح است جوهر نخل بکسب عادت هم دست دهد و سخا و شح صفت طبعی است اگر نفس غالب شح غالب و اگر روح غالب سخا غالب بعضی نخل و شح بیک معنی گویند بعضی گویند نخل آنست که مال خود نهد و شح آنست که دل برسدن مال غیر بی بناحق نگارد بعضی گویند نخل آنست که خود بخورد و دیگر از آن نهد و شح آنست که نه خود خورد و نه غیر را دهد و بعضی گویند نخل آنست که نجلی کند از چیزی که در دست است و شح آنست که نجلی کند از چیزی که در دست است یا در دست غیر صاحب مصلح الهی قدس سره میفرماید که هیچ خلق چند آن که درت ظلمت ندارد که نخل اگر کسی همه خصال نیکو دارد و نخل بود ظلمت نخل نوح و صفات جمیده را پوستان حضرت شح شیر از قدس سره نخل را بود زاهد بجز بر بهشتی نباشد بکلمه خبر جوهر حسد خواستن و اگر نبردن نعمت غیر است بزوال نعمت غیر و این مطلقاً ممنوع و مذموم است و

۵۰

۱۷

در حدیث شریف وارد است که حسد میخورد حسان را چنانکه میخورد نار حطب را و غبطه آرزو بردن نعمت غیر است بغیر ارادت زوال نعمت غیر و بغیر ارادت زوال خصوص نعمت غیر و این در امور دینی جایز و بهتر و در حرص امور دنیوی ممنوع پس آرزو بردن آنچه حضرت خداوند تعالی بدان خبری بعضی را بر بعضی فضل داده و میان ایشان در قسمت فرق نهاده یکی را مخصوص گردانیده بصفت عالیه و دیگری را مخصوص کرده بصفت سافله اگر صاحب صفت سافله آرزو کند صفت عالیه را که دیگری بدان مخصوص است اگر چه متضمن اراده زوال آن نعمت نبود لیکن متضمن اراده زوال خصوص آن نعمت و زوال فضل او که نعمتی دیگرست شود حسد باشد غبطه نبود در نهی در آید و لا تتموا ما فضل الله به بعضکم علی بعض محمول هم برین معنی است در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بسره المبارک فرمودند که جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم دعا فرموده: *اللهم جعلنی محسوداً و لا تجعلنی حاسداً* و فرمودند حسد آنست که یکی مرد دیگری را در نعمت بیند بخواهد که آن نعمت او را باشد گوید که خدا یا آن نعمت را از وی زوال گردان و این حرام است و غبطه آنست که یکی مردی را در نعمت بیند خود را مثل آن خواهد گوید خدا یا آن نعمت را بروی پانیده دار لیکن مراد نیز مثل آن زوزی گردان و این حرام نیست - و جهت عبارتست از اسماک عداوت

کینه و تشاد ۱۲

در قلب و حقد ثمره غضب است حقد از نتائج حقد است و حقد از نتائج غضب حقد آنست که با برادر
مومن بسبب عداوت یا مضرت کینه داری کند تا انتقام کشد

۵۲ جوهر در حدیث صحیح وارد است که چهار خصلت اند اگر در شخصی باشد او منافق خالص است و اگر یکی
از آنها نباشد در وی خصلتی از نفاق تا اینکه ترک کند و قتیکه امانت سپرده شود خیانت کند و قتیکه
سخن گوید کذب گوید و قتیکه وعده کند خلاف وعده کند و قتیکه محاصمه کند بخور کند و دست نام دهد
جوهر عجب بضم اول و سکون ثانی تکبیر و خود بینی و مرد متکبر

۵۳

۵۴ جوهر عجب ز جمله اخلاق مذموم است حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه
و سلم فرمودند که سه چیز هلاک است بخل و هواد و عجب فرمودند اگر معصیت نکنید ترسم از شما چیزی
که بهتر است از معصیت و آن عجب است و فرمودند اگر خنده کنی و به تقصیر خود مقرر باشی بهتر از آنکه گریه
کنی و آنرا کاری دانی و از حضرت ام المومنین عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا عرض کردند که

۵۵

مردی بد کردار بود فرمودند چون پندارد که نیکو کار است و این پندار عجب است
جوهر بدانکه از عجب آنست که تو کند و یکی از آن که است که خود را از دیگران بهتر داند و گناهای
خود را یاد نیارد و چون یاد آرد بتدارک آن مشغول نشود و پندارد که خود آمرزیده است و شکر کند و آنرا
زوال نعمت نترسد و هر اس از دل او برود از فکر حضرت خداوند تعالی امین گردد و بر خود ثنا گوید و اگر
بخلاف رای او چیزی گویند نشنود و نصیحت کس گوش نکند و سعادت در آنست که خود را و طاعت خود
را ناچیز داند که گفته اند که خود را چیزی دانستن خود را ناچیز کردن است

۵۶

ساقی بیار باده که نزدیک عارفان میخواره به ز زاهد معجب هزار بار

جوهر در حدیث شریف وارد است که چون دروغ گوید بنده یکسومی شوند از وی فرشتگان
کاتب اعمال از بد بوی آنچه می آید از دهن وی

۵۷

جوهر ریاد اعمال نظر بر خلق داشتن است و سمع که طالب آوازه و ستایش خلق است معنی ناموس
توقع حرمت و جاه از خلق داشتن است

۵۸

جوهره نشان ناشناسی ناسپاسی است به شناسائی حق در حق شناسی است به نشان و علامت
ناسپاسی و جبل شخص آنست که ناشناس و ناخوش شود باشد و در هر چه بیند عیب جوئی نماید و گرفتار چون
و چرا باشد و شناسائی حق در حق شناسی است که حق هر کسی را شناسد و حق هیچکس را فرود گذاشت نکند
و ضایع نگرداند و هر که حق کاflan نمی شناسد بحقیقت حق خدا نمی شناسد و کفران نعمت موجب خذلان

و بعد چرمان است

جوهر هوا و غضب نفس را در وصف ذاتی است و این خاصیت عناصر است هوا را خاصیت
 آب و خاک است میل سوی سفلی دارد و غضب را خاصیت باد و آتش است بکبر و ترغ بود
 هوا بفضلی و ماده است و غضب علوی و نبر بهایم هوا غالب و غضب مغلوب و بر سباع
 غضب غالب هوا مغلوب هوا بصفه جوهری و غضب بصفه ظلومی موصوف است هوا اگر از حد
 اعتدال تجاوز کند و غالب شود شیره و حرص و دنات و بخل و خیانت و شهوت بار آورد و اگر غضب
 از حد اعتدال تجاوز کند و غلبه نماید مردم را بد خوئی و تکبر و خود رانی و ترغ و صلابت مستولی گردد و اگر صفت
 غضب در خلقت یکی مغلوب و ناقص افتاد بی حرمتی و بی عزتی و کاهلی و عجز و دیوچی و ذلت رویی
 و اگر ناگاه غضب غالب شود نتوانست راند حد در باطن پیدا آید و اگر هوا و غضب هر دو غالب یکجدا
 قول شود خاصیت قاضی است از حد نخواهد که کسی را چیزی باشد و خاصیت هوا آنکه خواهد
 هر چه دیگری دارد و مرا هم باشد جمیع ذرات ازین دو صفت متولد شود این هر دو صفت معتدل باید
 قول محققین الغضب مفتاح کل شر - نظامی سه سر زهرا تافتن از سرور لیسیت به ترک هوا
 قوت پیغمبری است و هوا دو نوع است یکی هوا بر لذت و شهوت دوم هوا ای جاهد و ریاست هر که ترک
 هوا کند بوصلت حق مکرم شود و هر که غضب فرود خورد بصفه حلیمی حق سیراب گردد -
 جوهر حضرت رابعه بصری وقت نمازی گفتند آبی دلم را در نماز حاضر کن و یا نماز بیدلی قبول کن -
 جوهر حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمایند که تمام در بهشت نرود -
 جوهر ریای عبارت است از طلب منزلت در قلوب ناس بعبادات و اعمال خیر -
 جوهر در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالی بیه المبارک فرمودند
 که اخوت بر دو نوع است یکی اخوت نسبی و یکی اخوت دینی و ازین هر دو اخوت اخوت دینی قوی تر است
 زیرا که اگر دو برادر نسبی باشند یکی مومن و یکی کافر میراث برادر مومن برادر کافر از نسب پس این اخوت
 ضعیف یا فتم اما اخوت دینی قوی است زیرا که پیوندی که میان دو برادر دینی باشد پیوند ایشان در
 دنیا و آخرت برقرار ماند -
 جوهر قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم المؤمن مرآة المؤمن یعنی مومن
 آئینه مومن است پس ببیند از مومن از آنچه ببیند بر نفس خویشش و نه ببیند هر مومن از آنچه ببیند
 بر نفس خویشش -

۵۹

است میل او

بعضی از صفات
 و نشانه جوهر
 مخصوص است
 باینکه در
 مبادی حسی
 بماند و در
 کسب اول
 سکون فانی
 و فیض دائمی
 برآوردان

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

تمام

۴۴

بر

جوامع شری

۲۵

جوهر در فوائد القوادند کورست که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی برکتهم فرمودند که خواجه
 بود با نعمت و ثروت گاه گاه بخدمت عین القضاة قدس سره خرجی فرستادی بهمانا که وقتی عین القضاة
 چیزی از صاحب خیر دیگر توقع کرد و غرض خود بود فارسانید آن خواجه بشنید خاطر گرفته کرد و بخدمت
 عین القضاة عتاب فرستاد که چرا از دیگری چیزی گرفت و این دولت باین کس ارزانی نداشت عین القضاة
 بروی نوشت که برای این مصلحت منجربا کن تا دیگری نیز دوستی یابد از آنها مباش که میگفت اللهم ارحمني محمدا
 و لا ترجم معنا احد

۲۶

جوهر در ادب و شجرتین اندازه و حد چیزی نگاه داشتن و محبتی دانش و طور سپیدیه و با لفظ کردن
 و دادن و خوردن مستعمل آداب بالمجموع و علم عربی را علم ادب از آن گویند که بدان نگاه داشته می شود خود را
 از خلل در کلام عرب و آن دو از ده قسم است علم لغت و علم صرف و علم اشتقاق و علم نحو و علم معانی و علم
 بیان و علم عروض و علم قافیه و این هشت اصول اند و علم رسم الخط و علم فرض الشعر و آن علم است
 که امتیاز کرده می شود بدان میان شعری که سالم از عیوب است یا غیر سالم از عیوب و علم انشاء نثر از خطب
 و رسائل و علم محاضرات یعنی علم تواریخ و مانند آن و این چهار فروع اند و صاحب مصباح الهدایه
 قدس سره میفرماید که ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تمذیب اقوال و افعال و افعال در قسم
 اند افعال قلوب و آنرا نیات خوانند و افعال قوال و آنرا اعمال خوانند و اخلاق و نیات نسبت
 بباطن دارند و اقوال و اعمال نسبت بظاهر پس ادیب کامل آنکه ظاهرا و باطنش بحسن اخلاق و
 اقوال و نیات و اعمال آراسته بود و اخلاقی مطابق اقوال باشد و نیاتش موافق اعمال چنانکه
 نماید باشد و اشارت بدین معنیست قول شیخ الاسلام قدس سره الا ادب تمذیب لظاهر و الباطن
 و هر که در تمذیب ظاهر و باطن پیوسته متفقد احوال خود بود نخواهد که اخلاق و احوالش باقوال مختلف
 باشد و اگر بیان حالی یا مقامی یا خلقی بر زبان آورد و خود را بدان متخلق و موصوف نیاید آن قول
 سوء ادب داند و از جمله آداب نیست که همواره جوارح و اعضا را بصواح اعمال متخلی دارد و هیچ حال در
 هیچ مقام محافظت آن از وی ساقط نشود و مادام تا آثار محاسن آداب در ظاهر شخص پدید نیاید علامت
 آنست که باطن او هنوز متناوب نشده است و ادیب ^{الادیب} نیست آنست که هیچ دقیقه از دقائق آداب
 ظاهر او باطن او نگذارد چه اجمال آداب اگر در ظاهر بود سبب عقوبت شود در ظاهر و اگر در باطن بود سبب
 عقوبت گردد در باطن شخصی که عور در طواف بوده میگفت اللهم انی عوذ بک منک از کیفیت حال
 او پرسیدند گفت وقتی بظن شهوت در امر وی صاحب جمال نگریستم در حال نظیر روی من آمد و یک چشم
 برایش ^{طباخچه} ^{ببریش}

رسیده شد و حضرت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه میفرماید: **الادب فی العمل علامته قبول العمل**
 و حضرت ابوعلی دقاق قدس سره میفرماید که بنده بطاعت بخت برسد و با ادب در طاعت بجز حضرت خداوند تعالی
 برسد و چون نمیدیر و نآید از ادب باز گردد و در اینجا که آمده بود سبب ترقی آن ادب بود چون سبب نماند
 ترقی هم نماند و حضرت ابوالنضر سراج طوسی قدس سره میفرماید که مردم در حفظ آداب سه گروه اند یکی
 اهل دنیا و بیشتر آداب ایشان در فصاحت و بلاغت و حفظ علمها و شعرها بود و هرگز این خصائل نبود
 و ایرانی ادب گویند دوم اهل شریعت که ادب ایشان با تحصیل علوم بر ریاضت نفس و تادیب جوارح و
 ترک شهوات سوم اهل خصوص که آداب ایشان نگاه داشتن دل است که همیشه پاسبانی ذل کنند
 و از اغیار نگاه دارند و منبشار جمیع آداب شان طهارت قلب آداب و اقوال و احوال نبوی اقوال
 و افعال مصطفویست هر منافی بقید متابعت از آداب ایشان نصیبی یافته پس کمال آداب استفاد
 از کمال متابعت ایشان است و این خاصه صوفیان است صاحب ثنوی معنوی قدس سره میفرماید

از خدا جویم تو فیک ادب	بی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب خود را نه تنها داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد
بد ز گستاخی کسوف آفتاب	شده عز از بی زجرات رباب
هر چه بر تو آید از ظلمات و غم	آن ز بیباکی و گستاخی است هم
هر که بیباکی کند در راه دوست	در هنر معزان شد و نامجو دست
هر که گستاخی کند اندر طریق	گردد اندر وادی حسرت غرق

از برهان الطایفه شیخ مشبلی قدس سره پرسیدند که ما التصوف قال کله آداب پس صوفی نباشد
 تا ظاهر و باطن او مودب با ادب نگردد

چون بعضی میفرمایند که تصوف همه ادب است زیرا که تصوف اقتداست بجز حضرت سید عالم قولا
 و فعلا و اخلاقا و معلوماست که سید عالم ادب از جناب خداوند تعالی گرفته بودند و هر وقت را ادب است و هر
 حال را اولیست و آن محفوظ بودن بنده است از بی ادبی تا از اوصاف بی ادبی پاک گردد تا ایستاده بجز
 خداوندی نگردد پس هر که لازم گیرد ادب را برسد به آن بلاغتی که مردان رسیده اند و هر که محروم ماند از ادب
 و طاعت با ترک حرمت شهوات دارند و بعضی میفرمایند هر که محروم ماند از ادب محروم ماند از جمیع خیرات بزرگی میفرماید که
 توحید موجب است ایمان را هر که ایمان نیست توحید نیست و ایمان موجب است علم شریعت را پس هر که علم شریعت
 نیست او را ایمان و توحید نیست و شریعت موجب است ادب را پس هر که ادب نیست او را شریعت ایمان

۶۷

بسم الله

و توحید نیست لغو ذب الله منها

جوهر در رشحات مذکور است که حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمودند که مولانا زکریا الدین خوانی
 قدس سره که بسی فضائل و کمالات داشتند میفرمودند که من از هیچ کار خود امیدوار نیستم الا از یک کار بهمانیت
 امیدوارم و آن آنست که روزی در صحرائی خدمت شیخ زین الدین کلال قدس سره که از مشایخ بزرگ
 شیراز بودند بطهارت مشغول بودند و من کلوخ آبتنجای حضرت ایشان را بر رخسارهای خود بسوّم تا بدان
 استجا کردند و هم از ایشان نقل کردند که میفرمودند اگر صورت درویشی را بر دیدار نقش کنند از پایی
 آن دیوار با دبی باید گذشت

جوهر در ادب معیشت صاحب المدایه قدس سره میفرمایند که صواب تصوفه در توکل بحسب اختلاف
 درجات مختلف است بعضی بجهت ضعف حال در طلب رزق توکل با سبب کنند و بعضی بجهت قوت حال و
 سلب اختیار بکفالت حق سبحانه و تعالی اکتفا نمایند و بر توکل کنند و هیچ سبب توکل بر توکل بر رزق تقسیم
 بخیند و طایفه اول بعضی بکسب تسبیب نمایند بعضی بسؤال بعضی بحکم صلاح و وقت گاه بکسب گاه بسؤال
 چنانکه حضرت ابراهیم ادم گاهی بجهت نفقه اصحاب لقمه حلال کسب کردی و گاهی که تنها بودی در وقت
 حاجت بقدر ضرورت طریق سوال سپردی و ابو جعفر حداد که استاد چندین بود بهر دو شب یا شب بین ایشان
 بیرون آمدی و قدر ما محتاج از در خانها سوال کردی و ابو سعید خزاز در سبب احوال دینی که نیک محتاج شد
 دست فرادستی و شایا الله گفتی و این طایفه را تا ضرورتی و فاقه تمام نبوده است و صلاح وقت مقرون
 به اشارت غیب در سوال ندیده در آن برخورد نکشوده و مادام تا بتوانند سوال نکنند و از آن پر خد باشتند
 پس ادب سائل آنست که تا ضرورت باعث نشود در سوال شروع نه نماید و طایفه دوم که متوکلان است بجهت
 کمال شغل بحق تعالی و مطالعه نور حقین هیچ سبب از اسباب بر رزق تسبیب بخیند و از هیچ مخلوق استعانت ننمایند
 تا سبب الاسباب بهر طریق که خواهد رزق بدیشان میرساند و ازین طایفه بعضی آنها اند که هر چه خواهند از
 حق تعالی خواهند تا از سه چیز یکی ایشان را از زانی دارد یا اعطاء سوال یا صبر از ان یا ازاله داعیه ان از
 خاطر و بعضی آنها اند که هیچ نخواهند از خلق و نه از حق تعالی بسبب آنکه علم و ارادت خود را در علم و ارادت مطلق
 محو کرده اند و ازینجاست قول آنکه گفتند الفقیر لا یجتاج الی الله و متوکلان را اصحاب فتوح خوانند
 بجهت آنکه تا اول ایشان از فتوح غیب بود و وجود این طایفه در عالم از کبریت احمر غریز تر و کمیاب تر است
 و حقیقت فتوح آنست که از حق تعالی شناسد نه از خلق خواه و واسطه آن دست مردم بود خواه نه خواه
 سبب آن معلوم باشد خواه نه باشد ط آنکه نفس را بر مقدمه آن تطلع و تشوّمی نبود

۴۸

۴۹

۷۰

جوهر در آداب تجرد و تاهل صاحب صباح المدایه قدس سره میفرمایند که اخبار نبوی و احادیث
مصطفوی در فضیلت تجرد و تاهل متماثل و متعارض اند بعضی ازان بذكر فضیلت تجرد ناطق و بعضی بر فضیلت
نکاح شهادت صادق و مشتاد این تعارض و تقابل اختلاف احوال نفوس است در حق بعض که مغلوب شهوت اند
نکاح لازم بود و در حق طایفه که در اثناسیر و سلوک با شند تجرد و تفرد فضیلت بود و در ویشی را گفتند چرا
زن کنی گفت زن مردان را شایسته بود و من هنوز بمقام مردی نرسیده ام و در ویشی را گفتند که سنت
نکاح ترک کرده گفت که من هنوز بفرض مشغولم و ادب متاهل آنست که در اختیار زن نظر بر دین او دارم
نه بر دنیا و در رعایت حقوق او اهل نکند و باید که خود را در تزوج از سهفت محافظت کنی کثرت محتاط
باهل و آن آفت نفس است و دم اهتمام بوجود رزق و آن آفت قلب است سوم تعلق باطن بچال زن
و آن آفت روح است

۷۱

جوهر در تعهدات نفس و آداب آن صاحب صباح المدایه قدس سره میفرمایند که تعهدات
ضروری نفس سه چیز است خویش و پوشش و خواب و آنرا حقوق نفس گویند و متصرف در تعهدات نفس سه
طایفه اند مخلصان و مخلصان و مخلصان بتدیان اند بارادت خود قائم هر چه کنند از بهر حقیقتا
کنند مخلصان متوسطان اند بحق تعالی از ارادت و اختیار خود فانی هر چه کنند بحق کنند و مخلصان مخلصان
اند بارادت و اختیار حق تعالی متصرف هر چه کنند هم بحق تعالی کنند و هم از بهر حق تعالی و ادب مخلصان
آنست که از حقوق درنگزند و ادب مخلصان آنکه هیچ یک از حقوق و خطوط را بر دست ندارند و ادب
مخلصان مخلص آنکه بارادت حق تعالی از بهر حق نفس را گاهی بر حقوق ندارند و گاهی در خطوط مجال
استماع دهند و خویش حق نفس است از بهر آنکه قوام بدن و اعتدال مزاج بسبب طعام و شراب مربوط
و مشروط است و در تناول طعام ادب آنست که اول دست بشوید و همچنین بعد از طعام چه در خیر است که
الوضوء قبل الطعام یعنی الفقر و بعد یعنی اللیم و حق تعالی را به تمجید یاد کند و تناول طعام بذكر
مقرون باشد و بر پای چپ نشیند و پای راست بر آور دو بر دست تکیه نسازد و ابتدا ختم طعام بگفت
چه در خیر است که فرمودند حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم که یا علی ابتدا طعام بگفت
کن و ختم او بگفت که نمک شفا و هفتاد بیماریهاست مثل جنون و جذام و جوس و وجع الاضراس و غیره و نان چون
حاضر شود طلب نا خویش نکند و باید که تنها خورد چه اجتماع بر طعام سنت است و طعام بر سفره خورد و ابتدا
نکند تا آنکه که متقدم مجلس ابتدا کند و بدست راست خورد و از میان نخورد و چون لقمه از دست بیفتد
برگردد و بخورد و نفس بر طعام نهد و عیب طعام نکند اگر اشتها دارد بخورد و الا بگذارد و بر

طعام خاموش نباشد که آن سیرت اهل عجم است و لقمه بزرگ نگیرد و نیکو بخاید و به پیش خود نگرود و بقره دیگران
 و وجه حاضران ننگرد و از پیش خود خورد و چندان نخورد که متلی شود و تا سفره برنگیزد برنجیزد و تا جمع
 فارغ نشوند دست باز نکشد اگر چه سیر بود و نان و گوشت بکار دپاره نکند و تا نیک گرسنه نشود
 طعام نخورد و چون طعام خورده باشد کاسه آلوده نگذارد و بعد از طعام حمد گوید و در روز بخواند و از طعام
 شبیه احتراز نماید الا جائیکه ضرورتی افتد و حلال آنست که ظاهر او وجه حرمت و کراهت آن پیدا نبود و
 از دست کسی رسد که ظلم یا فسق او معلوم نباشد و شبهت آنکه وجه حرمت آن ظاهر نبود لیکن از دست
 غسقه و ظلم رسد و حرام آنکه وجه حرمتش ظاهر بود و حلال محمود است و شبهت مکره و در طعام خوردن
 در پیش جماعت نرود تا آنکه فارغ شوند و در ضیافت تکلف ننمایند الا وقتی که باعث بران نیتی
 صالح بود و آنچه حاضر بود پیش آرند و قلیل آنرا حقیر شمارند و مستحب است که با همان تا در خانه بروند
 و اجابت دعوت خصوصاً دعوت ولیمه سنت است باید که تصنع و تکبر از آن مانع نشود و پوشش هم حق
 نفس است بجهت دفع سرا و اگر ما پس ادهب در لباس آنست که نظر برین دو مقصود مقصود دارد
 و غیر آن را فضول و زائد شمارد و در لباس دو شرط واجب است یکی در عموم احوال و دوم در خصوص
 اوقات اما آنکه رعایتش پیوسته واجب است شرط حل است باید که از وجه حلال حاصل شده باشد و شرط دوم
 که رعایت آن بحسب وقتی مخصوص واجب بود طهارت است که صحت صلوة بران موقوف است و احوال مردم
 در تقشف و تنعم لباس مختلف است و در پوشیدن لباس سه طایفه اند متقشفان و متنعمان و تارکان
 اختیار و بران و ارباب تقشف و قوم اند محققان و مبطلان اما محققان همیشه طایفه اند اول طالبان
 ثواب آخرت دوم طالبان تواضع و انکسار که نظرشان بر دفع تکبر از نفس خود باشد و ازین طایفه
 بعضی اصحاب مرتعات باشند که ترقیع جامه بدان رقعها و خرما کنند که از مزابل بردارند و بشویند تا کجا
 نفس زیادت بود سوم طالبان سلامت دین اند که همواره از وقوع در شبهات ترسند و بر لباس
 دون اقتصار کنند چه نهایت حد حلال بر بدایت شبهت متصل است همچنانکه نهایت شبهت به بدایت حرام
 پیوسته چهارم طالبان مراغمه نفس اند که نظر ایشان در تقشف بر مخالفت هوا نفس بود پس نفس را
 بر لباس دون اعتناع فرمایند پنجم طالبان علو همت در اختیار تقشف نظر بر نرسد است قلب از تلوث
 بار جاست ششم طالبان فراغت وقت که پیوسته بر فراغت خاطر و صفای وقت خود غیرت بر ندیند
 فضول و زوائد بر ضرورت قناعت نمایند هفتم طالبان خفت بجامه دون بسازند تا بالیشان
 بر مردم کمتر بود هشتم و اعیان اند نظرشان در ترهه و تقلل و متقشفان مبطل دو طایفه اند یکی عاجزان

قبول از کذب و طعنه در وقت و کجین که در روز اول

که اختیار تقشف بجهت آن کنند که تحصیل لباس ناعم قدرت ندارند و مردم ندانند که نظر ایشان در تقشف است
 بر اظهار دعوی زهد بطلب قبول مردم بود و این طایفه از تصوف بل از مسلمانان آسبیده ندارند چه
 و صفت حال ایشان همه کذب و نفاق دریا بود و اصحاب تنعم و فرقه اند محققان و مبتلایان محققان
 سه طایفه اند اول منصفان که باندر و بیرون بصفت و تصور خود عارت و معترف باشند دوم
 صادقان و مخلصان که نظر ایشان در اختیار لباس ناعم مبنی بر صدق و اخلاص بود مانند آنکه نفس را در
 تقشف حظی بینند و خواهند که آنرا از نفس منع کنند پس لباس ناعم پوشند تا نفس از آن خط ممنوع
 شود تا خلق ایشان را از جمله راغبان و نیاز طالبان مخلوط پذیرند و صورت حال زهد و اجراض ایشان
 از دنیا بدین لباس مستور شود سوم و اصحاب و کاملان اند که بعد از کمال تزکیه نفس و طهارت قلب نظر
 شان در لغو است لباس بر رفی و مواسات بالنفس بود چه درین مرتبه خطوط نفس حقوق او گردد اما متغمان
 مسلط سه طایفه اند یکی مدعیان غلط که بر پندار وصول و کمال در غلط افتند و بگویم مدعیان جاهل که دعوی
 کمال کنند و خلق را چنان نمایند که ما از جمله و اصلا نیم و لم یکن باندر و دانند که دعوی
 ایشان هیچ معنی ندارد سوم مفتخران که پوشیدن فاخر افتخار و مباهات نمایند بی آنکه دعوی حالی یا کمالی
 کنند اما تارکان اختیار جمعی باشند که هیچ یک از تقشف و تنعم مقید نباشند بسبب آنکه از ارادت و اختیار
 خود منسلخ شده باشند و تابع ارادت و اختیار غیب گشته هر چه بدیشان رسد از لباس ناعم و غیر
 ناعم ایشان فضیلت خود در آن دانند و این جماعت دو طایفه اند یکی آنکه ایشان را هیچ وجه اختیار نباشد
 فکلی و نه جزئی هر گاه ایشان را از غیب قومی رسد در آن تصرف نمایند تا وقتیکه اذنی از غیب در واقع
 یا منام کیفیت تصرف در ایشان وارد شود و طایفه دوم در تحصیل مجبور و در تصرف مختار چون جاه
 از غیب بدیشان رسید اگر خواهند بد و زند و پوشند و اگر خواهند بختند بخلایط طایفه اولی که بی اذن
 در آن تصرف نمایند

۴۲

جوهر حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره در مدارج النبوت میفرمایند که فرق میان صدقه
 و هدیه آنست که صدقه بفقرا دهند و سبیل مهربانی و ترقی دهند و هدیه نزدیک کبر آرد بطریق پیشکش و بطریق
 تذلل و تبادب نهند

۴۳

جوهر در رتبهات است که حضرت خواجه عبید اللہ احرار قدس سره فرمودند که اجر بر دو نوع است
 اجر ممنون و غیر ممنون آنست که در مقابله هیچ عملی نباشد بلکه محض موهبت باشد و اجر غیر ممنون
 آنکه در مقابله عملی باشد

۳۳

جو هر در قلمه المناعم صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که خواب از جهات حقوق نفس است چه
 اگر بکلی خواب از نفس منع کنند میبوست بر دماغ مستولی شود و مزاج از اعتدال منحرف گردد و عوارض قوی
 از کار بازماند و مقدار زمان خواب گفته اند که تلشی از شب تا روز است که هشت ساعت بود و ازین هشت گانه
 در تابستان که غایت طول نما باشد دو ساعت از روز خواب مشغول باید بود و هشت ساعت از شب
 و در زمستان که غایت قصر نما باشد هشت گانه ساعت از شب در خواب صرف باید کرد و این مقدار
 حق نفس است از آن کمتر نشاید و بر آن زیادت نباید و اگر کسی خواهد که ازین مقدار که حق نفس است
 چیزی کم کند چنانچه مزاج را ضرر می رسد یکی از دو طریق تواند بود یکی مکسوب و دیگر موهوب اما
 مکسوب عادت است که کسی بتدریج تقایل خواب عادت کند و بقات نوم متضرر نشود چه عادت نائیب
 طبیعت است و اما موهوب روح طاعت و انس صحبت است هر که او را ذوق طاعت و انس صحبت است
 قات نوم اگر چه برخلاف عادت بود مزاج او را زیان ندهد و بمعنی پیش از باب احوال بر سبیل تجربه
 متحقق است چه بعضی از ارباب عزائم و اصحاب قلوب بوده اند که سالها قطعاً خواب نگرفته اند و بدو رکعت نماز
 یا وردی دیگر شب بروز آورده و بر طهارت عصر صلوة صبح گذاردنی آنکه در مزاج ایشان خلط
 پیدا شود

جو هر در صحبت و آداب آن صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که کیمیای سعادت ابدی
 صحبت است و تخم شقاوت سردی هم صحبت هیچ چیز در نفوس بنی آدم از خیر و شر چند آن تاثیر ندارد که صحبت
 از نخبیت طایفه که بر صلاح آن نظر کرده اند صحبت را علی الاطلاق بر وحدت تفضیل داده اند و طایفه که نظر
 به فساد و مضرت آن کردند وحدت را مطلقاً بر صحبت ترجیح داده اند صاحب مثنوی معنوی

علم آموزی طریقتش قوی است	حرف آموزی طریقتش فعلی است
فقر خواهی آن بصحبت قائم است	نی زبانت کار می آید نه دست

و حق صریح و نه بهب صحیح آنست که هیچ یک از صحبت و وحدت نه مطلقاً محمود است و نه مذموم الا
 بشرطی و آن نظر مصاحبت و اعتبار حال اوست اگر از اهل خیر و صلاح است صحبت او بهتر و اگر
 از اهل شر و فساد بود وحدت از صحبت او بهتر صحبت که بنا بر آن محبت الهی بود محمود و هر صحبت که سنی
 بر هوا و مشارکت لذت فانی بود مذموم - و فائده صحبت وقتی دست دهد که بر شرائط و آداب
 آن عمل نماید - و آداب صحبت بسیار است از آنچه چند آداب که بمنابۀ اصول اند ذکر می رود امید است که
 آداب دیگر از آن معلوم نشود و ادب اول تخلص نیت و احکام قاعده صحبت است طالبان صحبت را

باید دانست که یکا حق نفس است
 و یکا حفظ نفس پس نفس را هر چه
 حق اوست باید داد و از آنچه حفظ
 او را نیست باز باید داشت و
 معاملات با نفس چون معاملات با
 زنان است چه زن صورت نفس
 است پس مثلاً اگر زنی خواهش
 دیدار مادر پدر خود کند او را اجازت
 دهند چه این حق اوست بر شوهر
 و اگر نظاره مردم غیر یعنی نامحرم
 را طلب باشد هر طریقی او را از آن
 دور دارند چه این خطا اوست فایده
 بسیار

باید که در مبدأ تخلیص و تصفیه نیت از شوائب علل فانیه و خطوط عاجله مقدم دارند چه هر صحبت که بنا
آن بر قاعده واهی و علتی مناسبتی بود بزوال این علت زائل گردد و عاقبت بوحشت و فرقت
انجامد و شمره صحبت در خاتمه آن پدید آید - پس لازم بود که اول نیت از شوائب علل صافی گرداند و
ناز است بخاره کند و بیخ از حضرت ذوالجلال توفیق برکت صحبت و حسن خاتمت وی در خواهد ادب
دوم طلب جنسیت باید که اختیار صحبت نکند الا با طالبان حق و قاصدان آخرت با جنسیت واقع بود
ادب سوم ترک تکلف است باید که تکلف زنگانی نکنند چه تکلف از طریق تصوف دور است - ادب
چهارم تنفیذ تصرفات در هر چه موسوم بسببیت ملکیت او الا ما حرم الله مفتوح و مسلوک دارد -
پنجم التواضع و علانیه است باید که همچنانکه ظاهر با صاحب خود بصفا و تودد بود باطناً هم بصفا
و محبت باشد ششم تغافل است از زلات اخوان باید که اگر بر زلتی اتفاقی از زلات اخوان و توف
افتد خود را از آن غافل سازد و داند که وقوع زلمت لازم بشریت است - هفتم اظهار جمیل و ستر
قبیح است باید که پیش خلق معائب صاحب خود مستور دارد و محاسن مکتشوف بششم تحمل و مداراست
باید که بار بار خود بکشد و بر مصادمت کرده از وی صبر کند - هشتم نصیحت است باید که هر عیبی که در آن
نصیحت پسندیده بود و آزار در صاحب مشاهده کند معذول دارد او را بران تنبیه و اطلاع دهد
و در از آن گوشت و نصیحت در خلوت کند و الا نصیحت بود دهم قبول نصیحت است باید که اگر صاحب
ویرا نصیحت کند منت نشمرد - یازدهم ایثار است باید که اصحاب را در جمیع حظوظ بر خود معتمد
دارد و آنچه مقدور او بود از حظوظ و منافع برایشان ایثار کند اگر چه بدان محتاج بود و دوازدهم
انصاف است باید که انصاف برادران بدهد و از ایشان انصاف نطلبد و همیشه بقصان
و تخصیص خود معترف بود و توقع از دیگران ندارد ابو عثمان حیرمی گفته حق صحبت آنست که مال خود را
بر برادر خود متوزع داری و بمال وی طمع نکنی و انصاف از خود بدهی و از وی طلب انصاف
کننی محتاج او باشی و از وی متابعت بخونی و اندک نیکی از او بسیار دانی و بسیار نیکی از
خود اندک - سیزدهم تصدیق و عده است باید که هر وعده که بیاورد در بند آن باشد که بدان
و فائز نماید چه خلافت پیمان نوعی است از کذب - چهاردهم آنکه چون تفضیل صاحب خود بشناسد
تقدیریم او واجب داند - پانزدهم ادا حقوق اصحاب است از دهم شفقت و تحفظ بر اصاغر
و قطع طمع از خدمت ایشان - هفدهم رعایت اعتدال است در صحبت باید که حال خود در صحبت میان
انبساط و انقباض معتدل دارد و از افراط و تفریط اجتناب کند - هیزدهم حرص بر ملازمت است باید که

بلا

بلا از دست صحبت یا چریص بود و از مفارقت او محترز - نوزدهم مهاجرت بانوس است ایستیم ذکر جوهر نوبی
 که بعد از مفارقت یاد صاحب خود کند الا بخیر از جهت مراعات حقوق صحبت
 جوهر کسی که اراده کند رفیق پس اللہ تعالیٰ کافی است و اگر مونسى خواهد پس قرآن مجید
 کافی است و اگر کج خواهد قناعت کافی است و اگر واعظ خواهد موت کافی است و اگر اکتفا کند باین چهار
 پس او را ناکافی است

جوهر اگر سخت گرسنه شود و عاجز باشد از طلب قوت پس فرض است بر هر که بداند حال او را اینکه او را
 طعام بدهد یا پنهانی بکند بر کسی که او را طعام دهد پس اگر قادر باشد بر کسب بر و لازم است که کسب کند و اگر
 قادر نباشد لازم است او را که سوال کند و اگر ترک سوال کرده بمیرد گناهگار شود سوال بقدر حاجت
 بسند است و وقت سوال نظر بسوی هفتعالی دارد این هم توکل بر حق است

جوهر صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که لفظ ادب عبادت است از تحسین اخلاق و

تمذیب اقوال و افعال

جوهر سنت سلام آنست که کلان تر بر خرد گوید و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و
 بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد هر که بجاه و نعمت زیاده باشد سلام بر آنکس بود که حضرت سید عالم صلی اللہ
 تعالیٰ علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمایند که من این ادب از پروردگار خود آموختم ام که حضرت خداوندی
 در شب معراج بر من اول سلام فرمودند که السلام علیک ایها النبئی لفظ سلام در کل مواضع اسلام
 علیکم یا سلام علیکم بالتنون نزدیک شافی سلام علیکم و بر قول علماء السلام علیکم و فضل است سلام بالحق و
 لام و در حدیث است کسی که گوید سلام علیکم او را ده حسنات است و اگر گوید السلام علیکم او را سی حسنه است و اگر
 در کلام تقدیم و تاخیر باشد یعنی می گوید السلام علیکم و دیگر نیز گوید السلام علیکم این جایز است زیرا که سلام ثنائی
 جواب است و اگر هر دو معا گویند السلام علیکم واجب است بر هر دو جواب

جوهر در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا اللہ تعالیٰ بسره المبارک فرمودند که
 چون در صدقه بیخ شرط موجود شود بیشک آن صدقه قبول باشد و اذ ان بیخ شرط دو پیش از عطاست
 و در در حالت عطاست و بی بعد از عطاست اما آن دو که پیش از عطاست یکی آنست که آنچه خواهد داد
 از وجه حلال پیدا کند دوم شرط آنست که نیت کند که بمرد صاحب دهد که در وجه نسیا و خرج کند یعنی باهل صلاح
 دهد و آن دو شرط که در حالت عطاست یکی آنست که بتواضع در پیشانست دهد و با تشریح دل دوم شرط
 آنست که خفیه بدهد و آن یک شرط که بعد از عطاست آنست که پیش کسی از ابر زبان نیاورد و اگر آن

عنه با بداندانت که بزرگان دین چون پانچ سوال لک بید کاغذی حال واستعداد حاصل و استعداد حاصل بقا خود جواب گویند
و از بیجا است که در جواب سخن واحد اقوال ایشان مختلف باشد و نا فهمان را در خجالت اندازد و خطای ایشان را در خطا ایشان
میکند

۸۱

جوهر بد آنکه آداب در سخن گفتن آنست که قصد و نیت در سخن گفتن نیکو از بی و در ما هم نونی خلق بود و طلب
نجات ایشان و مقصود نفع خلق بود نه نفع خود و سخن نگوید بامردان مگر بر اندازه عقل ایشان و ارشاد
میفرماید جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که ما گروه انبیائیم فرموده شده ایم که سخن گوئیم بامردان
بر اندازه عقلهای ایشان - و سخن نگوید در هیچ مسئله مگر آنکه سوال کرده شود و جواب گوید بر اندازه فهم و طاقت
سائل نه بر اندازه علم خویش که عادت صحابه و سلف همچنین بوده است و صفت ابوالان اینست که سخن
نگویند تا کسی از ایشان سوال نکند و سوال نکند مگر از مقام خویش و تکلف نکند به آن مقام که
نرسیده است و سخن نگوید در علم در آنچه کار او هنوز تا آنجا نرسیده است قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تعملون کبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تعملون
ای مومنان چرا میگویید آنچه نمی کنید بزرگ است از روی خشم عند الله گفتن آنچه نکنید و قال الله تعالی
اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب ای مردان را انیکوئی میفرمائید
و نفسهای خویش را قرا میخواند و حال اینست که شما کتاب میخوانید علما گفته اند این وعید بر امریست
که با وجود قدرت آن فعل نکند اما امری که قادر بر آن فعل نباشد تحت وعید این آیت در نیاید چنانکه
اگر فقیر امر بزرگواری میگوید مستحق ثواب باشد اگر چه خود تارک است لعدم القدرة علیها و بعضی گفته
تحت وعید این آیت کسی آید که وی قاصد بر آن فعل نباشد یا دیگر بر امر بطاعت کند و خود برخلاف
آن کار کند اما اگر یکی را امر بر طاعت و تحریص بر خیرات میکند و خود نیز قاصد است و خلاف آن امر
مستغفل نمی شود اگر چه آن فعل بعمل مقرون نیست گرانند تحت این آیت در وعید دو دنیا بد -
جوهر بیاید که بگردان سخن بر اندازه عقل ایشان گوید یعنی ایشان طاقت سماع آن دارند و فهم

۸۲

ایشان در آن رسد

۸۳

جوهر یکی از بزرگی سوال کرد با الزهد و جب مال مبتلا بود و جواب داد که الزهد ترک مال
و دیگری هم سوال کرد ما الزهد در این سبب جاه مبتلا بود فرمود که الزهد ترک الهی ^ع

۸۴

جوهر آداب طعام خوردن آنست که بی گرسنگی طعام نخورد و در اثناء طعام خوردن از یاد حضرت
حق تعالی غافل نشود و بر مانده پیش از بزرگان دست بردار نکند و اگر میزبان باشد دیگران را بخوردن طعام
امر نکند و هر جا که بنشیند و از جای که بنشیند بجای دیگر نرود و پیش از شربیک دست از طعام نکشد
و اگر صاحب مانده بخد مت بر خیزد مانع نیاید و در آرزوی طعام خاص بانفس خود موافقت نکند و بهر پیش
او نهند خرسند بود و بعد از فراغ طعام شکر منعم بجا آورد

کسر سوم

جوهر حوین ^{پنجانه ۱۲} رود هر چه که نام حضرت خداوند تعالی بران نوشته باشد از خود جدا کند و پای
 چپ در پیش بند و سر برهنه نباشد و برابر قبله و آفتاب و ماهتاب نه نشیند و پشت بر آنم نیز و پراچی چپ
 اعتماد زیادت نماید و بی ضرورت بعورت ننگد و سخن گوید و وقت بر آمدن پایی راست پیش بند
 جوهر در استبراح علم نگاه دارد و آنچه آن بود که بعد از انقطاع بول سه بار یا بیشتر بر وفق مراعات
 و ترز که رابرق و آهستگی بکشد و همیشه تا اگر بقیه در حجرای بول باشد بقتید و در تمهید و استیفا مبالغه
 نماید تا از حد علم در گذرد و بوسه و استرخا و اعصاب ناخجانه لازم نباشد که تا طوبت یابند استبراح
 کند چه تشبیه ذکر به پستان کرده اند چندانکه او را کشند رطوبت از وی ظاهر شود
 جوهر خواب عبارت از آنست که حواس بکلی از کار بقتید و در مغلوبی حواس پیزی در نظر خیال
 آید و آن برد و نوع است یکی اضناث احلام و آن خوابی است که نفس بواسطه خیال ادراک کند
 از وسوسه شیطان و هوای نفسانی که القای شیطان و نفس باشد و خیال آنرا نقشبندی مناسب است
 و در نظر نفس آرد و آنرا تعبیر نباشد دوم خواب نیک که از رویای صالح گویند و در حدیث شریف
 وارد است که خواب صالح یک جزوست از چهل شوش جزو نبوت و در شمرات الحیات مذکور است که
 جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بعد از چهل سال بدعوت مبعوث
 شدند و تمامی عمر مبارک شصت و سه سال بود پس بست و سه سال از عمر خسته مال در نبوت گذرانیدند
 از آنجمله در ابتدا شش ماه و چو خواب می آید بعد از آن بست و در نیم سال دیگر حضرت جبرئیل علی نبینا و
 آله و عتیبه السلام می آمدند و نصوص قرآنی نازل می شد بنا بر این قاعده خواب صالح یک جزوست از
 چهل شوش جزو نبوت زیرا که شش ماه یک جزو میشود از چهل شوش جزو بست و سه سال فرق کرده اند
 میان رویا صالح و صادق رویا صالح آنست که مومن یا ولی یا نبی ببیند و از نمایش جناب حق سبحانه
 و تعالی باشد و تاویل و تعبیر حاجت بود و رویا صادق آنست که بی تاویل راست باشد اما از نمایش
 روح بود و در رویا صادق مومن و کافر شریک اند و آنچه غیبی در نوع است یکی محتمل است که همچنان
 و فلاسفه و بی دینان را از کثرت ریاضت نفس و تزکیه نفس تصفیه دل کشف افتد و بر بعض
 احوال خلق و قوت باشد و از امور ناآمده خبر دهند اما ایشان را بدان قریه و قبول و سبب
 نجات نباشد دوم و آنچه غیبی آنست که در آئینه آفاق و انفس جمال آیات بنیات در نظر آرد
 جوهر شیخ رکن الدین شیرازی قدس سره در نصوص الخصوص فی شرح الفصوص میفرماید که عالم
 خیال انسانی دوروی دارد یکی بسوی عالم مثال مطلق که اصل و منشای اوست و یکی دیگر

۸۵

۸۶

۸۷

فرق رویا صالح و صادق

قرب

۸۸

عالم خیال

بجانب نفس و بدن و نقوشی که در خیال منطبع میگردد و اگر از طرف سفلی و جانب نفسی جسم مست آن
 محاکات باشد از هیئت نفسانیه و مزاجیه و آنرا حقیقی و اصلی نباشد از قبیل اضغاث احلام گیرند و متعلیه
 نباشد و اگر آنچه منطبع شده در وی از جهت علویت است یعنی از عالم مثال مطلق یا از قلب نورانی انسانی
 منور بنور عاطفت رجمانی و آن صورت هر آینه در وی مرتسم و تجسد گردد و آن البته حقانی باشد خواه
 در خواب باشد و خواه در بیداری یا بین النوم و اليقظه و آنچه بنید از رویای صادقه یا از قبیل وحی باشد
 و محتاج به تعبیر و تاویل نباشد چرا که از خزانه علم حق بوی نموده شده است و خطا و غلط و در آن نباشد و اگر
 از انوکس قلب منور بنور قدس باشد اگر قوت متصرفه انسانیه در آن متصرف گردد و آنرا اذنان صورت
 نقل کند بصورتی شبیه مناسب اگر رویا باشد به تعبیر محتاج بود اگر وحی بتاویل محتاج گردد و واقع حضرت
 ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام از آن قبیل بود که تعبیر محتاج بود ازین سبب حضرت ایشان را

فدا رسید که و قدر نیا ه پنج عظیم

جوهر معنی علمی کلی که هست اول نزول او از ام الكتاب است یعنی علم الله تعالی بعالم لوح محفوظ
 که بمثابة دل عالم است و از آنجا متمثل میگردد بعالم مثال و از آنجا تجسد و مشخص میشود پس بعالم
 حسن متمثل میشود و در شایسته محقق میگردد خواه بعینیه و خواه بصورتی مناسب که دیده بود و تعبیرات
 از چنین صورت است - حال حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در مبدأ این بود که هر خوابی
 که بیداری و صورتی که در عالم خیال بوسه نموده شد می در عالم حسن و عیان بعینیه حقیقت آن نیز
 مشاهده کردی و عرفان حال را کشف صوری خوانند

جوهر در فواید الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بنهره المبارک
 فرمودند که جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمودند که دروش یاران خود را
 دیده ام که هر کس پیراهنی پوشیده اند و لیکن یکی را پیراهن تاسینیه پیش نیست و یکی را تاناف و یکی را
 تازانوا عمر را دیدم که پیراهن او در زمین کشتان بود و عرصه داشت کردند که زمین خواب را تعبیر
 فرموده آید فرمودند که پیراهن هر کس را بر دین هر کس تعبیر کرده ام و فرمودند و وقتی مردی بخجرت
 ابن سیرین آمد و گفت که من بیگانه سفر جل در خواب دیده ام گفت تو سفر خواهی کرد گفتند از کجا گفتی
 گفت اول سفر جل سفر هست و مردی دیگر بیاید و گفت که من امشب سوسن در خواب دیده ام گفت
 ترا بدی برسد گفتند از کجا گفتی گفت اولی سوسن سوسن است و آن همه حکمای او درست بود و فرمودند
 که ابن سیرین مرد بزرگ و عالم و در عهد حضرت خواججه حسن بصری قدس سره بود و فرمودند که این سخن غزالی

۸۹

۹۰

قدس سره در احیاء العلوم آورده اند که آن دو خواب را که ابن سیرین تعبیر کرده است از عجایب روزگار است
 و آن آنست که وقتی مردی در ماه رمضان بخدمت او آمد و گفت که من این شب در خواب دیده ام که گنجه
 در دست منست و افواه رجال و فرج نسا را مهری کنم ابن سیرین گفت تو نگرددی گفت آری
 گفت بانگ نماز نیک بگناه چرامیگویی و مردی دیگر بیاید و گفت که من در خواب دیده ام که روغن از
 گنجه بیرون می آید و من باز آنرا در کعبه میکردم ابن سیرین گفت که آنکه در خانه تست نیکو تفحص کن
 بیاید که مادر تو باشد آن مرد در خانه آمد و از حضرت خود پرسید چون نیک تفحص نمود مادر او بود

۹۱

جوهر جناب مستطاب سرور عالم در مبادی وحی بر خواب که دیدی بعد از آن بعینه واقع شدی
 و این خواب را رویا و صادق خوانند و این رویاست که جزوی از نبوت است

۹۲

جوهر جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمایند که هر که دیدم در خواب
 پس تحقیق دیدم ازیرا که شیطان تمثیل کند بمن بعضی میفرمایند که رویت شریف جناب سرور عالم صلی
 الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بر صفتی و لغتی صحیح باشد که در دنیا بودند و بعضی میفرمایند که رویت
 شریف بر صفتی که باشد صحیح بود و در ثمرات الحیات مذکور است که حضرت شیخ برهان الدین قدس سره
 میفرمودند که اگر چه شیطان بصورت منور آن سرور صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم تمثیل نمی تواند شد
 و خود را چنان نمی تواند نمود لیکن رویت شریف در حالت خواب بر سبیل توهم و تخیل رانی می تواند بود
 چنانچه نقل است که حضرت امام محمد غزالی قدس سره مراد خود حضرت امام احمد قدس سره هر گاه فرمود
 که من جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم در خواب دیدم فرمودی که آنچه دیده تو هم و
 تصور است تا روزی حضرت امام احمد قدس سره جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرمودند
 دیدند و جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم خوشه خرما با ایشان از زانی داشتند
 در الوقت بعضی رسانیدند که برادر من شریف رویای لقای مبارک بغایت دارد میخواهم که بدین
 سعادت مستعد گردم و ازین خوشه تبرک بوسه نیز عطا شود جناب سرور عالم صلی الله تعالی
 علیه و آله و اصحابه و سلم دو خرما از آن خوشه جدا کردند و خود را در خواب امام فرمودند حضرت
 امام بعد از انبیا صورت این معاشره را برادر باز نمودند حضرت امام احمد قدس سره تصدیق کردند
 و خوشه مذکوره را که دو خرما از آن جدا شده بود ظاهر ساختند و صورت واقعه خویش تقریر فرمودند

۹۳

جوهر بدانکه اگر چه شیطان بجای حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم خود را
 ببرد در خواب نمی تواند نمود اما بجای حضرت حق تعالی می تواند نمود یعنی ابلیس برین طبع قدرت دارد

که خود را بنوعی در رویا نماید که هر که در این پیدا کرد که حضرت حق تعالی را دیده

چون خواب این سیرین قدس سره میفرماید که اگر کسی خود را جامه سیاه پوشیده بیند و بیند خواب
اگر از طایفه لشکر بالی است تعبیر آنست که سلطان شود و اگر از دشمنان است قاضی شود و اگر از عوام است
است غمی و اندوهی بدورسد و نقل است که یکی نزد حضرت ایشان آمد و گفت که من خواب دیده ام
که بانگ نماز میگویم فرمودند تو حج خواهی کرد بعد از آن مجلس دیگری گفت که من نیز خواب دیده ام
که بانگ نماز میگویم فرمودند که ترا به تمت دزدی گیرند

۹۴

چو سر بد آنکه عین تفسیر خواب اگر حرکت دست سائل جانب راست است یا جانب
آسمان تعبیر بخیر باشد و اگر حرکت دست او جانب چپ بود یا بجانب زمین تعبیرش شر بود و این را تعبیر
بفعل سائل گویند و نیز وقت سوال سائل گوش دارد اگر چیزی شنود که آن بفال مبارک است چنانکه
آذان یا تلاوت قرآن مجید یا ذکر اولیا و امثال آن تعبیر بخیر باشد و اگر چیزی شنود که آن بفال مبارک
نیست چنانکه دشنامی و گریه و امثال آن تعبیرش بد بود و این را تعبیر بسمع گویند و هم وقت سوال
سائل نظر کند اگر چیزی بیند که آن بفال مبارک باشد مانند روی خوب یا صورت اسپ و امثال
آن تعبیر بخیر است و اگر روی زشت یا صورت چیزی بیند که بفال نیک نیست تعبیرش بد است

۹۵

چو هر در رشحات مذکور است که حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمودند که با یکی از اکابر
سمرقند گفتم اگر کسی در خواب بیند که حضرت حق سبحانه و تعالی مرده است تعبیر این چیست
فرمودند که اکابر میفرمایند که اگر کسی در خواب بیند که حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله
و اصحابه و سلم مرده اند تعبیرش آنست که در شریعت این صاحب واقعه قصوری و فتوری شده است
و این مردن صورت شریعت است این نیز مثل آن رنگی دارد حضرت خواجه فرمودند که میتوان بود که
کسی را حضور مع الله تعالی بوده باشد و ناگاه آن حضور نماند تعبیر آن مردن این باشد یعنی نسبت
حضور و شهود او نابود شده و حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره میفرماید
که می تواند بود که یکی از هواها که صاحب واقعه آنرا خداست خود گرفته بوده است از دل
و می نابود شود آن مردن خداست عبارت از نابود شدن این هوا بود پس این خواب
دلیل باشد بر آنکه حضور او زیاده نشود

۹۶

چو هر باینکه خداوند تعالی را در خواب دید عرض کرد که راه تو چو نست فرمود از خود گشتی و رسیدی
چو هر حضرت جلیلی خدای فرمودند که حق تعالی را خواب دیدم فرمان شد چه میخواستی گفتیم

۹۷

۹۸

آنچه تو خوابی فرمان نهد من ترا میخوانم چنانکه تو مرا میخوانی باز فرمان شد هر چه میخوانی بخواه گفتم ترا میخوانم
 جوهر اگر کسی که چیزهای شیرینی در خواب خورد تعبیرش آنست که لذت ایمان نصیبش می گردد -
 جوهر بد آنکه سالک را در واقعه فائده باست اول آنکه فرق میکند میان حق و باطل دوم میان بد قلیح
 نفسانی و شیطانی و حیوانی و سبعی سوم میان ملکی و قلبی و روحی و رحمانی تا که غالب نشود بر نفس صفات ذمیر مانند
 حرص و بخل و حسد و محقره و کبر و غضب و شره یعنی غایت حرص و شهوت - اگر سبزه های خوش و در ضیاء
 و قصر باو آئینه باو صافی و جوهر نفس دگر برهائے شریف و ماه و ستارگان و آسمان صافی و آب های
 روان و صفات اینچنین صورت صفات و مقامات ولی است و اگر ایوان بے نهایت ببیند و
 عالمهائے نانتناهی و طیران و معارج وسطی زمین و آسمان در رفتن بر بوا و عالم بزرگی و بیچونگی
 و کشف معانی و علوم لذنی و اوراکات بے الوان و تجرد از جسمانیت و تجلی بروحانیت اینچنین از
 صفات روحانیت و نمائشهای روح و اگر مطالعه ملکوت و مشاهده ملائک و بهوالت و عرصه
 بهشت و دوزخ و افلاک و عرش که راس ملکوت اشیاست در نظر آید در سلوک صفات ملکی است
 و حصول صفات حمیده و اگر مشاهدات انوار عالم غیب افتد و مکاشفات الوهیت و الهامات و
 اشارات و مکالمات و تجلیهای صفات ربوبیت در مقام فنا و بقا و وصول تخلق باخلق حق است
 از هر نوع احوال و قانع شمه نموده اند باقی ازین قیاس میکنند -

۹۹ ششمین

۱۰۰

جوهر اگر کسی حضرت خداوندی را ببیند در خواب پس باشد و یا صحیح محتاج سوی تعبیر یعنی
 سالک ترا در خواب یا در حال چیزی نماید چنانستی که کسی گوید که آن چیز پروردگار است آن دیدن صحیح
 بود لیکن محتاج نسوی تعبیر بود اما سالک درین محل باقار شیطان آن چیز را عین خدا پندارد
 در غلط افتد تعبیر آنست که آن شخص هنوز بنده نفس است دوست میدارد نفس خود را پس واجب است
 بر آن سالک که بر هر چیز از طاعت نفس و هوای گاه باشد که در خواب چیزی ببیند و از القار شیطان
 پندارد که این پروردگار است و باشد که درین محل پندارد که حضرت حق تعالی آنست از القار شیطان -

۱۰۲

جوهر هر که حضرت خداوند تعالی را در خواب ببیند کاری کند که او را بهشت واجب آید و از نعمه
 دنیا و آخرت بیغم شود و اگر کافر ببیند ایمان یابد و اگر عاصی ببیند توبه یابد و اگر ظالم ببیند عادل گردد و اگر مطیع
 ببیند مزیدی در کار او پیدا آید و اگر بنده ببیند آزاد گردد و اگر مجوس ببیند خلاص شود و اگر بیابنده شفا
 یابد و اگر فقیر ببیند غنی گردد و دیدن حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله اصحابه و سلم نیز همین حکم دارد
 جوهر اگر خواب نیک ببیند آزاد در باطن سخت گیرد و نابد و ستان بگوید و تعبیر آن از نادان پند

۱۰۳

و اگر خواب کرده بنید سه بار گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله
 والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و هر بار آب و روغن
 جانب چپ اندازد و بگردد از پهلوئی که بدان بود و بعضی دو رکعت نماز نیز بگذارد و تصدق کند چیزی
 و این خواب با کسی نگوید و تعبیر آن از کسی بخوید و بداند که اینچنین خواب اثری ندارد تا خواب نکند
 او را زیان نکند

۱۰۴

چو سر وعده ر لوفایاید کرد و آن وعده با که در روز میثاق واقع شده در قرآن شریف در
 مواضع مذکور گشته و وعده با که با عهد اند نیز واجب لایفانند با الملی بشرط آنکه مخالف تشریح حق نباشد و
 شیخ اکبر فرموده از جمله اولیاء الله موفون بعهده اند و قتیکه عهد کنند و فای آن عهد میکنند و عذر که ضد عهد است
 نمی کنند و فای عهدی که با الله تعالی است بوجه اتمی کنند و فای از شیمها خاصه الله تعالی است
 پس شخصی که آمد بان امور که الله تعالی تکلیف داده است بان بوجه تمام و کثیر کرد و این اتیان بوجه
 که عادت شود پس آن شخص و فی است و الله و فای که پس مظلوم شد که اصل ایفاء وعده با الله است
 و آن ایفاء ایسان بشرط است و ایفاء وعده با عباد از انجنت است که الله تعالی فرض و واجب گردانند
 پس این ایفاء هم ایفاء است با الله و نیز شیخ اکبر فرموده کسی که کشف شود بر وی آنچه عارض می شود
 مرئیت را وقت احقنار موجب میگردد این کشف را و فای عهد که با الله است و نیز فرموده که گاهی این
 و فای عهد این سبب کشف میشود و گاهی این کشف سبب و فای عهد میگردد و باید دانست که و فای عهد
 مطلقا کرم نیست بلکه در بعضی مواضع تخلف و عید در کرم است و الله تعالی حضرت اسمعیل را نوح کرد
 و حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که صادق الوعد بود و نوح کرد تصدق و عید و الله تعالی با اینکه
 وصف کرده خود را و وصف کرد تصدق و عید فرمود ان الله لا یخلف المیعاد و فرمود لا یخلف الوعد
 چو سر عطا و قسم است عطای ذاتیه و عطای اسمائیه اعطیات جمیع اعطیه و اعطیه جمع عطا و عطا
 و میوه که جمع وی منح است نبرد و بیک معنی آید و عطا که از ذات بچون ببنده رسد از تجلی اسم جامع الله
 باشد نه از دیگر اسما صفات و افعال و آنرا اسم جامع از انجنت گویند که باعتباری اسم ذات است فقط
 و باعتباری اسم ذات است با جمیع صفات

۱۰۵

چو سر عطا یا و منح برود قسم اند ذاتیه یعنی بخششهای که منسوب اند بسوی ذات حق تعالی و نوز
 ذات در اینجا بر بسته و اسمائیه یعنی بخششهای که منسوب باشند بسوی اسمای حق تعالی که از دست
 از اسمای حق تعالی میرسد و اگر قدم اسمی در میان نشود آن نعمت بدائرة ظهور داخل نشود و بدست

۱۰۶

پس کس نیاید و امتیاز در میان خطایای ذاتیه و اسمائیه کار و ذوق است و بگفتن راست نیاید -
 جوهر صاحب فوائد الفوائد قدس سره بحضرت سلطان المشائخ رضی اللہ تعالیٰ عنہ عرض داشت کرد **۱۰۷**
 که این کس هرگز از کسی چیزی نمیخواسته و همه عمر در توقع نکشاده اگر کسی ناخواسته لطفی میکند و چیزی میدهد
 چگونه باید کرد فرمودند که بایستد بعد از آن فرمودند که وقتی حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیه
 وآله و اصحابه و سلم چیزیست بحضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میدادند حضرت ایشان التماس
 نمودند که من چیزی دارم این به فقیر دیگر عنایت شود از اهل صف و غیر آن حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ
 علیه وآله و اصحابه و سلم فرمودند که هر که ترا چیزی دهد بغیر خواست آنرا بخورد صدقه کن و در ثمرات احویات مذکور
 است که حضرت شیخ برهان الدین قدس سره فرمودند که چون بر در پیش تو کل کیش ابواب فتوح کشاید آنچه
 نماند خطره دل و اجمال شبهت حاصل آید باید که اقبال نماید و میفرمودند چنانچه نگاپوی جستجوی
 و تحصیل اسباب بعیثت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجز و جهد در کردن آن ناپندمیه است
 زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار باید نمود و تجمیع تصدیح باینکشد و متفرق تفرق
 باید دید و مشغول است از ابوهریره رضی اللہ تعالیٰ عنہ که فرمودند من از کسی سوال نکنم و اگر کسی بدید
 من سوال پس قبول کنم و بزرگتر فرموده که وقتی مرا به سوال از غیب چیزی پدید آمده بود من آنرا قبول
 نکردم حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بسوال آنچه فراموش کرد و در حدیث شریف نیز وارد است که اگر کسی را چیزی
 ناخواسته برسد و آن را رد کند بسوال آن چیز مبتلا گردد و شیخ محمود کاشی قدس سره در مصباح الهدایه فرمود
 احوال مشغوفه در تسبیح توکل بحسب اختلاف درجات مختلف است بعضی بحسب ضعف حال یا صلاح وقت
 در طلب رزق توکل با سبب کنند بعضی بحسب قوت حال و سلب اختیار کفالت حق سبحانه تعالیٰ کتفا
 نمایند و بر توکل کنند و هیچ سبب توکل و توصل برزق مقسوم بخونید طائفه اول که مبتدیان اند بعضی بحسب
 توکل نمایند و بعضی بحکم صلاح وقت گاه و کسب گاه بسوال چنانکه ابراهیم ادیم گاهی بودی که برای نفقه
 اصحاب کسب کردی و گاهی که تنها بودی در وقت حاجت بقدر ضرورت طریق سوال سپردی ابو جعفر
 که استاد جنید بود بین القاتین قدر با محتاج از خانها سوال کردی و ابو سعید خدری از درمبدا در حال وقتی
 که نیک محتاج شدی دست فرا داشتی و شکیانگفتی این طائفه را تا ضرورتی و فاقه تمام نموده است
 و صلاح وقت مقرون با شارت غیب در سوال نه دیده اند در آن برخورد کشوده اند اما دام تا تو اند
 سوال کنند از آن بر حذر باشند و اما طائفه دوم که متوکلان اند بحسب کمال شغل بحق تعالیٰ و متساند
 جمال توحید و مطلق نور لقیین هیچ سبب از اسباب رازق تسبب بخونید از هیچ مخلوق استعانت نمائید تا

مسئله لاسباب بهر طریق که خواهد رزق بدیشان رساند روزی یکی از بایزید پرسید که ترا به کس مشغول نمی‌کنم
 معاش تو از کجاست جواب داد که مولای من خنزیر و کلب رازق میدهند و تو می بینی بایزید را
 رزق خود میدهند و او ازین طائفه بعضی آنها اند که هر چه خواهند از حق تعالی خواهند تا از سه چیز یکبار زانی دارند
 یا اعطاء مستول یا صبر از ان یا از آنکه داعیه آن از خاطر بعضی آنهاست که هیچ نخواهند از حق و نه از
 خلق بسبب آنکه علم و ارادت خود را در علم و ارادت مطلق محو کرده اند و آنکه علم ازلی را احاطه بمصالح
 آنها از علم ایشان زیادت بود و ارادت کلی را تعلق بواجب ایشان از ارادت جزوی با ایشان بیشتر و
 عام تر باشد لاجرم بعلم او از سوال استغنی باشند چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود علمه بجایی جسی عن
 سوالی از انجاست قول آنکه گفت الفقر لا محتاج الی الله - متوکلان را اصحاب فتوح خوانند
 بهمت آنکه از فتوح غیب تملک ایشان بود هر چه بینند که از غیب بی تطلع و تشوق نفس فتوح میشود
 از ان قبول می کنند اگر چه بدان محتاج نباشند و اهل فتوح بعضی آنهاست که در اخذ و اعطاء بر سابقه
 ازلی متوقف باشند بسبب آنکه نفس خود را در هر حال به تبعیت هوا متمم دارند و بعضی آنهاست
 که در اخذ متوقف باشند در اعطاء چه در اعطاء حفظ نفس کمتر بینند و بعضی آنهاست که در اعطاء متوقف
 باشند و در اخذ نه چه در اخذ محض اختیار و مجرد فعل حق تعالی بینند و در اعطاء اختیار و فعل خود
 یعنی که بنور اخذ متوقف باشند در اعطاء بسبب تلاشی وجود ایشان در نور توحید و تصرف در اشیا
 بحق و امن از غایب هوا و وجود این طائفه در عالم از کبریت احمد عزیز و کیمیا بست پس ادب
 تاریکانه اسباب و متوکلان که تناول ایشان از فتوح بود آنست که پیش از وصول بدرجه اعلا
 تجلی ذات یا صفات یا افعال که مبدی تجلیات است در تناول فتوح و اعطای نسیب سابقه علمی جدید
 و اذنی عنید مسارعیت نمایند و پیش از احکام مقام حریت در قدمگاه احرار قدم نهند و حال خود را
 بر اصحاب تکلیف و ارباب تقین بے دلیل صحیح و یقین صریح قیاس نکنند و صحت اذن بطریق نوم محارم شود
 یا بواقع یا کشف مجرد نقل سنت که شیخ حماد هیچ طعامی نخوردی الا آنکه در واقع یا در خواب دیدی که فلان طعام
 چندین مقدار از فلان بستان یا دیگری در خواب دیدی که فلان طعام چندین مقدار نزد جماد بر سر شیخ حماد
 آنرا بستی و قبول کردی و آورده اند که جناب سستطاب غوث الثقلین سیدی و شیخی سید عبدالقادر جیلانی رضی
 الله تعالی عنه و ارضاه شخصی از مردیان خود گفته فرستاد که فلان کس را نزد تو و دینی هست باید که از ان چندین
 زرد چندین طعام بفرستی حال آنکه مودع غائب بود آن شخص نزد حضرت ایشان آمد و عرض کرد چگونه روایت
 که من در ودیعت تصرف کنم و از جناب شما پرسند فتوی دهید که نشاید حضرت ایشان او را بدان الزام نمود

باید

بموجب اشارت جناب مقدس و معالی منقاد و مستسلم شد بعد از آن عنقریب مکتوبی از صاحب ودیعت
 بدان شخص رسید که چندین زرد چندین طعام از ودیعت بردار و پیش حضرت معلا و مقدس بپوش جناب
 والا و او را فرمود پنداشتی که اشارت فقرا از صحت علم خالی بود و حقیقت فتوح آنست که از حق تعالی ستان
 نه از خلق خواه و واسطه آن دست مردم بود یا نه و خواه سبب آن معلوم بود یا نه بشرط آنکه نفس را
 بر مقدمه آن تطلع و تشوقی نه بود شیخ الاسلام آورده است که وقتی مرید از نزد یک شیخ ابوالمسعود
 آمد و گفت میخواهم مقدارے معین از زمان موظف گردانم که هر روز بخدمت تو آرد و لیکن می اندیشم
 که صوفیان گویند معلوم شوم شیخ گفت ما گویم چه بر معلوم که حق تعالی برای با اختیار کرده
 ما در آن مشاهده فعل او کنم و آنرا مبارک انم

۱۰۸ جوهر در فوائد الفوائد کورست که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالی برکتهم فرمودند که
 وقتی حضرت امیر المومنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه سبکی اسپه بخشیده بودند آن اسپه بر روی
 لاغ شد آنحضرت خواستند که آن اسپه را از آن مرد بهای آن روز که بخشیده بودند بگیرند جناب سرور عالم
 صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم فرمودند که داده خود را نباید خرید اگر همه بدانند که یابی
 جوهر مردی از کثرت عیال و قلت معاش بجنور شیخ شبلی قدس سره شکایت کرد فرمودند که
 در خانه باز و دهر کرد روزی برخداوند تعالی نیست او را از خانه بیرون کن و جماعتی بحضور رسید
 اطلاع حضرت شیخ جنبید بغدادی قدس سره در آمده عرض کردند که طلب رزق کنیم فرمودند اگر
 میدانستید که حضرت خداوند تعالی شمارا فراموش کرده است یا دانا نم گفتند در خانه در انیم و بگو
 نشینیم فرمودند از مودن شرک بود گفتند پس حیل چیست فرمودند الحیله ترک الحیله

۱۱۰ جوهر بیچاره بر فقیر سوال حلال میگردد یا نه چون مشرف پلاک شود و چاره نیابد که بدان خلاصی
 سوال مباح گردد چنانچه خواه ابو حفص صدرا که استاد جنبید بود اندر نماز شام و نماز خفتن بیرون آمد
 و سوال کردی بر اندازد حاجت خوستی نیز خواه ابراهیم که مدتی در جامع بضره معتکف شده بودند در سه بار روز
 یک شب افطار کردی و آن شب افطار از در با در و نیزه کردی و از مشائخ دیگر نیز بهین منوال منقول است
 و در روایات فقه نیز مسطور است اگر بکسی دل فقیر بر قرار ماند و اعتماد بر حق ثابت ماند ترک کسب برود
 لازم گردد و اگر صبر نشود و در بدر و نیزه کند کسب برودی لازم شود از جهت ضرورت اگر شخصی سوال
 نکند عیبی سوال دهند و از جمله روحانیان بود و اگر سوال نکند و او را دهند قبول کند این را بر فردوس علی
 نشانند و اگر سوال کند و بیاید قدر کفاف قبول کند عزت دارست و اگر بر سوال حرص کند همیشه در عیب است

سواد الوجوه فی الدارین در ماده اوست باجملة اتهام بر رزق قبیح است نماز عیال دار و ضعیف
 که قوت مجاهده ندهد و سوال کند زراعت بقدر کفایت مباح است و اگر زیاد مجرد است و قوت مجاهده دارد
 اگر متوکل شود و غنید در جه است و اگر چیزی نرسد فاقه کند که لیلۃ الفاقة معراج الفقیر بیخ نعمت بهتر از
 فاقه نیست و بیخ ملکی بهتر از قناعت نیست اگر طاقت بکسب ندارد بعد نده فاقه سوال مباح است
 اما سوال و در درزیه از امرای و ملاکن کند از صامی و شیخی یا کاسبی که کسب او از وجه حلال بود بقدر حاجت
 خرج کند باقی همه ایشار کند عاشق عیال دار و ضعیف که تحمل مجاهده ندارد اگر سبب جوید غیر تجارت از برای
 سیر جوع که بدان قوت شب و روز حاصل کند داخل دنیا نیست زیرا چه داخل حساب نیست زیادت
 طلب نکند زیرا چه بهترین رزق آنست که بسند کند حدیث خیر الرزق بالکفی سه

گر که با بهمت درین ده آید دست	گر که آتی میکند شاه آید دست
نفس قانع گر که آئے میکند	در حقیقت باد شاه میکند

عاشق مجرد و صاحب قوت که تحمل مجاهده دارد بیخ چیز او را بهتر از توکل نیست -
 آنقدر تعلق که بنده را بار فزون است اگر بار نازق باشد هرگز گرسنه نماند که رزق الخواص فی
 یقینم و رزق العوام فی عینم عوام نظر بر سبب کنند و خواص نظر بر سبب است تو دانی که
 کس میدهد + خدا میداند خدا میدهد + چون توکل اختیار کند هر چه از غیب فتوح پدید آید قبول کند
 و چون دچار نیفتد که در آن خطر عظیم است

چون حضرت ابو عبد الله ^ع دریم قدس سره فرمودند یا نبی اجل علمک بلحا و او یکت و قیقا و
 این اشارت است که علم اندک را ادب بسیار بود و این دلیل است بر شرف و عظمت ادب
 ایشیق اگر چه طاعت داشت بواسطه ترک ادب که گفت انا خیر منه مرد و گذشت و آدم زلت داشت
 بواسطه ادب که گفت ربنا ظلمنا انفسنا - مقبول گشت

چون در سفر و اقامت در زینت مذکور است که احوال مشایخ طریقت در اختیار سفر و اقامت
 مختلف افتاده است بعضی در بدایت سفر کنند و در نهایت مقیم شوند و بعضی در بدایت مقیم شوند و در نهایت
 سفر کنند و بعضی در بدایت و نهایت مقیم باشند و سفر کنند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کنند و مقیم نشوند
 و بر طائفه را ازین چهار فرقه در سفر و اقامت بتی صادق و غرض صحیح است حضرت خواجه عبید الله احقر قدس سره
 میفرمودند که حضرت شیخ بهار الدین عمر قدس سره از من پرسیدند که مبتدی را سفر به یا اقامت من خود را از خوا
 عاجز فراموشم بنا بر فراغات ادب ایشان مبالغه کردند که گوی گفتم در سفر مبتدی را جز پریشان

از اوقات حاج

دل بیخ حاصل نیست شرفی که مبارک است که صفت تکلیف حاصل شده باشد و مبتدی را در گوشتی
 باید نشست و صفت تکلیف حاصل باید کرد زیرا که تشییع و ملامت خویشان و آشنایان و ناموس
 از مردمان ویران می آید لکن آنکه بخلاف شریعت کاری کند و ترکیب فعل نامرضی شود که بعضی از مشایخ
 برخلاف این رفته اند و گفته که مبتدی را سفری باید کرد تا بسبب مهاجرت او طمان و مفاسدت اخوان
 از بعضی عادات رسمی و مالوفات طبعی خلاص شود و بواسطه بیاضات و مجاہدات که اگر لازم سفر است
 ویرانی الهی تصفیة و تزکیه حاصل گردد اما آنچه معتقد خانواده خواجگان است در باب سفر و اقامت
 آنست که مبتدی را چندان سفری باید کرد که خود را بصحبت غزیری ازین طائفه رساند بعد از آن
 باید که ترک سفر کرده خدمت و ملازمت ویرا لازم گیرد و بکار پیچد تا وقتیکه مکنت نسبت این غزیران حاصل
 کند و این نسبت ملک وی شود و اگر در شهر خود این چنین کسی یابد البته از صحبت و خدمت وی
 به هیچ طرف نرود و غیر این هر چه کند موجب تضییع اوقات است و فرمودند که شیخ بایزید قدس سره
 در بدایت حال از بسطام سفر کردند و بصحبت یکی از مشایخ رفتند آن بزرگ فرمودند که بازگردید
 که قدم برداشته آمده مقصود ما گذاشته وی بازگشت پیر ما در دست بخدمت و طلب
 رضای او بماند و مقصود وی حاصل شد و حضرت شیخ اگر قدس سره این سخن را چنین تاویل
 فرموده اند که اشارت آن بزرگ بدان بوده است که آنچه مقصود حقیقی است بجمیع از منزه و لکن
 محیط است و بیخ جا از احاطه وی خالی نیست پس شیخ بایزید را بران سر آگاه ساخت که در
 طلب وی حاجت بقطع مسافت نیست و صاحب مصلح الدایه قدس سره میفرمایند که سفر
 ترمین نفوس طاغیه قلوب تلین قاسیه اثرش عظیم و فائده جسیم دارد چه مهاجرت او طمان و حنلان
 و مخالفت مهورات و مالوفات و مصابرت بر مصائب و نوائب نفوس و طبایع را از ترمین
 و تقید بر رسوم و عادات و قیود مرادات آسوده و آزاد گرداند و اثر قساوت و عفت از
 قلوب لایحه و ساهیه بردارد و تاثر سفر در تلین نفوس کم از تاثر نوافل صوم و صلوة نیابت
 و حضرت سید عالم علیه السلام بر سفر ترغیب فرموده اند و هر چند حصول
 مقصود و وصول مقصد طالبان حقیقت بر سفر موقوف نیست چه بعضی از مشایخ هرگز سفر نکردند
 نه در بدایت و نه در نهایت لیکن بیشتر سفر کرده اند بعضی در بدایت بجهت استفاده و بعضی در نهایت
 بجهت آنکه صلاح وقت حال خود در آن دیده اند چنانکه حضرت ابراهیم خاں قدس سره هرگز در
 شهری بیشتر از چهل روز اقامت نگردند چه صلاح حال و صحت توکل خود در آن میدیدند و هر که قصد

ترمین نفوس طاغیه قلوب تلین قاسیه اثرش عظیم و فائده جسیم دارد چه مهاجرت او طمان و حنلان
 و مخالفت مهورات و مالوفات و مصابرت بر مصائب و نوائب نفوس و طبایع را از ترمین
 و تقید بر رسوم و عادات و قیود مرادات آسوده و آزاد گرداند و اثر قساوت و عفت از
 قلوب لایحه و ساهیه بردارد و تاثر سفر در تلین نفوس کم از تاثر نوافل صوم و صلوة نیابت

و مخالفت مهورات و مالوفات و مصابرت بر مصائب و نوائب نفوس و طبایع را از ترمین
 و تقید بر رسوم و عادات و قیود مرادات آسوده و آزاد گرداند و اثر قساوت و عفت از
 قلوب لایحه و ساهیه بردارد و تاثر سفر در تلین نفوس کم از تاثر نوافل صوم و صلوة نیابت

و تقید بر رسوم و عادات و قیود مرادات آسوده و آزاد گرداند و اثر قساوت و عفت از
 قلوب لایحه و ساهیه بردارد و تاثر سفر در تلین نفوس کم از تاثر نوافل صوم و صلوة نیابت

قلوب لایحه و ساهیه بردارد و تاثر سفر در تلین نفوس کم از تاثر نوافل صوم و صلوة نیابت

و تاثر سفر در تلین نفوس کم از تاثر نوافل صوم و صلوة نیابت

و تاثر نوافل صوم و صلوة نیابت

و تاثر نوافل صوم و صلوة نیابت

سفر و باید که چند اوب رعایت کند اول نیت صالح کند تعیین مقصود معتبره از مقاصد معتبره طلب علم است و لغات مستخرج و قطع مالوفات و مهورات و استکشاف احوال نفس و استخراج رعونات و دعای او و همچنین دیگر مقاصد معتبره و در دوم بار فقی سفر کردن که الرقیق ثم الطریق سوم امری است که یکی از جماعت که با هم سفر کنند تا جماعتی برای او حکم او باشند و استحقاق امارت کسی را بیشتر بود که در زهد و تقوی و سخاوت و شفقت کامل تر باشد چهارم تودیع اخوان است باید که برادران را وداع کند و بر اخوان باشد که او را دعا کنند و تودیع منزل است باید که چون از منزل بر خواهد داشت دو رکعت نماز بگذارد و بدان منزل ^{برادران جمع از ۱۲} دعا کند ششم چون بر مرکب خواهد نشست بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم تو کلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم** سیمین نگاه از منزل بر آید و ابتدا بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم** کند ششم چون بمنزل فرود آید نخست تحت آن منزل را دو رکعت نماز کند و نهم غصا و رگوه و میان بند یا خود دارد که صاحب آن سنت است و دهم چون شهری رسد که آنجا اقامت کند از در چون نظر بر روی آن از در بر آید و اموات آن شهر سلام کند و بعضی از قرآن مجید بخواند و در پیرایشان فرستد یا زود هم پیش از دخول در آن شهر اگر میسر شود غسل بر آرد

کتاب چهارم

کتاب چهارم
تفاوت بین
کتاب چهارم
تفاوت بین

جو هر قل را نکتتم تجویز الله فابعدونی بحکم الله بگو ای محمد اگر سستی شهادت دست دارنده خداست پس متابعت کنید مرادای تعالی شمارا دوست دارد پس بحکم آیه که می متابعت آن سرور ظاهر و باطن خرض شد و ظاهر متابعت مرتبه نبوت است و باطن متابعت مرتبه ولایت و در اصطلاح صوفیه باجیم مرتبه نبوت است که حضرت رسالت پناه بواسطه حضرت جبرئیل امر را توحید از حق تعالی اخذی نمود پس جماعت کشید و متابعت ظاهر آن برود مانند ذوق قلیل با بر اولایت بهره مند در متابعت باطن آن حضرت پیرا خفتند حضرت سید عالم مامور بودند که از مرتبه نبوت بی طلب صدق کسی نمانند و الا آن سنت درین فرقه معمولست روزی آن حضرت صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه وسلم منموم شسته بودند که هر کس احوال احکام شرعی می پرسد و از امر باطن سوال نمیکند نه مان زمان بخاطر رسیده گذشت که بموجب فرمان جناب الهی احکام شرعی از آن حضرت شرعاً فرموده است متابعت ظاهری آوردیم اما از احوال راز باطن خود جز اندام متابعت سر بجا آورده میشد پس از کمال صدق و اخلاص بخدمت حضرت رسالت پناه رسیده سوال کرد آن حضرت فرمودند که از فرمان چنین بود که بی طلب این راز کسی نگوی پس این امر را از علی بفرقه صوفیه رسید العلماء ورثه الانبیا ازینجا است جو هر بعضی میفهمند که ارکان تصوف در ظاهر پنج است اول خدمت پیران و یاران دینی و خدمت دینداران دوم خرقه ارادت پوشیدن از پیر سوم خلوت در فکر و فکر و عبادت چهارم صحبت با پیر کردن بی اغراض

و بنا بر این

